

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

اسپیوی ادبیات سام نظامی

نظامی گنجوی

# اقبال نامه

ترس دهنده متن علمی و بدقیقی

و نایف

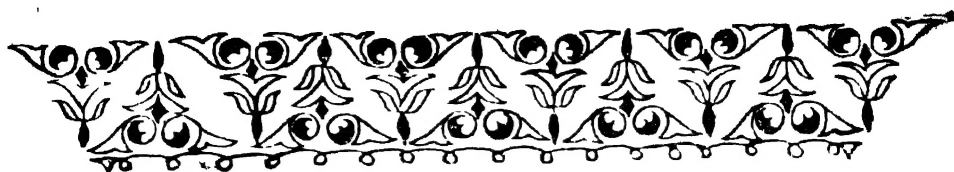
بصحیح

ی. ا. نرقلس

شریات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

ماکو - ۱۹۴۷





## اقبال نامه

I

خرد هر کجا گنجی آرد بدید	رام خدا سارد آرا کلید
حدای حرد بخش حرد نوار	همان ماحردمند را چاره سار
رهائی ده سنگان سحر	توانا کن ناتوانان کن
بها آشکارا درون و سرود	حرد را بدرگاه او رهمون
5 برارنده سقف این مارگاه	نگارنده نقش این کارگاه
رداستش عقل را ناگیر	مررگی و دانائیش دلپذیر
ورای همه بوده بود او	همه رشته حوهر آلود او
محکم آشکارا محکمت بهمت	شاسده حیران ار او وقت گفت
یکی کر دوئی حصرش هست پاک	به ار آب و آتش به ار ماد و حاک
10 همه بود را هست ار او ناگیر	بود کس او بیست بست پذیر
همه آفریدست در همت پوست	سرو آفرین کافریده اوست

- 2<sup>a</sup> D مجرد . 2<sup>a</sup> Pe E هما , U ما , LD با  
 3<sup>a</sup> L بهان و 4<sup>a</sup> P D V Vo W و ناتوانان کن  
 5, 6 V بp 5<sup>a</sup> D Vo طرارنده . 5<sup>a</sup> D Vo برارنده  
 \* U E D Vo art سرای پرستش برستنده را  
 8-دن W , бу бейт , تولا ندو مرده و رنده را  
 сонرا کетмишдир  
 B art سرای پرستش برستنده را  
 نگارنده چرخ گردیده را  
 7, 8 W 8, 7 7<sup>a</sup> Vo B گوهر آمود , حوهر آمود  
 8<sup>a</sup> E بp . 9<sup>a</sup> U : دوتی , هست D  
 9<sup>a</sup> D نه ار ماد و آتش به ار آب و حاک  
 10, 11 U E D Vo B W 11, 10. 11 V بp  
 11<sup>a</sup> P : ندو ; W : بود ; B : 11<sup>a</sup> Pe O , غیب اوست

١- مو-تب دستور هیئت رئیسه فرهنگستان  
عالم جمهوری شوروی سوسیالیستی  
آذربایجان چاپ شده است



## فی المناجات

حدایا توئی سده را دستگیر  
 توئی حلق بوده و بودی  
 سحشای حوش یاریم ده  
 ترا خواهم از هر مرادی که هست  
 5 دلی را که از خود بکردی گمش  
 چو تو هستی از حرج و احج چه ناک  
 حهای چین حوب و حرم سرشت  
 اریں خود باشد دیگر حوتر  
 در آن روضه حوب کن حای ما  
 10 به من جاره حوش دایم به کس  
 طلبکار تو هر کسی بر امید  
 بدان تا ر باغ تو یابد بری  
 نه بیم من آن رهبر در حوشتن  
 کم حاجت از هر کسی هست و حوی  
 15 تو مستعی از هر چه در راه تست

بود سده را از حدای ماگزیر  
 سحشای بر خاک محشودسی  
 ر عوعای خود رستگاریم ده  
 که آید تو هر مرادی بدست  
 به از حرج ترسد به از احش  
 چو هست آسمان بر زمین ریز خاک  
 حوالت چرا شد بقا بر بهشت  
 چو آن حوتر گفنی آن حوتر  
 بر نفس ما حوسی از رای ما  
 تو دای جان کن که دای و س  
 یکی درسیاه و یکی در سپید  
 تصرع کمال هر کسی بر دری  
 که گویم ترا این و آن ده من  
 چو یام تو حشیده ناشی به اوی  
 یار همه سوی درگاه تست \*

سحشا بریں E, بر حال U L V B 2<sup>a</sup>. حال نابوده و بودی. U 0<sup>a</sup>  
 ر تو UB, کهست Pe 4<sup>a</sup> L 6p: هر 4<sup>a</sup> U 6p 3  
 آهمه V آسمان 6<sup>a</sup>. بکردی B; مکش Pe 5<sup>a</sup> O L 6p 5  
 در LB 7<sup>a</sup>. حمالی. V 7<sup>a</sup>  
 اراس حوتر خود باشد دیگر. ED Vo B W 8<sup>a</sup>  
 اریں حوتر چه باشد دیگر V  
 , درسیاه و یکی بر سپید 11<sup>a</sup> Pe. هر یکی L 11<sup>a</sup> Pe 6p و 10<sup>a</sup>  
 . بر Pe B در 13<sup>a</sup>. با L تا, بر آن Pe B 12<sup>a</sup>. سیاهی یکی V  
 دو D Vo, که گویم تو و مار گویم که من 13<sup>a</sup> P E  
 رای Pe راه, به Pe تو 15<sup>a</sup>. حشیده. Pe Vo B W, به Pe تو 14<sup>a</sup>  
 زمایی تو از (رمانم از L) شدگی کم مکن  
 , سر رشه از راه خود (سر رشتهام رارده L) گم مکن  
 \* Pe L apt  
 U E D V Vo B W apt  
 سروش مرا دو (سرمن سوی راه V, از تو U دیو) مردم مکن  
 سر رشته از راه خود گم مکن

حردمد اریں حکمت آگاه نیست  
 ر تمظیم او ریر تنها بود  
 خدا را بخواهد کسی ریر دست  
 ریر و بسالا دلیری مکن ؛  
 که بی قدرتش نیست بالا و ریر  
 سر از خط فرمان شاید کشید  
 بد بر دلی دیگر از درد داع  
 یکی را ر کیوان در آرد بچاه  
 بر رگی و حردی سر دش بکیست  
 چه با امر او رندگانی چه مرگ  
 به بر آب نشی توان یر بست  
 بر آب این چنین نفس داند نوشت  
 خو در سه گردند گشتابیده اوست  
 گر آن حیر حسده یا ساکن است  
 بدو رنده هر کس که دارد حیات  
 تمام اوست دیگر همه ناتمام

بدو هیچ پیوند را راه نیست  
 گرت مذهب این شد که بالا بود  
 و گر دات او ریر گوئی که هست  
 1) چو ار دات معود رانی سخن  
 چو در قدرت آید سخن راں دایر  
 هیچ آرد از ریر و بالا بدید  
 دای را فروزان کند حور جراع  
 کی را ر گردون دهد مارگاه  
 همه پیری پیش او اندکیست  
 چه کوهی سر او چه یک کاه برگ  
 به گوینده خاک کس آرد بدست  
 حر او کیست که حال آدم سرشت  
 چو ره یاره گردد مانده اوست  
 ده اناست بر هر چه آن ممکن است  
 سمود از او جمله کائنات  
 همه بودی از بود او هست نام

- 12<sup>a</sup> L رو 12<sup>b</sup> ا حیات 13<sup>a</sup> D I Vo آن 13<sup>b</sup> ا مدیث  
 13<sup>a</sup> Pe و 13<sup>b</sup> ا او که ی ریر هست 14<sup>a</sup> D بخواندی  
 14<sup>b</sup> D مدعوی مدعوی داند 15<sup>a</sup> Vo اپا  
 16<sup>a</sup> Pe ریر از هم توان آرمید  
 17<sup>a</sup> P U L D Vo W داند 17<sup>b</sup> U L D Vo W داند  
 18<sup>a</sup> Pe D داند 18<sup>b</sup> U L D Vo B داند 19<sup>a</sup> U L D Vo B داند  
 19<sup>b</sup> U L D Vo B داند 20<sup>a</sup> U L D Vo B داند 20<sup>b</sup> U L D Vo B داند  
 21<sup>a</sup> U L D Vo B داند 21<sup>b</sup> U L D Vo B داند 22<sup>a</sup> U L D Vo B داند  
 22<sup>b</sup> U L D Vo B داند 23<sup>a</sup> U L D Vo B داند 23<sup>b</sup> U L D Vo B داند  
 24<sup>a</sup> U L D Vo B داند 24<sup>b</sup> U L D Vo B داند 25<sup>a</sup> U L D Vo B داند  
 25<sup>b</sup> U L D Vo B داند 26<sup>a</sup> U L D Vo B داند 26<sup>b</sup> U L D Vo B داند  
 27<sup>a</sup> U L D Vo B داند 27<sup>b</sup> U L D Vo B داند

گر او بر نکردی سر از طاق عرش  
 ره انجام روحانی او دادمان  
 نیرزد حاك سر کوی او  
 10 ز ما رجه و راحت اندوز ما  
 درستی ده هر دلی کان شکست  
 سر آمد ترین همه سروران  
 گر آدم ر میو در آمد حاك  
 گر آمد برون ماه یوسف ر چاه  
 15 اگر حصر بر آب حیوان گذشت  
 و گر کرد ماهی ر یوس شکار  
 ر داود اگر دور درعی گذاشت  
 سلیمان اگر تحت بر باد بست  
 اگر مهد عیسی بگردون رسید  
 20 و گر طارم موسی ار طور بود  
 رمی روعن هر جراحی که هست  
 نو آن چشمه کاک تو هست پاک  
 رمین حاک شد بوی طیش نوئی  
 طبیب همی روی با آب و رنگ  
 25 نوئی چشم روش کن حاکیان  
 طرار سخن سکه نام تست  
 کسی کورحام تو يك قطره خورد  
 مادا کرآن شرت خوشگوار

که برقع دریدی برین سبز قرش  
 ره آورد عرش او فرستادمان  
 سرما همه يك سر موی او  
 چراغ شب و مشعل رور ماه  
 شفاعت کن هر گناهی که هست  
 گریده تر حمله پیغمبران  
 شد آن گنج حاکی بمینوی پاک  
 شد آن چشمه ار چاه بر اوج ماه  
 محمد ر سرچشمه حان گذشت  
 رمین یوس او کرد ماهی و مار  
 محمد ر ذراع صد درع داشت  
 محمد ر ناریچه باد رست  
 محمد خود ار مهد بیرون برید  
 سرا برده احمد ار سور بود  
 بدریوره شمع تو چرب دست  
 مان آب شسته شده روی حاك  
 همان دردرد شد طیش نوئی  
 رحکم خدا بوش دارو بچنك  
 سوارسده حان افلاکیان  
 بقای اند حرة حمام تست  
 همه ساله ایمن شد ار داع و درد  
 باشد جومن حاکی حرة خوار

وتره. V, سره Pe U L, بدین L E 7<sup>a</sup>. ساق L 7<sup>a</sup>

سراحم. Pe, آوردمان P U 8<sup>a</sup>. بدین تحت B

کو: E D Vo B W 11<sup>a</sup>. افروز U L 10<sup>a</sup>. فرستادشان Pe 8<sup>a</sup>

حاك B, از U آن 13<sup>a</sup>. ترین Pe E 12<sup>a</sup> سدگان Pe 12<sup>a</sup>

اگر گشت یوس ماهی: E; کرده Vo, یوس زماهی P Pe V B 16<sup>a</sup>

16<sup>a</sup> E 20, 19: E 20, 19. O 6p. 18 گشت E B کرد 16<sup>a</sup>

بدان: E W, باین: U L 22<sup>a</sup>. مهر L مهد 19<sup>a</sup>. وگر E 19<sup>a</sup>

تنی B: بی 24<sup>a</sup>. B 6p. 23: شدی: L: بدین: V

کرآن: U L 28<sup>a</sup>. جرعه Vo B 27<sup>a</sup>. دارد Vo B 24<sup>a</sup>

که آن: V

مکن خاک یگانگی نرسیم  
 که یام فراغی ز چشم کسان  
 چان دان که مرغی ز باغ توام  
 بررگی کن آخر بررگیت هست\*  
 که بیروی تو بر من افکند نور  
 در گسهارا کلید آمدم  
 دگر ره کم تاره درج کهن  
 باحر قدم بیر سمای راه  
 که به بید این راه ناریک را  
 وحشودی تو رم دست و پای  
 که حشود کردی رگفتار من  
 به بیجم سر ار قول پنبمرت

چو سر آشنائی گشادی درم  
 بچشم من ار خود فروغی رسا  
 خو پروانه شجرعاع توام  
 میں گرچه حردم من ریر دست  
 20 من آن دره حردم ار دیده دور  
 بیروی تو چون بدید آمدم  
 سر بردم اوّل ساط سخن  
 ناول سخن دادیم دستگاه  
 صفائی ده این خاک تاریک را  
 25 برام کریں ره درین تگنای  
 حفاظت چان ناد در کار من  
 چو ار راه وحشودی آیم برت

### III

#### فی بع خاتم النسی

محمد که بی دعوی تحت و تاج	ر شاهان شمشیر سند حراج
عاط گفتم آن شاه سدره سریر	که هم تاحور بود و هم تحت گیر
نیش محرم تحت افلاک بود	سرش صاحب تاج لولاک بود
فرشته نمودار ارد شماس	که مارا بدو هست ار ایزد سپاس
5 رسانیده مارا بحرم بهشت	رهانده ار دورج تنگ رشت
سپیده دمی در سر کایات	سیاهی شبی چو آب حیات

حوردم V 19<sup>a</sup>. فروغی B 17<sup>a</sup> خود ار من P 17<sup>a</sup>

بررگم E V Vo B W 19<sup>a</sup>

چو دره نگرد بررگان دوید \* L D Vo B apt

بدان حردی (حودی D) آورد خودرا پدید

دور U نور 20<sup>a</sup>. حوردم V, که از L 20<sup>a</sup>

جرح Vo 22<sup>a</sup> بهروی Pe 21<sup>a</sup> L 6p 21, 22

B تا 24<sup>a</sup>. آن E 24<sup>a</sup> داریم Pe 23<sup>a</sup>

گفتار B 26<sup>a</sup> Vo 6p. 26 پس ED Vo, ره, بدانم L 25<sup>a</sup>

راه Vo B قول 27<sup>a</sup>. آرم L 27<sup>a</sup>

5 P 6p. ایران Pe ارد 4<sup>a</sup>. ای Pe: آن 2<sup>a</sup>

رهانیده O, رهانیده Pe U 5<sup>a</sup>. رسانیده O U, رسانیده Pe 5<sup>a</sup>

سیه برشینی L 6<sup>a</sup> شب ED V B W سر 6<sup>a</sup>. ورشت Vo B

که ما من سحهای پوشیده گفت  
 مرا بر گفتن فراموش گشت  
 هم از شقه کار شد ما پدید  
 سخن چون توان در چنین حال گفت  
 در آرد بمن تاره گفتاری  
 هم از تن توان شد هم از روی رنگ  
 شب آمد در حوانگاهم گرفت  
 رهی از سر سوی ناریک تر  
 درین ره چگونه توان دید جاه  
 سر پاسان مانده در پای پیل  
 ر ناف رمین نافها ریخته  
 به پروانه داشت پروای نور  
 سیه تر ر سودای آن شب نریک  
 گه اندوختن گاهی انداختن  
 دو پاس دگر مانده هریک درار  
 خروسان شب را زبان بسته شد  
 همی باقم حله هفت رنگ  
 گه ارق بر آوردم و گاه ورد  
 ولیعنی در دهش بار بود  
 که شد قد قاید ندو سر بلند

سراینده داشتم در نهفت  
 کنون آن سرایده خاموش گشت  
 بیوشده سیر کان می شید  
 20 چوشاه ارسلان رفت و در خاک حفت  
 مگر دولت شه کند یاری  
 در اندیشه این گذرهای تنک  
 چو طوفان اندیشه راهم گرفت  
 شبی از دل تنک تاریک تر  
 25 درین شب چگونه توان کرد راه  
 فلک پاس گه را بر اندوده بیل  
 برین سره کاهو بر انگیزته  
 به شمعی که باشد ر پروانه دور  
 من آن شب نشسته سوادى بچنک  
 30 بعواصی بحر در ساختن  
 چو باسی گذشت از شب دیر دار  
 شتاب فاک را تنک آهسته شد  
 من از کله شب در این دیر تنک  
 مسیحا صفت رین حم لاجورد  
 35 مرا کاول این پرورش کار بود  
 عماد حوی آن حواحه ارحمد

- کس D, کان E Vo W 18<sup>a</sup> همه گفت و B سحهای 17<sup>a</sup>  
 D 6p و, سراینده رفت و بیوشده حفت 20<sup>a</sup> E 6p D سر 19<sup>a</sup>  
 گذرهای 22<sup>a</sup> P O U اندرین حاك Vo, حاك U L 20<sup>a</sup>  
 در آن 25<sup>a</sup> Pe O U L چو در 23<sup>a</sup> E گذرگاه E  
 نارگه D, اندود 26<sup>a</sup> P O B برد راه E, در شب D  
 کاهو انگیزته 27<sup>a</sup> Pe O ماند 26<sup>a</sup> B. پانگه B, پیشگه Vo  
 نر آن سرگه آهوئی انگیزمه. L, برین سرگه آهو انگیزته U V  
 برین سره آهوئی (آهو W) انگیزته E D Vo B  
 من و شب L, Pe O U 6p آن 29<sup>a</sup> سرها P نافها 27<sup>a</sup>  
 ماند 31<sup>a</sup> Pe O D Vo B W. گه بر E گاهی 30<sup>a</sup> B 6p  
 بود B شد زانگه P O U E B, شهاب E 32<sup>a</sup>  
 حله نافی V, کله نو E, کله شب L کله شب 33<sup>a</sup> بود B; دهان E 32<sup>a</sup>  
 رهش B, ولی بهمتش Vo: 35<sup>a</sup> ران B: 34<sup>a</sup> باقم L. 33<sup>a</sup>  
 W 6p. آن, عماد حوئی W 36<sup>a</sup> Vo 6p 36 L 6p 36-43  
 ماو D, براو Pe, قد نقابل B, قدر مارا E V, قد قایل P O U D 36<sup>a</sup>

## در سبب نظم کتاب

مهر مدنی گردش روزگار      ر طرری دگر حواهد امورگار  
 سر آهك پشیه كز رو كند      سوائی دگر در چهار نو كند  
 ناری در آید چو ناری گری      ر برده ررون آورد پیکری  
 بدان پیکر از راه انسوگری      كسد مدنی خلق را دلیری  
 5 چو پیری در آن پیکر آرد شكست      حواں پیکری دیگر آرد بدست  
 بدین گونه بر نو حطان سجن      كسد ناره تاریجهای كهس  
 رمان ناه رمان حانه حل سد      سر جل دگر بر آرد ملند  
 چو كم گردد از گوهری آب و رنگ      دگر گوهری سر برارد رسك  
 عروس مرا پیش پیکر شاس      همین ناره روئی س است از قیاس  
 10 درین نامه گر هم رفقی بیوس      سجن گشت ناره بودی فسوس  
 من آن نوسم كر راضت گری      رسیدم ر ندی هرمان سری  
 چه گنجست كان از معایم بیست      دریا حواسی حواسیم بیست  
 حوا را چو گل نعل بر ابر شست      چو بیری رسد نعل در آتش است  
 در آن كوره كاییه روش كسد      چو شكست از آیه خوش كسد  
 15 دل هر كرا كو سجن كستر است      سروشی سراییده ناری گرسست  
 اریز، بیشتر كان سجنهای معر      بر آوردی اندیشه از حون معر

- كج LEW، كر U 2<sup>a</sup>      بطرری V، طرار E 1<sup>a</sup>  
 رهبری P 4<sup>a</sup>      نان D Vo 4<sup>a</sup>      بر آهت V  
 آید I، سكه U      نكر 5<sup>a</sup>      خلق را مدی Pe O U I V  
 برین گونه بر نو حطانی L، براس 6<sup>a</sup> Pe Vo      پیکر 5<sup>a</sup> Pe E  
 نراه های D V Vo B W، تاریجهای Pe L 6<sup>a</sup>  
 كسد Vo B، كه I      همین 9<sup>a</sup>      حامة E W 7<sup>a</sup>      Vo 6p 7<sup>a</sup>  
 این E B      از سی Vo      س است  
 بلوس D      نام او هم V، كر این 10<sup>a</sup> W      P O Vo 6p 10<sup>a</sup>  
 آشت E 13<sup>a</sup>      V 6p 13<sup>a</sup>      گنجست U، چو 12<sup>a</sup> D  
 بر O D B W 13<sup>a</sup>  
 كسد E B 14<sup>a</sup>      كسد D B، درین F، آیه: L 14<sup>a</sup>  
 ناری UL، سروش Pe B 15<sup>a</sup>      پرورست E Vo B 15<sup>a</sup>  
 خوش E، و معر P O L D V Vo B 16<sup>a</sup>      از آ B 16<sup>a</sup>

من شب نیا سوده بر خاسنم  
 سریری بایس سلطانیاں  
 55 ساطی کشیدم بترتیب نو  
 می و نقل و ریحان مرا هم بس  
 سرم چون ر می تاب مستی گرفت  
 در آمد بغریس اسر بلند  
 دو حا مرد را بود باید دلیر  
 60 مگر آتش و شیر هم گوهرید  
 چو بر دست من داد بیک احتری  
 که از لطف بر ساختم ربوری  
 چهای جوهر بر آراستم  
 دگر ناره بر کان گشادم کمین  
 65 بدعوی دروعی باید نمود  
 شرف نامهرا تاره کردم نورد  
 دگر ناره این بظم جیی طرار  
 باؤل چه کشتم ماحر چه رست  
 سی سالها شد که جوهر پرست  
 70 فروشده جوهر آمد پدید

ماسوده گی زمی آراستم  
 ردم بر سر کوی روحانیاں  
 برو کردم اندیشه را پیش رو  
 صمیر و سخن بود و دل بود و س  
 سخن با سخا هم شستی گرفت  
 فرو ریخت گوهر بگوهر بسد\*  
 یکی برد آتش یکی نرد شیر  
 که از دام و دد هرچه باید حورید  
 د ف ره ره و دفتر مشتری  
 که از کنج حکمت گشادم دری  
 که چون شاه جوهر خری داشتم  
 بر انداختم معر گنج از رمین  
 بر و آتش ایک توان آرمود  
 سپیدآب را ساختم لاحورد  
 به بین تاکجا میکند ترکار  
 شکسته چیں کرد باید درست  
 بیاورد از این گوه جوهر بدست  
 منع از فروشده باید خرید

53<sup>a</sup> V من آن شب B, حواسم  
 53<sup>b</sup> E بروں B برو 55<sup>a</sup> بر آسودگی  
 56<sup>a</sup> Pe L صمیر سخن E D Vo B W .  
 ریان و صمیر (م) (E) و (B و 6p) سخن بود و (B و 6p) س  
 بلند B . 58<sup>a</sup> چون دمی E 57<sup>a</sup> . سخن بودم از بیش و س V  
 دلم آتش و طالع شیر بود E D Vo B W اپ  
 ز نام در آن (دریں) (E) شعل شمشیر بود  
 باشد E D Vo B W 60<sup>a</sup> O 6p 6<sup>a</sup> داش P Pe O L E V Vo  
 برداشتم B 62<sup>a</sup> در دست E D Vo B 61<sup>a</sup> V  
 بر اناشتم Vo B , بگوهر بر اناشتم E D W 63<sup>a</sup>  
 63<sup>a</sup> E D W 64, 65, 66 Vo B 6p. گوهر  
 لاحود W 66<sup>a</sup> رر از آهی V , رر و آهی D 65<sup>a</sup>  
 حیں نا طرار V , حیں نا طرار U , چیں نا طرار P O 67<sup>a</sup>  
 چه گفتم O , چو گفتم ماحر چو L 68<sup>a</sup> ترک و تاز U L 67<sup>a</sup>  
 بظمی بدست O 69<sup>a</sup> , گوهر D W 69<sup>a</sup>  
 گوهر W 70<sup>a</sup> گوهر L E D W

ر درج سخن بر سخا سته در  
 که دارد حر او هم سخا هم سخن  
 بدین مهر بردارد انگشتی  
 بر دیک خود دارد از من نهان  
 به کس عمگساری نه کس همدی  
 چه حرما گشاید ر یک صل بن  
 شاور درین سرکه لاحورد  
 فاده درو رحت حورشید و ماه  
 کرو نور در تهمت سایه بود  
 گرفته سی آهوی شیر مست  
 بطرح اندرون ماهیان شکوف  
 سخن کرده با ساعت یک بار  
 بر انگیزخته حیل جین با حش\*  
 شده دولت شه مرا دستگیر  
 حگر خوردن دل پایان رسید  
 بحرشته کوه بر رد طناب

چهارا ر گنج سخا کرده بر  
 ندیدم کسی در سرای کهن  
 عطارد که بید درو مشتری  
 10 بود مدبری کان حسب را جهان  
 ورو سته کاری بیامد عمی  
 ر یک قافله جسد راید سخن  
 من آتش تهی ماندم از حواب و حورد  
 شی و چه شب چون یکی زرف چاه  
 15 شی کر سیاهی ناز بایه بود  
 من از دولت شه کمندی بدست  
 در افکانه طرحی بدریای زرف  
 رصد سه بر طالع شهریار  
 بدان تا کم شاه را پیشکش  
 50 در آن وحشت آباد ورت پذیر  
 گهر حوی را تیشه برکان رسید  
 جو رین سرابرد آفتاب

- او در سخا B 38<sup>a</sup> سخن Vo 38<sup>a</sup> P 6p کرد D Vo B 37<sup>a</sup>  
 برین مهره بردارد E , چهره B , مهره Pe 39<sup>a</sup>  
 حسب جهان U 40<sup>a</sup> E Vo 6p 40, 41 Pe 40<sup>a</sup>  
 و مدبری را که کار جهان V , بود مدنی کان جهت را DB  
 سرب V , سرب DB W 40<sup>a</sup> حصارا جهان W  
 عمش همدی V بیامد عمی , بیانی Pe D 41<sup>a</sup> O 6p 41<sup>a</sup>  
 مجرمی V , عمجوری Pe 41<sup>a</sup> بیانی W , بیانی B  
 که راند B 42<sup>a</sup> قافیه B , قافیه Vo 42<sup>a</sup>  
 نارگه Vo 43<sup>a</sup> مانده O L E V B W , امشب P Pe 43<sup>a</sup>  
 رحت و P 44<sup>a</sup> بیره چون V چون یکی 44<sup>a</sup>  
 طلعت Pe O 45<sup>a</sup> آن V , بدان E Vo , در آن Pe L 45<sup>a</sup>  
 , ماهیای Pe , دگر B اندرون 47<sup>a</sup> اول شب L دولت شه 46<sup>a</sup>  
 , ادهم هم Pe L انگیزخته 49<sup>a</sup> حوش Pe بیک 48<sup>a</sup> ماهیانی E  
 , انگشتم حنک خودا V , آمیخته E D Vo B W , انگشتم O  
 تا LE , ار P :  
 بمبرل رسانده ره احام را ED Vo B W ap  
 گرو (کرو E) برده هم صبح و هم شام را  
 فکرب B , عرب D , فطرب E V , درس B 50<sup>a</sup> L 50<sup>a</sup>  
 برین پشته V 52<sup>a</sup>



ورو دارد آمیرش خویش دور  
هم ار فیص حوی مست آشان  
قاله نویسان حرف مسد  
که روی ار دگر چشمها نافتم  
که میا پذیرد ز یاقوت رنگ  
پذیرده ناد شد حای حاك  
چگونه سندی رومیاسرا حصار  
ناید عمان ار ریاضت کشید  
که نراید ار هیچ ویرانه دود  
نشاط آورد حور شود رور باك  
سر احام ار آن کرد ناید سباس  
رین بطع رسم رحور ریختن  
هوا سرد گردد چو بردالمحور  
سوراند آن چرك را آفتاب  
هوا دور باشد ر ناد لطیف  
که باشد هس را گذرگه سطر

چو سایه که هتار دارد سور  
ر من گرچه شوریده شد حواشان  
همه صرف حواران صرف مسد  
من ادرار این فیص ار آن یافتم  
90 محلولت ردودم ر بولاد رنگ  
چو من کردم آیمه را تاساك  
حواندی که آن صیقل چین نگار  
چو خواهی که بر گنج یابی کلید  
مل رد بر آنکس که فرانه بود  
95 سا حواب کاول بود هولناك  
سا چیر کو دردل آرد هراس  
همان پر شد ار دعوی انگیختن  
حو ناران فراوان بود در امور  
چو ناد هوا بر ماند در آب  
100 حو بر عادت خود درآید حریف  
ونا خبرد ار تری آب و ار

- دارد رور D, دردد ر نور E Vo B دارد سور 86<sup>a</sup>  
رمن گرچه شوریده B, رمن گرچه شوریده Vo 87<sup>a</sup>  
منانه نویسان B 88<sup>a</sup> حوی فیص L V فیص حوی 87<sup>a</sup>  
باك شد حای ناك: D Vo, ناك شد حان ناك E W 91<sup>a</sup>  
بندی که آن ماه چینی نگار 92<sup>a</sup> 93<sup>a</sup> V 93, 92<sup>a</sup> P  
صیقل چینی D Vo, که ار II, حواندن که ار مل چینی نگار V  
نگار W 92<sup>a</sup> ار صقل چینی حصار W, که این E  
ار عنات L, عمان ار ریاضت ساند کشند D 93<sup>a</sup>  
در آلك U, در در آلك O, در دود آلك P بر آنکس که 91<sup>a</sup>  
بروانه P Pe O U L 94<sup>a</sup> درین آنکه E D V Vo B W  
آید L, کان Vo 96<sup>a</sup> بود Vo, رسد E شود 95<sup>a</sup>  
قطع L 97<sup>a</sup> درد ناند V کرد ناند, سر احام آن E 96<sup>a</sup>  
که ناد مرا در نماد در آب B 99<sup>a</sup> که V Vo چو 98<sup>a</sup>  
تر نماد F بر نماد, چو ناران هوا بر نماد ر آب W  
سوراند W 99<sup>a</sup> 98<sup>a</sup> B hshinoda, در نماد Vo  
ار برشتی V 101<sup>a</sup> L Vo 6p 101<sup>a</sup> L P Pe O U یار 100<sup>a</sup>  
لدیکم سطر V گذرگه سطر, سطر را گذرگه سطر B 101<sup>a</sup>

چو فرمود شه ناعی آراستی  
 سر سری شاه روشی صمیز  
 یکی سرو پیراستم ر چمن  
 سخن گفتن آسان ر آنکس رود  
 75 کسی کو حواهر برآرد رسک  
 عایط کاری این خیالات هر  
 رگرمی سرم را بر از دود کرد  
 ترتیب این بکر شوهر ورت  
 سخن بین کجا نارگه میرد  
 80 ندانم که این حادوئیهای چیست  
 که آموخت این رهبر را بر رید  
 بدین سحر که آب بردشت برد  
 کجا قطره تا در بندریا برد  
 من آن ارم این ظرف شش طاق را  
 85 همه خون گدا حرا حواری من

دکشتن و سرو 71<sup>a</sup> F D Vo W آراستم 71<sup>a</sup> B 71 V op

سمن کشتم و ناع سراسم B

می خورد V W می خورد 73<sup>a</sup> Pe در 73<sup>a</sup> F D Vo B W

\* E D Vo B W اپی سخن رس بسط هرچه دارد بوی

دس (رس Vo) شوه نو کند بی روی

دای اند اندشه را سر و سد

ریش (رسمش B) ریش بر W بیاید ر شمسیر کند

دلی اند اندشه را تیر و سد

V اپی

بریدن باند ر شمسیر کند

74<sup>a</sup> P Pe E D V Vo B بود W 74<sup>a</sup> V که جان

برود Pe U I بهی Vo میبش F رس U بهت Pe L

E D Vo B W 76<sup>a</sup> Pe حوش 77<sup>a</sup> O درکرم

ارن 80<sup>a</sup> Pe ناد شوهر شکب 78<sup>a</sup> D رگرمی V

این بکهای شد 81<sup>a</sup> Pe 81 L op ارن نالی چاره حست L

ریر ماند B رر سد V این رهبر رر رید D

82<sup>a</sup> P Pe O U I 82<sup>a</sup> Pe برای B ماند 81<sup>a</sup> سد B

83<sup>a</sup> E قطره 83<sup>a</sup> E قطره 83<sup>a</sup> E قطره 83<sup>a</sup> E قطره 83<sup>a</sup> E قطره

84<sup>a</sup> E D V Vo B 85<sup>a</sup> L حره داران 85<sup>a</sup> L حره داران

85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B

85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B 85<sup>a</sup> E Vo B

حساب فلک را رها کن ز دست  
 گهی ریر ما گاه بالای ماست  
 درین پرده با آسمان حک نیست  
 125 چه ناریچه کین چرخ ناریچه رنگ  
 کسی را که گردون بر آرد بلند  
 چو روانه سرخ از کلاهش دهد  
 برین چاریسو چند ساریم حای  
 سر آنگاه بر چار مالش بهیم  
 130 رباطی دو در دارد این دیر حاک  
 بیامد کسی رآن در اینجا فرار  
 فسرده کسی کو درین جاه بست  
 حک برق کو حان بگرمی سپرد  
 به افسرده شمعی که حون بر فروخت  
 13 کسی را که کشتی باشد درست  
 شتاینده را اسب صحرا حرام  
 جهان آن چهار شد که از مکر و فن

که بستش بلند و بلندست بست  
 اگر زیر بالاش خوانم رواست  
 که این پرده ماکس هم آهنگ نیست  
 بیارد دراین چار دیوار تنک  
 همش مار در گردن آرد کمند  
 محورد سگان سیاهش دهد  
 شکم چارسو کرده چون چارپای  
 کربن لکر چارمالش رهیم  
 دری در گریوه دری در مفاک  
 کزین در روش نکردند مار  
 چو برف اندر افتاد و چون یخ بست  
 بیک لحظه راد و بیک لحظه مرد  
 شنی چند حان کد و آنگاه سوخت  
 شناور شدن واح آید صحت \*  
 برق داده به رآن که باشد حمام  
 گه آب تو برود گهی حون من

- ، که پسی بلندو O U L E D Vo B W ، که باشد بلند و Pe 122<sup>a</sup>  
 ، بلندیش O E بلندست ، که پسی بلندی V  
 ، پسی E ، رس و 1-3<sup>a</sup> L E V B W بلندست U Vo  
 ، چرخ نارنج O V Vo چرخ ناریچه 125<sup>a</sup> حوایی D W  
 L 6p این . سارد 125<sup>a</sup> W چرخ ناریک D  
 کند D دهد . ر E D V Vo B 127<sup>a</sup> چو . کردن Pe O 126<sup>a</sup>  
 چارپای Pe L 128<sup>a</sup> . درس W ، ندین E 128<sup>a</sup>  
 ، کمدۀ E D Vo B W ، لکره Pe O ، کیکره P U L لگر 129<sup>a</sup>  
 . باشد V : دارد 130<sup>a</sup> . حانالش دهم . Pe ، چارمالش D  
 ، کاندرس Vo ، من و هر کسی B 132<sup>a</sup> . آجا Pe U Vo 131<sup>a</sup>  
 ، چو برق اندر افتاد چون یخ نشست E 132<sup>a</sup> . چاه نیست O  
 برف U 133<sup>a</sup> . یخ بست O ، D 6p و  
 ، حان ناحت . Pe 134<sup>a</sup> . لمحۀ مرد E ، لمحۀ مرد O U 133<sup>a</sup>  
 آمد V B 135<sup>a</sup> . آخر سوخت V  
 به سی که ماهی بدرنای ژرف E D Vo B W ap1 \*  
 بیدیشد از هیچ ناروان و برف  
 ، دار L داده ، جرق Vo 136<sup>a</sup> . آب V : اسب 136<sup>a</sup>  
 ، بهتر که D ، به دان که E به رآن که ؛ کرده V  
 زانجهان V ، آن جنان L : 137<sup>a</sup> . راه که V Vo B W

برو صدل و عود و گل سوختن  
 ندارم حر این يك وثیقت نگاه  
 بجز مدگی باید از من بدید  
 به پیچد سر از گردش رورگار  
 سارد هوا با سارندگان  
 کد دست خود بر بریدن دراز  
 کمد دعوی آبی و آتشی  
 یکی کاروان بریشم رسد  
 فرسده چون شمع پروانه را  
 بدردی خورد دیگری در بهمت  
 به از صد مگس کانگین حور بود  
 چو دراج در ده صلاهی کناب  
 که گه سوخته داردت گاه خام  
 و گر بر بحوشی شوی خام و سرد  
 رحمی که اندارد از با سر  
 بو عربال حاکی فلك طشت حور  
 تو با او جو عربال شو حاکم نیز  
 ر عربال و طشتی بود ناگزیر  
 که صد گونه ربا آید از وی برون  
 حمی بین تو بر حادوان صد هوار

باید یکی آتش افروختن  
 من آن عود سورم که دربرم شاه  
 حدای از بی مدگیم آفرید  
 يك و صد مرد آمورگار  
 105 ندارد جهان حوی سارندگان  
 چو ارشمنی سته بید سار  
 دو کرم است کان در بریشم کشی  
 یکی کارگاه بریشم تند  
 110 دو باشد مگس انگین حابه را  
 کد يك مگس مایه خورد و حمت  
 یکی رآن ماس کانگین گر بود  
 از آن پیش کرد شبجون شتاب  
 ر حرصی چه ناند طلب کرد کام  
 115 اگر حوس گیری سوری ر درد  
 سپهر ازدهائست با همت سر  
 درن طشت عربانی آنگون  
 گر او با بو حور طشت شد آب رر  
 کجا حاکدان باشد و آنگیر  
 120 فسونکر حمست این حم دایگون  
 اگر حادوئی بر حمی شد سوار

102<sup>a</sup> D رجعت 103<sup>a</sup> E D و طمه 105<sup>a</sup> بد Vo

بهرچش رسد سارکاری کند  
 \* E D Vo B W اپر فلك بر سریده حواری کند

106<sup>a</sup> V جهاحوی 106<sup>a</sup> Vo سارد B سان D با

بر برسم D آن V کو 108<sup>a</sup> E ابرسم 107<sup>a</sup> E Vo B

و پروانه 110<sup>a</sup> P P e O U L 109, 110, 111 V

یکی مگس D, يك مگس E V Vo B دیگری 111<sup>a</sup> L V حانه 111<sup>a</sup>

اگر 115<sup>a</sup> B سورد 115<sup>a</sup> Vo

مه سر W, ما سر E D V Vo B باسر 116<sup>a</sup>

حمیست L 120<sup>a</sup> شد D 119<sup>a</sup> شوی B شد E 118<sup>a</sup>

حمی بین برو حادوان E D Vo W همی L 121<sup>a</sup> آمد L 120<sup>a</sup>

حمی بین بدان جادوان B

دگر باره حتم سبك جنز شد  
 5 چو دولت دهد برگشایش كلبه  
 همه رور را رورگارست مام  
 چو فرمان ده نقش برگار كن  
 برانداختی كردم ار رای چست  
 در این شهر كاقبال یاری كند  
 10 حرد گفت كانكس بود شهریار  
 بداد و دهش چیره دارو بود  
 سمور آن دهد كو بود مورحوار  
 به چون حام كاری كه مستی كند  
 ره آورد موری فرسند به پیل  
 15 همه كار شاهان شوریده آب  
 كه يك ره سر ار بیزه شاختند  
 مررك اندك و حرد سیار برد  
 سحائی كه بی داش آید بحوش  
 مراتب نگه دار تا وقت كار  
 20 كم و بیش كالا چنان بر مسنح

دانه یکی رور  $Pe L 6^a$  . چشمه آید  $L 5^a$  . كساند  $L 5^a$   
 روی:  $Vo B$  , راه  $E 8^a$   $L 6p$  8 . سكار  $L$  , پيكار  $Pe 7^a$   
 آنكس  $D 10^a$  . ار  $L$  او  $9^a$  . كار  $V$  شهر  $9^a$   
 پسندیده شهریار  $L$  , پسندیده هر  $Pe 10^a$   
 , برتی  $L$  , بری  $Pe$  بی هم  $11^a$  . حیره  $L 11^a$   
 جهان بخشش بی ترارو بود  $EDVVoB$   
 سموران دهد طعمه موروار  $V$  , كان  $B$  , كر  $E 12^a$   
 مستی  $VVo$  , بحون حام كاری  $L 13^a$   
 $14, 15$   $Pe L 15, 14$  حام  $L 13^a$   
 حواب  $EDVVoB$   $Pe L 15^a$  . راتب  $W$  , پر  $EB$  رایت  $14^a$   
 ; سرا  $L$  سرار  $16^a$  . شناخت آن  $L$  , ر  $V 15^a$   
 مستی  $E 16^a$  . پای  $DVoB$  , حواب  $E$  سره  
 مررك اندکی برد (بود  $U$ ) و سیار حرد:  $POU 17^a$   
 $O 6p$  18 . برد  $L$  كشت , ارو  $E 17^a$   
 سحائی كه داش فراید بحوش  $P Pe U L V$  , سحائی  $D Vo B 18^a$   
 . مالا  $L 20^a$  . مرات  $Vo 19^a$   
 آمد  $U$  , كه حمال (و.  $Vo$ ) بیاعت آید رنج  $Vo B 20^a$

سهر آن سهرست کر داع و درد  
 برین ره کسی برده داند بواخت  
 140 برهر توان راه بردن سر  
 چان وقت وقت آیدم مرگ پیش  
 دیگر ناره عملت سپاه آورد  
 حیالی بحوابی بدر می برم  
 ناین پر کجا بر توانم پرسند  
 145 برین چارسوی مخالف روان  
 اگر وقع بیران درارم کار  
 و گر ا حین تن حوابی کم  
 همان ، که تا هر کهن ناره  
 مگر ، ره کردن ا ، سد را  
 که ازرق کند رنگ ما گاه زرد  
 که هجار این ره تواند شناخت  
 سر راه دارم کجا راهبر  
 که امید بردارم از عمر خوش  
 سرم بر سر حوانگاه آورد  
 بافسانه عمری سر می برم  
 پائی چین در چه دامن رسید  
 بیم رسته گر بیم و گر حوان  
 خدا مانم از مردم روزگار  
 بحال کسان رنگابی کنم  
 همایم بقدر وی اندازه  
 یارارم اسن همرهی چند را

## V

### در سانس سخن و صاحب ملوک

چو میام دریا در آید نموج  
 در آرد دولت در آید بکار  
 ر کام حذف در در آرد ناوح\*  
 دل دهاتی تا سخن گشت یار  
 شاهکت را صبح صادق دمید  
 فره ، عفت و روش و رسد

138<sup>a</sup> L رت و U 138<sup>b</sup> ار Vo آن

139<sup>a</sup> راحت و 139<sup>b</sup> ار W ، درس D

140<sup>a</sup> رت و 140<sup>b</sup> مرگ 141<sup>a</sup> برین بر U برهر

142<sup>a</sup> بر می برم 142<sup>b</sup> آورم 143<sup>a</sup> آورم 144<sup>a</sup> بر می برم L

می و 144<sup>b</sup> بر می برم L

144<sup>a</sup> دای 144<sup>b</sup> PA ، من A بر ، رانی Vo بدس EV

بدس 145<sup>a</sup> W ، توان رسد E ، برچه PeL

146<sup>a</sup> دارم B ، دارم P Pe O U DAg

آواره Pe قدر خود 147<sup>a</sup> E ، حقی 147<sup>b</sup> Pe ، دفع سرانه دارم A

• 149<sup>a</sup> سد را 149<sup>b</sup> کشم B ، کشم Vo کرد ، نارهها Pe Vo B

1<sup>a</sup> رکاف صدق، سر در آرد I آمد P O D U A W

E رکان صدق

\* E D A G B W apr

از آن این کانی در (Vo B) آب افکند

رمن سانه بر آفتاب افکند

2<sup>a</sup> L Vo درآید ، 3<sup>a</sup> روز L 6p ، P و روشن

## ستایش پادشاه

شیندم که نالای این سبر فرش  
 چو او بر رید طبل خود را دوال  
 همانا که آن مرع عرشی مم  
 بر آوار من حمله مرعای شهر  
 5 نظامی رگجیه بکشای سد  
 بروں آر اگر صیدی افکند  
 چنین گنج از بخت روری بود  
 چو بر سکه شاه سنی ررش  
 شهی کابچه در دور ایام اوست  
 10 سر سرفراران و گردنکشان  
 حروسی سپید است در ریر عرش  
 حروسان دیگر نکوند نال  
 که هر نامدای نوائی رم  
 برارند نالک ابست کوبای دهر  
 گرفتاری گنج نا چند چند  
 روان کن اگر گنجی آکنده  
 سراوار گیتی ویروری بود  
 همان حطه حوان بر سر مرش  
 برو حطه و سکه نام اوست  
 ملک نصره الدین سلطان شان

§-ын 1-чи бейтиндэн эввэл

شیندم که نالای این سبر فرش

حروسی سپید است در ریر عرش

мисралары (бах VI §) элвэ эдитинидир Көстөрилэн нүс-  
 хәтәрин дөрдүндә дэ 1, 2 бр, 10-чу бейгдэн сонра һаман  
 нүсхәләрдә арт

سر سرفراران و گردنکشان

ملك عر دس (عرالدین Pe L Vo) قاهر شه شان

طغرای دولت چو طغرل بکین

ابوالفتح مسعود بن بوردس (بورالدین Pe L Vo)

چو مسعود (محمود Pe L) نافر و فرهنگ و داد

چو مو دود کردی جهان بود شاد

بهارست هم میوه هم گل در او (بر او Pe L Vo)

سرابنده قمری و لیل در او (بر او Pe L)

دیار ربیع از بهارش بهشت

رس گلشن ور (Pe бр R) س (سی . Vo) کارو کشت

(Бах „VI“ § 10, 12, 13, 14), 11, 12 P Pe L Vo бр, 16,  
 31, 32, 50, 73 P Pe L бр (Бах „Шәрәфнамә“ § X), бунун  
 ардынча Pe L Vo нүсхәләриндә „Шәрәфнамәнин“ XI §-ы вә  
 XII §-ын 1, 2 бейләри кетминшир, 2, 3, 21 Pe бр 5-бейт-  
 дән сонра Pe L Vo нүсхәләриндә арт

جهان بهلوان (ارسلان Pe L) شاه (پادشاه . Pe) الب (Pe бр R) الب

(س: L) ارسلان

که نادرش همسه روان شادمان „Шәрәфнамә“ Бах

2<sup>a</sup> D . ای تو E<sup>a</sup> است 4<sup>a</sup> بر دوال . E<sup>a</sup> 6<sup>a</sup> اگر گنجی پرورده7<sup>a</sup> D گیتی 7<sup>a</sup> W ار 10<sup>a</sup> W اگر D ار 7<sup>a</sup> W گنج8<sup>a</sup> D W بر سر 10<sup>a</sup> W نافر D W بر سر 8<sup>a</sup> D W

مکش بر کهن شاه نو چیز را  
 مرد اره بر سالجورده درخت  
 چهاردار چون ابر و چون آفتاب  
 ندربا رسد در فشانده ر دست  
 25 بهرحاکه رایت بر آرد بلند  
 بحمدالله این شاه بسیار هوش  
 بر سر سجن کوه تا برگ کاه  
 باسارۀ هر گرامیای  
 ار آن شد بر او آفرین جایگیر  
 30 ر من هر کس این نامه را مارحست  
 حر او هر که دیدم از خسروان  
 سری دیدم از قهر پرداخته  
 دری بر ر دعوی و حوایی نهی  
 35 همه صبرفی طبع نارارگان  
 همین رشته را دیدم از اعل پر  
 خریداری الحق چنین ارحمد

کرس گشت شیرویه برویز را  
 که صحاك ارین گشت بی تاح و تخت  
 مانداره بحشد هم آتش هم آب  
 کند گرده کوه را لعل بست  
 سر کیسه را بر گشاید ر بد  
 که نارش خست و نوارش فروش  
 شاسد همه چیز را پایگاه  
 دها و دهش را دهد پایۀ  
 که در آفریش ندارد بطبر  
 دعوان او نامه آمد درست  
 ندیدم در او حای خلوت روان  
 سی سر به باباکی اسداحته  
 همه لاعریهای سی فرهی  
 حگر حواره حامگی حوارگان  
 صمیری چو دریا و اعطی چو در  
 سحهای من چون باشد بلند\*

- 21<sup>a</sup> Pe E شاح D Vo B W مکن  
 22<sup>a</sup> E کردن Pe L 24<sup>a</sup> کرس گشت صحاك بی تاح و تخت  
 بر آرد Vo B 25<sup>a</sup> O L 25<sup>a</sup> Ha 25<sup>a</sup> O L 25<sup>a</sup> O L 25<sup>a</sup> O L  
 25<sup>a</sup> U نارس V نوارش نارس L 26<sup>a</sup> E D بیدار 26<sup>a</sup> E D  
 27<sup>a</sup> Pe L سجن V سجن سجن از سرکوه (با) (ل) مارك (و) ل گاه  
 ماه گاه V 27<sup>a</sup> V بر V , در O B برک , سجنی B  
 هر که را سانه L , هرکرا مانۀ U W , براندازۀ E 28<sup>a</sup> E  
 آند I D , آن I 30<sup>a</sup> L کسی 30<sup>a</sup> L بود Pe L 28<sup>a</sup> Pe L  
 , در آن L 31<sup>a</sup> L حرد هرکرا دند از خسروان V 31<sup>a</sup> V  
 , دارم Pe L 32<sup>a</sup> Pe L خلقت B , حوی E D Vo B حای  
 اسداحته L , ممر E D V Vo B W  
 حوان Vo معنی V دعوی 33<sup>a</sup> V  
 و درارگان D , طرمة L , طرمة Pe صرفی 34<sup>a</sup> Pe  
 چانکی B , حگر گوشۀ D 34<sup>a</sup> D  
 را Vo B 35<sup>a</sup> Pe L E B , همه P , رسنه  
 \* P Pe L Vo „Шәрифнама“ поэмасының X җ-ы кәтәпчәдә



که ماهی شد از کوهه گاو دور  
 رمین را مفاصل بهم در شکست  
 ز س کوفش کوه را حسته کرد  
 در مصریانرا بر اندود بیل  
 جهان در جهان سرمه را انداره بیش\*  
 شب شسه را گنجه از یاد رفت  
 برون نامد آواره حر هیر  
 دگر ره شد آن رشته گوهر گرای  
 از آن دایره دور شد داوری  
 هر وی آباد تر شد ر روم  
 شد از مملکت دور اکنون حراب  
 دگر ناره چون شد عمارت بدیر  
 دیوار زرین بدل کرد ساز  
 ر بیماری مملکت سرد ریح  
 رافروحت از حاشه صد چراغ  
 حرابی ر درگاه او دور باد

برآمد یکی صدمه از هیچ صور  
 35 فلك را سلاسل رهم بر گسست  
 در اعصای خاك آسرا سته کرد  
 رخ یوسفاسرا بر آورد میل  
 مانده یکی دیده ریحای حوش  
 ر س گنج کان رور بر باد رفت  
 40 ر چندان رن و مردو بر او پیر  
 چو ماند این یکی رشته گوهر نحای  
 باقال ايس گوهر گوهری  
 یکم مدت آن مرر ویرانه نوم  
 در آن رحه مسگر که از ریح و تاب  
 45 مگر تا ناین شاه گردون سریر  
 گلین نارویش را ر س برک و سار  
 بر آراست ویرانه را بگنج  
 رهر کچی انگیحت صد گوه باع  
 چو ر آنادی آن ملک را نور داد

## VII

### خطاب زمين بوس\*\*

رهمی آفتابی که از دور دست  
 چراع ارچه باشد هم از حس نور  
 سور تو می بسم از هرچه هست  
 به آن شد کله داری پادشاه  
 حر اورا ناو دید توان ر دور  
 که دارد بگنجه در صد کلاه

در اندود 37° D بر آمود W مقاصل 35° D

\* W apt

رمین را جهان در هم افشرد سحت  
 کر افسردگی کوه شد لحت لحت

به يك رشته را مهره بر کار ماند

به يك مهره در هیچ دیوار ماند

پیچ W ریح 44° به D ر 40°

بدین W 45° شد آن مملکت دور از اکنون حراب 44° D

تیماری از W 47° از سی ریح و تار 46° D

مرحاة W 48°

\*\* O U V apt

شنیدم که بالای این سر فرش

حروسی سفید است در زیر (پای O) عرش

بدو E V 2° ورو B, درو D Vo, در E W از 1°

گنجه 3° U 3, 4, 5 L 6p دده Pe, برو B:

قدرخان شاهان بمردانگی  
 چو داود ارو گشته بولاد سرم  
 شوقیع بست ر داودیان  
 سرایده قمری و لعل سرو  
 درم ربرد و در فشانده نار  
 شیخون برد لعل بر لاحورد  
 میاجی کد اسر بر آفتاب  
 ر شاهین گردون برآرد مهر  
 شکارش باشد مگر ماه و مهر  
 کد دردی سیرت و سان او  
 که خود را رس سارد از ماهتاب  
 کشد تشه را از تگ و ناحن  
 فکندست سیار کس را بچاه  
 ولیک آن ر طلعت بود این ر نور  
 ر مهر و وفا هرچه خواهد هست  
 که گفت آفرینی سراوار او  
 که هست از دگر خسروان بیش مهر  
 بود کی بشین حرف بر وی گواست  
 که هم کی شناست و هم کی بشین  
 گواه من آنکس که اوراست مهر  
 شد آشهرها در زمین بابدید  
 که گرد از گریبان گردون گذشت  
 معلق رن از ساری رورگار

طرف دار موصل همرانگی  
 چو محمود با فر و فرهک و شرم  
 بطرای دولت ر محمودیان  
 بهارست هم میوه هم گل سرو  
 15 نه بیسی که در برم چون نو بهار  
 چو در حام ربرد می سالحورد  
 حو شمشیرش آتش بر آرد ر آب  
 کجا گشت شاهین او صید گسر  
 عقاش حو پر بر رید بر سپهر  
 20 که باشد کسی تا بدوران او  
 سرور وی آن درد گردد حراب  
 سراب از سر آب شباحن  
 کلچہ گمان بردن از قرص ماه  
 دهد دیو عکس ورشته ر دور  
 25 درین مهران شاه ایرد پرست  
 نه من مانده ام جبره درکار او  
 حرا بیشکین خواند او را سپهر  
 اگر بیشکین بر بویسد راست  
 سرد گر بود نام او کی بشین  
 30 حاجای او رنده شد ملک دهر  
 از آن لرله کاسمارا درید  
 چنان ارره افتاد بر کوه و دشت  
 رهین گشته حو آسمان بقرار

ایرد E 16<sup>a</sup> . نماد W, rr E 15<sup>a</sup> ED 6p 11  
 انرا D, ار را E 17<sup>a</sup> بداند E, شمشیر ED 17<sup>a</sup>  
 آفتاب E 21<sup>a</sup> سیر و سامان او E 20<sup>a</sup>  
 در W, تشه را E 22<sup>a</sup> سراب و سرآب شباحن E 22<sup>a</sup>  
 آن E اس. اس E آن, دلی D 24<sup>a</sup> فکد D 23<sup>a</sup> ED 6p 23  
 رشید رواست D 28<sup>a</sup> چنان W دگر E 27<sup>a</sup> ED 6p 26-49  
 کواي من آلك واهر D 30<sup>a</sup> بشين D 29<sup>a</sup> بشين D 28<sup>a</sup>  
 ناروي D 33<sup>a</sup> لرله D لرره D 32<sup>a</sup> کران D 31<sup>a</sup>

15 دو وارث شمار از دو کان کهن  
مقامی که ما داده باشد محست  
من آن گفته ام کاینچنان کس نگفت  
نگفتن مرا عقل توفیق داد  
چو توفیق ما هر دو همراه شود  
20 باین گل که ریحان باغ مست  
بر آرای مجلس بر افروز حام  
تو می خور بهانه ر در دور دار  
دلت نازه نادا و دولت حوا  
قران تو در گردش روزگار  
25 ملذبت نادا چو چرخ کمود  
دو تویی تر از صبح شمشیر تو  
درفشده تبعیت عدو سور ناد

ترا در سحاه و مرا در سحن  
حق وارث از وارث آید درست  
تو آن کن که آن نیز توان بهمت  
بحواندن ترا نیز توفیق داد  
سحن را یکی بابه در ده شود\*  
در ابواب تو شب چراغ مست  
که حلال بختهست درخون حام  
مرا اب مهر است معذور دار\*\*  
تو نادی چهارا حهاں پهلوان  
میفتاد چون چرخ گردان رکاز  
که چرخ از ملدی بیاید فرود  
سپهر از رمین رام تر ریز تو  
درفش کیان از تو پیروز ناد

شمار E D شمار . داور V وارث 15<sup>a</sup>

نوامی W ، نکامی D ، بقائی E Vo B مقامی 16<sup>a</sup> O 6p 16

، که ما داده Vo ، که از ما داده D ، که ما داده . نظامی V

کاینچس B 17<sup>a</sup> بدست L 16<sup>e</sup> که مان داده B

عقل و توفیق ناد V 18<sup>a</sup> سر L نیز 17<sup>e</sup>

ما E B در ، مانه D Vo 19<sup>e</sup>

صدف چون ر هر گوهری گشت پر E art \*

پدید آمد از هر دو دریای در

Бу бегт D нүсхәсиндә VII §-ын 5-чи бейтиндән сонра, W дә һаман §-ын 10-чу бейтиндән сонра кетмишидир  
20—26 E 6p

ندارای V 21<sup>a</sup> O 6p 21 بدان V ، برین : DB 20<sup>a</sup>

من L D V Vo . در 22<sup>a</sup> حان P U حوان . حلوای P U حلاب 21<sup>e</sup>

D Vo B art \*\*

بان (بدان B) حام کارد در (به B) اندشه هوش

همه ساله می خوردت ناد هوش

محبت حواں B ، ره دلت L و دولت ، نادو W 23<sup>a</sup>

، نراب D Vo B ، مثال L قران 24<sup>a</sup> بحان Pe L حهاں 23<sup>e</sup>

به از تو درس گردش روزگار V ، گر Pe در

O 6p 25 نکار L ، مساد حر V میفتاد چون 24<sup>e</sup>

، ملذست نالا (و نالا Pe) (نالای V) P Pe O U L V 25<sup>a</sup>

کرد Pe L : فرود ؛ که بر چرخ : D 25<sup>e</sup> . بلند Pe L کمود

دور بررام تو L ، ریز تو ریز تو Pe رام تر ریز تو ، در B تر زوار B 26<sup>e</sup>

دو رخشده L 27<sup>a</sup>

کله داری آن شد که برهر سری  
 5 دماعی که آن در سر آرد عرور  
 چو عالی بود رات و رای شاه  
 توئی رایت ار هرت آراسنه  
 کیان گرگدشتند اریں برمگاه  
 نو امروز بر حاق فرمادهی  
 10 کله دار عالم توئی در جهان  
 ر کاوس و کیحسرو و کیقاد  
 برآیی بدین هفت پیروره کاج  
 ر ناع نظامی یکی طاس می  
 ستایی ان طاس طوسی نوار  
 بهد هر رمان ار کلاه افسری  
 ر سرها شمشیر کردی تو دور  
 همش نرم فرح بود هم سپاه  
 رور تو حور ار جهان حاسته \*  
 سر سری آنک تو داری کلاه  
 نفس خود ار آفرینش بهی  
 که ار تست بر سر کلاه مهان  
 توئی بیش داد ای به ار پیشداد \*  
 کی برده نگ هستی فراخ  
 حوری هم نائین کاوس کی  
 حق شاهنامه ر محمود نار

- 4 Pe 6p 4<sup>a</sup> B ر 5 E D 10-دان sopra ketm  
 5 B 6p 5<sup>a</sup> Pe E D V Vo W ر سرها بوکردی شمشیر دور  
 6<sup>a</sup> L افراشه L انگجحه L آراسه 7<sup>a</sup> L 6p و , راوی L رایت  
 7<sup>a</sup> P دور , Pe L E D Vo B W  
 ر رای (راه E) نورحاسه (انگجحه L , برداشه E)  
 , تردد (برگی Pe L)  
 برد دور رای نو بر حواسته Vo  
 \* E apt ر مصوری رات و رای خویش  
 همه کارها کرده برحای خویش  
 اکون Vo , است 8<sup>a</sup> Pe E D B کو U گر 8<sup>a</sup>  
 9<sup>a</sup> E D Vo B کامرور 9<sup>a</sup> L B نقش 10<sup>a</sup> L جهان  
 11, 12, 13, 14 P 6p 11<sup>a</sup> Pe O U L  
 نو دادی (داری O I) ار آسان (ر سداد U) به سداد داد  
 , توئی میدا ای به ار میداد V , توئی بیش و دادارب ار بش E  
 دادی BW داد ای  
 \* E D Vo B W apt جو در داد بیسی و بیسیت هست  
 سرد گر شوی برکمان پیش دست  
 U apt چو در وادی آری سرتیب شست  
 سرد گر شوی برکمان پیش دست  
 V apt چو در آدمی بیبی ار بیست هست  
 توئی شاه وکی و رکیان بیش دست  
 12, 13, 14 O 6p 12<sup>a</sup> L E D V B , براری  
 به اس Vo , تو این L , بر این Pe E D V W بدین  
 , بره Pe L E D V Vo B , اریں  
 12<sup>a</sup> چپی Vo , فصری V , صبی E D B هستی  
 رکس W , ر نظم V , ساد D , چو شمس Po L E Vo B ر ناع 13<sup>a</sup>  
 طوی Vo بان B هم مان Pe D 14<sup>a</sup> ندان 14<sup>a</sup> وکی E V Vo W 13<sup>a</sup>

همان سفر اسکدری کاهل روم  
 خبر یافتند از ره کین و مهر  
 15 کنون راں صدقهای گوهر فشان  
 چنین چند بواوه عقل و رای  
 ماں کاردانی و کار آگهی  
 اشارت چار شد ر تحت بلند  
 نحوید کسی مرکسی بر نری  
 20 ز هر پایگاهی که والا بود  
 قرار آچیان شد که بردیک شاه  
 چو دولت بداش روان کرد مهد  
 رفهرگ آن شاه داش پسد  
 کنون کان بواهی ورق در نوشت  
 25 سر نوتی گرچه بر چرخ ست

بدو نرم کردند آهن چو موم\*  
 که در همت گبید چه دارد سپهر  
 بروں ر اطمیاحس به بینی شان  
 بدید آمد از شاه کشور گشای  
 چو نشست بر تخت شاهنشهی  
 که داماست بردیک ما ارحمند  
 مگر از طریق هر پروری  
 هرمد را پایه بالا بود  
 بداش بود مرد را پایگاه  
 همه سوی داش نمودید عهد\*\*  
 شد آوار یوان بدانش بلند  
 رماں گشت ورو نام داش بگشت  
 بطاعتکش بیش بودی شست

صفر: V B, صفر P Pe O U L D Vo, هم از ریح اسکدری E 13<sup>a</sup>

ا. کردیدی: D Vo; بر او Pe 13<sup>a</sup>

کسانی که آن صفر (صفر B) بر خوانده اند D Vo B apr\*  
 سکسیر (بکسر D, تکسیر B) ازو حرفها رانده اند

, راں B 0 ر 15<sup>a</sup>. ار B راں 15<sup>a</sup> E 6p 14, 15

, سطماحش: Pe L, انتطماحس U, اطمماحس O, انتطماحش P

, طماحش B, اسماعش Vo, سطماحش V, اصطماحش D

. مصقل ر دای B, عقل رای D 16<sup>a</sup>. بیانی Pe L

حت E D Vo 18<sup>a</sup>. بدان V W 0. بران L 17<sup>a</sup>. آید Vo B 16<sup>a</sup>

. کر O D Vo B W 19<sup>a</sup>. بهتری L, ارکسی D 19<sup>a</sup>

. نادا بود L, بارگاهی Pe L V, بهر L 20<sup>a</sup>

فراوان بود سده در بارگاه V 21<sup>a</sup>. والا L, ناید که V را پایه 20<sup>a</sup>  
 . قرانان حنا شد L قرار آچیان شد

; چیان L 22<sup>a</sup>. ناه گاه V, یادگار Pe, پایگاه, سرورا L 21<sup>a</sup>

, مهمان Pe L E D V Vo W همه 22<sup>a</sup>. تو آن کرد جهد: B

عهد: Pe L Vo, ب, همان U

همه ریح بداش بر افروختند E D W apr\*\*

ز فررانگان داش آموحد

; ور Pe L V; راں L 24<sup>a</sup>. داش یوان بلند B 23<sup>a</sup>

; بطاعتکش بود دایم شست W 25<sup>a</sup>. بگشت O E, شکست U بگشت

شست V 0; روری L 0, رودی Pe V, زطاعت کشش: Pe L V

اگرچه من ار بهر کاری نزرگ      فرستادمت یادگاری نزرگ  
مادا ر تو حر تو کس یادگار      وریں یادگار این سخن یاد دار

## VIII

### آغاز کتاب

سَر فیلسوفان یونان گروه	حواهر چسپن آرد ار کان کوه
که چون يك ره آن شاه گیتی بُورد	رگردش بگردون بر آورد کرد
یونان رمیں آمد ار راه دور	وطن گاه خود را ار آن داد بُور
ر رامش سوی داش آورد رای	بزوہشگری کرد ما رهمای
5 دماغ فلک را ماندیشہ سمت	در سنگیہا گشاد ار بہمت
سجن را ... حسّت بر رھری	ر یونانی و پهلوی و دری
ار آن پارسی دفتر . حسروان	که بر یاد بودش چو آب روان
ر دیگر رابہای هر مرر و نوم	حہ ار حس یونان چہ ار حس روم
هرمود تا فیلسوفان ہمہ	کشد آنچه داش بود ترجمہ
10 ر هر در نداش دری درکشید	ورآن حملہ دریائی آمد پدید
حسّین طراری کہ ست ار قیاس	کتابست کان هست گیتی شاس
دگر دفتر رمر روحانیان	کرو رندہ ماند یونانیان

28<sup>a</sup> V ناید رمن گرچه کاری نزرک  
 کسی E, گیتی L کس, حرکتی Pe B 29<sup>a</sup>  
 کانی L, چسپن داد ار کان وکوه U V 1<sup>a</sup> بروہ V گروه 1<sup>a</sup>  
 شب را حدود L خود را آن 3<sup>a</sup> دنگران D, نکرۂ L يك ره آن 2<sup>a</sup>  
 , پیشیہ را داد . E D Vo B W, شب را ر مہ V  
 ر داس سوی رامش 4<sup>a</sup> P داده E, دست Pe ار آن  
 5 D 10-чу бейдән сонра кетмишдир  
 حراب Pe 7<sup>a</sup> شان نافت حسّت Pe 6<sup>a</sup> ماندارہ Pe L 5<sup>a</sup>  
 , ترجمہ L , ترجمہ D کشد Pe کشد 9<sup>a</sup> . هرمر . L 8<sup>a</sup>  
 ترکشد D, می کشید P, داش Pe 10<sup>a</sup>  
 یونانی . Vo B, در ناری Pe L, در تاری P O U V 10<sup>a</sup>  
 , کہ ایست L کتابست 11<sup>a</sup> . او E ار, قیاسی B طراری 11<sup>a</sup>  
 مرر V, ررم E رمر, وگر Pe 12<sup>a</sup> . ایرد شاس O  
 ماندید E D V Vo B, ماندید یونانیان L, کران Vo B 12<sup>a</sup>

کر ایشان شدی ند هاروت مست  
 کلیچه رسودندی ار آفتاب  
 که رحانم اندیشه حویش از آن  
 که در شب دعایی تواند کرد  
 وزین حمله حالی بودش سپاه  
 ۵۰ مشکل گشادن یار آمدی  
 ره ر کوکی یاریی حواستی  
 در آن شعل یاری نمودی سی  
 گشاده شدی آن گره بر درش  
 بدستوری اختر بیک فال  
 دو اسه عرص پیش نار آمدی  
 که پیچیدی ار سحت کوشیش گوش  
 بررکار خودرا چو زر ساختی  
 ناهن شدی کار چون آهش  
 افسونگران چاره کردی بدید  
 مرد رانداں فرح یافنی  
 رای حکیمان شدی بهره مند  
 مرهد و دعا سختی آسان شدی  
 بیعمران مردی آن کار پیش

45 وز افسونگران چند حادوی چست  
 ران آورانی که وقت شتاب  
 حکیمان ناریک بن بیش ار آن  
 ر پیران زاهد سی بیک مرد  
 ۵۰ بیعمران بیز بودش پناه  
 چو کاری گره پیش نار آمدی  
 ر شش کوکه صف بر آراستی  
 نادره ههد خود هر کسی  
 بچیدن رقیان یاری گرش  
 تدبیر پیران سیار سال  
 55 چو رین گوه تدبیر سار آمدی  
 کجا دشمنی یافنی سحت گوش  
 به بیعام اول زر انداختی  
 اگر دشمن زر ندی دشمنش  
 گر آه نمودی بران در کلید  
 60 گر افسون اران چاره سر تافنی  
 چو رحم ران هم نمودی پسند  
 حکیم ار ر چاره هراسان شدی  
 گر ار راهدان بودی آن کار بیش

ر افسونگران W, ر افسونگری D, افسونگری Pe L 45<sup>a</sup>

46<sup>a</sup> L Vo 6p حمله 49<sup>a</sup>. ربودی هم ار آفتاب

50<sup>a</sup> Pe L Vo 50<sup>a</sup> D کشان, کسادی Vo, کار

51<sup>a</sup> E 52<sup>a</sup> L ناری, کوکه B 51<sup>a</sup> ساراستی

52<sup>a</sup> E 54<sup>a</sup> V پیران, ناری E, کار W, شعل

55<sup>a</sup> Pe U L Vo W 55<sup>a</sup> دواسه, استش

56<sup>a</sup> B 56<sup>a</sup> E 56<sup>a</sup> کوشش بیر گوش. بوش

57<sup>a</sup> L 57<sup>a</sup> V چودر, چودر E خودرا, برکار L:

58<sup>a</sup> D 59 P Pe O U L E V 6p دشمنش Vo, وگر

59<sup>a</sup> B 60<sup>a</sup> W 60<sup>a</sup> ددان, گرافتی E, گرافتگر ار چاره

61<sup>a</sup> L 61<sup>a</sup> L E, رانداں L, برمدی B

61<sup>a</sup> U 61<sup>a</sup> B چاره مد, چاره مد Vo, راه

61-чи бейт О нүсхәсиндә тәкрар олунур

62<sup>a</sup> D W 62<sup>a</sup> Vo B 62<sup>a</sup> ر چاره حکیم ار.

63<sup>a</sup> L 63<sup>a</sup> V, بیعمری L 63<sup>a</sup>. بار. D Vo B; اسدا Pe راهدان





بدو گفت کی مدر بد سرشت  
 صحر معبلان در آویختی  
 چه داری شه پیش گوهرشاس  
 بجان و سر شاه سوگند خورد  
 ر بومش دگر گوه نقشی درست  
 درون را به بیرون بدل کرده ام  
 خلق تر شدم چون درون یافت راه  
 فرو ماند سرگشته لحتی بجای  
 بحلقش کرم بیش از انداره کرد  
 که پوشیده به رار ما در بهمت  
 بگبرد جهان در جهان بوی کند  
 سر عیه ريسان گشاید نار  
 چو عود سیه بر نداریم خوش  
 کسد از سر حده دمدان سپید

چو در چشم شاه آمد آن رنگ رشت  
 چرا تره سرخ گل ریختی  
 80 حریرت چرا گشت مرتن بلاس  
 زمین بوسه داد آن سرایده مرد  
 که این حامه بود آنکه بود از حسرت  
 حر آن بیست کر تو عمل کرده ام  
 خلق بود بیرون بهتم رشاه  
 85 شه از پاسح مرد دستار سرای  
 از آن تا که حلقار او ناره کرد  
 رگره پیچید و در گریه گفت  
 گر از رار ما سر گشاید مد  
 چو از نقش دیبای رومی طرار  
 90 به از ما درین محمر فقره پوش  
 که خوانان احاکستر عود وید

## IX

### صفت حال اسکندر با علامی که سرتراش او بود

سار ای معسی ره دلپسند	بر اوتار ایس ارعون بلند
رهی کل ر محنت رهائی دهد	تاریک شب روشائی دهد
سحن را نگارنده چوب دست	نام سکندر چیس نقش ست

ناره بر V, پردۀ E Vo B, پره DW, نره Pe L. 79<sup>a</sup>

گل همی E سرح گل

آری E: داری, چو داری سیه B 80<sup>a</sup>

L 6p بود, آنچه V, هست آنچه E D Vo B بود آنکه 82<sup>a</sup>

کرده اند Pe 83<sup>a</sup> درست Vo, پوشش E 82<sup>a</sup>

درو L, دران O E V درون 84<sup>a</sup>. حرق V 84<sup>a</sup>. کرده اند Pe 83<sup>a</sup>

نگره Vo B 87<sup>a</sup> ناله V, پس L E D Vo B تا که 86<sup>a</sup>

حیی Pe رومی 89<sup>a</sup>. حفت P Pe O U L, رحده D

عیب اریسان P O U L V B, عیب ريسان Pe 89<sup>a</sup>

بیاریم. Pe O U L V 90<sup>a</sup>. فقره V 90<sup>a</sup>. E 6p 90, 91

وعود P O 91<sup>a</sup>

کو. V 2<sup>a</sup>. اغنون Pe, آوار L V 1<sup>a</sup>, E 6p 1, 2

وگر رین همه بیش بودی شمار  
 65 بسا هدهت بخت بیدار او  
 ر هر عره کاندر شمار آمدی  
 ر نرم طرب تا شمل شکار  
 یکی دور می خوردن آغار کرد  
 سراهش شسته شد رامشگران  
 70 سرایده بود در نرم شاه  
 وشى حامه داشتى همت رنك  
 تماشاى آن حامه بر ناف  
 بر آن حامه چون گل افروخته  
 خداوند آن حامه بر کار  
 75 رس رحمه برد و ناراح گرد  
 چو حديد بر يكدگر تار و بود  
 كهس حامه را داد سارى دگر

بایزد پناهیدى انحام کار  
 شدى بار او ساختى کار او  
 نمودار عبرت نكار آمدی  
 بدیدی ساریچه در هیچ کار  
 در حرمى بر جهان مار کرد  
 کشیدند برمی کران تا کران\*  
 که شه را درو بیش بودی نگاه  
 چو گل تار و بودش برآورده ننگ  
 دل شاه را داد بر وی طواف  
 رکران حمام آستر دوحه  
 بران حامه رد تا سى روزگار  
 وشى پوش را حامه شد سالجورد  
 سرایده را آخر آمد سرود  
 وشى زیر کرد آستر بر زیر

پناهد Pe 64<sup>a</sup> شرار Vo B 64<sup>a</sup>  
 65<sup>a</sup> L پناهد، Vo، پیامده، E بخت 6 Vo 6p  
 66<sup>a</sup> P Pe آوری، V آمدش، FDBW حیر، O U، غیر  
 66<sup>a</sup> EDBW آوری، V آمدش  
 67<sup>a</sup> B در Pe U D V Vo B بر 68<sup>a</sup>. بدیدست ساریچه  
 69<sup>a</sup> Pe نرم L 69<sup>a</sup> شنید  
 70<sup>a</sup> E «حکایت» \* D cəpəvəhə ap  
 71<sup>a</sup> U، بخت، برآمده، FD، بار بودش، Vo، باره بودش  
 ، چو گل تاره و در رش تود تنك V  
 چو گلزار بودش بر آورده رنك B  
 72<sup>a</sup> DVB حلقه، P Pe OUL حلقه  
 72<sup>a</sup> U طراف، Pe طراف، DW، بود، V داد  
 73<sup>a</sup> E 74، 75 D 75، 74 آسروش U  
 73<sup>a</sup> B، ناشی، U، ناشی، Pe ناسی، گران حامه رو W 74<sup>a</sup>  
 75<sup>a</sup> V ریحیله بود ناراح گرد، V، رحمه، D Vo B، رحمه، U رحمه  
 76<sup>a</sup> V سروریده، V، آن، V را؛ حرقه، Pe L، حلقه، P O U حامه 76<sup>a</sup>  
 76<sup>a</sup> E 6p 76<sup>a</sup> L، بار بود، D، تا رود بود  
 77<sup>a</sup> Pe ساری، گشت، V، کرد، ED Vo B، شد، Pe L داد

20 گمان بودشان کابچہ قرش برست  
 ار این روی در شہت افتاده اند  
 چنین گفت نامن خداوند هوش  
 بر آن گوش چون تاح اسکیخته  
 دگر گوش را گمندان داشتی  
 25 بجر سرتراشی که بودش علام  
 مگر کان علام ار چهار درگذشت  
 تراشده استادی آمد فرار  
 چو موی ار سر مرغان مار کرد  
 که گر رار این گوش پیرایہ بوش  
 30 چات دهم گوشمال آن ہس  
 شد آن مردو آن حلقہ در گوش کرد  
 نگفت این سخن نا کسی در چہاں  
 ر پوشیدن رار شد روی ورد  
 یکی روز بہاں برون شد رکاح  
 35 ہ بمعولہ دید جاہی شگرف  
 کہ شاہ چہارا درارست گوش  
 سوی حانہ آمد ناہستگی  
 ہ فرح فرشتہ کہ اسکندرست  
 کہ صاحب دو قرش لفق دادہ اند  
 کہ بیرون ار اندارہ بودش دو گوش  
 ر در داشتی طوقی آویختہ  
 چو گجش ر مردم بہاں داشتی  
 سوی گوش او کس نکردی پیام  
 مدبگر تراشده محتاج گشت  
 پوشیدگی موی او کرد مار  
 بدو مرغان بزمک آوار کرد  
 نگوش آورم کاورد کس نگوش  
 کہ ما گفتی را مگوئی نکس  
 سخن را ر باران فراموش کرد  
 چو کفرش ہمی داشت در دل بہاں  
 کہ پوشیدہ راری دل آرد بدرد  
 ر دل تنگی آمد بدشتی فراخ  
 فکد آن سخن را در آن چاہ زرف  
 چو گفت این سخن دل تہی شد ر حوش  
 نگہ داشت مہر ریان سنگی

20<sup>a</sup> L, فرش برست U, فرس برست P, مردشان L 20<sup>a</sup>  
 نقش برست V, فرش برست D Vo, فرس برست E  
 فرح B, فرح V 20<sup>a</sup>. فرش دراست: W, فرش برست B  
 حراس ED V Vo B W 22<sup>a</sup> کرده اند Pe 21<sup>a</sup>. شہہ D 21<sup>a</sup>  
 داشت طوقی در آویختہ D, رر U W. در 23<sup>a</sup>. ناحی E 23<sup>a</sup>  
 مگر B بحر 25<sup>a</sup> رر W, ردر ED Vo B دگر 24<sup>a</sup>  
 در نوشت P O U V 26<sup>a</sup> سردی L E D V Vo B 25<sup>a</sup>  
 کرده P 27<sup>a</sup>. تراشیدہ L 26<sup>a</sup>  
 ساری E. مگوئی 30<sup>a</sup> W 6p آن 30<sup>a</sup> P Pe O U V 6p ار 28<sup>a</sup>  
 , Pe 6p. را 31<sup>a</sup>. جوان مردرا حلقہ L 31<sup>a</sup>  
 سخن بی ربارا فراموش کرد O D W  
 سخن دان (ار Vo, بر B) زبارا فراموش کرد E Vo B  
 راست L 32<sup>a</sup> Pe 6p سخن, آن ED V Vo B 32<sup>a</sup>  
 رکاح L V 34<sup>a</sup> پوشیدن L 33<sup>a</sup> B 6p 33, 34 Pe 6p 33  
 E 6p. 37 هوش P O Vo 36<sup>a</sup>. فراحت Pe 36<sup>a</sup>  
 حوش ار: Pe L مہر, بہاں B نگہ 37<sup>a</sup>

که صاحب دو قرش بدان بود نام  
 5 بقولی دیگر کان سیجیده داشت  
 همان قول دیگر که در وقت حواب  
 دیگر داستانی رد امورگار  
 دیگر گونه گوید جهان فاسوف  
 که چون بر سکندر سر آمد رمان  
 10 ر مهرش که یویایان داشتند  
 چو برحای خود کلک صورت گرش  
 دو نقش دیگر ست پیکر نگار  
 دو قرن از سر هیکل انگبخته  
 لقب کردشان مرد هیئت شناس  
 15 که در پیکری کاربرد آراستش  
 چو آن هر سه پیکر بدان دلبری  
 ربوبان بدیگر سواد اوفتاد  
 با رفت از اشان بهر مرر و نوم  
 عرب چون بر آن دیده گماشتند  
 که بر مشرق و مغرب آورد بام\*  
 دو گیسو پس پشت پیچیده داشت  
 دو قرن فلک سند از آفتاب  
 که عمرش دو قرن آمد از رورگار  
 ابو معشر اندر کتاب الوف  
 بود از حل خلق را در گمان  
 نکاعد برش نقش نگاشتند  
 بر آراست آرایشی در حورش  
 یکی بر یمن و یکی بر یسار  
 بر او لاجورد و زر آمیخته  
 دو فرج فرشته ر روی قیاس  
 فرشته بود بر چپ و راستش  
 که رد از دو پیکر بهی پیکری  
 حدیب سکندر بدو کرد یاد  
 بر آرایش دستکاران روم  
 سکندر دیگر صورت انگاشتند

معرش بود V<sup>4</sup> نام بود U, آرآن E D, ساه V صاحب<sup>4</sup>

بقولی دیگر آنکه بر حای حم

\* E D Vo B W api دو دسی ردی تنع حون صمحلدم

رقول Vo, رفولی D Vo B, بقول Pe O U L 5<sup>a</sup> V 6p

دو کسه Vo 5<sup>a</sup> سمجیده DB, کو EW

که در E س: چو شب بیر Pe س ست

یکی V جهان 8<sup>a</sup> دیگر گونه دسان P 7<sup>a</sup>

جهان L\o, برآمد Pe V 9<sup>a</sup> ابوالمشرق V, ابولمعسر E 8<sup>a</sup>

ملك L حلق, حلک Pe حل, آر ED Vo BW 9<sup>a</sup>

نگار L 12<sup>a</sup> چو ماسد او V 11<sup>a</sup> درش Pe UL 10<sup>a</sup>

بر سار Vo B, دیگر (ی D) بر سار LD, در یمن Vo B 12<sup>a</sup>

اندوخته Γ 13<sup>a</sup> اندوخته I هر لك E, شکل P هیکن 13<sup>a</sup>

بران Pe L 16<sup>a</sup> که هر FD Vo B 15<sup>a</sup> که Pe دو 14<sup>a</sup>

, که بود V, که داری دویکر بدان سکری B 16<sup>a</sup>

خط بیکری O, خط ارری P بهی سکری

افاد EW, بلاد L 17<sup>a</sup> بی سکری V, خط سکونی U

سان رفت ارسنان V 14<sup>a</sup> رفت L کرد, برو ED V Vo B 17<sup>a</sup>

دان DV BW, را Le L V چون 19<sup>a</sup> رسکاران L, ار V 18<sup>a</sup>

تراشیده را سوی خود حواید و س  
 سجهای سرسته را برگشای  
 سخن را نگوش که انداختی  
 و گربه سرت را برد سیل تبع  
 به از راست گفتن حوایی بدید  
 دعا کرد و ما آن دعا کرده گفت  
 که رقع کشم بر عروسان مهد  
 حکایت بجاهی فرو گفته شد  
 و گر گفته ام ماد حصم حدای  
 درستی طلب کرد برگفت او  
 بی ماله پرورد از آن چاه ژرف  
 همان راز پیشبیه بشید شاه  
 بهفتیده کس نماد بهان  
 شد آراد و از تبعش آراد کرد  
 شکوفه کند هرچه آن گشت بر  
 سر احجام کار آشکارا شود

جو نشست خلوت فرستاد کس  
 بدو گفت کای مرد آهسته رای  
 55 که راز مرا با که برداختی  
 اگر گفتی آرازی از تند مبع  
 تراشیده کاین داستارا بشید  
 بهستین سوک مژه راه رفت  
 که چون شاه ما من جهان کرد عهد  
 60 از آن راز پنهان دلم سفته شد  
 نگفتم حزاین ناکس ای بیک رای  
 چو شه دید راز حگر سفت او  
 هرمود کارد رفیسی شگرف  
 چو در برده بی هس یافت راه  
 65 شد آگه که در عرص گاه جهان  
 به یکی سراییده را یاد کرد  
 جهان دان که از عیچۀ لعل و در  
 بحاری که در سک حارا شود

- 53<sup>a</sup> E B , جلوت L , جلوت بست و  
 54<sup>a</sup> P U V ای O E V ̄p و , ورد V سوی 53<sup>a</sup>  
 54<sup>a</sup> W سرگشای 55<sup>a</sup> P O ناک , Pe ناک , U ناک , Vo B رکه  
 56<sup>a</sup> P Pe U L V ̄p برداختی 57<sup>a</sup> Pe  
 56<sup>a</sup> E Vo B , سرم تبع D , سرم تبع E Vo B برد سیل تبع 56<sup>a</sup>  
 57<sup>a</sup> L کان 57<sup>a</sup> Pe حوایی , حدثنی V , طرفقی V  
 58<sup>a</sup> Pe L حای 58<sup>a</sup> V آن 58<sup>a</sup> B , راست V کرده , او V آن 58<sup>a</sup>  
 59<sup>a</sup> Vo B ما 61<sup>a</sup> L L ای , آن 61<sup>a</sup> L L کسی L  
 62<sup>a</sup> Pe ̄p دند 62<sup>a</sup> V طلب کرد 62<sup>a</sup> B اگر 61<sup>a</sup>  
 63<sup>a</sup> E ̄p او رفیقی Vo , ما شد V کارد 63<sup>a</sup>  
 64<sup>a</sup> P Pe U L V ̄p 64<sup>a</sup> Vo بر 64<sup>a</sup> Vo , راه 64<sup>a</sup>  
 65<sup>a</sup> P Pe U , عرص کار 65<sup>a</sup> B W پوشیده 65<sup>a</sup>  
 66<sup>a</sup> D 66<sup>a</sup> V ̄p 66<sup>a</sup> Pe , بهفتد راکی Pe , بهفتد کس را P بهفتد کس 65<sup>a</sup>  
 67<sup>a</sup> E Vo B بهفتد کس E Vo B  
 67<sup>a</sup> O که آن 67<sup>a</sup> E شکفته شود 67<sup>a</sup> V هرچه آن  
 68<sup>a</sup> L V بود 68<sup>a</sup> I V بود

برآهنگ آن ناله نالی برس  
 همان دست دردی نکالا کش  
 بی دید بر رسته از قمر چ  
 نحتسین نزد رحمه آنکه نواح  
 مان بی دل خویش خوش داشت  
 در آن دشت بر پیر چوپان گذشت  
 شد آن مرر شوریده بر مرران  
 که دارد سکندر دوگوش درار  
 که پولاد نا حشم او برم گشت  
 بر آهنگ سامان او بی سپرد  
 شان رار آن بی بدوگفت ناز  
 که شیرین ترست از بستان قد  
 شد رحمه رن تا شد رحماک  
 ندین بی ربانی ران مست  
 سر برد سوی وطن راه را

شنیده چنین شد کزان چاه چست  
 ر چه سر بر آورد و نالا کشید  
 40 شانی بیابانی آمد ر راه  
 مرسم شانان ار و پیشه ساخت  
 دل خود در اندیشه نگداشتی  
 مروں رفته بد شاه روری بدشت  
 بیئی دید کبر دور میرد شان  
 45 چان بود آوار آن بی برار  
 شه ار ماله بی چان گرم گشت  
 در آن داوری ساعتی بی فشرد  
 شانرا خود خواند و پرسید رار  
 که این بی ر چاهی برآمد بلند  
 50 مرحم خودش کردم از گرد پاک  
 درو خان به و عشق خان مست  
 شکفت آمد این داستان شاه را

- 38<sup>a</sup> O D Vo W , حیده , Pe , چو اس , O U E D V Vo B , چان ,  
 Pe L , آن آهنگ ناله نکی نال رست . 38<sup>a</sup> Pe L ,  
 O E V B , نائی مرست . 39<sup>a</sup> V , درد دردی , Vo , دست دوری  
 40<sup>a</sup> O , شان , Pe O U V , نراه 41 P Pe U L E 6p  
 41 V , نبرد آن بی و ران پسته کرد  
 شان نای رد بی ر بی پیشه کرد  
 نبرد بی را (و نا Vo) ناو سار کرد Vo B  
 چو دردم گرفت آن بی آوار کرد  
 41<sup>a</sup> D , رحمکش , W , رحم و آنکه : 42<sup>a</sup> L , نگداشتی  
 42<sup>a</sup> O , همی وق B , دل خویش , بدان E V , بران ,  
 43<sup>a</sup> V , ار آن Pe L , بران P U D Vo O , 43<sup>a</sup> P U D Vo O , رفت و شد  
 E , بر آن بر چوپان دشمنی گدست . V , مان , B , آن Vo , بر , مان B , بدان E  
 44<sup>a</sup> , در ناد آن Pe V , آوار آن 45<sup>a</sup> , شد و رفت B . شد آن مرر  
 P Pe U D V W 6p 46 , در ماله L E D Vo B W , بر ماله O  
 46<sup>a</sup> , سامان آهنگ او پی سرد V 47<sup>a</sup> , 47<sup>a</sup> D 6p , ار آن E , شه ار  
 , ره L , پی . آن Pe L , او , و سامان O Vo B , ناهنگ B  
 , را اران Pe L , رار آن 48<sup>a</sup> , نبرد O Vo L E V B W  
 , رحم V W , کرد 50<sup>a</sup> , رار L , ناز , ناو D , قصه O E D B  
 آن : E Vo B , نگفت U 52<sup>a</sup> , کی V 51<sup>a</sup> , 51<sup>a</sup> V , رحم P , رحم 50<sup>a</sup>  
 52<sup>a</sup> B , کاه را

یکی لحظه پیرامین نام گشت  
 در آن پستی از نام حص بلند  
 همایون یکی پیر نام و هوش  
 در آن دشت می گشت بی مشعله  
 20 دلش ران شان اندکی برگشاد  
 فرستاد کارندش از حای پست  
 رقیبان هرمان شه تاختند  
 برآمد شامه سردیک شاه  
 خبر داشت کان ست اسکندرست  
 25 رمین بوسه دادش که پرورده بود  
 پس آنگاه شاهش بر حویش خواند  
 بدو گفت کر قصه کوه و دشت  
 که دل تنگم از گردش رورگار  
 شان گفت کای خسرو تحت گیر  
 30 ر تحت ررت ملک پر نور داد  
 بحسبم خبر ده که تا شهریار  
 بدان تا سخن گو بدان ره برد

- و در آن سببی از حص نام بلند L 17<sup>a</sup> در U 16<sup>a</sup>  
 قصر W، شخص P U حص، حص نام Pe D V  
 بود Pe پوش 18<sup>a</sup> همانا P Pe U L V همایون 18<sup>a</sup>  
 مشعله L، پر W، با V، چون L بی 19<sup>a</sup>  
 داسان Pe L ران شان 20<sup>a</sup> گهی در کنار و گهی درگله V 19<sup>a</sup>  
 برای O، در E 21<sup>a</sup> من L مش 20<sup>a</sup> را P U V ران  
 سبک V، در 23<sup>a</sup> D V Vo B W 23 P U 6p  
 احبرست W 24<sup>a</sup> اسکندرست W، شاه E سد 24<sup>a</sup>  
 برمن B 27<sup>a</sup> از Pe، برو Pe 27<sup>a</sup> همه O دگر 25<sup>a</sup>  
 و تحت و سرب B 30<sup>a</sup> دستگیر O 29<sup>a</sup> Pe 6p 29  
 آن E، با، کی O ده 31<sup>a</sup> ررب P Pe B 30<sup>a</sup> زرس Pe L  
 بر E Vo B W دارد بحاطر (عار I) عار Pe L 31<sup>a</sup>  
 با L، با، بران Pe 32<sup>a</sup> 32، 33 P Pe L V 33، 32  
 کوی آن V، کان بدو L، دان بران Pe گو بدان  
 برو L بدان، آنکه از آن ره برد O او بدان در خورد 32<sup>a</sup>  
 از آن V

## قصه اسکندر با نینان

معنی بیا ر اَوّل صبح بام  
 ار آن رحمه کو در دل آب آورد  
 چسب گوید آن بحر گوینده پیر  
 که رومی کمر شاه چینی کلاه  
 ۵ بظاق دو انرو بر آورده حم  
 مہی داشت ناسده چون آفتاب  
 شکسته چهار کام در کام او  
 دل شه که آیین بود بآک  
 بفرمود تا کارداران روم  
 ۱۰ مگر جاره آن پربوش کسد  
 کسانی که در پرده محرم شدند  
 در آن تن سسی جاره‌ها ساحند  
 به آن سرخ سبب از تن گشت به  
 از آنجا که سه دل درو سته بود  
 ۱۵ فرود آمد از تحت و بر شد بام

من رحمه بچہ بر رود خا  
 ر سودای بھودہ حواب آورد  
 کہ در فیلسوفان سودش بطیر  
 شست از برگاہ روری نگاہ  
 گرہ بستہ بر حدّہ حام حم  
 ر بحران تب یافته ریح و تاب  
 رسیدہ دومیدی احام او  
 از آن دردمندی شدہ دردناک  
 حرامد بردش ر ہر مرر و ہوم  
 دل ناحوش شاہ را حوش کسد  
 در آن داوری گہ فراہم شدید  
 تنش را ر تابش پرداختند  
 بہ ر انروی شہ دورگشت آن گرہ  
 ر تیمار بیمار دل حسّہ بود  
 کہ شوریدہ کمتر بدیدرد مقام

۱. سار اَوّل B، بیا اَوّل V، سالہ دل Pc، سا ر اَوّل 1<sup>a</sup>  
 ۲. من رحمہ رود بر ناسدہ O 1<sup>a</sup>. صبح حام V، صبحگاه O  
 ۳. بچہ V O ۲<sup>a</sup> در خورد کام B، پرورد حام L  
 ۴. گویندہ L گوید 3<sup>a</sup> رود W در دل، در L، کان UV  
 ۵. ہم L، آورد Pc، در آورد O 5<sup>a</sup> فیلسوفی V 3<sup>a</sup>  
 ۶. مہی V ہمہ L 6<sup>a</sup> P 6<sup>a</sup> 6<sup>a</sup> رحمہ Pc 5<sup>a</sup>  
 ۷. رسیدہ سوی سحر سام او O 7<sup>a</sup> نامہ L، شب Vo 6<sup>a</sup>  
 ۸. ہر مرر و ہوم L، حرامدہ L 9<sup>a</sup> کار داران Pc L F 9<sup>a</sup>  
 ۹. داورہا P 11<sup>a</sup> ہمہ مرر و ہوم Vo B  
 ۱۰. تابش را، تابش O، D 12<sup>a</sup> را 12<sup>a</sup> سب Vo، ت L 12<sup>a</sup>  
 ۱۱. آن از سر گشت یکروز بہ O، P 6<sup>a</sup> Pc آن، سرچی سب L 13<sup>a</sup>  
 ۱۲. دور L دور B 6<sup>a</sup> ر 13<sup>a</sup> ریح V از تنش  
 ۱۳. وراحا Pc 14<sup>a</sup> از B آن، شد V گشت  
 ۱۴. بیمار بیمار I، بیمار و بیمار U 14<sup>a</sup>  
 ۱۵. را کم O L E Vo B کمر 15<sup>a</sup>



50 در او رستی را به بیج و به برك  
 کسی کو شدی نا امید از جهان  
 ندیدند کس را کران شوره دشت  
 ملك راده راندوه آن ربح سحت  
 رفیقی وفادار دیریه داشت  
 55 حر داشت کان شاه اندوهناك  
 چو دردان ره روی را بار بست  
 ششاس نانگی بر او رد ماند  
 چو اذکنده بوش چو سرو روان  
 سوی حانه خود يك ترکنار  
 61 بهاحانه داشت در زیر حاك  
 یکی ر استواران برو بر گماشت  
 نابی و نابی قناعت نمود  
 ملك راده رندابی و مستمند  
 فرومانده سرگشته درکار خویش  
 6 جوانمرد کو بود عمحوار او  
 عروس تشدید را چاره ساخت  
 طیبی طلب کرد عات شاس  
 پری رح درمان آن حیره دست  
 همان آب و رنگش درآمد که بود

نام آن بیابان بیابان مرك  
 در آن محنت آباد گشتی بهان  
 مأواگه خویشن بار گشت  
 سوی آن بیابان گرائید رحمت  
 که مهر ملك راده در سیه داشت  
 در آن ره کد خویشن را هلاك  
 سوی او حرامید تبعی بدست  
 بر او حماه برد و او را فكد  
 فرو هشت رقع بروی حوان  
 بچشم فرو ستنش آورد بار  
 شادش در آن حانه اندوهناك  
 کرو رار پوشیده پوشیده داشت  
 ورین بیش چیرش رحمت بود  
 دل و دیده و دست هر سه سد  
 که نرفته چون آمد آن حال پیش  
 کمر بست در جاره کار او  
 دلش را صد گونه شربت نواحت  
 گرانمایه را داشت یکچند باس  
 ار آن تاب و آن تب یکماره رست  
 تماشا طلب کرد و شادی نمود

ار جهان نا امید O، دگر Vo، کان U 51<sup>a</sup>، به P U 50<sup>a</sup>

ندیدی کسی V 52<sup>a</sup>، بود O بهان، حجت U 51<sup>a</sup>

53<sup>a</sup>، 52<sup>a</sup> L ap1 \*

بار O E شاه، داد E 55<sup>a</sup> L 44<sup>a</sup> 53<sup>a</sup> P 6p زاده 53<sup>a</sup>

سروی V 58<sup>a</sup> ار با E اورا 7<sup>a</sup> برد V، دشناحت E W 57<sup>a</sup>

برك و تار Pe U L 59<sup>a</sup> ست O هست 58<sup>a</sup>

اندر معاك O اندوهناك 67<sup>a</sup> سس Pe L 59<sup>a</sup>

در B، ماند Vo 64<sup>a</sup> Pe 6p و 63<sup>a</sup> وراں P V 62<sup>a</sup>

آمدش چاه پیش E 64<sup>a</sup> حای B، حال Pe O U L V Vo کار

Pe L 65 P Pe U L V 6p راه W حان، این Pe L

چار E، حای Pe L، الم B، نش L، نش Pe شش 66<sup>a</sup>

چمر Vo، چرب O، وی حمره گشت L آن چمره دست 68<sup>a</sup>

حست Vo، سکنار B؛ ور آن Vo 68<sup>a</sup>



شاسنده گر بیست شوریده معر      مهره شاسد ر دیار بغز  
کسی کو سخن با تو بغز آورد      بدل شوش کان ز معر آورد  
رایی که آرد سخن با صواب      حماموشیش داد باید حواب

## XI

### حکایت ارشمیدش با کنیزك چینی

معنی یکی رود سوار رود      کر اندیشه در معرم افتاد دود  
چنان برکش آن نعمة معر را      که ساکن کسی در سر این معرا  
هم از فیلسوفان آن مرر و سوم      جبین گفت پیری ر پیران روم  
که بود از بدیمان خسرو حرام      هم‌ریشه ارشمیدش سام  
5 ر یونانیان محتشم راده      بدیده جو او گیتی آراده  
حریه سی داشت حویی سی      بیوان سد حوتر رو کسی  
حردمند و نارای و فرهك و هوش      تعلیم دانا گشایده گوش  
ارسطوش فرید خود نام کرد      تعلیم او حابه بد رام کرد  
سکندر بدو داد دیوان خاص      کرو دسد عمحوار گارا خلاص  
10 کبیری که حاقان بدو داده بود      بروس آن همه ررمش افتاده بود

- 86<sup>a</sup> Pe O L      سهره Vo 86<sup>a</sup>      تحت L معر , کو  
سحت L معر , ر دبای ED , به کالای O , ردباء P ر دیار  
87<sup>a</sup> B      شبود      88<sup>a</sup> E D Vo B W      دارد  
1 L 6p      1<sup>a</sup> رود O E B W      نعمة , D ,  
یکی نعمة بمای E Vo , یکی نعمة سار ار درود V  
رود Pe B      رود , بمای Vo B , ناوار Pe      سوار  
نامه O E Vo      نعمة 2<sup>a</sup>      معر B , اند E      اندشه 1<sup>a</sup>  
مرروم 3<sup>a</sup> Pe L V      «داسان» W cəp.ɾəvħə aɾɪ  
ارشمیدش O L , ارشمیدش 4<sup>a</sup> Pe V Vo B      برای D      پیری 3<sup>a</sup>  
بویان 5<sup>a</sup> L .      ED 6p      5      ارشمیدش W  
هرکس Pe      گیتی , حر Vo , جو تو L , حو P Pe U      جو او 5<sup>a</sup>  
بدیده کسی چون وی آراده V , هیچ L  
ران 6<sup>a</sup> L      و حویی . E V Vo B      6<sup>a</sup>  
ناران (ناران L) هرهك Pe L      نارای و فرهك , حردمند نارای . V . 7<sup>a</sup>  
کرو داد . B . 9<sup>a</sup>      داده . P Pe U L . 9<sup>a</sup>      حامه DB 8<sup>a</sup>  
10<sup>a</sup> P Pe U L V      کسرک : 10<sup>a</sup> Pe L V  
او U آن , بروی (از V) هم (همه L V) ادرمش (ررمش L V)

70 چو گشت ار دوا یاقن تدرست  
 حوامرد چون دید کان حوڤ چهر  
 شی حانه ار عود پر طبیب کرد  
 چو آراست آن برم چون بوبهار  
 شد آورد شاه نظر سته را  
 75 ر روح سد و برقع بر انداختش  
 ملک راده چون یک رمان بگرید  
 ار آن دورج تنک تاریک رشت  
 حکویم که چون بود اریں حرمی  
 شهنشه چو آن گفته را کرد گون  
 80 بر آسود ار آن ریح و آرام یافت  
 درس بود خسرو که ار برم خاص  
 که آن مهربان ماه خسرو پرست  
 شان حوڤ شه بیکجواهی رساند  
 کسی را که باکی بود در سرشت  
 85 هر تابد ار مردم گوهری

دوای دل خویش را باز جست  
 ملک راده را حوید ار بر مهر  
 یکی برم شاهانه ترتیب کرد  
 شاید آن گل سرخ را برکنار  
 مہی ار دم ازدها رسته را  
 در آن بزمگه برد و بواختش  
 می و مجلس و نقل و معشوقه دید  
 همش حور حاصل شده هم بهشت  
 بود شرح اریں بیش نا محرمی  
 بمعر رمیده در آورد هوش  
 کران پیر بخته می حام یافت  
 برون آمد آواره بر خلاص  
 ناقلان شه عطسه داد و رست  
 مدارای شاهش شاهی رساند  
 چنین قصه‌ها رو توان در نوشت  
 چو نور ار مه و تاش ار مشتری

- مهر L 71<sup>a</sup> حوسس Pe L D خوش را 70<sup>a</sup>  
 Pe 6p راده , حوامرد P ملک راده 71<sup>a</sup>  
 راه OE Vo B مهر , نار حوید بمهر V  
 در Pe O L E , فساند Pe L 73<sup>a</sup> برم را O , بر V : چو 73<sup>a</sup>  
 رود D بر دو 75<sup>a</sup> P Pe U L V 6p 75 شاه 74<sup>a</sup>  
 , سمع OE نقل 76<sup>a</sup> جهان O , ناگهان E یک رمان 76<sup>a</sup>  
 و هم O F B , سد D 77<sup>a</sup> معسوق POE  
 , ار آن O 78<sup>a</sup> ار آن O L E D Vo B 78<sup>a</sup>  
 بود سور اریں حوسس آدمی V  
 , قول شان E , گفت شان O D Vo B W آن گفته را 79<sup>a</sup>  
 بر B , ر بمعر B 79<sup>a</sup> کرده L گفته  
 حام ۸۰ , حصه L , پیر حصه می و حام یافت P Pe U L V , ار آن P 80<sup>a</sup>  
 مدوای 83<sup>a</sup> E V D 81 تکرار 81<sup>a</sup> P U نام برم  
 , خوش تواند E رو توان در 84<sup>a</sup> در آمد D بود در 84<sup>a</sup>  
 مند V , تابد U E D B , تابد P Pe 85<sup>a</sup> بر O , ران V  
 O 6p , چو نور و مه ار تاش مستری B 85<sup>a</sup>

25 مرا بیشتر رینگه سواخت شاه  
 جوانی ور اسان تی خوب چهر  
 مان صید وا مانده ام رین شکار  
 جو داست استاد کان تیرهوش  
 بگفت آن پری روی را پیش من  
 30 به بیم که تاراج آن ترکنا  
 شد آن بت پرستنده فرمان پذیر  
 بر آمیخت دانا یکی تلخ حام  
 به خلطی که حار را گرایش کند  
 برداخت از شخص او مایه را  
 35 فصولی کران مایه آمد بریر  
 چو پرکرد از احلاط آن مایه طشت  
 طراوت شد از روی و رونق ر رنگ  
 بخواند آن حیوان هرمند را  
 که بستان دلارام خود را بار  
 ۱۱ حوامرد چون در صم سگریست

من داد چینی کبیری چو ماه  
 بدان مهربان چون باشم مهر  
 که يك دل باشد دلی در دوکار  
 شهوت پرستی بر آورد خوش  
 باید فرستاد بی اسجمن  
 ترا از سر علم چون داشت بار  
 فرستاد بت را بدانای پیر  
 که از تن برون آورد خلط حام  
 ملی آنچه حورا فرایش کند  
 دو تا کرد سرو سهی سایه را  
 بطشتی در انداخت دانا دلیر  
 بت خوب در دیده با خوب گشت  
 شد از بقره ریقی آب و رنگ  
 بدو داد معشوق دلشد را  
 برو شادماه سوی حابه بار  
 باستاد گفت این زن رشت کیست

- ت ( ) 26<sup>a</sup> می داد L 25<sup>a</sup> رانکه E D V W 25<sup>a</sup>  
 بر آن 26<sup>a</sup> Pe O U L E D V Vo B  
 از آن B, از این Vo, بران L, بدان O E V W 27<sup>a</sup>  
 , که خود يك O که يك دل , که يك باشد بر او رورگار 27<sup>a</sup> Pe  
 , درو رورگار L دلی در دوکار , باشد , که هرگر E  
 اسناد داست: 28<sup>a</sup> O D دل اندر دوکار V  
 , فرسناد 29<sup>a</sup> F برآرد حروش Pe , سیوه Pe L 28<sup>a</sup>  
 کرد بار 30<sup>a</sup> D Vo B ترك و تار 30<sup>a</sup> U , بی L بی  
 31<sup>a</sup> UV فرسده 31<sup>a</sup> L ندایای  
 آنکه E D V W , ریح O آنچه ولی V W , یکی Pe L : ملی 33<sup>a</sup>  
 مایه 34<sup>a</sup> P U آن O E او ; آن E L از 31<sup>a</sup>  
 اورا O دانا 35<sup>a</sup> ماده O , پاه P U , کمان B کران 35<sup>a</sup>  
 , احلاص Pe , احلاط از آن ماه P 36<sup>a</sup> V 6p از  
 حوساب V ناحوب , Vo 6p در 36<sup>a</sup> ماده O , اس Pe L  
 , رآب E , قوب Vo بقره 37<sup>a</sup> L 6p و 37<sup>a</sup>  
 حردمند 38<sup>a</sup> Pe سلك O E D Vo B W , آنر يك Pe  
 بدو U L , بر O E D Vo B W , بر او Pe 39<sup>a</sup> معشوق Pe 38<sup>a</sup>  
 چيست Pe 40<sup>a</sup> دلارام O حوامرد 40<sup>a</sup>

نان حوٲوړوی هړپیشه داد  
 چو صیاد را آهو آمد بدست  
 بران ترك چیی جان دل سپرد  
 ر مشعولی او سی رورگار  
 15 سراییده استاد را رور درس  
 که گوئی چه ره رد هړپیشه را  
 تعلیم او بود شاگرد صد  
 اگر ارشمیدش سودی بحای  
 سراییده را بسته گشتی سجن  
 20 و گر بودی او يك تمه یادگیر  
 بیوشده يك تن که بحرد بود  
 هړپیشه را پیس حواند اوستاد  
 چه مشعولی ار داشت نار داشت  
 حین نار داد ارشمیدس حواب  
 هړپیشه را دل ناندیشه داد  
 شد سیرار آن آهوی شیر منست  
 که هدوی عم رختش ار خانه برد  
 بیامد بتعلیم آمورگار  
 ر تعلیم او در دل افتاد ترس  
 چه شورید در معرش اندیشه را  
 که آموحندی ارو يك و بد  
 بود به بدیدی بدو رهسمای  
 کران سکه بو بود نقش کهن  
 سجن گوی را برگشادی صمیر  
 ر نا بحردان بهتر ار صد بود  
 که چوست کر ما یاری تو یاد  
 به بی داشی عمر توان گذاشت  
 که بر تشنه راه رد حوی آب

11<sup>a</sup> O E V Vo B W همس L هیر , ندان

آهو U , سر L سر 12<sup>a</sup> D . آهوی 12<sup>a</sup> E بر اندسه

13<sup>a</sup> O E D V Vo B W نان L , ندان

13<sup>a</sup> E مشعولی 14<sup>a</sup> . سرد Vo , ار آن B , Vo B عم 13<sup>a</sup>

آورد L افناد , آورد V او در دل , ر نعطیل B , ر نقصر O E 15<sup>a</sup>

جو سورنده D , که O E 16<sup>a</sup> که آیا D که گوئی 16<sup>a</sup>

سودای او سحت سهچاره گست O E ap1 16<sup>a</sup>

که ار راه تعلیم آواره گست

نمندانم ار راه صدق (و E) محار

که اورا که میدارد ار درس نار

17<sup>a</sup> Vo چند 17<sup>a</sup> Pe آموحی

18<sup>a</sup> Pe U L V Vo B ندیدی B , ارسمیدس W , ارسمیدش O , ارسمیدش

18<sup>a</sup> یکسی بدو هیچ کس L , همو به ندیدی بر او Pe بود به ندیدی بدو

بر O بدو , ندیدی O Vo B ندیدی , ندیدی هرمد را V

19<sup>a</sup> P Pe U L V نقش , کرو B , ار آن

20<sup>a</sup> L سخته Vo , سه V , سه Pe L تمه , او بودی L

21<sup>a</sup> P Pe U L بوسنده يك 21<sup>a</sup> V bp

22<sup>a</sup> Pe L bp , Pe L پیش 22<sup>a</sup> یاد O D V B تو ناد 22<sup>a</sup> او اوسناد

23<sup>a</sup> V bp 24<sup>a</sup> O L ارسمیدش U , ارسمیدش V Vo B

آ O راه سه 24<sup>a</sup> Pe U L 24<sup>a</sup> ارسمیدش E W

چو يك يك خواهی که باشد پسر  
چو دید ارشمیدش که دانای روم  
55 معدری چیں پای او سوسه داد  
ولیکن دلش میل آن ماه داشت  
دگر ره چو سری در آمد شاح  
همشه دگر باره شد مشکبوش  
گل روی آن ترك چیی شکفت  
60 دل ارشمیدش در آمد نكار  
ر تعلیم دانا فرو بست گوش  
بری وار ما آن بری چهره ریست  
عنان خود استاد ار او دور داشت  
چو بگذشت اربن داستان يك دوسال  
65 گل سرح بر دامن حاك ریخت  
فرو حورد حاك آن بری راده را  
فلك پیشتر رین که آراده بود  
همان مهر و خدمتگری بیشه داشت  
پیاده بهاده رحش ماه را  
70 حخته گلی حون من حورد او

- ارشمیدش Vo B, ارشمیدش LD 54<sup>a</sup> آید O, کنا شد L 53<sup>a</sup>  
وی Vo B او, بعدر B 55<sup>a</sup> Pe 6p ارشمیدش W  
را O D Vo B W او 57<sup>a</sup> نکاح D, آید E, سرس L 57<sup>a</sup>  
, مسمی آید E برگس آمد 58<sup>a</sup> O 61<sup>a</sup> 58<sup>a</sup> مشکبوی Pe E V 58<sup>a</sup>  
بحوی Pe L E V, ار مسمی آمد بهوش B  
, ارشمیدش Pe U Vo B L V 60<sup>a</sup> O 6p 59, 60, 61  
, ریده Pe L 60<sup>a</sup> درآید E, ارشمیدش W, ارشمیدش V  
نای E, نار Pe 61<sup>a</sup> شاحار U E W, در D Vo B  
آن L, عنان خود 63<sup>a</sup> P Pe U L E V ریست Vo, کریست V 62<sup>a</sup>  
آن L ار 64<sup>a</sup> دلش بران عشق Pe 63<sup>a</sup>  
65<sup>a</sup> D B Vo حار, در 66<sup>a</sup> L آن 6p  
رامك Pe L V 67<sup>a</sup> E 6p 67<sup>a</sup> را Pe, کان Pe L چون 66<sup>a</sup>  
کرد E داشت, بهره B مهره 68<sup>a</sup> 68, 69 D 68<sup>a</sup>  
بهادی O 69<sup>a</sup> کرد E داشت, کامرانی V 68<sup>a</sup>  
رحش D, رسی O سسی, دادی O L, کردی Pe 69<sup>a</sup>  
گل B, گلی چون می V 70<sup>a</sup> Pe 6p 70

کجا آنکه من دوستدارش بدم  
 هرمود دانا که از حای خویش  
 سر طشت پوشیده را بر گرفت  
 بدو گفت کاین بد دلارام تو  
 45 و لیک آنکه تا پیکر آن کبیر  
 چو این مایه در تن می دایش  
 چه باید ر حون خلط پرداختن  
 مرر آب خود را درین تیره خاک  
 در اس قطره آب با ریخته  
 50 بچیدیس کبیران وحشی بهاد  
 یکی حمت همتا ترا س بود  
 از آن محلف رای شد رورگار

همه ساله در سد کارش بدم  
 یارید آن طشت پوشیده پیش  
 در آن داوری ماند گیتی شکفت  
 بدو بود مشعولی کام تو  
 ازین بود بر بود پشت عزیز  
 صورت رن رشت میخوانیش  
 بدان خلط و حون عاشقی ساختن  
 کرین آب شد آدمی تاناک  
 سسی حرمیه است آمیخته  
 مده حرمین عمر خود را داد  
 که سیارکس مرد بی کس بود  
 که دارد پدر هفت و مادر چهار

42<sup>a</sup> O E W ار Pe آن, یارید, Vo, یارید L, یاریدش

43<sup>a</sup>, 43<sup>b</sup> P 43<sup>a</sup>, 43<sup>a</sup>. 43<sup>a</sup> P U L E, ماده V, گمبی شکفت

44 Pe L بر 44<sup>a</sup> V اس 14<sup>a</sup> O D Vo B W بدس,

V آرام B کام, و کام V

45<sup>a</sup> و لیک D Vo B W, دلیلی E L Pe L E V

اس DW, با Pe U L E V Vo B

45<sup>a</sup> بر V, بر, ارس خلط و حون B ارس بود بر

و بر بود هست و عرب Pe, بر دل شد او با عرب P بر بود پیست عرب

و او بود تن را عرب L, برون شد او با عرب U

ماده 46<sup>a</sup> D 46<sup>a</sup> P U بر 46<sup>a</sup> و می بود بست عرب E

خود O حون, آید B, چو V 47<sup>a</sup> مبدایش B 46<sup>a</sup>

برو V, بدس F Vo B W, برس O U L D, بر آن Pe 47<sup>a</sup>

48<sup>a</sup>, 48<sup>a</sup> L 48<sup>a</sup>, 48<sup>a</sup> Vo, ناحس. O E, حون O و حون

48<sup>a</sup> E O برس 48<sup>a</sup> D Vo B که ار

49<sup>a</sup> P Pe U L Vo B W در آن 49<sup>a</sup> انگحه O

50<sup>a</sup> V نه چندان Vo W نژاد

51, 52 P بر., Pe U L 54-дэн сонра кетмишдир

51<sup>a</sup> L و هما 51<sup>a</sup> V 54-дэн сонра кетмишдир

برایش Pe, همصاف را E, بها W, رعنا B, رسا V

51<sup>a</sup> O ار آن B, که سار مردم که بی

52 V 55-дэн сонра кетмишдир

52<sup>a</sup> W رای



برو گشته بدخواه او جیره دست  
 چو کارش ر دشمن بحان آمده  
 بدان تا بخواهد ر شه داد خویش  
 بدستور شه برد خود را پناه  
 10 چو دیدش که دستور داشت بژوه  
 اراں دادخواهی هراسان شده  
 دل از قصه داد و بیداد شست  
 بخدمتگری پیش دانای دهر  
 ر دیگر کبیران پائین پرست  
 15 ر پرهیزکاری که بود اوستاد  
 ر دستی حان کاب ار او می حکید  
 حورن دید کاستاد پرهیزگار  
 ر میایی که باشد ربارا نمرود  
 مش داد در دانش آموختن  
 20 ارسطوی دانا بدان دلبوار

- گفت B, گشت Vo, بدر O, بدو Pe L E Vo B W برو 6<sup>a</sup>  
 دشت E, چهر Vo, حیره L, ارو B, آن O او  
 آمد او O 7<sup>a</sup> آمد او O 7<sup>a</sup> آورد E \ B, آورده L 6<sup>a</sup>  
 در آن O D Vo 9<sup>a</sup> آراد P Pe U L 8<sup>a</sup>  
 ر و O Vo B, ارو, گشته رو D, روگشته را L گشت ارو  
 در درس آموز چندی گروه Pe 10<sup>a</sup> چو دید او O D Vo B 10<sup>a</sup>  
 کند درس V, در درس L, درو درس P Pe U V  
 دو داد دانش D 11<sup>a</sup> شیمان شده O E, بدان Vo B 11<sup>a</sup>  
 دارای P 13<sup>a</sup> P Pe U L V 6<sup>a</sup> 12<sup>a</sup>  
 آیس O L I, ر دیگر لسان مرد آئیس پرست Pe 14<sup>a</sup>  
 آب و دست I, بد Vo 14<sup>a</sup> آئیس B hашинəдə, مامن V, بایس U  
 کاب از دل چکند (کشد B) Vo B 16<sup>a</sup> اسناد U W 15<sup>a</sup>  
 ار D V B, هر آبی Vo 16<sup>a</sup> گساد Pe چکند  
 P U 6<sup>a</sup> 17 بدد L Vo, نهاد Pe ندید  
 ربارا Pe 18<sup>a</sup> کافور O 17<sup>a</sup> گساح Pe L 17<sup>a</sup>  
 آتش L دانش, بش B, مہش U, هس L, بقس Pe مش 19<sup>a</sup>  
 رانش L, راس Pe, دانش P U V W, رامش, سامان شد W 19<sup>a</sup>  
 بران E D, بران Pe 20<sup>a</sup>, آموختن O B  
 20<sup>a</sup> L بار 21 D 23 дən сонра кетмишдир

چو چشم مرا چشمه نور کرد  
 ربایده حرج آن حناش رسود  
 بحشود بی کان مرا بود ار او  
 مرا طالعی طریقه هست ار سحر  
 75 در آن عید کان شکر افشان کم  
 چو حاوای شیرین همی ساختم  
 چو برگینج لبای کشیدم حصار  
 کمون بیر حون شد عروسی سر  
 ندانم که ناداع حمدین عروس  
 80 به از نارم اندود پیشیه پیش

ر چشم من چشم بد دور کرد  
 که گفتی که تا بود هرگر بود  
 چه گویم خدا ناد حشود ار او  
 که چون سوکم داستان کهن  
 عروسی شکر حده قران کم  
 ر حلواگری حابه پرداختم  
 دگر گوهری کردم آنجا نار  
 برصوان سپردم عروسی دگر  
 چگونه کم قصه روم و روس  
 ندین داستان خوش کم وقت خویش

## XII

### حکایه ماریه قبطی و کمما ساحین او

معانی د داستانن برن  
 من بی نوا را ناک نوا  
 کترین فیلسوف جهان آرمای  
 که قبطی ری ود در ملک شام  
 5 سی قلعه نامور دانه  
 معانه نوا معانی برن  
 گرمی کن و گرم تر کن هوا  
 سحر را حسین کرد برقع گشای  
 رمیری پدر ماریه کرده نام  
 ر بیداد بد حواء نگداشته

- 71<sup>a</sup> U رنور  
 71<sup>a</sup> من V بد  
 72<sup>a</sup> در () رور Pe  
 73 V B 73<sup>a</sup> با Vo با Pe در آفاق I که با بود  
 75<sup>a</sup> P عید 75<sup>a</sup> I عمد کان عید  
 76<sup>a</sup> D 76<sup>a</sup> 76<sup>a</sup> عروس سکر حمد Vo عروس Pe L E  
 76<sup>a</sup> U لسكر Pe لای 77<sup>a</sup> سی B کمی Vo لای D گری  
 77<sup>a</sup> B نكار 77<sup>a</sup> گسادم E لسكر I  
 78<sup>a</sup> L آمد سر 78<sup>a</sup> E درباع  
 78<sup>a</sup> Pe سرم  
 80<sup>a</sup> V در نارم B در نارم حیر داشتم قصه رفه منش  
 80<sup>a</sup> V در اس 80<sup>a</sup> E L B انده Pe اندود ناورم آمده I نارم اندود  
 1<sup>a</sup> Pe معانه 1<sup>a</sup> L ناسانی 1<sup>a</sup> O ناسانی  
 2<sup>a</sup> B ران 2<sup>a</sup> O E نادن 2<sup>a</sup> D من  
 \* W cəp təv hə art «داسنان» گر Pe کرس 3<sup>a</sup>  
 3<sup>a</sup> V B چمان 3<sup>a</sup> L فلعوس 3<sup>a</sup> U کرس 3<sup>a</sup> O E D B کهن  
 4<sup>a</sup> O V B مادرش 4<sup>a</sup> Vo ریری 4<sup>a</sup> Pe سی قلعه ناخور ساحه  
 5<sup>a</sup> B حواد 5<sup>a</sup> Pe کرده

ز لشکر گهش کس نیامد بدست  
 بدرگاه او هر که سرداشتی  
 ر س رر که بر زیور اباشتند  
 گروهی حکیمان داش پرست  
 40 ار آن گنج بهان حر یافتند  
 نمودند خواهش نان کان گنج  
 بدایم چون دیگران پیشه  
 ر کس جهان دامن افشاندن ایم  
 تواند که مادی عاخر نوار  
 45 در آورد ار رای و تدبیر خویش  
 چهارا چین گنج گوهر سببست  
 مگر قوت را چاره ساری کنیم  
 که بر مارگی نعل ار رر نست  
 اگر خر بدی رین رر داشتی  
 سگان را مزجیر رر داشتند  
 ر اساب دیا شده تنک دست\*  
 بدیدار گنجیه شتافتند  
 که درویشی آورد مارا برح  
 مگر در جهان کردن ادبشه  
 بقوت یکی رور در مانده ایم  
 گشاید نما بر در گنج مار  
 نما چیری ار علم اکسیر خویش  
 کلید در گنج ما هر کسبست  
 ر خلق جهان بی یاری کنیم

که ار L 36<sup>a</sup> بیاد D 36<sup>a</sup>

رسی D، نعل D، عالی Pe U L E V Vo W، مارش E مارگی  
 گرش خردی V 37<sup>a</sup> نست E، نست L، درس O D ار رر  
 گروه V 39<sup>a</sup> آراسند O، رر B رور 38<sup>a</sup> V 38  
 \* Pe L art نامید راحت ر راه آمدند  
 سردنك آن مارگاه آمدند  
 رمس نوسه دادند و گفشد رار  
 که ای در جهان (در Pe) ار جهان بی نار  
 V art چو ار حور سگی جهان آمدند  
 بر شاء اکسیر دان آمدند  
 نگفتند احوال فافه درس  
 که تا بهره ناسد ر سم و ررش

40 Pe L V 47-дән сонра кегмншдир

سماقم L V 40<sup>a</sup> باقیم L V، از اس L 40<sup>a</sup>

درس L، بدان O L V B W، نمودار V، نمودیم L نمودند 41<sup>a</sup>

42، 43 Pe 43، 42 کار B کان، ار آن D

روره P Pe O V 43<sup>a</sup> بدایم گفشد ما سئه V، نداریم L 42<sup>a</sup>

توایی که ساهی و عاخر V، توایی L 44<sup>a</sup>، 44 Pe 45، 44

درس Pe، گسائی V 44<sup>a</sup> ناقوب P Pe U L مادی

واکسیر L 45<sup>a</sup> درآمور ار V 45<sup>a</sup>

46 Pe 42-дән сонра кегмншдир

، E B 6p را، فول Pe فوب 47<sup>a</sup> وگوهر E Vo B 46<sup>a</sup>

L کارساری

سی گفنیهای ناگفته گفت  
 یکا یک خبر دادش از هرچه هست  
 چو لوحی زهر دانی در بوشت  
 که رسم یارا یارد بجای  
 باین خود برگ راهی بداشت  
 که بی گنج توان شدن شهریار  
 باکسیر خود کردش اکسیر گر  
 لقب نامه علم اکسیر گشت  
 گنجی چنان دادش آن دستگاه  
 فرستاد ناگنج و نا لشکرش  
 ناهستگی مملکت مار یافت  
 که بر داشت از کشور خود حراح  
 که کردی زر بخته از سیم خام  
 در گنج بر خاکیان مار کرد  
 که آرد زر بی ترارو بچک

سی در بر آن در بافته سفت  
 از آن علم کسان بیاید بدست  
 ز دانش آموز دانش سرشت  
 سوی کشور خویش کرد رای  
 25 مان داوری دستگاهی بداشت  
 چو دستور دانا بچین دید کار  
 بر آن حوهر ابداحت اکسیر زر  
 مان کیمیا ماریه میرگشت  
 حو از دانش خویش دستور شاه  
 30 بدستوری شه سوی کشورش  
 شناسده چون سوی کشور شتافت  
 حان گشت مستعی از ساو و ناح  
 باکسیر کاری حان شد تمام  
 ز سر زر که آن سیمش سار کرد  
 35 چه زر در تراروی آنکس چه سک

- گفتنهای L 21<sup>a</sup> گفت Pe, بدان L V, بدان L بران 21<sup>a</sup>  
 22 V بر 22<sup>a</sup> E نامد 23 D 20- دن sonra keşmişdir  
 23<sup>a</sup> درست E \ O, دانا O E, دانش, اران Vo B رن  
 رای کرده Pe L, خویش D 24<sup>a</sup> می بوشت P, ز سر V 23<sup>b</sup>  
 زارا هم آن رسم بر جای کرد L, سارا همان رسم بر جای کرد Pe 24<sup>a</sup>  
 بدان O L D V B W, بران Pe 25<sup>a</sup> یارد O Vo  
 دادکار Vo, چنان O 26<sup>a</sup> واهی V, و راهی Pe 25<sup>c</sup>  
 چون سر Pe حوهر, بدان L E V 27<sup>a</sup> سم V گنج 26<sup>a</sup>  
 بدان O L E W 28<sup>a</sup> V بر 28 حوشر V, گوهر O  
 اعب نامه O L B Vo B 28<sup>c</sup> حیر U مر, مادر O ماریه  
 حیر Vo B, چس O E چنان 29<sup>a</sup> و دستور Vo B 29<sup>a</sup>  
 پایگاه Vo B, از U B آن, دادشان دستگاه O  
 نا گوهرش V, نا لشکر و کشورش O 30<sup>a</sup>  
 سار و ناح Vo, گنج و ناح O E 32<sup>a</sup> لسكر Pe کشور 31<sup>a</sup>  
 اکسیر دانا چنان L, دراکسر D 33<sup>a</sup> ناح Pe, شاه ناح B  
 33<sup>b</sup> L Ham 34 P, c U L V بر  
 آرد زار B آرد زر 35<sup>a</sup> زر زر V بر L بر 35<sup>a</sup>  
 آرد زر B hāshiyədə

65 پیوشیدگی کرد رمی پدید  
 ندانا رسید این سخن گنج یافت  
 گر آن کیمیا را گهر در گیاست  
 اربن کیمیا ما همه چرب دست  
 کسی را بود کیمیا در نورد  
 70 شیدم خراسانی بود چست  
 دمی چند بر کار کرد ای شکفت  
 ار آمان که اهل حراسان کنند  
 هراش عدد بود مصری چو موم  
 سوهان بکا يك همه خرد سود  
 75 وراں سرح گل مهره چد ساحت  
 عطاری آن مهره ها بر شمرد  
 که این مهره در حقه به برار  
 بدیاری این بر تو هروختم

\* سعداد شد چون شدش کار ست  
 حراسانی آمد دمش در گرفت  
 سعدادیان باری آسان کسد  
 رری کاجچان رر باشد بروم  
 بر آمیختش ما گل سرح رود  
 مان مهره ها بین که چون مهره ماخت  
 مهر خود آن مهره اورا سپرد  
 رهی مهره درد و رهی مهره نار  
 ورو کیسه سود بر دوحتم

دگر V - پدید ، مود O رمی ، پیوشده گی O U L 65<sup>a</sup>  
 آهنی Vo ، در آهین B ، بدین V ، درش D در او 65<sup>a</sup>  
 (کمر) گهر V ، کشید P U کلید و رری O E  
 کسر Pe گهر 67<sup>a</sup> اندوه V 66<sup>a</sup> آن D V Vo B 66<sup>a</sup>  
 ، ار آن E Vo B W 68<sup>a</sup> که اندر گیاست L  
 خواهد ست U ، یابد V 68<sup>a</sup> نامه B ، ما همه V ، پیش من D نامه  
 خورد U ، که او شسته کیمیا خرد کرد V 61<sup>a</sup> L بر 69  
 \* V sərlevhə art

حکایت مرد خراسانی در باب اکسیر ساختن  
 W sərlevhə art \*

افسانه خراسانی و فریب دادن حلیفه  
 در V B 71<sup>a</sup> Vo بر 71, 72 B 70<sup>a</sup> به پیداد شد  
 71<sup>a</sup> E 72 V 69-دان сонرا کتمیشدیر  
 ار آنها D ، ار آن دم O E B W ار آنان 72<sup>a</sup>  
 ، D V بر 73<sup>a</sup> بود Pe L : سعداد ار آن : سعدادیان 72<sup>a</sup>  
 ررد V سرح ؛ گلی E Vo 74<sup>a</sup> همچو D Vo ؛ رر B  
 مهر بخت Vo ، بران B ، بدان O E 75<sup>a</sup> ررد V سرح 75<sup>a</sup>  
 مهره هارا سپرد O 76<sup>a</sup> در Vo ؛ مهره D مهره ها 76<sup>a</sup>  
 ، وراں E 78<sup>a</sup> آن O B 78<sup>a</sup> قه B حقه ، آن B 77<sup>a</sup>  
 سود اندوختم V ، بود Vo ، رود O سود ، ازو B

بان خواسته گشت خواهش پذیر  
 مقرر برآورده از حاره سنگ  
 بریدی سیه سیه بر گرد ما  
 موی سیه مهره های سپید  
 در آن مهره آورده با پیچ و بند  
 به بید در طاق ابروی مر  
 به بید در صحن پیشانی  
 غلط شد ران ران ران آوری  
 که شفاف و نازده چون رهبر بود  
 که آن مهره با موی دیدار حسرت  
 خلافتی دید آمد اندیشه ر  
 هر یک دانا کسی پی برد  
 در آن اب فصلی دیگر خواسته  
 شاید آن بی جد را زیر دست  
 چو سرشته گنجی بر آراست  
 که سارید از او برکان کیم  
 سخن من که خون کیمیا پرورست

رن کار پیرای روشن صمیر  
 یکی مطری بود با آب و رنگ  
 50 عروسانه برشد بر آن حلوه گاه  
 بر آورده خون برگس و مشک بید  
 صلیبی دو گیسوی مشکین کمند  
 بکارگان گفت گیسوی من  
 سمودار اکسیر بهیم  
 55 بیوشد گار در آن داوری  
 کی گفت اشارت بدان مهره بود  
 یکی راز پوشیده از موی حسرت  
 گرفتند هر یک بی آن سه را  
 از آن قصه هر یک دمی می سمرد  
 60 دیگر رور خواست بر آراستند  
 پری روی ر شانی مطر بست  
 سخن راز از آن گنج در خواسته  
 حدت سر کوه و مردم گما  
 همار سنگ اعظم که کان روست

48 Pe LV 41 دهن سوراخ در دهن

48<sup>a</sup> E خواست و بران LB, 48<sup>a</sup> O I V W کار فرمای

49<sup>a</sup> O E ان DV 50<sup>a</sup> داشت و بود, مطهره

50<sup>a</sup> E D برآمد O D B برآورده 51<sup>a</sup> برد

مهره های U, موی L 51<sup>a</sup> B 6p و, برآمده E D V o B W

آورد O U V o B مهر L 52<sup>a</sup> طبعی O 52<sup>a</sup> V 6p

53<sup>a</sup> LD بر و, و در P, بهسد B, بهسد

; صحن W صحن, بهسد B, بهسد L D, بهسد U, بهسد O 51<sup>a</sup>

L P Pe U I V o 6p E V B 6p ران 55<sup>a</sup> نسایم L

56<sup>a</sup> D V o, که بر آب و نازده O 56<sup>a</sup> - بار

و هر V, که بر ماه نازده B, که بر طاق نازده V o

بی هر یک O 58<sup>a</sup> P Pe U I V 6p 58<sup>a</sup> بود O دند 57<sup>a</sup>

یکی L کسی 59<sup>a</sup> هر کس E هر یک, برشمرد P 59<sup>a</sup>

و بهسد Pe, ساراستند - دیگر خواستند, فصلی O 60<sup>a</sup> بران کمند Pe 60<sup>a</sup>

61<sup>a</sup> UB در طاق. 62 P Pe U L V 6p

62<sup>a</sup> E 64 L 6p, از گنج و از خواسته

بر درست R, بر درست V 61<sup>a</sup> B 6p و, از آن D V 63<sup>a</sup>

هم آخر رقیان آن مارگه  
 95 گل سرخ رورا مدیار ورد  
 حراسانی آن مهره‌ها کرد حرد  
 نکوره در افکند و آتش دمید  
 سبکه فرو ریخت درمای تنک  
 بگوش خلیفه رسید این سخن  
 100 رری دید ما سود همزه شده  
 نامید گنجی چنان گوهری  
 از آن معری رر مصری عیار  
 که این را بکار آوری یک رای  
 کشد استواران ما از نو دست  
 105 در آن آرمایش که چست آمدی  
 حراسانی آن گنج بستند بار  
 گریبان ره خاه را پی گرفت  
 بهجت و بهجت حساندشان  
 ستوران تازی علامان کار  
 110 راهی که دیده شاش بدید

کارگاه O E D V o B W 94<sup>a</sup>

اورا W, را رو O E D V o B رورا 95<sup>a</sup> عطا 94<sup>a</sup> E

رر افشاند V o, رر افکند 97<sup>a</sup> V o آشکارا 96<sup>a</sup> Pe 96 E 6p  
 رسید 97<sup>a</sup> V و اندر دمید V, در افشاند O E D B

بای L, راه O بای, در بای سک U, فرو کوفت 98<sup>a</sup> V

رساند O 99<sup>a</sup> برآمد O 98<sup>a</sup> بای B, رای V o, یای V

کان گهر Pe, بکار P V, بقدی تواند L, بقد بو آمد 99<sup>a</sup> D W

صافی Pe مصری 102<sup>a</sup> حوهری E, چپین O 101<sup>a</sup>

سک نام O, بکان B بکار, آورا U, اورا Pe 103<sup>a</sup>

جو E که, درس L 105<sup>a</sup> ماو دارم تمام O, اس L 103<sup>a</sup>

برار V 106<sup>a</sup> بمکیال V میران 105<sup>a</sup>

ترک و بار Pe U L, که نگرینت از V کمر ست بر 106<sup>a</sup>

ره خانه ری گرفت P Pe U L, گرر L D V o B, گره O 107<sup>a</sup>

عاملان W, ساقان E, عافلان U D V o B, Pe 6p چید 107<sup>a</sup>

بهجت V o, بهجت U L E 108<sup>a</sup> بی گرفت B

کاری B تازی 109<sup>a</sup> فرسنادشان V, بهسنادشان Pe F

راه D, بار L, بار, بگرید E بخرید 109<sup>a</sup>

بده مار حرم رهی کان گنج  
 بگفتا طریك سخن شد تمام  
 بافسونگری کیمیا سار گشت  
 سکه اکسیرئی آمدست اوستاد  
 بحوهرشناسی کسم بست حجت  
 یکی ده کند ده صد و صد هزار  
 که گردد هزار آن صد از من درست  
 من بر گمارید و دارد پاس  
 یارید ما من در این کار حرف  
 ر من خون و سرور شامتبع و طشت  
 بشوهر رری داد و رر می خرید  
 رر پخته را بر می حام خورد  
 در آن دستکاری بپشرد پای  
 ر هر داروئی کرد چیزی درآر  
 طریك طلب کرد و نامد بدست

چو وقت آید این را که داری برنج  
 80 برسید عطار کاین را چه نام  
 ر دکان عطار چو مار گشت  
 بدار الحلاوه حرم مار داد  
 مسم واصل کیمیا در بهت  
 عملهای من چون در آید نکار  
 85 درستی صدم داد باید محست  
 همان استواران مردم شناس  
 گر آید ر من دستکاری شگرف  
 وگر حواهم از راستی در گذشت  
 حلیفه چو اکسیر ساری شید  
 90 بافسون روانهی آن شیر مرد  
 چو ده گانه ماند از آن رر بحای  
 یکی کوره ساحت چون ررگران  
 فرستاد در شهر بالا و بست

- آرا که آری بربح L, چو وقت آمد آرا که آبی بربح B 79<sup>a</sup>  
 برسید O, بوسند Pe 80<sup>a</sup> ما ستام E مارحرم 79<sup>e</sup>  
 بدارالحلاوه شدس مار داد V 82<sup>a</sup> طریك E, بگنراین L طریك 80<sup>e</sup>  
 اکسیر را E. یکی ده کند ده صد و صد هزار D 82<sup>e</sup>  
 بگوهر W 83<sup>e</sup> مسم واضح B 83<sup>a</sup> 83 D 84 83, 84  
 , که استاد اکسیری آمد سار D 84<sup>e</sup> درآمد D 84<sup>a</sup>  
 داد V 6p 85<sup>a</sup> P 6p 85 ده کند Pe U L ده صدو  
 , اگر دو هزار از من صد درست Pe 85<sup>e</sup>  
 که من در هزار آرم از صد درست L  
 , که گردد هزاران از آن صد درست E  
 از من آن صد U D V Vo B W آن صد از من  
 استواری مردم L, استواری مرد Pe 86<sup>a</sup>  
 , که آمد V B 87<sup>a</sup> بگمارید و دارید Pe O L E 86<sup>e</sup>  
 , بگنرید E, ببارید O, بیارید Pe 87<sup>e</sup> دست و کاری Vo  
 , رری خرید B 89<sup>a</sup> صرف O L Vo B, برمن F, ببارید V  
 روانهی Vo 90<sup>a</sup> ررقی خرید W  
 ران B, دانه L, خودکاه Vo 91<sup>a</sup> حام Pe, نامی L 90<sup>e</sup>  
 , دار و بی B 92<sup>a</sup> بر ساحت O E 92<sup>a</sup> بسپرد L 91<sup>e</sup>  
 , نامد L, کرد نامد B, طریك E 93<sup>e</sup> چیری روار E  
 بالا و بست E



تدبیر آن شد کریں حاك باك  
 چو از آتش خشم شاهنشهی  
 کمر بست بر خدمت شهریار  
 که آن زن ربی بارسا گوهرست  
 130 کمر بسته تست در ملك شام  
 سی گشت چون چاکران گرد من  
 مش دل بداش بر افروختم  
 که چندان بدست آرد از برك و سار  
 بر او طالعی دیدم آراسته  
 135 حر او هر که این صفت آرد نكار  
 هشیاری طالع مال سنج  
 کون کان کفایت بدست آمدش  
 چو شه بوزش رای دستور یافت  
 چو دستور گرد از دل شه رونود  
 140 هرمود تا عذر شاه آورد  
 زن کاردان چون شید این سخن  
 فرستاده را بر آراست کار  
 که چندین تراروی گنجیه سنج

- 126<sup>a</sup> شد Pe L ، شه V ، کران O E D Vo ، پاک ،  
 B ، شرویر D ، نگفتار O ، تدبیر 126<sup>a</sup> کرو حان پاک B  
 سیچید E D Vo B W ، بحید V ، سجید O ، کمر بست 128<sup>a</sup>  
 گشت V W هست 131<sup>a</sup> کسرک O E Vo B ، کیرو 130<sup>a</sup>  
 آن ترکنتار E ، این Vo از 133<sup>a</sup> در او O D Vo W ، بدو 132<sup>a</sup>  
 و زر خواسته B ، وز او L ، دادم U 134<sup>a</sup> ، بدو E 134<sup>a</sup>  
 ؛ ناید E V 135<sup>a</sup> آرد بجای V ؛ آن E Vo B 135<sup>a</sup>  
 سال V ، مار E B ، مار O مال 136<sup>a</sup> او جرحدای V ، زر O او  
 یاکان O E D Vo B W پدر هم 137<sup>a</sup> مارنکش O ، ماریه کس 136<sup>a</sup>  
 ، دل خویشش ز ارر و دور یافت V 138<sup>a</sup> و رای V 138<sup>a</sup>  
 شه V 140<sup>a</sup> شه ر دود B 139<sup>a</sup> E 6p دور  
 کان D گنج ، رح O E زر 141<sup>a</sup> آن O : 141<sup>a</sup>  
 هم بر آراست B 142<sup>a</sup> E 6p. 142<sup>a</sup>  
 چندین E D 143<sup>a</sup> Pe 6p 143<sup>a</sup> . بر V سوی ؛ فرستاده Pe : 142<sup>a</sup>

خلیمه چو آگاه شد رین فرب  
 حدیث طریک یاد آمدش  
 حر نار حست ار طریک فروش  
 طریک چو تصحیف سارد دیر  
 115 هر افسون کر افسونگری بشوی  
 در آن داوری هیچکس دم نرد  
 سکندر ر یوان حردار شد  
 شه نار گفتند کان ماده شیر  
 ری کارداست و سامان شاس  
 120 ر پوشیده گنجی حر داشتست  
 افسونگری بک را رر کد  
 ار آن بیشتر گنج رر ساختست  
 گرش سر سرد سر تبع شاه  
 سپاه آورد دشمنانرا بر دج  
 125 مارار او شه شتاده گشت

که نرد آن حراسایی آن ر روزیم  
 حر آن هرچه نشید ماد آمدش  
 حدید کان طرش آمد مگوش  
 بامور معی و معیش گیر  
 مگر تا مافسون او مگروی  
 که در ماری کیمیا کم نرد  
 که بر گنج رر ماریه مار شد  
 صید افکی گشت، حواهد دلیر  
 داند کسی سیم اورا قیاس  
 مان گنج گیتی بیاشتست  
 صدق پاره را لؤلؤ تر کد  
 که فارون بجا اندر انداختست  
 چهار رود گیرد بگنج و سپاه  
 سپاهی نکردد مگر گرد گنج  
 ر گرمی چو حورشید تانده گشت

ران I D 111<sup>a</sup>

حراسان L، حرایی این Pe حراسایی، اس Pe U 111<sup>a</sup>

ماد L، حر این V، حر او O 112<sup>a</sup> طریک E 112<sup>a</sup>

مگوش L، طریک L، نار نافت O 113<sup>a</sup>

نصف Pe، طریک: E 114<sup>a</sup> آن نعرس L کان طرش 113<sup>a</sup>

معیش و معیش Vo 114<sup>a</sup> تصحیف L V

این Pe U L E D L Vo B W 116<sup>a</sup> O 6p 116<sup>a</sup> تلری Pe مگروی 115<sup>a</sup>

که دور است اس کارار نوود I 116<sup>a</sup> دم نرد Vo، دم رند L

دم نرد L V Vo، کردن D ماری

«افسانه» W، «در شرح کیمیا ساحس ماریه» Vo сэрлөвнə арп \*

یوان E D Vo B W، سکندر بیانوں O 117<sup>a</sup>

ری سم دارست O 119<sup>a</sup> نار شد B، ماده V ماریه 117<sup>a</sup>

و Pe O L V Vo B 6p

گفتی I، Pe 6p، گسی، ووران V، بدان O E 120<sup>a</sup>

صدق را فرو لؤلؤ V 121<sup>a</sup> بداشتست I، بر اشاشت O

حواستست O 122<sup>a</sup> زیر E، پاره L، زیره O D Vo B W پاره

سپاه I، بجل V، بجل P Pe U، بجل L 6p، گیرد 123<sup>a</sup>

سر B شه، L 6p او 125<sup>a</sup> سپاهی L 124<sup>a</sup> دشمن D 124<sup>a</sup>

ار احوال او نار حوید بهان  
 فرو شوید ار دامن خوش کرد  
 ر تشیع بر نارد آوار کوس  
 بخدمت روان شد سوی نارگاه  
 رمین بوس چون کرد خواند آفرین  
 حوان بخت را خواند بربك بخت  
 سحبا کرو گنج شاید گشاد  
 هرحدگی در تو دیده سپهر  
 بیک روره روری برداختی  
 که توانش کاروانی کشید  
 وگر به من اولتر آیم بکج  
 رمین ایمنی هم سر هم مال  
 سر و مال ستانم ار ناسپاس  
 بحر راستی بست اورا بهام  
 چنین گفت کای شاه گردن فرار  
 به بیکی شده در جهان باد تو  
 که گر خان خواهی به پشت کشد  
 هم از داده تو هم ار داد تست  
 بگو تا بر افشانم ار حمله دست

صواب آن چنان شد که شاه جهان  
 15 جهاندار فرمود کان راد مرد  
 محلولت کند شاه را دست بوس  
 درم دار مقل بهرمان شاه  
 درون رفت و بوسید شه را رمین  
 چو شاه هانش حوان دید بخت  
 20 سی بیک و بد مرد را کرد یاد  
 که مردی عزیز و آزاد چهر  
 شنیدم چو ایضا وطن ساختی  
 کدو رح و سگافت آحا رسید  
 باید جیس گنج را دست ریح  
 25 اگر راست گفتی که چوست حال  
 وگر بر دروغ افکی این اساس  
 بیوشده چون دید کر چشم شاه  
 رمین بوس شه تاره ترکرد نار  
 ندیده جهان نقش بیداد تو  
 30 رعیت ر دادت چنان دل حوشد  
 مرا مال و نعمت رمین راد تست  
 اگر می بدیری رمین هرچه هست

صلاح O صواب 14<sup>a</sup>

14<sup>a</sup> V O؛ خواهد بهان 15, 16 O 16, 15

15 P Pe UL 6p راده مرد 15<sup>a</sup> V

16<sup>a</sup> O نوشید L 18<sup>a</sup>. آوای W, برآورد Vo, به تشیع در B, به تشیع بو

18<sup>a</sup> P U L 18<sup>a</sup> حوانرا V جهاش 19<sup>a</sup>. حواند کرد آفرین

Vo حوان بخت دید 19<sup>a</sup> B

20<sup>a</sup> کرد نا مرد ناد: O E D Vo B, شاه را L مردرا

20<sup>a</sup> L 21<sup>a</sup> O L E B, مرد Pe, عریری ناواره چهر

O E V Vo B 22<sup>a</sup> P Pe UL آحا E B, که آحا

23<sup>a</sup> W 24<sup>a</sup> O گنجی ار O گنج را, باید L, باید O

Pe 24<sup>a</sup> دست رس

26<sup>a</sup> V 28<sup>a</sup> L 28<sup>a</sup> B 28<sup>a</sup> تر 28<sup>a</sup> V 26<sup>a</sup> همین گفت کان شاه

O E D Vo B W 29<sup>a</sup> رسم E نقش 29<sup>a</sup>. شاه عاجز نواز

30<sup>a</sup> L 31<sup>a</sup> O 31<sup>a</sup> L 31<sup>a</sup> ردادت 31<sup>a</sup> L 30<sup>a</sup> سرو مال و نعمت رمین داد تست

چو بر گنج دادن دلش راه برد      ملال از خود و کینه از شاه برد  
 145 درم      دادن آتش کشد کینه را      شاید ر دل خشم دیریه را

### XIII

#### حکایت بانوای بی نوا و نوانگر شدن او

معنی بار آن نوا ی عریب      و آیین تر از ماله عنایب  
 نوائی که در وی نوائی بود      نوائی به کسر بیوائی بود  
 شیده چسب شد در اقصای روم      که بی سیمی آمد ر بیگاه نوم  
 بکم مدتی شد حان سیم سنج      که شد حواحه کاروایهای گنج  
 5 کس آگه به کان گنج دریا شکوه      ر دریا بر او جمع شد یا ر کوه  
 یکی نامش از کان کمی میگشاد      یکی نهمت ره رسی میهاد  
 سرانجامش آراد نگذاشتند      شاه جهان قصه برداشتند  
 که آمد تپی دستی از راه دور      به در کیسه رونق به در کاسه نور  
 تاریخ نکسال با پیش و کم      بدست آوردست چندی درم  
 10 که گر شه گمارد بر آن ده دیر      ر تفصیل آن عاخر آید صبر  
 یکی بانوا مرد بد بی نوا      به آبی روان و به نابی روا  
 کون لعل و گوهر فروشی کند      خرد کی دراین ره حموشی کند  
 به پیشه به بازار گانی به ررع      چسب مال را چون بود اصل و فرع

- هلاک O E D Vo B W ملال 144<sup>a</sup> B : دادش ، راه بود . Pe ، 144<sup>a</sup> B  
 ردم دادن . U ، درم را دل آتش 145<sup>a</sup> P ، شاه بود Pe  
 کس V حشم ، شاید 145<sup>a</sup> Pe L ، سینه را V ، در آن دادن E  
 روی D ، چسب نعمة کر نوائی بود . L 2<sup>a</sup> . نوائی تر U L B 1<sup>a</sup>  
 نوائی E D Vo B ، و آیین Pe نوائی  
 دوا ی دل بیوائی بود O 2<sup>a</sup>  
 حنده D W ، سبدم . O 3<sup>a</sup> «افسانه» \* W sərpləvnhə art  
 که کمی L ، کس کشی O کان کمی 6<sup>a</sup> ریح D : گنج 4<sup>a</sup>  
 یا B 9<sup>a</sup> بیرو O E . رونق 8<sup>a</sup> . قصه گذاشتند D 7<sup>a</sup>  
 ، بر او . Vo B ، برو کردارد . D ، بدان O E 10<sup>a</sup> چندان O V Vo 9<sup>a</sup>  
 صبر Vo ، حریر V صبر او Vo B 10<sup>a</sup> صد دیر . L ، بدو V  
 نوا D ، بانوا Pe U L V 11<sup>a</sup>  
 12, 13 O 13, 12 دوا L ، به آبی روانه به نابی روا O Vo B 11<sup>a</sup>  
 به پیشه O 13<sup>a</sup> ره گمانی کند V 12<sup>a</sup> . گوهر فشانی کند V 12<sup>a</sup>  
 کی O چون ، مایه را W 13<sup>a</sup>

50 ندیدم دری کان به درسته بود رسیدم بوسراة دور دست  
 سی گرد ویرانه کردم طواف سرائی کهن یافتم سالحورد  
 در او آتشی روشن افروخته 55 سیه رنگینی دیدم آتش پرست  
 بر آتش بهاده لویدی فراح چو رنگی مرا دید بر حسرت رود  
 من نانک بر رد که ای دیو راد تو دردی و من بر درد این رواست  
 60 من ار هول رنگی و تیمار حویش ریان برگشادم نائین رنگ  
 که از بی نوائی و بی مایگی حوامردنی چون تو شیر افکنی  
 صوانده مهمان ار آن تاحتم 65 مگر کر تو کارم بحائی رسد  
 در این بیوائی بیوائی رسد در این بیوائی رسد

- ار دور 51<sup>a</sup> Pe L رم 50<sup>a</sup> O . کا E ' کان 50<sup>a</sup>  
 چون شر . L 52<sup>a</sup> درگش ما رمین گشت پست L , برو B 51<sup>a</sup>  
 , پزار B , بر او . Pe U L V Vo W , بر O D Vo B 53<sup>a</sup>  
 , بر او O E D W 54<sup>a</sup> درد و گرد V  
 , هیمه O E D Vo B W عود , دو حرور هیمه برو سوخته V  
 , در V 56<sup>a</sup> 56, 57, E 57, 56 . حرور هاریمه . U  
 لویدی B , سفالی E , کوری Pe L لویدی  
 حودرا . B , در حود L 57<sup>a</sup> . و فره : O E , نمک سوی Pe L B 56<sup>a</sup>  
 حوت L چوت , E 6p . من 58<sup>a</sup>  
 , به دردی و به دردش آمد باد Pe 59<sup>a</sup>  
 , به دزدی و به درد راحت رواست (راست : L) P U L  
 , تودردی و من درد این (کی : E Vo) چون (حود V) رواست E V Vo B  
 , بپردی پیش او همچو باد Pe 59<sup>a</sup> . راحت راست L  
 نائین و رنگ O 61<sup>a</sup> . درد این حطاست O  
 . دعا کردم L D , ثناگتم O 61<sup>a</sup>  
 سایه O E D Vo B W 62<sup>a</sup>  
 P Pe U L V 6p 64 . هردی Vo 6p P ار 63<sup>a</sup>  
 ار E 65<sup>a</sup> . تو D Vo B W ار آن 64<sup>a</sup>

لکتر علامی دهم شاه را  
 چو نه گفت کاحوال خود مارگوی  
 35 من اول که ابجا رسیدم فرار  
 دلم را عم بی توانی شکست  
 در آن پشه بیرم توانی بود  
 شهری که داور بود بی فراح  
 ر هر سو سراسیمه می تاختم  
 40 ربی داشتم قانع و سارکار  
 سحنی همی گشت برما سپهر  
 رن پاک دامن تر از بوی مشک  
 چو آمد گنه رادن اورا فرار  
 ر چری که دارد خوردن سیج  
 45 من و رن در آن حانه تنها و س  
 اگر شوربائی بچک آوری  
 و گره چان دان که رفتم ر دست  
 چو من دیدم آن باریس را چان  
 ر سامان سامان بکوی و شهر

رن بوسه این خاک درگاه را  
 بگویم که این آب چو شد بحوی  
 تپی دست بودم رهر برک و سار  
 گرفتم ره ناتوانی بدست  
 که در کار و کسب وفائی بود  
 شود دخل بر مانوا خشک شاخ  
 به بی برگی آن برک می ساختم  
 قصارا شد آن رن رن ماردار  
 شد از مهر گردیده یک ناره مهر  
 شکسته با من یک نان خشک  
 به کشکیه گرمش آمد بار  
 بودم بحر حو در آن حانه هیچ  
 مرا گفت کای شوی فریاد رس  
 من مرده را مار برک آوری  
 ستمکاره شد ناد و کشتی شکست  
 برو رفتم از حانه راری کنان  
 دیدم مگر بام از توشه مهر

- دهد. 33<sup>a</sup> L. O 6p 33, 34, 35, 36  
 34, 35, P Pe U L V 35, 34 34<sup>a</sup> Vo B , احوال V , مارگو  
 , تپی برک 35<sup>a</sup> Vo . آجا 35<sup>a</sup> Pe U . بحو 34<sup>a</sup> V  
 ورا 37<sup>a</sup> W ناتوانی 36<sup>a</sup> Pe U L V . رهر ترکتار E .  
 توانی D , توانی O B , کیشم Pe , کشتم P 37<sup>a</sup>  
 , ربی برگی E 39<sup>a</sup> . با ناتوان V , مانوا 38<sup>a</sup>  
 , رسحی 41<sup>a</sup> Vo B . شبی برک آن شب همی ساحم V  
 گردیده L , چرخ O E مهر , آن L V . ار 41<sup>a</sup> برمن O  
 شکستند دامن مگر نان خشک V 42<sup>a</sup> . برار V ; ربی L E 42<sup>a</sup>  
 ردان او فرار D , رادن رن فرار O E Vo B 43<sup>a</sup>  
 , بحر حو بودم O 44<sup>a</sup> . داروی خوردن سیج V , بجیری L 44<sup>a</sup>  
 D 6p در آن 45<sup>a</sup> جام هیچ V , ودر آن L , بحر حو Pe L  
 س . O 46<sup>a</sup> من . P 46<sup>a</sup> P tәkrar олунур  
 حوروان D راری کنان 48<sup>a</sup>  
 , همه کوی و شهر O E D V o B W 49<sup>a</sup>  
 توشه پشت L 49<sup>a</sup> . مهر کوی شهر . V , بکوه و بدشت L

85 که من در دل آن دارم ای هوشمند  
هر آن گنج کارد تنها سرم  
ترا بپر از آن قسمتی مامداد  
من و رنگی اندر سخن کرم رای  
زحاحستم و در خریدم بکنج  
90 درآمد سیه چهره چون رکال  
بهادش مسختی رگردد بربر  
از آن پیش کان بشته را مار کرد  
نگه کرد و همزاد او حفته بود  
برد تبع بولاد بر گردش  
95 من از بیم از آسان که اقم ربای  
چو رنگی سربار خود را برید  
یکی بیمه درست و دررد بدوش  
پس از مدتی کان درآمد درار  
دگر بیمه را همچنان کرد خرد

که آن ازدها را رسانم گزند  
مکنجی شبنم تنها حورم  
دهم تا دلت گردد ارگنج شاد  
که ناگه بگوش آمد آوار پای  
گهی خار در خاطرم که تریح  
بشت اندر آورده يك پشته مال  
رو گردی سحت چون تند شیر  
یکی بیمه را شوربا مار حورد \*  
همان کرد با او که او گفته بود  
سرش را بپسند بر دامش  
دگر باره خود را گرفتم بحای  
تش را حجب ر هم بر درید  
برون رفت و من مانده بی عقل و هوش  
نگه کردم آمد دگر باره مار  
نابین پشیه در ست و برد

دارم که این L آن دارم ای 85<sup>a</sup>

شبنم L V 86<sup>a</sup> . بریم Pe L V , کارم V 86<sup>a</sup>

هم V از آن 87<sup>a</sup> . حوریم Pe L V , و تنها Pe U L V

با V , ربا P Pe U L 89<sup>a</sup> . کرم وای P , بیک رای V 88<sup>a</sup>

سیه رنگی . V , سیه خرده همچو حال E , سیه حاتم چون کرال L 90<sup>a</sup>

آورد Pe O L 90<sup>a</sup> نکال Vo , زکال O

بهادش رسختی نگردد B , رسختی Pe , رگردد سحتی O 91<sup>a</sup>

بره شیر O E , برون L برو 91<sup>a</sup> . بربر: Pe , رگرددون Vo

کنجه E سمه 92<sup>a</sup> . ورا E 92<sup>a</sup>

\*E apr

بیماد در حال و بیهوش شد

تو گوئی که گنجش فراموش شد

کو E , خود L او O L E V W 6p و 93<sup>a</sup>

هول D بیم 95<sup>a</sup> . گردش Pe , در E D V Vo W 94<sup>a</sup>

رحای Pe U L 95<sup>a</sup> . آسان L , راسان O V از آسان

D 6p : بر , بهم O E B , رحححر O E D B 96<sup>a</sup>

در پشت E , یکی بیمه در پشت نگرفت و دوش L 97<sup>a</sup>

ماد E 97<sup>a</sup> . بررد O E D Vo W

ساعتی L مدتی , پس مدتی P Pe U D V Vo 98<sup>a</sup>

دریش برد Pe 99<sup>a</sup> . درآمد B , کا Pe : کان

بر پشت برد V , برداشت برد E , درشت برد L , درست برد P U

وَر آن کوه گفتار شیرین نهید  
 که دشمن فریب است شیرین و چرب  
 نگفتم بلی پیشم آورد رود  
 ربی ساریش برده ستم سار  
 سرودی فرسیده برداشتم  
 چو دیگی که از گرمی آید بحوش  
 گهی کوفت بانی نامید مال  
 بروں بردم ارحان رنگی مشکب  
 چو سرمست شد کرد رار آشکار  
 نامید مالی گرفتم درك  
 که می خوردش بیست بی یاد من  
 که هیچ ازدهائیش بر سر محبت  
 ر دل کرده آرام هر کس رها  
 حوریم و نداریم خود را برب  
 دگر رنگینی رفته حوای مال  
 همانا که يك پشته مانده دگر  
 رواست حکم نو برخان ما  
 کشد گوهر سرح و یاقوت ررد  
 شکسیده چون شخص بی حان شوی

چو رنگی ران مرا چرب دید  
 ار آن چرب و شیرین رها کرد حرب  
 نگفتا حوری ناده دانی سرود  
 ار او سستم رود عاشق نوار  
 70 سر رحمه بر رود نگماشتم  
 در آوردم اورا ناك و حروش  
 گهی خورد ریحایی ران سفال  
 ردم رحمه چند رنگی فریب  
 حریانه ما من درآمد نكار  
 75 که امشب درس كاخ ویرانه ريك  
 دگر رنگینی شست همراة من  
 یکی گجدار یافتیم از بهفت  
 مگر ما که هستیم حوون ازدها  
 بود سالی اكون كراں كال گنج  
 80 من اینجا شستم چسب بهمال  
 ر گنجینه آن همه سیم و زر  
 چو امشب رسیدی تو مهمان ما  
 شرطی که چون آید آن ره نورد  
 تو در كنج كاشاه بهان شوی

- چرب O گوه، در آن Vo ورین EB، ار آن: L 66<sup>a</sup>  
 دست O دشمن 67<sup>a</sup> P Pe U L V 6p  
 رد O رود 69<sup>a</sup> . رود L، رود O، چو گفتم بلی D 68<sup>a</sup>  
 بر آوردم آرا 71<sup>a</sup> F Pe 6p 71 . سرود E 70<sup>a</sup>  
 ، حورده O 72<sup>a</sup> . آمد Vo، رنگی E، دیگر L دیگی 71<sup>a</sup>  
 گفت Vo کوفت 72<sup>a</sup> D 6p : حورد  
 رفت O بردم 73<sup>a</sup> . حك O چند 73<sup>a</sup>  
 نامم O E D V Vo 77<sup>a</sup> رار شد Vo کرد رار 74<sup>a</sup>  
 هر کس روا L 78<sup>a</sup> . ازدهائی بر سرش می محبت L 77<sup>a</sup>  
 حویان Vo B 80<sup>a</sup> . بمقال Vo 80<sup>a</sup> P Pe U L V 6p 79, 80  
 ماند O L E . يك کیسه بردم سر V، همانا یکی B 81<sup>a</sup>  
 ، کند U D V . کشد 83<sup>a</sup> . در نورد V 83<sup>a</sup>  
 چو در V 84<sup>a</sup> . دسار Vo B، دیبای O E یاقوت  
 E 6p شوی، مرده O شخص 84<sup>a</sup>



که احوال این طالع از هر چه هست  
 بد و بیک اورا بهایی نحوی  
 120 چو آمد بوالیس فرمان شاه  
 نظر کردن هر یکی نار حسرت  
 نوشت و فرستاد از آجا که دید  
 چو شه نامه حکم والیس خواند  
 نمودار طالع جان کرده بود  
 125 که این نا نوا ناوا راده ایست  
 به بی برگی از مادر انداخته  
 پدر گشته روح ر پروار او  
 هماغا که خون راده باشد بجای  
 ر غیرت شه آمد خو دریا نحوش  
 130 پس آنگاه بسیار سواختش

چنان کن که از اختر آری بدست  
 چو یابی بهار آشکارا بگوی  
 سوی اختران کرد بیکو نگاه  
 شد احوال پوشیده بر وی درست  
 به رآجا که از کس حکایت شنید  
 در آن حکم نامه شکفتی مماند  
 از آن نقش ها کبر پس پرده بود  
 که از نور دولت نوا داده ایست  
 حو راده فلک برك او ساخته  
 توانگر ر پیروزی رار او  
 بهاده بود بر سر گنج پای  
 لطف کرد نا مرد گوهر فروش  
 یکی از بدیمان خود ساختش

#### XIV

#### حکایت انکار حکما در ناره هرمس و هلاک شدن ایشان

معنی بر آهک خود سار گیر  
 که مارا سر پرده تنک بیست  
 بهر مدتی ویلسوفان روم  
 فراهم شدیدی ر هر مرر و نوم

یکی پرده رآهک خود نار گیر  
 بحر بی فراخی در آهک بیست  
 فراهم شدیدی ر هر مرر و نوم

- که آن Vo, Da Pe کن 118<sup>a</sup> O 6p 118, 119  
 فرحنده L, بهرمان Pe فرمان 120<sup>a</sup> نحوی L 119<sup>a</sup>  
 بسنه فرستاد O E D V Vo B 122<sup>a</sup> پشه O پوشنده 121<sup>a</sup>  
 ورا V 123<sup>a</sup> به آجا V, به رجا Pe 122<sup>a</sup> V 6p ار  
 چپین E Vo B 124<sup>a</sup> P Pe U L V 6p 124  
 بی نوا V, ناوا L, ناوا, طالع O E D Vo B ای L این 125<sup>a</sup>  
 کار V برك 126<sup>a</sup> راده است L, برو V نوا 125<sup>a</sup>  
 سار او D, بونگر Pe 127<sup>a</sup>. پدر нашиндә فلک O: پدر 127<sup>a</sup>  
 آتک P U, ار آتکه Pe L E Vo آنگاه 130<sup>a</sup>. در V دریا 129<sup>a</sup>  
 ناهک V, راهک O, معنی به راهک من سارکن D 1<sup>a</sup>  
 سارکرد Pe, ما O E خود, چوآهک B  
 چوآهک B, خود را بگیر E, نارکرد Pe, ما O خود 1<sup>a</sup>  
 بحر بی فراخی V 2<sup>a</sup>. سر پرده B 2<sup>a</sup>. نارکن D  
 بهر مررووم O D 3<sup>a</sup>. «افسانه» W сэрлөвнә арт \*

شب از حمله شهای دیجور بود  
 سوی پشته مال کردم شتاب  
 چو رنگی دگر رنگی کشته را  
 رفتم سوی حاه رفتم حموش  
 که حر دولتم کس بیفتاد پیش  
 بهادم ر دل مار و از پشت رحمت  
 ورا شاد تر شد دل شاد من  
 پس از صبر کردن سی شکر کرد  
 پسر بود و باشد پسر تاج سر  
 مرهم رساندم دل حسته را  
 ر یاقوت و از هرچه دانی در او  
 و را شاد چو دریا توانگر شدم  
 که ماگوهر و گنج همراذ گشت  
 که شب ما گهر بد گهر ما کلید  
 سخن کامد آنجا ورق در نوشت  
 حر حست و از حال پیوند او  
 نمودار آن طالع آورد پیش  
 بوالیس دانا فرستاد رود

100 چو دیدم که هجار او دور بود  
 بدان گنج بویان شدم چون عقاب  
 پشت اندر آوردم آن پشته را  
 ورا شوربا ساعری گرم حوش  
 چنان آمدم سوی ایوان حویش  
 105 چو در حاه رفتم بمبروی حست  
 بگوش آمد آوار سواراد من  
 بر دادم آن شوربا را حوردد  
 ر فرزند فرحده دادم حر  
 گشادم گره رحمت سرسته را  
 110 چه دیدم یکی گنج کابی دراو  
 بگنجی چنان کان گوهر شدم  
 هر رید فرح دلم شاد گشت  
 همه مال من را شاد آمد بدید  
 چنان بود گوینده را سر گذشت  
 115 شه از وقت مولود فرزند او  
 شد آن گره ری مرد و از حای حویش  
 شد آن سحبه را هم بر اسان که بود

دیر بود P, هجار لو U هجار او 100<sup>a</sup>

شد O, سروان B, پریان D Vo, پویان, ار آن Pe O L E D V Vo B 101<sup>a</sup>

ساعر O E 103<sup>a</sup>. و مال Vo, سوی تشنه گنج O 101<sup>a</sup>

بیامد به پیش O L E. بیفتاد پیش 104<sup>a</sup>. گرهم سوی 103<sup>a</sup>

, L V B تا Vo 6p, را, بدو دادم V 107<sup>a</sup>. دوش Vo پشت 105<sup>a</sup>

E. نار حوردد

مرا شکر فرمود و خود شکر کرد O E D 107<sup>a</sup>

109 V 6p. تاج زر O L 108<sup>a</sup> فرزند D فرزند 108<sup>a</sup>

چو دیدم O L E V 110<sup>a</sup>. رعم واهاندم دل حسته را E 109<sup>a</sup>

هر Pe هرچه, و در O و از 110<sup>a</sup>

توانگر Pe, دران V 111<sup>a</sup>. گنج D کان; چنان O 111<sup>a</sup>

چنان بود گوینده را سرشت E 114<sup>a</sup>. همراذ شد O 112<sup>a</sup>. شاد شد O 112<sup>a</sup>

اسحا سخن در نوشت E, اسحا Pe O V B, کامد L کامد 114<sup>a</sup>

و پیوند Pe U L V Vo 6p, Pe O L D Vo B و 115<sup>a</sup>

, در V, ار L E Vo B, ما O و از, جوهری Vo B 116<sup>a</sup>

بدانسان E D V B W 117<sup>a</sup> حان حویش L

سیم ماره از رای مشکل گشای  
 سحنهای ریسده دلوار  
 زحاندن نانگ چندان حرس  
 چو گوینده عاخر شد از گفت خویش  
 25 حمر یافت کر راه با حردی  
 چو در کس رحش شانی یافت  
 بر ایشان یکی نانگ بر رد که های  
 همان لحظه بر حای هفتاد مرد  
 چو در پرده راست کج احتند  
 30 سرافکنده چون آب در پای خویش  
 سکندر چو رین حالت آگاه گشت  
 از آن بیشه سرو با بوی مشک  
 برسید و هرمس بدو گفت رار  
 سکندر بر او آفرین سار گشت  
 5 حلوت چو نشست با هر کسی  
 که هرمس بطوفان هفتاد کس  
 گرویش کر حق گرفتند گوش

نمود آنچه باشد حقیقت نمای  
 بر ایشان فرو خواند فصلی درار  
 سری در سماعش حسابد کس  
 ران گشته حیران گلو گشته ریش  
 ستیرید با ححت ابردی  
 محید و روی از رفیقان نتافت  
 محید کس تا قیامت رحای  
 رحش فتادید و گشتند سرد  
 از این پرده شان رحا برداختند  
 رسردی فسرید بر حای خویش  
 چو انجم بر آن انجم بر گذشت  
 یکی سرو تر مانده هفتاد خشک  
 که همت در آسمان کرد نار  
 و رآحا بدرگاه خود مار گشت  
 از آن داستان داستان رد سی  
 بموچی همی ماند و هفتاد حس  
 مردید چون یافه کردند هوش

- 21<sup>a</sup> نمای L D , وروخواند فصل درار L 22<sup>a</sup> O 6p , بدیشان B  
 چمدین DV , رحسندن V , بحسندن O 23<sup>a</sup> بدیشان B  
 24<sup>a</sup> O ران E , گلو , ران سه V , ران گشت O  
 حمر داشت 25<sup>a</sup> Pe O U L D Vo B W . گلو کرد ریش D  
 26<sup>a</sup> V چو در هیحکس حست و حوئی یافت  
 27 P 6p . شتافت U , رفیقان O L D Vo W  
 27<sup>a</sup> V پریشان L , یکی نانگ بر رد کریشان رحای  
 یافید L 29<sup>a</sup> V رپای V , نمای U , بحسد L E V  
 29<sup>a</sup> O دریا به بش D , سرافکند Pe 30<sup>a</sup> . درین O  
 ماند Vo , ماندو D , دندو O E مانده 32<sup>a</sup> . درپای حوش B  
 33<sup>a</sup> و P Pe O U I Vo 6p , P U L هرمس  
 33<sup>a</sup> V در آینه ای کرد نار P Pe U L V Vo B 6p 34  
 نارامگه O E بدرگاه خود , درآحا O 34<sup>a</sup> بدو D  
 35<sup>a</sup> E بفتادکس Vo B , هرمس P L 36<sup>a</sup> اری E  
 36<sup>a</sup> Pe O U L B 6p , و , فرو ماند V , فرو برد E همی ماندو  
 ; گروهی O E D 37<sup>a</sup> L 6p 37 همادکس Pe  
 کرو B که از , گروهش B , گروهش که از حق گرفتند هوش Vo  
 گوش U E V , ماقه V , یافه E D B , یاد O , و چون Pe 37<sup>a</sup>

سحن های دل پرور حان فزای  
 به حجت مرآن سروران سر شدی  
 سحن گفتش اندیشه داشت نغز  
 سحنهای او پرورش بیش داشت  
 بر او رشك بردند یونانیان  
 باسکار او ساختند احمن  
 سحن گر چه ربا بود ششوم  
 باسکار توان سحن برد پیش  
 که چون هرمس ارکان برآرد گهر  
 بران گنج دان حال پیری کند  
 بگیرند از اسکار گوینده گوش  
 در دانش ایردی بار کرد  
 که چون نور در دیده و دل شست  
 حر اسکار کردن مانگ بلند  
 اساسی دیگر گونه از نو نهاد  
 که در دل به در سك شد حایگیر  
 باسکار خود دیدشان همگروه

بر آراستندی بهر هك و رای  
 5 کسی را که حجت قوی تر شدی  
 در آن داوری هرمس تیر معر  
 ر هر کس که او حجتی پیش داشت  
 ر س گفتش راز روحانیان  
 بهم جمع گشتند هفتاد تن  
 10 که هر چه او بگوید بدو بگرویم  
 تعمیر دهیمش باسکار خویش  
 چنان عهد بستند بایکدگر  
 ر دریای او آبر پری کنند  
 سحن گفتش در پیارید هوش  
 15 چو هرمس سحن گفتش آغار کرد  
 بهر نکته حجتی بار بست  
 بدید آن سحن را برایشان پسند  
 دیگر ناره گنجینه بو گشاد  
 بیاسی جان روشن و دلپذیر  
 20 دگر ره بدید آن سحن را شکوه

- 4<sup>a</sup> D بهر سك 5<sup>a</sup> E , حاجت V ,  
 بران قوم سرور سدی V 5<sup>a</sup> ندی D , شود Pe شدی  
 بدان O 6<sup>a</sup> . شود Pe شدی , بران هرور شدی Vo  
 که هر D 7<sup>a</sup> . سحن گفتش V 6<sup>a</sup> هرمر L Vo  
 , هر چه او او I 10<sup>a</sup> ساخته O 9<sup>a</sup> برورش Vo پرورش 7<sup>a</sup>  
 بان D , که هر چه آن بگوید بدان O , بر او : Pe L  
 راد V , برد توان B 11<sup>a</sup> بهری دهمش E 11<sup>a</sup>  
 , بر Vo بران 13<sup>a</sup> . هرمر L 12<sup>a</sup> . همه عهد O 12<sup>a</sup>  
 , هوش Pc , سحن گفتش V 1<sup>a</sup> . حاك وری L  
 , پیارید Pc بگیرند 11<sup>a</sup> هوش I گوس O I  
 , آرام O I D اسکار , بکشد D بکشد O U I Vo B  
 هرمر I 15<sup>a</sup> . هوش O بکشد V کونده  
 Vo op و , و D V نور , نور دنده بهر دل B 16<sup>a</sup>  
 , انکحه Pe I L , انکحه P کجه 18<sup>a</sup> بدان F V , برشان I 17<sup>a</sup>  
 بوکشاد V 18<sup>a</sup> . بو نهاد V , بر E O بو  
 . روشن دلپذیر P Pe U L U 19<sup>a</sup>  
 کو D را 20<sup>a</sup> . بهر حان شدی حایگیر OE 19<sup>a</sup>

ارسطو بدلگرمی پشت شاه  
 که اهل هنر را مسم چاره سار  
 همان نقد حکمت من شد روا  
 15 فلاں عام حوب از من آمد پدید  
 دروعی نگویم در این داوری  
 ز بهر دل شاه و تمکین او  
 فلاطون بر آشت از آن احسن  
 ز هر دانشی کابک اندوختند  
 20 برون رفت و روی ارحمان در کشید  
 شب و روز از اندیشه چندان محبت  
 محم در شد از خلق بی کرد گم  
 کسی کو سماعی به دلکش کند  
 مگر کان عاسار آوار رود  
 25 چو صاحب رصد حای درحم گرفت  
 بر آهنگ آن ناله کاسا شید  
 بر افزود بر هر یکی بایگام  
 ز علم دگر حردان بی یار  
 بحکمت مسم بر همه پیشوا  
 فلاکس فلاں نکه از من شید  
 بحت رسم لاف نام آوری  
 زانها موافق تحسین او  
 که استادی او داشت در حمله من  
 بحسین ورق رو در آموختند  
 چو عفا شد از برم شه پدید  
 کاعسی برون آورید از بهمت  
 شان حس از آوار این همت حم  
 صدای حم آوار او خوش کند  
 در آن حم بدین عذر گفت آن سرود  
 بی چرخ و دمال احسن گرفت  
 نموداری آورد از آنجا پدید

- بدلگرمی و بست شاه U, ردلگرمی V 12<sup>a</sup>  
 بر افروخت V, برافروده E, بر افروده بر هر کسی O 12<sup>b</sup>  
 حردرا من چاره E, حردرا O D Vo B W, Pe I اهل 13<sup>a</sup>  
 همه نقد همت O 14<sup>a</sup> حرد B دگر 13<sup>b</sup>  
 نام لاف B 16<sup>a</sup> چو O حوب 15<sup>a</sup>  
 بر DV Vo U, در Pe UL, اسناد Pe 18<sup>b</sup>  
 رانک Pe Vo, آنک P, چه هر Vo, چو هر O E B W 19<sup>a</sup>  
 انگه حید L, کان برافروختند E, راکه B, آنکه DV  
 از وی آموختند V, بحسین فلک را در آموختند L 19<sup>b</sup>  
 برد B, چشم O برم 20<sup>b</sup> ترکشد B 20<sup>a</sup>  
 L 6p 22 حسان بحت B, اند Pe از اندیشه 21<sup>a</sup>  
 بی درد گم B, وی Vo, بجه روشد O 22<sup>a</sup>  
 سماع E, کسی کو صدای O 23<sup>a</sup> آن Pe O U V B 22<sup>b</sup>  
 مگو کان واسار از آوار رود Pe 24<sup>a</sup> L 6p 24  
 بران Pe 24<sup>b</sup>. ساردار آوار Vo, از آوار D, سارد O, عسی Vo  
 دران P Pe U L L D V  
 24 - беитдэн сонра Е нүсхәсиндә 38-чи беит кетмишдир  
 ارسحا. P, آمد E آورد 26<sup>b</sup> کاسا رسید Pe 26<sup>a</sup> O رسد 25  
 اسحا W, ربحا. Pe

ربوشیدن درس آموزگار      کفن بین که پوشیدشان روزگار  
 یانی که باشد محبت قوی      ربا فرحی باشد از شنوی  
 40 دری را که او تاج تارک بود      ردن بر رمین با مبارک بود  
 هر بست روی از هر نافس      شقایق دریدن حش مافتن  
 هرمدرا چون مدارا کسی      هرهای خویش آشکارا کنی

## XV

### اعالی ساختن افلاطون

ممی سمعی بر انگیز گرم      سرودی بر آور ماوار سرم  
 مگر گرم تر، بین شود کار من      کسادی گیرد ر بارار من  
 41 دهل رن چور، بر دهل داع چرم      هوای شب سرد را کرد گرم  
 فرو ماند راع سیه با امید      بگفتن در آمد -روس سپید  
 5 سکندر شست از بر تخت روم      ربانی چو آتش دماعی چو موم  
 همه فیلسوفان صده در صده      پائیس گه تحت او صف رده  
 بمقدار هر داشی بیش و کم      همی رفتن گفتگوئی بهم  
 یکی از طبیعی سخن سار کرد      یکی از الهی گره مار کرد  
 یکی از ریاضی بر افراحت یال      یکی هندسی را گشاد از خیال  
 10 یکی سکه در نقد فرهنگ رد      یکی لاف ناموس و بیرک رد  
 تفاخر کنان هریکی در می      فرهنگ خود عالمی هر نمی

- ار، L آر، دان اگر O باشد، که افرحی D 39<sup>a</sup> L 6p 38  
 رس V هر 41<sup>a</sup> که آن L، رری را O 40<sup>a</sup> سموی Pe  
 هرمدرا W 42<sup>a</sup> حشک یافس B، وحنی نافس V 41<sup>a</sup>  
 گردد این L رس شود 2<sup>a</sup> سروری D 1<sup>a</sup>  
 ، که ربرد ساطی B، گیرد سادی Vo، گیرد کسادی E D 2<sup>a</sup>  
 ربار من D، L 6p ر  
 چو بر رد دهل Vo 3<sup>a</sup> داستان W cərtəvəhə art \*  
 رده برده Vo، رده برده O E B 6<sup>a</sup> چراغی L دماعی 5<sup>a</sup>  
 8 Pe 6p پرسشی بش و کم Pe گفتگوئی بهم، همه B 7<sup>a</sup>  
 ، B را P Pe U L D V آر 9<sup>a</sup> یکی را گهی آن گره V 8<sup>a</sup>  
 ، یکی هندوئی Vo 9<sup>a</sup> نال D V Vo B، ربامی V ریاضی  
 سکه نقد V 10<sup>a</sup> آن خیال U، برگشاد E W  
 هرک از هر می B، هرکی OD 11<sup>a</sup> . بیرو E ناموس 10<sup>a</sup>

دست آمدش راه دستان سی  
 که آرا شد کس حرا و همون  
 که ناله را دل درآرد بحوش  
 که دانا بدو عیب و علت شاحت  
 ره ر علنی یافت عقل آگهی  
 شد آن عود پخته به از عود حام  
 بهر سست اندارهٔ مساحتش  
 شست اندر آن خط هوا ترکشید  
 دواید بر حدود گروهها گروه  
 بهادد سر برخط سار او  
 فتادند چون مرده بر روی حاک  
 به شیر زبان داشت پروای گور  
 در آورد نعمه بدان هفت سار  
 از آن بیحدی نار هوش آمدند  
 که دارد باد این چنین سرگذشت

چو بر سست نالهٔ هر کسی  
 ر موسیقی آورد ساری برون  
 40 چنان ساحت هر سستی را حروش  
 بحائی رساند آن هواگر بواحت  
 بقانون از آن نالهٔ حرگهی  
 چو آوار آن ارغون شد تمام  
 برون شد بصحرا و بواحتش  
 45 حطی چارسو گرد خود در کشید  
 دد و دامرا از بیابان و کوه  
 دویدند هر يك باوار او  
 همه يك يك از هوش رفتند باك  
 به گرگ حوان کرد برمش رور  
 50 دگر سستی را که داست نار  
 چنان کان ددان درحروش آمدند  
 پراکنده گشتند بر روی دشت

38 E 24 - дэн сонра кетмишдир

38<sup>a</sup> P Pe U L . سست بر . 38<sup>e</sup> P Pe و دستان

39<sup>a</sup> Pe U L V , اورا P , حر او کس شد

40<sup>a</sup> O , درآرد V , 40<sup>a</sup> D Vc B حرآن ساحت هر

41<sup>a</sup> P Vo B , بحائی رسیدن کواک بواحت U , بحائی رسیدن آن هواگو

, رسید O V , بحائی رسیدن آوار بواحت D , بحائی رسیدن بواحت L

E 42 O بر 42<sup>e</sup> Pe بر او 11<sup>e</sup> آن هوا و بواحت

42<sup>a</sup> B نامه B , E Vo B بر , ر فاو B

43<sup>a</sup> O اوار E Vo B W , چو آن ارغون سه آمد تمام

43<sup>a</sup> Pe ترکشد D , حط O B 45<sup>a</sup> سیم حام

46<sup>a</sup> E بر 46<sup>a</sup> در آن حط شد و ارغون ترکشد O 15<sup>e</sup>

47<sup>a</sup> O D V برآوار . روان کرد O دواشد 46<sup>a</sup>

49 B بر 49<sup>a</sup> L , هر يك L , 48<sup>a</sup> و سار O L

49<sup>a</sup> O 50 B 57-дэн сонра кетмишдир . رگرک O

50<sup>a</sup> P Pe U I V کان P Pe , و نعمه O 50<sup>e</sup> رار O D , سار P نار

و سار L D , هفت و سار Vo , هفت سار V , نان D Vo

51<sup>a</sup> L دوان حروش Pe ددان در حروش , آن L

51<sup>a</sup> L نهسان F , نهشی O D V Vo BW بیحدی , کران L

چو آن ناله را ست از رود یافت  
 کدوی تهی را بوقت سرود  
 چو بر جرم آهو بر اسود مشک  
 30 پس آنگه بران رسم و هیئت که خواست  
 و بران نغمه ناله های درست  
 بریر و هم ناله رود خیر  
 بر رمی و تیری را بالا و زیر  
 چنان ست آن ناله از آب دست  
 35 همان ست آدمی تا دده  
 چنان کادمی را را - وا  
 ساع و نهانم بران سار حمت  
 در آن پرده ها رود گر رود یافت  
 بچرم اندر آورد و درست رود  
 توانی تر انگبخت از رود خشک  
 یکی هیکل از ارغنون کرد راست  
 باوتار ست بر آورد چست  
 گهی نرم رد رحمه و گاه نیر  
 بوا ساحت بر ناله گاو و شیر  
 که هر حاکه شد هر دورا پای ست  
 بر آن رودها شد یکایک رده  
 برقص و طرب چیره گشتی هوا  
 یکی گشت بیدار و دیگر حمت

27 L 6p

27<sup>a</sup> O بسمی 1 ست ، ناله داست از رود V ، ناله از آن ست رود O

27<sup>b</sup> P Pe O U D V Vo

، رده (O) (رود گر Vo B) ، رود (رود U) ، ناله

ناله D ، پرده که رود کی (رود گر W) رود ناله L W

28<sup>a</sup> L درست رود

29<sup>a</sup> P Pe U L D V Vo وحشك 1 ، از حوب خشك O ، بر

30<sup>a</sup> B بدان O همت ، برهان 31 P Pe U L V 6p

31<sup>a</sup> F Vo سار های درست D ، دراو W ، تراو D ، ورو F Vo

31<sup>b</sup> Vo بروست E D W ، در آورد ، بدو بار B ، براونار Vo

، و ناله O 1 B ، هم Pe L 32<sup>a</sup> . بدو ست B ، بروست Vo

برمی O 33<sup>a</sup> ، رگرمی O 33<sup>a</sup> . آن ناله D ، از ناله E

گور O 33<sup>a</sup> ، و و ریر L ، و ناله E

34, 35 V 6p. 31<sup>a</sup> O E D Vo B W

چنان ست ناله (O D) آمد (شد O D) بدست

ناله را رآب و دست 1 ، ناله را آب و دست Pe U ، اس P

31<sup>b</sup> مرد را B ، دست را 1 هر دورا ، رد O E D Vo B W شد

35 Γ 41 дан sopra кетмишиц

35<sup>a</sup> Pe L ا دده D Vo B ، همان ست بر آدمی

35<sup>b</sup> بدان P B ، نك بر آن رحمه می شد رده O E

36<sup>a</sup> ، برسم طرب O 36<sup>b</sup> چنان کادمی گر شیدی ، واس O

، بدان F B 37<sup>a</sup> ، هواس O ، حمره O E L D V

داد D 37<sup>b</sup> ، و حمره Vo ، و حمت L V ، و حمت F Pe U D



وایی که در حقه هوش آورد  
 در آن کار سرگشته ماند ای شکست  
 ر رهبر شایست سر تافتن  
 عنان داد يك يك به تسلیم او  
 که هوش رفتگانرا کسد هوشمند  
 چگوست و چون پرورم سار او  
 تعلیم او گشت صاحب بیار  
 بساحت تا سبت آمد بدید  
 بر آن حظ کشیدند پرگار تنگ  
 بهادید سر برخط مدلش  
 کارسطوی دانا تهی شد ر هوش  
 دد و دام را کرد بیدار معر  
 کارسطو ر راحت همچون درخت  
 که چون بی حر بود ار آن دام و دد  
 چه بود آن کرو درحوش آمدند  
 بدستان برو داشت پوشیده رار  
 که آن پرده کز مروگشت راست

بکشید تا در حروش آورد  
 ندانست چندانکه سست گرفت  
 چو عاخر شد از راه نا یافتن  
 شد از راه رعیت بتعلیم او  
 75 پرسید کان سست دلپسند  
 ندانم که در پرده آوار او  
 فلاطون چو دانست کان سرقرار  
 برو شد خطی کرد در کشید  
 همه روی صحرا رگور و بلك  
 80 به بهوشی از سست اولش  
 وایی دگر ناره بررد خو بوش  
 چو بهوش بود او يك راه معر  
 دگر ناره رد نست هوش بخش  
 فرو ماند سرگشته بر جای خود  
 85 از آن اولی چون هوش آمدند  
 شد آگه که دانای دستان نوار  
 ناگفت و چندان ابرو عدر خواست

ماندار B, ماند اس L ماندای 72<sup>a</sup>

ر ره رو شاست بر تافتن O 73<sup>a</sup>

بكره O E Vo B W يك يك , داده L B 74<sup>a</sup>

شود Pe كند , كه به یش رفتگانرا Vo 75<sup>a</sup>

Vo 6p 77. رار او Pe , پرورم EB 76<sup>a</sup>

گرد او تركشید D , تركشید E 78<sup>a</sup> تسلیم او Pe 77<sup>a</sup>

در آن V B 79<sup>a</sup> P Pe U L V 6p 79. سبت L 78<sup>a</sup>

حدولش D , مرلش O Vo 80<sup>a</sup>. از اولی سبتش L 80<sup>a</sup>

بررد بهوش V , ناز O ناره 81<sup>a</sup>. مدلش V

; سبك P Pe U L يك , شد او V , گشت D بود او 82<sup>a</sup>. فرو. بهی 81<sup>a</sup>

سستی O D , گونه V ناره 83<sup>a</sup>. هشیار معر Pe 82<sup>a</sup>. رای U B راه

, کران D 85<sup>a</sup>. از او Vo 84<sup>a</sup>

کران O 85<sup>a</sup>. بهی O E D V Vo B W , اولی Pe L اولی

دانا بدستان نوار . V , Pe 6p كه 86<sup>a</sup>

کرد E داشت , بدو B , اراو O E D برو 86<sup>a</sup>

کرد B گشت , بدو U E V W , كج Pe O E B 87<sup>a</sup>

نگردها این حر گشت فاش  
 فلاطون چیں پرده ساخت  
 55 بر انگیخت آواری ار خشك رود  
 حو بر سستی راند انگشت حود  
 چو بر سستی دیگر آرد شتاب  
 شد آواره بر درگاه شاه تیر  
 ارسطو چو شنید کان هوشمند  
 60 فرو ماند اران بر ریکی تنگدل  
 ناندیشه شست در کج کاج  
 تعلیق آن درس پهان بویس  
 در آن کار علوی بسی ریح برد  
 هم آخر پس از ریجهای درار  
 65 سرو آوری از بظرهای تیر  
 چگوبه رساند بوا سوی گوس  
 همان بست آورد رایش بدست  
 بصحرا شد و پرده را سار کرد  
 چو از هوشمندان ستند هوش را  
 70 بر آن سستش بخت یاری مداد

که شد کان باقوت باقوت باش  
 که حروی کس آن پرده شناختست  
 که از تری آرد فلك را فرود  
 محسد بر آوار او دام و دد  
 بهوش آورد حنکارا ر خواب  
 که هاروت نارهه شد هم سیر  
 بر انگیخت رینگوبه کاری بلند  
 جو حصی که گردد ر حصی حجل  
 دل تنگ را داد میدان فراح  
 که نقشی عجب بود و نقدی هیس  
 بسی رور و شب را هکرت سپرد  
 سر رشته رار را یافت نار  
 که چون باشد آن ناله رود حیر  
 برد هوش و آرد دگر ره بهوش  
 که دانای پیشیه بر پرده بست  
 طلسمات بهوشی آغار کرد  
 دیگر گونه رد رود خاموش را  
 که بهوش را آرد از هوش یاد

- 53<sup>a</sup> L حر  
 54<sup>a</sup> W بر ساخت  
 55<sup>a</sup> D بر آورد آوار آن O , آنی E آوار , بر آورد D بر انگیخت  
 56<sup>a</sup> B دود L دد , نوار 57<sup>a</sup> V 6p  
 58<sup>a</sup> V جواب , آرد آن L D V o B W , آرد او حسگان را O 57<sup>a</sup>  
 59<sup>a</sup> O و ماروب O نارهه 8<sup>a</sup> , بر O U B , چنان راند بر درگاه V 58<sup>a</sup>  
 60<sup>a</sup> B ساری بلند B , ارس گونه DB , ران گونه E 59<sup>a</sup>  
 61<sup>a</sup> E بر اندسه DW , بر ریکی L بر ریکی , ارس B 60<sup>a</sup>  
 62<sup>a</sup> Pe O U L برقی B , نقدی V نقدی 62<sup>a</sup> . معلم  
 63<sup>a</sup> E D V Vo B اوبار O , اوبانه O آن کار 63<sup>a</sup>  
 64<sup>a</sup> Pe O U L D Vo 6p سسی ریجهای O , ار 64<sup>a</sup>  
 65<sup>a</sup> L بوا 66<sup>a</sup> رود UD , ناله V 65<sup>a</sup> . آن L ار 65<sup>a</sup>  
 66<sup>a</sup> O دنگره آرد D , دنگر آرد L آرد دیگره 66<sup>a</sup>  
 67<sup>a</sup> V دار کرد Pe , برده ها بار کرد L 68<sup>a</sup> آورده داش بدست V 67<sup>a</sup>  
 69<sup>a</sup> Vo B 6p , 70<sup>a</sup> , 69<sup>a</sup> Vo B 70<sup>a</sup> . هوش نار 69<sup>a</sup>  
 70<sup>a</sup> O D واران سستش V 70<sup>a</sup> . ناره O D گونه 69<sup>a</sup>  
 70<sup>a</sup> V هوش نا Vo آرد آن هوش را B , بهوشی V 70<sup>a</sup>

چین گفت کاین چرخ فیروزه فام  
 که یابد دل ما بدان رهبری  
 به بیرنگ و افسون بر افراختند  
 بداند کسی رار امورگار  
 بگویم به ار ده که ار صد یکی  
 که دانا فرو گوید این داستان  
 چین گفت کای شاه داش بدیر  
 شکل شکوفه رمین را شکافت  
 طلسمی پدید آمد ار ربر حاك  
 و ران صورت اسی برانگیخته  
 یکی رحه چون رحه آف کد  
 نظر نقش پوشیده در یافتی  
 معاکی تهی دید بر ساده دشت  
 شانه دران ژرف وادی رسید  
 یکی رحه با کالد در حورش  
 بگه کرد سر تا بن آن ستور

فلاطون پس ار آفریس تمام  
 ار آن بیشتر ساحت افسونگری  
 گر آنها که پیشبگان ساختند  
 15 یکی گویم ار صد دراین رورگار  
 اگر شاه فرمایدم اندکی  
 احارت رسید ار سر راستان  
 چهار دینده دانای روشن صمیر  
 شنیدم بحاری بگرمی شتافت  
 20 بر انداخت هامون کلوح ار معاك  
 ر قلمعی و مس قالمی ریخته  
 گشاده ر پهلوی اسب بلند  
 چو حورشید ار آن رحه درتافتی  
 شانی بران ژرف وادی گذشت  
 25 طلسمی درفشنده در وی پدید  
 ستوری مسین دید در پیکرش  
 ار آن رحه نور ناسده هور

- کر آنها B که آنها O 14<sup>a</sup> 6p V 14, 15. کای D کاین 12<sup>a</sup>  
 . Pe 6p و 14<sup>a</sup>. سنگان P Pe U I پسبگان  
 سرداحند D, سرداحند E, برانداحند O Vo  
 آسان L, اشارت V 17<sup>a</sup> صد ار L ار صد 16<sup>a</sup> و گر O E 16<sup>a</sup>  
 آن D W, ار L این داند L دانا 17<sup>a</sup>  
 روشن سربر Vo B, فرح سربر O E D داش بدیر 18<sup>a</sup>  
 رگرمی سافت L, شنیدی V 19<sup>a</sup>  
 می Pe را بحس Vo, بولك E, بحس O B W سكل 19<sup>a</sup>  
 ر روی و ر مس W, رفلع و ر مس Vo 21<sup>a</sup>  
 ار آن رحه بر نافی L 23<sup>a</sup> O B W 6p بر, ورو O 21<sup>a</sup>  
 فش O نقش 23<sup>a</sup>. بر نافی Vo B  
 معاك O 24<sup>a</sup>. بدان E V, در آن L 24<sup>a</sup>  
 سنان اندر آن ژرف L 25<sup>a</sup>. بروی V, درفشنده Vo B 25<sup>a</sup>  
 دریا دوید O وادی رسید, بدان P, که مثلش ندیده بدویی شنید V  
 ودر P O D, سر L, مسی Pe U V B مسین 26<sup>a</sup>. دوند E D  
 رحه که نور D, در آن رحه ار نور ناسده هور L W 27<sup>a</sup>  
 رحه بر نور O, رحه ار نور Pe U  
 سر نابی آن ستور U, سر تا سر بر ستور O E D Vo W 27<sup>a</sup>  
 سر نا سر بر ستور B

جو شد حرف آن بست اورا درست      بست آن او آن خود را شست  
 ناقرار او معر را تاره کرد      مدارای او بیش از انداره کرد  
 90 سکدر جو داست کر هر علوم      فلاطون شد استاد داش بروم  
 بر افروود پایش در آن سروری      نبرد خودش داد بالا نری

## XVI

### حکایت گفتمن افلاطون از متقدمان

معنی بیا حکم را سار کس      گفتن گلو را خوش آوارکن  
 مرا از نواریدن حکم خویش      نوارش گری کس ناهک خویش  
 جو روز دگر صبح گیتی فرور      به پیروزی آورد شب را فرور  
 بر آمد گل از چشمه آفتاب      فرو برد مه سر جو ماهی ناب  
 5 بر اورنگ رد شد شه تاحور      رده بر میان گوهر آگین کمر  
 شسته همه ریزگان زیر تحت      فلاطون بالا بر افکنده رحمت  
 شه از سستی کو در آن پرده ساحت      عجب ماندگان پرده را چون شاحت  
 برسید از او کای جهان دنده پیر      بر آورده مکنون عیب از صمیر  
 شمائید بر قفل داش کلید      ر رای شما داش آمد پدید  
 10 ر دامدگان خوانده هیچکس      که بودس فروز از شما دسرس  
 خیالی بر انگیزت رس کارگاه      که رای شمارا بدان بست راه

خود را بست U, آن او و آن P E V Vo 88<sup>a</sup>

مداوای E 89<sup>a</sup> D 6p را 89<sup>a</sup>

دس Vo پایش 91<sup>a</sup> که در هر Pe L کر 90<sup>a</sup> V 6p 90<sup>a</sup>

سرد خودس داد 91<sup>a</sup> L. بدان V, بدان E B, بدان D در آن

2<sup>a</sup> Vo ناوار خویش

3 P Pe U L V 6p 4 O 6p 4<sup>a</sup>, 4<sup>a</sup> L B 4', 4<sup>a</sup>

4<sup>a</sup> سرهمجون ماهی V, سرمه جو D, V 6p., مد Pe مه 4<sup>a</sup>

در آب E D V Vo B W, در آب Pe L

5<sup>a</sup> D Vo B شاه ناوریک Pe 6p, O شه

5<sup>a</sup> آس کمر L, اس کمر Pe. شده Pe رده

6<sup>a</sup> P U D برافکند E, برافکند V Vo B

7<sup>a</sup> برسید از وی جهان دنده سر V 8<sup>a</sup>. چون بواحت Vo B

8<sup>a</sup> بر آورده عیب را از صمیر B, بر آور در عیب را از صمیر Vo

ر دامدگان خوانده اند آبه کس V 10<sup>a</sup>. از بطیر L

10<sup>a</sup> خیالی بر انگیز ارس Vo, که D مر 11<sup>a</sup>. ر آسمان V از شما

بدو V, بدین E 11<sup>a</sup> B, آ آن V, ارس E D رس

کھی کرد مالا کھی کرد ریر  
 شان پیش بیده بود آشکار  
 شبانه ر میسمده پهان شدی  
 که داریده را داشتی در حجاب  
 شد این آرمون کرد برکوه و دشت  
 جو گردون مانگشتری ناخن  
 مگین را رکف دور نگداشتی  
 مگین را ردی نقش برحای خویش  
 ر هرج آروو داشت برداشت بهر  
 مگین را رکف درکشید از قرار  
 سوی پادشه رفت و پهان شست  
 برو کرد پیدا تن خوشتن  
 بدو پادشا شعل تسلیم کرد  
 فرستنده تو بدین حای کیست  
 من مگرو از تحت خوشنود باش  
 بدین دعوتم معجر آست و من  
 همان مردم شهر بیش از قیاس

45 مگین دان او را چه رود و چه دیر  
 مگین تا گرفتگی بالا قرار  
 چو سوی کف دست گردان شدی  
 نهاد مگین را چنان بد حساب  
 شبان چون از این ماری آگاه گشت  
 50 درآمد ساری گری ساختن  
 کجا رای پهان شدن داشتی  
 چو کردی به پیدا شدن رای خویش  
 به پهان و پیدا شدن کرد شهر  
 یکی رور بر حاست پهان برار  
 55 رهه یکی تبع هدی بدست  
 چو حالی شد از حاصگان انجمن  
 دل پادشا را محدود بیم کرد  
 برپار گفتش که کام تو چیست  
 شان گفت پیغمرم رود باش  
 60 جو خواهم به بید مرا هیچکس  
 بدو پادشا مگروید از هراس

46<sup>a</sup> W مالا درار 1. مگین مالا گرفتگی قرار

47 L ики дэфэ язылыб 47<sup>a</sup> L биринчи дэфэ گریان گردان  
 46<sup>a</sup> L биринчи дэфэ 46<sup>a</sup> , چو سوی دگر دست پهان شدی V  
 51<sup>a</sup> L икинчи дэфэ 51<sup>a</sup> , شمارا V

48<sup>a</sup> O E Vo حساب , D B نهاد

49<sup>a</sup> U Vo B گشت کرد , شد و آرمون D ; شد آن

50<sup>a</sup> O D مانگشترین 51<sup>a</sup> V گس درکف دست نگداشتی

52 P гакрар олунур. 53, 54 O 54, 53

53<sup>a</sup> E Pe L E B مرکشید O شدی , به پیدا و پهان شدن

55<sup>a</sup> O برو کرد 56<sup>a</sup> O پادشا 56<sup>a</sup> O حاصگان 56<sup>a</sup> . بر O سوی

57<sup>a</sup> Pe برای 58<sup>a</sup> Pe نام تو O ; گفتم D V 58<sup>a</sup> . ر خود Pe

59<sup>a</sup> B ; دعوم O E D V 60<sup>a</sup> من مکرار تحت و خوشنود باش

معجر اینست O D B , معجراتست U L E V Vo B

61<sup>a</sup> V برو 61<sup>a</sup> O بدو مردم

همان مردم تیر هوش (هوش تیر L) از قیاس P Pe U L

درو حفته دیدد دیرینه سال  
 بدستش در ار رنك انگشتی  
 30 براو دست خود را سك تار کرد  
 چو انگشتی دید در مشت حوش  
 دگر نقد شاهانه آحا یافت  
 گله پیش در کرد و میرفت ضاد  
 چو ار رایت شیر پیکر سپهر  
 35 شان رفت بر ديك صاحب گله  
 بدان تا نگین را بهد پیش او  
 چو صاحب گله دید کامد شان  
 برسید ار احوال میش و بره  
 شمانه بهکام گفت و شنید  
 40 دگر ره پدیدار گشت ار بهمت  
 که هر دم چرا گردی ار من بهان  
 نگر تا چه افسون در آموختی  
 شاه عجب ماند ار آن داوری  
 چنان بود کان مرد حاتم پرست

نگشته یکی موی موش رحال  
 مکیی فرورنده چوون مشتری  
 ور انگشتش انگشتی مار کرد  
 بهادش برودی در انگشت حوش  
 ستودان رها کرد و بیرون شافت  
 شکیده می بود تا نامداد  
 بر آورد محوق تاسده مهر  
 گله کرد بر کوه و صحرا یله  
 بداد بهای کم و بیش او  
 گشاد ار سر چرب گوئی رمان  
 بیوشیده دادش حوای سره  
 رمان تا رمان گشت ار او بابدید  
 گله صاحبش بر رد آوار و گفت  
 دگر ناره پیدا شوی ناگهان  
 که بر خود جبین برقی دوحنی  
 در آن کار حست ار حرد یآوری  
 حاتم همیکرد باری بدست

- موی حالش بحال O 28<sup>a</sup>. بر او W 28<sup>a</sup>  
 در ار رنك O E D V o B, او V 29<sup>a</sup>  
 , فروزه D, بروسته O فرورنده, نگینی Vo, نگنیش E, نگستی L نگینی 29<sup>a</sup>  
 , بر او دست گساحی اسار کرد V 30<sup>a</sup>. فروران بر ار مشری B  
 سار O E D V o B, بار Pe U L  
 , ستوران Pe O U L E V V o B 32<sup>a</sup>. راجا B, نقد شایسه O D 32<sup>a</sup>  
 پیش خود کردو V, میراند O در گرد 33<sup>a</sup> B 6p و  
 پیکر سر سپهر D, سر Pe U L شمر 34<sup>a</sup>. چوون Pe L V تا 33<sup>a</sup>  
 در E 35<sup>a</sup> حهر F, بهر I. مهر, حورشید E محوق 34<sup>a</sup>  
 بها و کم U 36<sup>a</sup>. در آن O, بران Pe 36<sup>a</sup>  
 , برسید احوال L 38<sup>a</sup> کشان L رمان, حوب E V چرب 37<sup>a</sup>  
 , بیوشیدو دادش O 38<sup>a</sup>. ار او حال O E D V o B W  
 شانك V, شمارا L 39<sup>a</sup>. جوای L D B W  
 , ار بهان Pe ناگهان 41<sup>a</sup>. خداوند گله ردش نانك و گفت V 4<sup>a</sup>  
 نگو ناچه افسونی آموختی V, نگو E نگر 42<sup>a</sup>. در رمان L  
 حاتم بدست V 44<sup>a</sup>. شانك V, شمارا L 43<sup>a</sup>

ر گرد آمدن سر در آید مگرد  
 بکردی تمتع محوردی نبد  
 10 ندانجا رسیدند ازان رسم و رای  
 ر خشکی ندرا کشیدند بار  
 ریان را ر مردان پرداختند  
 بمردانگی حور خود ریختند  
 نگیتی چنین بود سیادشان  
 15 یکی روز فرخنده از صحگاه  
 چنان داد فرمان سالار بار  
 فرسند و حواید سقراط را  
 فرستاده سقراط را بار حست  
 رمایی بدرگاه خسرو حرام  
 20 فریب ورا پیر دانا محورد  
 بدو گفت رو ناسکندر بگوی  
 من آنجائیم وین سخن روشست  
 مرا گر بدست آرد ایرد پرست

چو سر بادت گرد آفت مگرد  
 کزین هر دو گردد خرد بابدید  
 که برخاست سیادشان رین سرای  
 ر پیوید گشتند پرهبرکار  
 حداگاه شان کشتی ساختند  
 بمردید و نا رن بامیختند  
 که تجمه ر گیتی بر افتادشان  
 ر فرزانگان برمی آراست شاه  
 که نام ندارد کس امروز کار  
 نگهان ترکیب و احلاط را  
 ر شه یاد کردش که حوای تست  
 بر آرای حامه بر افرور حام  
 فرسندگی را احاست نکرد  
 که هرچ اندرین ره بیانی محوی  
 گر اینجا خیالست آن بی مست  
 هم از درگاه ایرد آیم بدست

8, 9 O E D V B W 9, 8

ر گرد آمدن در سرایت مگرد, L ر گرد آمد سر در آمد ر گرد, 8<sup>a</sup> O

, در سر آمد P Pe U . ر گرداندن Vo

مکرد U, در سر آمد مکرد V, در آمد E

محورد و O, حماغ و Vo B, نعم P Pe U L . بمع 9<sup>a</sup>

کبی نام ندارد کس آموزگار 11<sup>a</sup> Pe از رسم L. 10<sup>a</sup> U . ارس 9<sup>a</sup>

12, 13, 14 V 6p 12<sup>a</sup> U سنگنشد 12<sup>a</sup>, 13<sup>a</sup> P Pe U L 6p

همی ساختند L, نمی ساختند Pe نامنشد 13<sup>a</sup> بمرد افکنی Vo B 13<sup>a</sup>

آموزگار Pe L V, ناما E 16<sup>a</sup> چمن L 16<sup>a</sup> چنان L E 14<sup>a</sup>

, فرسناد و حواید DV, فرسند و حواید O 17<sup>a</sup>

ترکیب احلاط P 17<sup>a</sup> فرسناد و بر حواید Vo B

حای V حامه 19<sup>a</sup> فرستاد و P Pe U L 18<sup>a</sup>

, آن درس Vo B . U L E V 21<sup>a</sup> سر B, مرد V سر 20<sup>a</sup>

ده D, که هرچه آن بیانی درس ره محوی P

که آنجائی خود حالی از مست L 22<sup>a</sup> آنجا نیم Vo, اسحانم D V B 22<sup>a</sup>

, که اسحا خیالی و او بی مست D, که آنجا خیالست و اینجا است E

, کرس حالست آنکه او بی مست V

او P Pe U . و آن O, آنجا Vo, که اسحا خیالست و این بی مست B

آند L 23<sup>a</sup>

شان آچان کردن افرار گشت      که آن پادشاهی بدو بار گشت  
 نگین بین که از مهر انگشتی      چگوه رساندش پیغمبری  
 حکیمان نگر کان نگین ساختند      حکمت چگوه بر انداختند  
 65 چان باید انگیحت یرنک و سار      که مادر بیایم اربن برده رار  
 سی کردم اندیشه را رهمون      بیاوردم این سنگی را برون  
 ما گفت بروی چو شاه این شید      برآن بر کان نقش ارو شد پدید  
 همه پاسداران آن آستان      گرفتند عسرت بدین داستان

## XVII

### احوال اسکندر با سقراط

معن بدان سار تیمار سور      شط مرا يك رمان بر فرور  
 مگر ران سوای برشم بوار      برشم کشم روم را در طرار  
 جبین گوید آن کاردان فیلسوف      که برکار آفاق بودش وقوف  
 که یونان شیان آن زورگار      سوی رهد بودید آموزگار  
 5 ر دیبا محسندی آسایشی      برریدشان شهوت آلایشی  
 نکرددی الا ریاضتگری      بسیار داسی و اندک حوری  
 کسی کو حدود برتوان داشتی      ر طمع آروها نهان داشتی

بهر B، مهد O، مهر 63<sup>a</sup>      ارچان Pe آچان 62<sup>a</sup>  
 65، 66 O 66، 65      کین L E V 64<sup>a</sup>      رساند V 63<sup>a</sup>  
 P Pe U 6p و همان باند 65<sup>a</sup> B      65 E 6p  
 LD V Vo B W، سایم آن برده نار 65<sup>a</sup> O      آن OF Vo B 66<sup>a</sup>      نار L، نار Pe  
 آن O E 67<sup>a</sup>، 67<sup>a</sup> P 67<sup>a</sup>، 67<sup>a</sup>      67<sup>a</sup> O E B، بدان 67<sup>a</sup> O E B  
 67<sup>a</sup> O E B، سر Vo B، سر او L V، بدان 67<sup>a</sup> O E B  
 ار آن O، کین L  
 O L E، ناسازان Pe، همان 68<sup>a</sup> B      ار آن O L E، بر او Pe، برین P، غیرت Pe L 68<sup>a</sup>  
 بیمار Vo، بران 1<sup>a</sup> D      نان Vo، اربن D  
 چان Pe 3<sup>a</sup>      نا طرار L V، رود O، کسد D 2<sup>a</sup>  
 در آن O E D Vo B 4<sup>a</sup>      فسوس Pe وقوف 3<sup>a</sup>  
 5<sup>a</sup> L E D Vo B      محسد O 5<sup>a</sup>      بررید شهوت هم آلایشی  
 7<sup>a</sup> B      نکردد. P Pe O U L E D V      رحدود



45 چو زاندازه شد حواش شهریار  
 ز بار همرمد توکاهوش  
 شه ار حمله استواران حویش  
 فرستاد بردیک دانا فرار  
 که بردیک خود حواصمت بارها  
 50 احاطت نکردن چه بود ار قیاس  
 بیا بیا بگو حجتی دلپذیر  
 بمعدوری حویش حجت بمای  
 فرستاده پی مبارک ر راه  
 حامدیده دانای حاصر حواب  
 55 که گر شه مرا حواید بردیک خود  
 نماید که رفتن بدو رای بیست  
 چو برا شدن هست چندین دلیل  
 مرا رعیت آنگه پدید آمدی  
 چو در ناله مشک آشنائی دهد  
 60 دلی را که بر دوستی رهبر است  
 درویی که مهر آشکارا کد  
 کسایکه بردیک شه محرمند  
 سوی من بسید برآب و سبک  
 چنان میساید که در برمگاه

دل کاردان در بیامد سکار  
 رمنده شد دولت مارکش  
 یکی محرم خاص را حواید پیش  
 سسی قصه ها گفت با او برار  
 بهان داشتم با تو گفتارها  
 بواریده را با شدن حق شناس  
 چرائی ر درگاه ما گوشه گیر  
 و گر بیست حجت بجات پای  
 سقراط شد داد پیغام شاه  
 چنین داد پاسح برای صواب  
 حرد چهرها داند ار بیک و بد  
 که مهر تورا در دلش حای بیست  
 باری شد پیش کس حرثیل  
 که پیغام شه با کلید آمدی  
 برو ناد حوشبو گوانی دهد  
 برون ار ران حجتی دیگر است  
 مدارا فرون ار مدارا کد  
 مرم اندرون شاهرا همدمند  
 ستور مرا پای ار اباحت لک  
 بیکی مرا باد باورد شاه

45 O 6p 46 L 6p 46<sup>a</sup> Pe ربار .  
 46<sup>a</sup> Pe O E D V رمنده . همرمد سگانهوش (بیکاهوش) O E D (D  
 48<sup>a</sup> L D درار . 49<sup>a</sup> V حواصت . 50<sup>a</sup> I W نکردی .  
 شد L , بواریده را شدن V 50<sup>a</sup> . چه سود P Pe U L  
 51<sup>a</sup> , 51<sup>a</sup> O E D W 51<sup>a</sup> , 51<sup>a</sup> 51<sup>a</sup> U , باید بگو V ,  
 آورد O شد 53<sup>a</sup> بجات گرای D , بجات بجات O 52<sup>a</sup>  
 , که V چو 57<sup>a</sup> دلم گوید آجا شدن رای V , ناو U L 56<sup>a</sup>  
 سوی کس D 57<sup>a</sup> چو با تو شدن U , چو در W  
 , برونا دم حویش گواهی دهد O , بره ناد V 59<sup>a</sup> بر O 59<sup>a</sup>  
 E 6p مهر 61<sup>a</sup> برو نوی حوش بر گوانی W  
 , بپرده درون شاه O E 62<sup>a</sup> برون ار EV 61<sup>a</sup>  
 نا آب D V , بسید O 63<sup>a</sup> ماه را U L , ماه را همد P  
 , سوی او مرا پای ازین (ار آن U) حاست لک P Pe U 63<sup>a</sup>  
 سوی این مرا ار آست لک V , کون پای مارا ار آجات L  
 64, 65 P Pe U I V 6p

25 شهباشه را گشت روش چو رور  
 بپاند بیدار آن شمع راه  
 سکنر که داربده تاج بود  
 رماسی بسودی که فرراه  
 ر هر داسی کان ر داسدگان  
 30 سحهای سقراط بیدارهوش  
 بران شد دل داس اندیش او  
 نمودند کان پیر خلوت پناه  
 سر ار شعل دیا چنان تاقست  
 ر حویشان و نارن حدائی گرفت  
 35 چهار گر چه کارش بحال آورد  
 ر حور حوردر حاور حو برید  
 کمی پست ار آنجا که عات بود  
 حر ایرد پرسنیدش کار بست  
 نظامی صفت نا حرد حو گرفت  
 40 شرحی که دادند ار آن دین پناه  
 چیس آمدست آدمی را بهاد  
 کسی کو ر مردم گریبده تر  
 چو سقراط مهر خود ار حاق شست  
 سی حواد شاهن بر حویشن

فرستاده شد ما فرستنده گفت  
 که سقراط شمعبست خلوت فرور  
 حر آنکس که شجیر باشد چو ماه  
 بداش همه ساله محتاج بود  
 ر گوهر مدادی بدو داسه  
 رسادسدی اورا رسادگان  
 بسد آمدی مرربان را بگوش  
 که آرند سقراط را پیش او  
 برآمدشد خلق بر ست راه  
 که در گور گوئی دری یافتست  
 بکجی دگر آشنائی گروت  
 به ممکن که سر درحهاں آورد  
 بلامسی بپوشید و دیا درید  
 شماروری اورا کفایت بود  
 سردبک او خلق را نار بست  
 نظامی مگر کاین صفت رو گرفت  
 گرایده تر شد بدو مهر شاه  
 که آرد فرامش کمان را بپاد  
 بدو میل مردم ستیرده تر  
 همه خلق سقراط را نار حست  
 شد شاه انجم برآن انجم

باقوب سفت . O E , مرد B , کار V کان 24<sup>a</sup>

مجلس فرور O 25<sup>a</sup>

رسادسی Pe 29 , L 6p 28, 29 سال L 27<sup>a</sup>

سقراط Vo 30<sup>a</sup> . رسادسی D , رسادسی U E V B

بران بد L , بران بد دل داس اندور او Pe ; بدان E 31<sup>a</sup>

بکج حراب O 34<sup>a</sup> . خلق ستست راه E 32<sup>a</sup>

Vo B 6p 36--86 . حراب E D Vo B W دگر

اطلس O دما 36<sup>a</sup> . حو V , حون U L E , حوی P حو 36<sup>a</sup>

ار او برد شاه V 10<sup>a</sup> . بو گرفت Pe 39<sup>a</sup> . گپی پست L 37<sup>a</sup>

برو مهر ماه V , برو Pe O 40<sup>a</sup>

بدان L V , سوی O E برآن 44<sup>a</sup>

بدعوی که حجت آمد درست  
 پیاده حلوتگش کرد رای  
 ر بی توشه ساحت توشه  
 بر آسوده از ناش آفتاب  
 بایش بحداد و بیدار کرد  
 که تا از جهات کنم بی یار  
 به از حر می را بدست آوری  
 بگردد بگردد تو چون آسبا  
 عم گرده گندمین چون حورم  
 که اورا یکی حو در اسار بیست  
 چه باید گرانار کردن چو کوه  
 تما چه داری نو ای بیکحواه  
 که ما چون می بر میسار حور  
 که تو بیش حواری من اندک حورم  
 ئی سیر دل هم ر حوایی چیس  
 گراستی از بستی گرم و سرد  
 بسد آمدش کان سخپای چست  
 85 چو دانست کوهست حلوت گرای  
 شد آن گنج را دید در گوشه  
 ر شعل حهان گشته مشعول حواب  
 تماشای او در دلش کار کرد  
 بدو گفت بر حیر و ما من سار  
 90 بحدید دادا کیرین داوری  
 کسی کو بهد دل بمشینی گیا  
 چو قرص حوین هست حال پرورم  
 بران راهرو بیم حو نار بیست  
 مرا کایم از کاه برگی ستوه  
 95 دگر ناره شه گفت کر مال و حاه  
 حواش چیس داد داسای دور  
 من از تو بهمت توانگر ترم  
 تو با ایکه داری حهایی چیس  
 مرا این یکی زنده سالحورد

85 Pe L 87-دэн сонра кетмишдир

85' O کرد نای 86" P Pe U L D V سه

86' L V گشت B 87" ساحت او توشه Pe در بی توشکی

87" E B بحدید 90" P Pe U در ناش D Vo B بر آسود

دهد دل O گهی Pe 91" چون I حر 90' بحدید V

92" E D V B کی Vo چون گندمی کی (می E) حورم

93 P O L 6p 93" Pe بره راه رونم چون راه بست

بران راه رونم حروار بست V بره راه رونم حوس یار بست U

حوی E بران راه رو چون کسی نار بست B

94" Pe O چون کوه V گشش چوکوه E 94" کاند

95" O کر حاه و مال

95" من (نو Vo) اسك بحواه (حواه L) P Pe U L E Vo نوای بکحواه

حواب این چیس داد O 96" من ای سک حال O

درمیسار موم L برمارای O D 96" درد V روم L دور

97 O 6p برمسار E برمسار حورد V

98" Pe 6p, D ر 98" با آسکه دارای حهایی D با آسك E V

99" گران آستی از بی گرم و سرد O 99" ناچیس E این یکی

گراست دشت از بی گرم و سرد E

65 که آن رار داران که خدمتگرند  
 دل شاه را مرد مردم شناس  
 اگر حاصگان را ران هست برم  
 و گر برم باید ر گوینده گفت  
 عما سار گسد چو باشد درست  
 70 رگسد چو يك رکی گردد حراب  
 هر آن يك و بد کاید ار در برون  
 تو حوایی مرا پرده داران رار  
 مگر تا بطوفان ر دریای آب  
 ممال آبیجان سد که دریای زرف  
 75 بهنگان دریا گشاسد چسبک  
 چگونه شوم بر دری نور پاس  
 بر شاه اگر صورتم بد کند  
 ر حاق جهان مده را چه پاك  
 در این مدگی حواحه تاشم ترا  
 80 زمین ای سکندر تقویم راست  
 سرستاده شهریار ار برش  
 طبق پوش برداشت ار حوان در  
 شه ار گوهر افشان آن کان گنج

بدل دوستی سوی من تنگرب  
 هم ار مردم شاه گیرد قیاس  
 نامید شه دل توان کرد گر  
 درشتی بود شاه را در بهمت  
 صدای خوش آرد بر او تار سست  
 خوش آوار را ناحوش آید حواد  
 سدارای درگه بود رهمور  
 سرهنگی ار پرده دارند نار  
 در این کشمکش چون بمانم شنار  
 نماید که درهاست مارا شگرف  
 که حوید گهر در دهان بهك  
 که باشد بر او این همه دور باش  
 خلافت به برمن که بر خود کند  
 که مدد کمر پیش بردان ناك  
 گر آیم تو مده داشم ترا  
 که این کتبه را ارتفاع ار کجاست  
 بر شاه شد حواند درس ار برش  
 ر در دامن شاه را کرد پر  
 رگوهر بر آمودن آمد برنج

67<sup>a</sup> P Pe U I بست برم

68<sup>a</sup> V ناند 68<sup>c</sup> E V درستی 69, 70 O āp

69<sup>a</sup> E ناندوست D, در او V W

70<sup>a</sup> V همان 71<sup>a</sup> O I رکیمه حو باشد یکی رك حراب

رهمر P Pe U I V درگه 71<sup>b</sup> ار ره Pe, مرا مك V

72<sup>a</sup> V دارید I 72<sup>c</sup> برده داری برار

73<sup>a</sup> D بطوفان درای O V, مگر تا دریای طوفان آب

74 L āp 75<sup>a</sup> Pe بماند 76<sup>a</sup> V چگونه در در دور پاس

دامن D 77 در دور Pe L, در نور E, شود

78<sup>a</sup> U بر L F سو 79 داشم UV 79<sup>a</sup> معبود پاك

80<sup>a</sup> P بر شاه حواند درس ار سرش I 81<sup>a</sup> نقطه

در ریخت در بر سرش E, حوان در بر سرش O D

سبح Pe 83<sup>a</sup> از سرش P UV, برد از سر حوان در O 82<sup>a</sup>

هزبری چو من بیست صحبیر تو  
چو موم ار بدبردگی گشت نرم  
ر پدش دهد حلقه گوش بند  
شیرین ربای درآمد مکار  
بگفت آجه او سودمدی دهد  
بدیرای صورت شد ار رای تو  
در او آری آیین آیه را  
که تاحای گیرد در او نقش و رنگ  
سر او رار روحایان مازکن  
شوی ار سیاهی دل حویش را  
نه هر رنگینی حواحه مقل بود  
مفرح نگر کر لب آرد مروں  
که دندان بدو کرد رنگی سپید  
که با آن سیاهی دلش روشنست  
که نوبات را در سیاهی است حای  
ر نقره بامور بالودگی  
بچرید بر این گسند دودناک

زرف B گرم، داستابها گرم L، داوربهای گرم E، بران Pe. 117<sup>a</sup>  
 شاه V پیر 119<sup>a</sup> ر حلقش دهد B 118<sup>a</sup> کرد برم D 117<sup>a</sup>  
 آن B، ارو L Pe. او 120<sup>a</sup> . کان P Pe U L 120<sup>a</sup>  
 شد آرای تو V، شده رای تو Vo B 121<sup>a</sup> آهش V W 121<sup>a</sup>  
 در او آوری روش رای تو Pe. 122<sup>a</sup> کسی رای تو Pe، کند U 122<sup>a</sup>  
 در آوری روش آیهه را L، در آیی باین آیهه را O  
 در او آری این (آن V) روش آیهه را P U V  
 نقش رنگ L 123<sup>a</sup> توان ر آهش تره رنگ L E D Vo B Pe O 123<sup>a</sup>  
 دل پاک را نقش بردار کی D، سنک D رنگ 124<sup>a</sup>  
 ریانیست L V 126<sup>a</sup> درر E، یاد L رار 124<sup>a</sup>  
 ریانیست Vo، ر ما بیر هرکو B، ریانیست هرکس E  
 ممرح نگر کارد ازل برون Vo B V E D Pe 127<sup>a</sup> ر هر D 126<sup>a</sup>  
 بدان V B 128<sup>a</sup> سوخته همچو بید Pe O 128<sup>a</sup> Vo 6p 128<sup>a</sup>  
 ایجا E 130<sup>a</sup> نگر B Vo L Pe P 129<sup>a</sup>  
 بادگی D؛ ساموده Pe 131<sup>a</sup> برون همچو قمره: Pe L 131<sup>a</sup>  
 بحر سوزدل نکندش دودناک V 132<sup>a</sup> که آکودگی L کر آلودگی 132<sup>a</sup>  
 بدس B E D U Pe

100 تو ما این گرابی که در مار تست  
 دگر ماره پرسید ار او شهریار  
 چنین داد پاسخ سحگوی پر  
 بر آشفته شه راں حدیث درست  
 105 حردمند پاسخ چنین داد مار  
 مرا سده هست نامش هوا  
 تو آبی که آن سده را سده  
 شه ار رای دانای مارک بین  
 بدو گفت خود نور سیمای من  
 رباکان خو باکی حدائی مکن  
 110 دگر ره خوانس چون سیم داد  
 جو باکی و پاکیره رائی کی  
 که هر جاررائی که آرد شتاب  
 جو من حفته را تو بیدار مرد  
 تو کر حواب مارا در آشفته  
 115 بدس حواب حرگوش و حوی پلک

آن E Vo 100<sup>a</sup>

جهانجوی سر B 102<sup>a</sup> کم شهریار L 101<sup>b</sup> سر P من 100<sup>a</sup>

درست P Pe O Vo B , راں شه 1 103<sup>a</sup>

ارو V درون , بهایی درون سخن مار Vo , رمایی L 103<sup>a</sup>

راز D , که ناسه گشام درسه راز Vo , که ناسه P Pe U B 104<sup>b</sup>

سرانده هست V 105<sup>a</sup>

برسناره را D 106<sup>a</sup> بران E D Vo , دل سه B 105<sup>a</sup>

برسنده نا (ما B) برسنده Vo B

108-141 P 150-дэн сонра кетмишиңир

سیمای نو L , چون نور سیمای O E D , شه P خود 108<sup>a</sup>

باکی O , ر باکان ساناک رایی مکن V 109<sup>a</sup> رای نو L 108<sup>b</sup>

نموده B , نموده U E V نموده رمس آشنائی P Pe L 109<sup>a</sup>

که او دست آب Pe 112<sup>a</sup> E 6p 112 نموده رمس آشنائی L 111<sup>b</sup>

برآشفته E W 111<sup>a</sup> مرده Pe حفته 113<sup>a</sup> Pe 6p ر 112<sup>a</sup>

یکی حفته سدار و نو حفته L 114<sup>a</sup>

وگره تو خود شاهی و شهریار  
 150 نوگرمی مکن گرمی ارحوی گرم  
 دل نافته کو ر من نفته بود  
 کنون کامد از آسمان بر زمین  
 چو گفت این سحهای پرورده پیر  
 بر افروخته روی چون آفتاب  
 155 هرمود تا مرد کاتب سرشت  
 ترا تا سک و پاسایی چکار  
 نگفتم ترا گفنیهای برم  
 محاسوسی آسمان رفته بود  
 ره آوردش آن بود و ره بردش این  
 سخن در دل شاه شد حایگیر  
 سوی برم خود کرد خسرو شتاب  
 تاب بر آن نکته هارا بشت

## XVIII

### مناظره کردن حکم هدا اسکندر

معسی عسارا درآور بحوش  
 مگر خاطر را بحوش آوری  
 همان فیلسوف جهان دیده گفت  
 دهن مهر کرد ارمی خوشگوار  
 5 یکی روز کر صبح زرین نقاب  
 سکندر باین فرهنگ خویش  
 درآمد رقیبی که اینک رراه  
 که در باغ نابل باید حموش  
 من گنگ را در حرش آوری  
 که چون دانش آمد ره شاه رفت  
 که بیاد شادی بدید استوار  
 بظارگان رخ نمود آفتاب  
 ملوکانه برشد مایه خوش  
 فرستاده همدو آمد شاه

سک پاسایی V , سک داسان D , سک داسان E Vo B W 149<sup>a</sup>

گرمی P U 150<sup>a</sup>

نگفتم P U L E V D 150<sup>a</sup> 151, 152 P 6p

دل نرفته نوگرمی V , دل (دلی Pe) نرفته (هست Pe) نوکو Pe U 151<sup>a</sup>

گر ر من Vo B , دلی هست نوکو ر من رفته L

داین L 152<sup>a</sup> آمد V 152<sup>a</sup> بر آسمان E 151<sup>a</sup>

ره آوردش ایست و رهبر همی L , ایست O D Vo B آن بود

همه E سخن 153<sup>a</sup> سحهای مرده بدر Vo 153<sup>a</sup>

بوش L , هست Pe 155<sup>a</sup> کرده Vo 154<sup>c</sup> P 6p 154

ان Vo B 155<sup>a</sup>

باشد V Vo B , بیاند Pe l , نامد P U 1<sup>c</sup>

سند استوار O 4<sup>a</sup> دهان P Pe U L 4<sup>a</sup>

وفرهنگ L E 6<sup>a</sup> کر چرخ کحلی نقاب O E 5<sup>a</sup>

هدد E D Vo B 7<sup>a</sup> که از گرد راه P Pe O U L V 7<sup>a</sup>

135 بهایحانه صبحگاهی شود  
 ر تو دور کردن ر روور بقاب  
 جراحی ر دریوره بر کرده گیر  
 145 معماری کش نور حورشید باش  
 تو در پاك میکن ر حاشاك و خار  
 چو سلطان شود سوی تححیرگاه  
 حو دابی که آمد بمهمان فرود  
 ر آبی بر این در دلیری مکن  
 بحان شو پذیرنده برم خاص  
 بکفش گل آلوده برتحت شاه  
 چو هم کاسئ شاه حواهی بنشت  
 کرا رهزم اگر خود بود برد شیر  
 155 که شیری که بر تحت او نخته شد  
 کسی که در آید بدرگاه تو  
 بین نا ترا سر بدرگاه کیست  
 گر این درونی کمترین سده باش

133<sup>a</sup> P بود 134<sup>a</sup> E ر روی اس نقاب  
134<sup>a</sup> Pe U L D V 6p ودرنورده 135<sup>a</sup> W  
فداعی 135<sup>a</sup> P O U I برده Vo ، پیرکرده E برکرده  
امد B 136<sup>a</sup> ر ناد هوا W ، واما Pe  
و با ناك نامی ر حادثك V ، درس سینه بر ر حاساك I 137<sup>a</sup>  
نامی U ، نامی P ممکن ، نوگر ناك نامی ر Pe  
فرو رفقه راد V ، سینه Vo ، سینه L رفقه ، در B 138<sup>a</sup>  
آند D V V و حوایی ر آند مهمان L B ، چه P Pe D Vo 139<sup>a</sup>  
بدن ستود دلمری B ، بدن F D ، کدایی V 140<sup>a</sup> ده B بر 139<sup>a</sup>  
درمان B ر درمان یسمی V 141<sup>a</sup> . و حاص B 141<sup>a</sup> Pe 6p 141  
142<sup>a</sup> L P Pe U I V و p ر راه D ، ر راه L  
144<sup>a</sup> P I 6p شرره W ، سد D Vo B بره 144<sup>a</sup>  
سجحه E V و ، سجحه U V ، نحت خود حسه شد B 145<sup>a</sup>  
، آهس V و هنت ، هم ار آهس نحت او حسه B 145<sup>a</sup>  
حاه (حای L) بو P U L D V Vo B نحت او سجحه V  
طماکار کست L ، شرمناکت Vo B 147<sup>a</sup> Pe 6p بر 147<sup>a</sup>  
کمبر ار بده P Pe U L D V 148<sup>a</sup>



دگر ماره بر حر توان رحت بست  
 رود در سخن هیچکس را شمار  
 حواص سخن فرح آید ر تو  
 سخن هرچه پوشیده داری بگوی  
 ربانی چو شمشیر هدی گشاد  
 پرسیدش از کار گیتی پناه  
 سوی آفریده ره چون برم  
 کجا حویمش چون شوم ره پرست  
 در سته را از که حویم کلید  
 رمیست یا آسمانی شدست  
 چو پرسد حایش کجا گویمش  
 بخت شود مرد پرسده سیر  
 که هم کوتهست این سخن هم درار  
 نبرد چنان دان که ره یافتی  
 که حای آفریده را حای بیست  
 به اندیشه داند بدو راه برد  
 که باشد برو دیده را دستگاه

وگر ناید از شه حوایی بدست  
 30 ولیکن صواهم که حر شهریار  
 ر من پرشش و پاسخ آید ر تو  
 چهاردار گفتا بهانه محوی  
 چهاردیده هدو رمین بوسه داد  
 چو کرد آفرینی سراوار شاه  
 35 که چون من ر خود رحت بیرون برم  
 یکی آفرینده دادم که هست  
 شانش پدید است و او بپدید  
 و خودش که صاحب معانی شدست  
 در اندیشه یا در نظر حویمش  
 40 کجا حای دارد ر نالا و ریر  
 چهاردار پاسخ چین داد مار  
 چو از حویمش روی بر تافتی  
 طلب کردن حای او رای بیست  
 به کس رار او را تواند شمرد  
 45 نان چیرها دارد اندیشه راه

- وگر نامد از شه حواص درست Pe ، نامد P U V 29<sup>a</sup>  
 30 V 6p ست رحت L 29<sup>a</sup> حوایی درست . L  
 ر او P . رتو 31<sup>a</sup> هرکسی P Pe U L هیچکس 30<sup>a</sup>  
 Pe ، ر او P U L رتو 31<sup>a</sup> ازو U L ، ر او Pe  
 32<sup>a</sup> U بوس . سخن هرچه داری بهفته مگوی V 32<sup>a</sup>  
 ، پرسید . P Pe U E V 34<sup>a</sup> او دعائی L ، او ثنائی P Pe U . آفرینی 34<sup>a</sup>  
 ملی DB 36<sup>a</sup> بر سید از شاه گیتی پناه L  
 36<sup>a</sup> E رحت پرست W ، رحت بدست 37, 38, 39 V 39, 37, 38  
 بود D شدست 38<sup>a</sup> V 6p : و 37<sup>a</sup>  
 ، رمین است یا (و نا B) آسمان شدست L B 38<sup>a</sup>  
 ؛ حالی P L جایش 39<sup>a</sup> آسمانی بود . D ؛ و یا Pe  
 شر Vo 40<sup>a</sup> . حویمش . D Vo ، حاکما گویمش : O  
 40, 41 O 41, 40 42, 43 . P Pe U L V 6p  
 شاید بدو (ر او Pe) . Pe U L V ، راندیشه شاید L 44<sup>a</sup>  
 ، داند : Pe D Vo ، بدان W ، بدان چیرها یاند O V 45<sup>a</sup> E 6p  
 . بدو : DB W 45<sup>a</sup> . راند L

نماید که در حصرت شهریار  
 هرمود شه تا شتاب آورد  
 10 همران شه سوی مع تاحند  
 درآمد مع خدمت آموخته  
 چو تاسمه حورشید را دید رود  
 همران شاهن رقیان دست  
 سخن میشد از هر دری دلپسند  
 15 باندازه هرکس هر میسمود  
 چو در هدو آمد نشاط سخن  
 سسی بکته‌های گره سته گفت  
 فلک را ر لب حقه پر بوش کرد  
 نهای هماندار گیتی پناه  
 20 چو گشت از نا پیر برداشته  
 که تاریک پروانه سوی باغ  
 مگر کان چراغ آشنائی دهد  
 مسم پیشوای همه هدوان  
 سجهای سرسته دارم سسی  
 25 شبدم کریں دور آموزگار  
 حرد رشته در یکنای تست  
 اگرچه خداوند تاحی و تحت  
 اگر گفته را از تو بام حواب

پیام آورم بار خواهید  
 مغارا سوی آفتاب آور  
 رهش بار دادند و نوا  
 معانه چو آتش بر افرو  
 برسم مغاش پرستش نم  
 شادند حائی که شاید شش  
 ر حاك رمین تا جرخ ب  
 بگفتار خبود قدر خود میهر  
 گل تازه رست از درخت که  
 که آن در ما سفته را کس سه  
 چهارار در حلقه در گوش که  
 چنان گفت کافروحت آن مار که  
 نقاب سخن شد برانداد  
 روان شد نماید روش چرا  
 من تیره را روشنائی ده  
 ناندیشه پیر و بقوت حوار  
 که نگشاید آن سته را هرکسی  
 سر آمد توئی بر همه رورگار  
 درفش گره مارکی رای تست  
 بر داشت نیز داد است صحت  
 پرستش بگردانم از آفتاب

- 8<sup>a</sup> L<sup>0</sup> راه ر ، V حواهد ، 9 L تکرار عدن شر  
 10<sup>a</sup> B ، درش بار کردیدو ، B بار کردند  
 11, 12 PPc UL V 12, 11 11<sup>a</sup> DB معاربا 13<sup>a</sup> Pc O V باند  
 14<sup>a</sup> O سپهر بلند 15<sup>a</sup> E . قدر او 16-20 B 6p  
 16<sup>a</sup> E هدی ، Vo هدو ، D هدی 17<sup>a</sup> V باسفت  
 18<sup>a</sup> Vo حلقه ، O E حلق ، V لب ، V اران Pe رلب  
 20<sup>a</sup> E سر 21<sup>a</sup> Pe L . جوباریک 25 V 6p  
 25<sup>a</sup> O شهریار B رورگار ، درهمه 25<sup>a</sup> P Pe که این  
 26<sup>a</sup> V حدا داست 27<sup>a</sup> L درفش کهن  
 . بام از نو P E . ار نو بام 28<sup>a</sup> بهر داش میر بارست بحت . B  
 اگر گهمه رارم تو دادی حواب B ، از تو باشم Pe

بدین داستانها رسید رهنمای  
گر اندیشی آراکه نادیده  
65 سا کس که من دیده انگاشتم  
سراجام چون دیده‌ش وقت کار  
جهانی دگر هست پوشیده روی  
دگر ناره گفتش من گوی راست  
جهانی بدین حوسی آراش  
70 جو پیداست کایجا توایم ریست  
جو آجا ششنگه آمد درست  
حردمسه شه گفت کای ساده‌مرد  
که ایرد دوگیتی بدان آفرید  
در ایجا کسی کشت و کار نوی  
75 درین گردد از حال خود هرچه هست  
دو پرگار بررد جهان آفرین  
بست این و بر پل باید گذشت  
جو چشمه روان گردد از کوهسار  
دگر ناره پرسید هدوی پیر  
80 بنماید مرا کاشی تافست  
رو مردن جان و آتش یکیت

که نادیده را بست اندیشه حای  
جو بیکو نه بیسی خطا دیده  
حیالش در اندیشه نگاشتم  
نه آن بود کر وی گرفتم شمار  
ناجا توان کردن این جستجوی  
که ملک جهان بر دو قسمت چراست  
چه باید جهانی دگر خواستن  
ناجا سفر کردن از بهر چیست  
ناجا نشستن چه ماند محبت  
چین دان و اردل فرو شوی گرد  
که آجا بود گنج و ایجا کلید  
در آجا بر کشته را بدروی  
در آن بریکسی حال باید نشست  
در این آفریش در آن آفرین  
بدریا بود سیل را نارگشت  
بدریاش باید گرفتن قرار  
که جان چیست در پیکر چایبیر  
شراری ارو کالبد نافست  
درین مد بود گر کسی را شکیت

برای Pe O D 63<sup>a</sup>

63<sup>a</sup> Pe سوی آورده شد رهنمای 63-дэн сонра Pe 54 тэкрар  
بعثت شاید شد از راه - که از ار کند ماهر اعدیر

65<sup>a</sup> O U E B نگاشتم 66<sup>a</sup> L مردگار

67<sup>a</sup> D در آجا , Pe L کرد 68<sup>a</sup> P من

69<sup>a</sup> Pe بری 70<sup>a</sup> U L E V o B کایجا

70<sup>a</sup> U ایجا , E بدسجا , L ایجا 71<sup>a</sup> D B

71<sup>a</sup> Pe ایجا (ناجا , W) گذشتن , D V o B W , نایجا ششنگه آمد محبت

72<sup>a</sup> D V o ای 73<sup>a</sup> Pe بران

73<sup>a</sup> Pe V o که ایجا بود گنج و آجا

74<sup>a</sup> P O U E V o B (O کشت کار) بدسجا کی کشت و کار ,

P U L برای حایکی کست و Pe , کاری

74<sup>a</sup> P Pe O U , E ندایا روی کشته را 76<sup>a</sup> V o бр

77<sup>a</sup> B بست آن و بر پل 79<sup>a</sup> P ناره P бр

79<sup>a</sup> P در تنگی P U L , در سگی Pe در پیکر 81<sup>a</sup> V o бр

حدارا شاید در اندیشه حس  
 هر اندیشه کان بود در صمیر  
 هر آنج آن ندارد در اندیشه های  
 بعقل شاید شد این راه را  
 50 شان سن بود کرده بر کردگار  
 بایرد شناسی همین شد قیاس  
 بگوید دگر پرده راز را  
 چو هندو حوال سکندر شنید  
 که هرچ از رمین باشد و آسمان  
 55 حورده که بیرون از این نارگاه  
 اگر هست حور ران کس آگاه نیست  
 جهاندار گفت از حساب کهن  
 بیرون ر آسمان و زمین بر متار  
 فلک بر تو ران هفت مدل کشید  
 60 ارس مرل حور شاید گذشت  
 حارست اس نارگاه بلد  
 چه اندیشه رین پرده در نگردد  
 که دیو است هرچ آن ر اندیشه ر  
 خیالی بود آفریش پ  
 سوی آفرینده شد رهنه  
 که ابر از تو پنهان کند ماه  
 چو اینجا رسیدی هم اینجا  
 از این نگردد مرد ایرد نه  
 حرهای احام و آغار  
 شبیاری دیگر آمد بد  
 بهایتگی باشدش یگه  
 چیری دگر هست یا نیست  
 و گریست بریستی راه نیست  
 نارم تر سکه رن در سه  
 که بایی سر رشته خویش  
 که بیرون رمدل شاید دو  
 که چرخ ایستادست تابع و طه  
 درو گشته اندیشه ها شهرت  
 پس پرده راز کسی ره د

46, 47 O E 47, 46

که دیو است ابرو هرچه از اندیشه L, که دیو است سرح آن کر اندیشه V 46<sup>a</sup>

کان اندر آمد صمیر P 47<sup>a</sup> هرچه ر اندسه O

کاند اندر صمیر O E, کان باشد اندر صمیر Pe U

او O 6p, W آن 48<sup>a</sup> V 6p 47—93 L 6p 47

که ابر از برا کندگی کند ماه برد Pe 49<sup>a</sup> هراکان ندارد L.

کرد P U I 50<sup>a</sup> Pe 6p 50 L 6p از تو

چو اینجا رسیدی هم اینجا دار P U I 50<sup>a</sup>

و گری 50<sup>a</sup> Pe 62-دن сонра кетмишир W 52

ران Pe 56<sup>a</sup> بر O E. اراچون

میدان کشید Pe L E, فلک بر تو آن هفت مرل O 59<sup>a</sup>

مرل O D Vo B, میدان Pe L 59<sup>a</sup> مرل D Vo B

ارن مرل حور شاید (ساند L) گذشت P Pe U L 60<sup>a</sup>

مدل W, ارن مرل حور ساند E, ارن هفت مرل شاید O

رن L 61<sup>a</sup> آسیا دست B 60<sup>a</sup>

رازینی چون برد W, کهن ره برد O 62<sup>a</sup>

خیال همه حوابها حانگیست  
 اگر مرده گزیده بینی حواب  
 نماینده اندیشه پاک تست  
 گرت در دل آید که راز بهت  
 100 روان چون برهه شود در خیال  
 ببی کسی کو ریاضتگر است  
 همان بید آن مرد بیدار هوش  
 دگر ناره هدو در آمد نگفت  
 که بی چشم بد شاهبسی ده مرا  
 105 چه بیروست در حش چشم بد  
 ار او کارگرتز حان آرمای  
 همه جبر را کارمایش رسد  
 حر او را که هرچ او پسد آورد  
 هر حرفی در که دیدیم ژرف  
 110 همین يك کماندار شد کز حسست

در آن آشنایی به یگانگیست  
 ر شمع تو میجیزد آن نور و تاب  
 نموده تمامی ادراک تست  
 چرا گشت پیدا بر آنکس که حفت  
 بپوشد بر او صورت هیچ حال  
 بیداری آن گنج را رهبر است  
 که دیگر کس از حواب و حواب از سروش  
 گهر کرد مانوک الماس حفت  
 رچشم بد آگاهی ده مرا  
 که بیکوی خود را کند چشم رد  
 ندیده است بسده حان گرای  
 جو دیده پسند فزایش رسد  
 سرو گردش ریز بد آورد  
 درستی ندیدیم در هیچ حرف  
 بر آماحکه تیر او شد درست

ر Vo به ، روان V ، درس P D 96<sup>a</sup>

آمد P Pe U V 99<sup>a</sup> . نمود V 98<sup>a</sup> این D 97<sup>a</sup>

پیدا چو ناکس نگفت V ، پیدا و کس را نگفت P Pe ، روش E پیدا 99<sup>a</sup>  
حفت D ، ناکس O

کسی کو بهد حای خود در خیال - نمود صورت هیچ حال V 100

، بپوشد L 100<sup>a</sup> . چون خیال O ، برهه بود E : 100<sup>a</sup>

گنجها Pe U V ، این O E D Vo 101<sup>a</sup> . صورت از هیچ Vo B

سوار هوش U E ، این مرد سیار هوش P Pe L 102<sup>a</sup>

، یکی گفت از حواب دگر سروش V 102<sup>a</sup>

، بیکي D 105<sup>a</sup> از حواب وانگه سروش Pe

که سکویی خود کند چشم رد (خود) O V (V)

، اریں کاردان بر (ر U) بحان آرمای P Pe U 106<sup>a</sup>

Vo 6p 107 . اریں کاردانان ریح آرمای V

رسید U ؛ کان سایش رسد V ؛ چیرها P Pe 107<sup>a</sup>

رسید U V ؛ جویاند پسندی O E 107<sup>a</sup>

Pe 6p و 108<sup>a</sup> . چرخ Pe ، حردرا که B 108<sup>a</sup>

کمانار رسد کر V ؛ همان يك کماندار کاندز حسست B 110<sup>a</sup>

به آماحکه B 110<sup>a</sup>

تندی درو کرد لحتی نگاه  
 اگر حان رآتش بود جان نست  
 ار آنکس که آمد بدو مار گشت  
 بدورخ توان حای او مار حست  
 فرو مردن حان بود چون چراغ  
 سمرد ولیکن شود مار حای  
 چگوید؟ حان داد با حان سمرد  
 ر دادن بود تا فرو مرده فرق  
 ر نور الهی نه ار آب و خاک  
 پرسییدن حواش آمد بار  
 چه بیرو برون آورد پرو مال  
 سید جهان در جهان سرگذشت  
 و گر نقشند آن شد این نقش چیست  
 که حواش ار حیالی بود حاه خیر

چو آتش درو گرم دل گشت شاه  
 بدو گفت کاهرمی سان نست  
 حوایدی که حان چون سمر سار گشت  
 85 چو رانش بود حش حان حست  
 دگر آنکه گفنی بوقت و راع  
 غلط گفته حان علوی گرای  
 حکایت ر شخصی که او حان سپرد  
 بگوید حان دادو این بیست ورق  
 90 ر حان در گدراکان فرو عیست پاک  
 دگر کوه هدو سحر کرد سار  
 که بسده حواش را در حیا  
 که مرل سمرل رود کوه و دشت  
 چو بسده آنحاست این حقه کیست  
 95 پاسح دگر ناره شد شاه تیر

- 82<sup>a</sup> Vo B پرو O E D Vo B حواش L  
 83<sup>a</sup> D شان E Vo B چس گفت کاهرمی شان  
 83<sup>a</sup> D B W اگر حای آتش حای تست Po  
 84, 85 Vo 85, 84 84<sup>a</sup> O U L E Vo B چون حان  
 84<sup>a</sup> Pe بود حس حای حست D, چو آتش B 85<sup>a</sup>. آمد ر او مار  
 85<sup>a</sup> P P e O سمرد Vo 87<sup>a</sup> حان ارو مار حست L, حان  
 88<sup>a</sup> O که حان می سپرد  
 88<sup>a</sup> P U L سمرد Pe O, حان هم نان حان (بحانان) L سپرد  
 E Vo وری P P e O, چو گوید O 89<sup>a</sup>. ورد  
 U بگوید حان داد وری بیست فرق L, بگوید حان داد وری U  
 89<sup>a</sup> P P e U L B (B داده) ر فرموده (فرو داده) B  
 D Vo کو 90<sup>a</sup> Pe O D Vo ر داده  
 90<sup>a</sup> Pe به آب (به رآب L) و به حاك: U L, به آب: Pe  
 92<sup>a</sup> Pe U L B چو, 92<sup>a</sup> Pe U L B ار حیا E, هر B را  
 O E D Vo آرد ار (آن D) پرو مال  
 93<sup>a</sup> B به سید B 93<sup>a</sup> دود B, رسد L رود 93<sup>a</sup>  
 D جهان در جهان بید او سرگذشت  
 94<sup>a</sup>, 95<sup>a</sup>, 95<sup>a</sup>, 95<sup>a</sup> P 94<sup>a</sup>, 95<sup>a</sup>, 94<sup>a</sup>, 94<sup>a</sup>  
 94<sup>a</sup> V گفت کیست: Vo, آن Pe L E, ایحاست D, چو بید  
 و گر نقش پیدا شد این V, آن Pe; این شد آن L 94<sup>a</sup>  
 95<sup>a</sup> L بود رستحیر.

رساننده چشم را خوش خون  
 باین هردو معنی شاسند و س  
 سپیدار پی آن شد افروخته  
 130 فسوگر دگرگونه گفتست رار  
 رسد بفلک دود مشکین سپید  
 دگر ناره همدوی رومی پرست  
 که از يك و ند مرد اختر سگال  
 رنقشی که از کار ناید سرون  
 135 چنین گفتش آن مایه ابردی  
 هر آینه در نقش این گمید است  
 سگالده فال حون قرعه راند  
 نمودار طالع نماید درست  
 حدائی که هست آفریش پناه  
 140 ناندازه آنکه باشد یار  
 فرستد سروشی و نا او کلید  
 اران ناده هندو چنان مست شد  
 دگر ناره پرسید کر حین و ربك

بحاری ریشانی آرد سرون  
 که این چشم رن بود و آن چشم رس  
 که آفت نانش شود سوخته  
 که چون نا سپید آتش آمد فرار  
 فلک خود رره نار دارد گرد  
 در آورد بولاد هندی بدست  
 حر چون دهد چون رند نقش فال  
 بيك و سید حون شود رهمون  
 که هرچ آن ربکی رسد یا بدی  
 اگر بيك بيكست و گردند است  
 ر طالع تواند همی نقش راند  
 ر تحمی که خواهد دران ررع رست  
 حو سید بیاری در این عرصه گاه  
 نماید نما بودنیهای رار  
 کد رار سرسته بر ما پدید  
 که یکباره شمشیرش از دست شد  
 ورقهای صورت حرا شد دو رنگ

چشم ند حوی حون B 127<sup>a</sup>

کر آتش نافت شود B 129<sup>a</sup> رن گشت و B 128<sup>a</sup>

, آمد آتش فرار O V , که نا چون سید آس آند B 130<sup>a</sup>  
 آند L E V o

, فلک رار ره نار گردد گرد V , فلک نار گرداند از ره گرد B 131<sup>a</sup>  
 نار گردد Pe U L , دور دارد O

چون بود E 133<sup>a</sup>

, که آوار ناند D V o B , چو نقش L 134<sup>a</sup>  
 بيك و ند او چون V B 134<sup>a</sup> که نقش ر آوار ناند O

گفت P Pe O U L V , چنان گفتش آن سائ D 135<sup>a</sup>

136 L D 6p 136<sup>a</sup> Pe D W اگر 136, 137 O 6p

نقش خواند Pe U L E D V V o 137<sup>a</sup>

ناع رست O , که ناید دران ناع E , نه B , نه D ر 138<sup>a</sup>

سرسته ما پدید B 141<sup>a</sup> . بر اندازه آنکه O 140<sup>a</sup> آن O U L D V B 139<sup>a</sup>

142, 143 O 6p

دست برد L 142<sup>a</sup>

بگو تا چه بیروست نیروی او  
 چه دایم که من چشم بد دیده‌ام  
 جهاندار گفتش که صاحب قیاس  
 که بر هر چه گردد نظر حایگیر  
 115 بر آن چیر کرد همی ناخن  
 به چون در آرد مان رحه گاه  
 هوا گیر هوایی بود سودمند  
 مزاج هوا چون بود ره‌ماک  
 هوایی بد است آنکه بر چشم رد  
 120 وایکن نزدیک من در بهمت  
 به چشم است آجیان کارگر  
 چو بید عجب کاری در خیال  
 تعجب روا بست در راه او  
 خو نقش حریفی شکفت آیدش  
 125 گرفتار آرا دهد پیچ پیچ  
 کسی را که چشمی رسد ناگهان

سپند از چه رد آفت از حوی  
 پسندیده یا ناپسندیده  
 چنین آرد از رای معنی شنا  
 گذر در هوایی کند ناگزیر  
 کند ما هوا رای دم ساخته  
 هوا بر باید در آن رحه ر  
 در ارکان آن چیر باید گزید  
 بیدارد آن چیر را در مفاک  
 بد آرد بهمراهی چشم ب  
 حرای غلتی هست کار کس نگه  
 که نقش روند است پیش نظر  
 تأدیب چشمش دهد گوشمال  
 باید حر او در نظرگاه او  
 دعا ناخن در گرفت آیدش  
 بدان تا نگردد گرفتار هیچ  
 دهان دره‌اش اوفتد در دهان

111, 112 E 112, 111

سپند از چه بدرفت از O 111<sup>a</sup> بیروست روی او E, نگر ما چه V 111<sup>a</sup>  
 سنان OD 113<sup>a</sup> از حوی او L, از چه بد آفت روی او E

چنین دارد از رای معنی هراس O 113<sup>a</sup>,

راه Vo, چنین داد از راه معنی شانس B

گیرد نظر B 114<sup>a</sup> قیاس V, سنان DVo

دران دمه Vo رای دم 115<sup>a</sup> بدان DB 115<sup>a</sup> نظر B گذر 114<sup>a</sup>

بدان DB, هوا سر Vo 116<sup>a</sup> رای در ناخن D

باید L, در ارکان این محض باید V, دران کار آن چیر D 117<sup>a</sup>

دارد DVVo 119<sup>a</sup> O 6p 119 O هوا گر بود O 118<sup>a</sup>

بست کانش گفت V, بست PPeU 120<sup>a</sup> ندارد بصحرایی B

بسن OLD, جسم P نقش 121<sup>a</sup> ر چشم LD 121<sup>a</sup>

باید رحمش VoB 122<sup>a</sup> از آتش V, راهش DVoB پیش

باید P 123<sup>a</sup> کند گوشمال V, زحمتش O

آیدت L, دعا یا چنین V 124<sup>a</sup> باید EDVoB

گرفتار کنی راهد پیچ VoB, کن را w, راگر EO آرا 125<sup>a</sup>

دمش در سیچ آمد اندر E, همه ناخوشش اوفتد L 126<sup>a</sup>

PPeOUD; دهان در پیش (سش B) اوفتد در رمان VcB

دهان در سش فتد V, دهان در سش (سش O) (سش D) اوفتد



ارسطو که بد مملکت را وریر  
 فلاطون و والیس و فروریوس  
 همان هفتمین هرمس يك رای  
 چنین هفت برگار برگرد شاه  
 15 طرارنده برمی چو تاسده سور  
 دل شه دران مجلس ننگبار  
 نداسدگان رار نگشاد و گفت  
 سی شب مستی شدو بیحدی  
 يك امروور بیسم در ماه و مهر  
 20 ندایم کین حرگه گاو بشت  
 چین بود تا بود نالا و ریر  
 چان واح آمد رای درست  
 چه افرایش وکاهش و سو  
 حسنین سب را در این تارو بود  
 25 بدین ریرکی حمعی آمو رگار  
 ندایم کر ما در ایس راه ریح  
 نگوئید هر يك مهرهك خویش

11<sup>a</sup> P Pe UL نقراط 12, 13 P Pe UL V 13, 12

12<sup>a</sup> Pe بود شان 12<sup>a</sup> V فروریوس

13<sup>a</sup> P Pe UL همان هرمس فرح سك 15<sup>a</sup> Vo طراسده

هم ار ناده حالی هم ار ناده دور 15<sup>a</sup> W هور 15<sup>a</sup> V W

ارما بهت 17<sup>a</sup> E بار O , در اورو B , بار 16<sup>a</sup> E

نگشایم 19<sup>a</sup> U E V Vo B سم 19<sup>a</sup> U E V Vo که داریم 18<sup>a</sup> L E

بر آمد 20<sup>a</sup> B بیسم B , ندایم 20<sup>a</sup> D

آید 22<sup>a</sup> U E D Vo 22, 23, 24, 25 L 24, 25, 22, 23

بد 23<sup>a</sup> V B عالم بود O E D V Vo اول چه بود 22<sup>a</sup>

حسین سمت اندرین O , حسنین شدن را بدین 24<sup>a</sup> V

همین B , همی Vo , کسی V بهم 25<sup>a</sup> حرم 24<sup>a</sup> P Pe UL V

ندایم که او تا درین راه و ریح : 26<sup>a</sup> Pe

ندایم E B , ندایم کرما درین راه و ریح OLD

کجا پای خواهش فرو 26<sup>a</sup> E و ریح PU , بدین V

برو پیش V , کار آغاز 27<sup>a</sup> B

چو یکسان شود رنگها در لوبد  
 145 جهاندار گفت این گراینده گوی  
 دورو بست حورشید آیهوش  
 بروئی کند رویهارا چو ماه  
 چو هدوی دانا جیدین سثوال  
 تسلیم شه بوسه بر خاک رد  
 150 همه ریرکان بر جان هوش و رای  
 دمیدند و خواندند نام حدای  
 چرا این سیه گشت و آن شد سپید  
 دو رنگست يك رنگی ار وی محوی  
 یکی روی در چین یکی در حش  
 سروئی دگر رویهارا سیاه  
 رنوب شد رفرهگ داش سگال  
 شه ار حرمی سر بر افلاک رد  
 دمیدند و خواندند نام حدای

## XIX

### خلوت ساختن اسکندر ناهفت حکیم

ممعی بسیار آن ره ماستان  
 رستان گیتی بگر جان سرم  
 جین آمد ار فیلسوف این سخن  
 هیروری تحت فرحده فال  
 5 ر س حشش او در آن مر و نوم  
 بهادند سر خسروان سر درش  
 فرحدگی شاه فیروز تحت  
 سخن راند ار اضااف و اردین و داد  
 چو لحتی سخن گفت اران در که بود  
 10 اران فیلسوفان گریں کرد هفت  
 مرا یاری ده در این داستان  
 بر این داستان ره بیایان برم  
 که چون شد شه تاره دور کهن  
 در آمد بحشیدن ملک و مال  
 بر افتاد درویشی ار اهل روم  
 بهرماندهی گشته فرمان برش  
 یکی رور برشد هیروره تحت  
 گهی درج می ست و گه می گشاد  
 بحلوتکه خویش رعیت نمود  
 که بر خاطر کس حظائی نرفت

- بود رنگ مارا لوبد O E , در بوید P Pe U L 144<sup>a</sup>  
 بود رنگ ما بپدید B , بود رنگها W , بود رنگ ما در بوید D  
 گشته O ; چرا آن سه گشت و این L V 144<sup>a</sup>  
 ای گراینده (گراینده Vo) گوی P O U L D V 145<sup>a</sup>  
 دو رنگست این رنگ ار O , و رنگ P 145<sup>a</sup>  
 فرسنگ دانا O 148<sup>a</sup> رومانرا چوماه V , کشد B 147<sup>a</sup>  
 رسیدند O 150<sup>a</sup> به ار ریرکی برچان L 150<sup>a</sup>  
 2 V 6p یآوری O 1<sup>a</sup> ممعی برن نعمه پاستان : O 1<sup>a</sup>  
 ناین D , ورس E , ندین P Pe B 2<sup>a</sup> چان D مگر 2<sup>a</sup>  
 فروریده فال Vo 4<sup>a</sup> رور کهن W 3<sup>a</sup> چان E 3<sup>a</sup>  
 برحطش Pe 6<sup>a</sup> حشش آورد آن V 5<sup>a</sup> 5, 6 V 6, 5  
 فرمان دهش L ; فرمان وی گشته B 6<sup>a</sup>  
 فرور Pe 7<sup>a</sup> بهرماندهی : P Pe U L V 7<sup>a</sup>  
 راند Pe E , رفت P گفت 9<sup>a</sup> سخن گفت ار V , یکی راند B 8<sup>a</sup>

از آن جسم چندانکه ناسده بود  
 چو گردیده گشت آنچه مالا دوید  
 ار آن جسم گردیده تاناک  
 رمیلی که بر مرکر خویش دید  
 50 سال میل کاول گراییده بود  
 چو پرگار اول چنان ست ند  
 ر گشت سپهر آتش آمد بدید  
 ر بیروی آتش هوایی گشاد  
 نری گراییده شد گوهرش  
 55 چکیدار هوا نری در معاك  
 جو آسوده گشت آب و دردی شست  
 جو هر حار جوهر نامر حدای  
 مزاج همه درهم آمیختد  
 ورا آن رستنیهای پرداخته  
 60 ناسداری عقل سمت شاش

مالای مرکر شتاندن بود  
 سکونت گرفت آنچه ریر آرمد  
 روان شد سپهر درفشان پاك  
 سوی دایره میل خود پیش دید  
 همه ساله حش ناسده بود  
 کرو سارور شد سپهر ملد  
 که آتش ر بیروی گردش دمید  
 که ماسد او گرم دارد نهاد  
 که گردیدگی دور بود ار مرش  
 بدید آمد آبی خوش و مرو پاك  
 اران درد پیدا شد این حاك بست  
 گرفتد بر مرکر خوش حای  
 ورا رستنیها بر انگیختد  
 ر هرگونه شد حاور ساحه  
 ار این بیش توان نموش قیاس

### گفتار والیس

چنین راند والیس دانا سخن  
 تعلیم دانش نسومند ناد  
 که نو ناد شه درجهان کهن  
 بدانش پژوهی نسومند ناد  
 که هرکس دهد رایچه دارد نشان  
 چو فرمود سالار گردنکشان

سکوبی گرفت آنکه 47<sup>a</sup> E آنکه O L, چو بر کرده گشت 47<sup>a</sup> V  
 خوش داشت 49<sup>a</sup> D Vo B سپهری 48<sup>a</sup> P U 48 Pe 6p  
 بش داشت D Vo B, میل در خوش دید 49<sup>a</sup> I  
 بدان میل کاول E, ر میلی که اول 50<sup>a</sup> O 50 Pe 1 6p  
 ر کست 52<sup>a</sup> V 52, 51 51, 52 V 50<sup>a</sup> B 46<sup>a</sup>  
 گردون دمید 52<sup>a</sup> L آمد آتش Pe  
 جوهرش Vo, برئی 54 L 6p 51<sup>a</sup> P Pe U  
 چس O Vo خوش و 55<sup>a</sup> O L V هوای بری  
 طست P Pe U پست 56<sup>a</sup> V جو آسوده شد حاك دردی 56<sup>a</sup> V  
 آویختد 58<sup>a</sup> Pe پای P, نا مرکر 57<sup>a</sup> L مست V  
 ناش B, و دانش O چنان 61<sup>a</sup> P Pe O D V  
 داد P OU, دهد 63<sup>a</sup> V ناش B; نسومند 62<sup>a</sup> O

تقدیر و حکم جهان آفرین  
 ما تا برون آوریم از بهت  
 30 چگونگی بهادش ساگر ما  
 چو شاه این سخن را سرآغار کرد  
 ر تاریخ آن کارگاه کهن  
 ولیکن بیوشده را در حواب  
 چنان رفت رحمت برای درست

حسنت آسمان کرده شد یا زمین  
 که اول بهار جهان چون شکفت  
 چه مانك آمد از سار اول غنا  
 چنان گنج سرسته را بار کرد  
 فروست بر فیلسوفان سخن  
 سخن واحد آمد بهکر صواب  
 کارسطو کند پیشوائی حسنت

### گفتار ارسطو

35 ارسطوی روشیدل هوشمند  
 که دامن بدایس گراییده باش  
 سیروی داد آفرین شاد ری  
 چو فرمان چس آمدار شهریار  
 حسنین یکی حشی بود فرد  
 40 چو آن هردو حش يك حا قتاد  
 بحر آنکه آن حش فرد بود  
 سه حش را آن سه حش پدیدار شد  
 چو گشت آن سه دوری رمز کریان  
 چو آن جوهر آمد برون از بورد  
 45 در آن حش حشده نامد قرار

نبا گفت بر تاحدار بلند  
 در سنگی را گشایده باش  
 ر سدی که نگشاید آراد ری  
 کر آغار هستی نمایم شمار  
 بحسید چندانکه حش دو کرد  
 ر هر حشی حشی بو براد  
 سه حش بیکجای در خورد بود  
 سه دوری در آن حظ گرفتار شد  
 نمود شد جوهری در میان  
 حرد نام او حش حشده کرد  
 همی بود حش سی رورگار

28<sup>a</sup> و P c E D V Vo B ḡp

29<sup>a</sup> P Pe U L حسنت 29<sup>c</sup> P Pe U L چون درست

30<sup>b</sup> V چنان کامد

E apn چو شاه این سخن را سرآغار کرد  
 جهان گنج سرسته را بار کرد

31 P Pe U L V ḡp 31<sup>c</sup> D Vo B جهان

32<sup>a</sup> V , O E کارهای 33, 34 V ḡp

34 P Pe U L چسین روت بنس برای کهن - کارسطو سود بسوای سخن

35<sup>b</sup> E شهریار بلند 36<sup>a</sup> L ḡp را 39<sup>a</sup> P U حش

V چندانکه يك دور کرد 40, 41, 42 V ḡp

40<sup>a</sup> Vo B حش یکی اوفاد 41<sup>a</sup> O چو اول که آن

42 P Pe U L ḡp 42<sup>a</sup> B دو حش 42<sup>c</sup> O بدیدارشد

43<sup>a</sup> L چو شد 43<sup>c</sup> Vo B , بوشده شد جوهری

L گوهری 45 P c L ḡp , مرکری

45<sup>a</sup> D همی چسانش سی رورگار 45<sup>b</sup> O چسان بیامد قرار

ار او هرچه رحشده و پاك بود      سراوار احرام و افلاك بود  
 دگر حشها كان بلندی نداشت      هر مرکری مایه میگداشت  
 80 یکی حش ار او آتش روشن است      که مالانرس طاق این گلش است  
 دوم حش ارو ناد حسده حوست      که تا او بحمد نداند کوست  
 سوم حش ارو آب راوق بدیر      که هستش ر راوق گری ناگیر  
 همان قسمت حارمین هست حاك      ر سرکوب گردش شده گردناك

### گفتار سقراط

چو سقراط را داد بخت سخن      رطب ربر شد حوشه محل بر  
 85 چاهجوی را گفت پایده ناس      بدین و نداشت گرایده ناس  
 همه آروها شکار تو باد      بهمت جهان آشکار و باد  
 ر نرسیده شهریار جهان      که داند که هست این پژوهش بهار  
 ولیکن نامداره رای حوس      کند هر کسی عرص کالای حوش  
 حسنین ورق کافریش نمود      حر ارد خداوند بیش بود  
 90 ر هیت بر انگیزت ابری بلند      همان برق و ناران او سودمند  
 ر ناران او گشت یدا سپهر      بدید آمد از برق او ماه و مهر  
 ر مادتی کمر بحار اوفتاد      رمین گشت و بر حای حوش ایستاد  
 از این بیشتر رهمون ره سرد      گرافه سخن بر شاند شمرد

کو 79<sup>a</sup> V B ، بحشده 78<sup>a</sup> B ، Pe L āp 78

ناه B ، مایه مرکری 79<sup>a</sup> V

یکی قسم ار او (آن 1) ماه روس (روس بر 1) است P Pe U L A 80<sup>a</sup>

حوست L ، دوم سخن گردد ر حسده دوست 81<sup>a</sup> V

؛ که اوچون بحمد داند I ، کهچون او بحمد نداند P U V 81<sup>a</sup>

، روس بدین B W 82<sup>a</sup> نداند B ، که اوچون بحمد بدین آمد که اوست Pe

دردناك 82<sup>a</sup> V o هست او Pe هستش 82<sup>a</sup> رارق L

سر آروها 86<sup>a</sup> V o ، 86 O o ، کرد Pe داد 84<sup>a</sup>

نا سپهرار I ، نرسند ارو سپهرار B 87<sup>a</sup>

این I 90<sup>a</sup> عرصه P Pe 80<sup>a</sup> هست از نکوهش E 87<sup>a</sup>

برف B ، همه رف V o همه E D ، همه رف و ناران ارو 90<sup>a</sup> O

ر ماهیتی W ، از آن ماده 92<sup>a</sup> I ، باد و مهر V ، برف V o 91<sup>a</sup>

از آن V 93<sup>a</sup> خود B 92<sup>a</sup> I

چنین گشت بر من بداش درست  
 65 ر حش نمودن بجائی رسید  
 که خزآب جوهر نمود از محسنت  
 کرو آتشی در تحلیل دمید  
 هوائی فروماند از او آبدار  
 رمین سارور گشت از آن سنگی  
 چهار از طبیعت هوائی گرفت  
 گره ست گردون و حش نمود  
 کر آبی چنین پیکر آمد پدید  
 70 بیوشاگر این را بخواهد شنید  
 نمودار بطمه در راستان  
 دلیلی است قطعی براین داستان

### گفتار دیناس

دیناس دینا سارو دشت  
 که چندانکه هست آفریش بجای  
 ر داش مبادا دل شاه دور  
 75 چو فرهنگ خسرو چنان نار حش  
 محشین طلسمی که پرداختند  
 جو بیروی حش در او کرد کار  
 رمین را طلسم رمین بوسه ست  
 شها بر تو ناد آفرین حدای  
 که ما نور به دیده ما دیده نور  
 که پیدا کنم رازهای محسنت  
 رمین بود و ترکیب ارو ساختند  
 مافسردگی رو برآمد بحار

- رسیدن L نمودن 65<sup>a</sup> ر داش Pe L B , چنان V 64<sup>a</sup>  
 آن D , 6p V او 66<sup>a</sup> بر O برق 66<sup>a</sup> تحلیل O V 65<sup>a</sup>  
 از سنگی B 67<sup>a</sup> نکاف . E V , نکاپو P L V 67<sup>a</sup>  
 , ر صافی D , ر کفی Pe L 69<sup>a</sup> گوهری Pe L E D V 68<sup>a</sup>  
 , دیگر ریرکی این بخواهد O E 70<sup>a</sup> لطفی که سر حور آن V  
 بخواهد گرید B , بخواهد V , بیوشا گرش این بخواهد Pe  
 لطف B , طمه V 71<sup>a</sup> گیتی V , عالم O E , سلی Pe L پیکر 70<sup>a</sup>  
 بدس E , دلیل (دلیل و Vo) قطعی بدین داستان Vo B 71<sup>a</sup>  
 طلسم از رمین بوس داد D , طلسمی O 72<sup>a</sup>  
 , شها فرین بر تو ناد از حدای U L , شها آفرین خدا بر تو ناد P Pe 73<sup>a</sup>  
 برآ ناد بر آفرین حدای V , همه بر تو ناد آفرین حدای D  
 نار گفت Pe L V , چو فرهنگی خسرو چنان نار گفت U 75<sup>a</sup>  
 بهت Pe U F V , بداشود D , که پیدا شود رازهای بهت L 75<sup>a</sup>  
 O L 6p و 76<sup>a</sup> بر داشند Pe 76<sup>a</sup>  
 , فشرده بحاری درآمد حو کرد L 77<sup>a</sup> در او کار کرد Pe L V 77<sup>a</sup>  
 رو ب راحت کرد V , رو بر آورد کرد Pe , مافسردگی B  
 کو V B 79<sup>a</sup> بحدنه . B 78<sup>a</sup> Pe L 6p 78

110 مرا هم ر فرمان باید گذشت  
 ار آنکه که مردم ماندیشه راه  
 مرا آن که این طاق دریا شکوه  
 سالای دودی چیں هولناک  
 نقایست اس دود در پیش نور  
 115 ره ررحه کمر دود ره یافتست  
 همان احجم ار ماه تا آفتاب  
 وجود آفرینش بدادم درست  
 کنون سوی برش کنم بارگشت  
 در این طاق پیروه کردم نگاه  
 معلق چو دودست بر اوج کوه  
 فرورنده بوریست صافی و پاک  
 دریچه دریچه رهم گشته دور  
 مانداره بوری برون تاقست  
 فروغیست کاید برون ار نقاب  
 ندانم که چون آفرید ار محست

### گفتار افلاطون

فلاطون که بر حمله بود اوساد  
 که روشن خرد بادشاه چهار  
 120 ر دولت بهر کار یاریش داد  
 حدیسی که پرسید دل پال او  
 ر حرف خطا چون بداریم ترس  
 در اندیشه من چنان شد درست  
 گر ار چیر چیر آفریدی حدای  
 125 تولد بود هر چه ار مایه حاست  
 ر دریای دل گنج گوهر گشاد  
 ماد ار دانش هیچ راری بهان  
 گذر بر ره رستگاریس ماد  
 بگوئیم و ترسیم ار ادراک او  
 که ار اوج نادیده حوایم درس  
 که ناجیر بود آفریش محست  
 ارل ما اند مایه بودی بحای  
 حدائی خدا کدخدائی حداست

- شاند L , ماند UD V Vo B , مراهم ماند ر فرمان O 110<sup>a</sup>  
 بر اندسه F D B , بودم L 111<sup>a</sup> . کنون بر پرستش کم O 110<sup>b</sup>  
 نقاحست اس دود و دررر نور O 114<sup>a</sup> . دودست بالای کوه O 112<sup>a</sup>  
 کر دو دریافست B 115<sup>a</sup> . اریس دود B , نقاست Vo  
 احجم و ماه V 116<sup>a</sup> . برو B , ر انداره L 115<sup>b</sup>  
 , در اس آفریش چه دانم L 117<sup>a</sup> Pe 6p  
 چودانم D , ندانم O , دانم P U , من ار آفریش ندانم V  
 , ر دریا دلی (دل U) O U 118<sup>a</sup> . آفریش محست O 117<sup>a</sup>  
 خرد ناد O L E V Vo 119<sup>a</sup> . ر دریا در گنج V  
 بندد V , پرسد Pe O U L D Vo 121<sup>a</sup> . که O گذر 120<sup>a</sup>  
 نکوشم ترسم U , نکوشم و پرسم Pe L V 121<sup>a</sup>  
 ما خوانده حوایم B , ما خوانده خواندم Vo 122<sup>a</sup> . بداریم V : 122<sup>a</sup>  
 بحاست O مایه حاست 125<sup>a</sup>  
 , حدائی خدا کدخدائی کحاست V , حدائی خدا کر حدائی O 125<sup>b</sup>  
 حداست Vo

## گفتار فروریوس

پس آنکه که حاك رمین داد بوس  
 95 که تا دور باشد حرامش پذیر  
 چسپ باسح آورد فروریوس  
 سر ار داد تو بر مناد دهر  
 نو نادی جهان داور دورگیر  
 ر برسیدن شاه ایرد شناس  
 که داد تو بیداد را کرد قهر  
 کران پیشتر کاین جهان شد پدید  
 جان در دل آمد مرا ار قیاس  
 ر بروردن فیض پروردگار  
 جهان آفرین حوهری آفرید  
 مانی شد آن حوهر آنداز  
 مکی ریر و دیگر ریر یافت حای  
 یکی بیه ترگشت و يك بیه حشك  
 رخسگی دگر بیه آرام گیر  
 شد این آرمیده رمین در رمان  
 ررون رین خط اندیشه را بست حای  
 حرد ا بدست کوشش سای

## گفتار هرمس

107 چو قفل آرمائی بهرمس رسید  
 ارآن ستر کان گره بار کرد  
 بر حیرحائی در آمد کلید  
 که بر هرچه شاید گشادن رسد  
 سخن بر دعای شه آغار کرد  
 فلک باد گردنده بر کام او  
 دل و رای شه ناد فیورمند  
 چو شه را حین آمدست اختیار  
 مگر داد اریں خسروی نام او  
 که نقلی دهد شاخ هر میوه بار

- پس آنکه حاك 94<sup>a</sup> Vo B 94<sup>a</sup> , 94<sup>a</sup> L 94<sup>a</sup> , 94<sup>a</sup> , 94<sup>a</sup>  
 فروریاد V , فروریوس بوس 94<sup>a</sup> D 94<sup>a</sup> حاك رمین بوسه داد V  
 آید 97<sup>a</sup> O L D Vo B 97<sup>a</sup> دادگیر F , نو ناشی 95<sup>a</sup> O D  
 کربس 78<sup>a</sup> V B 78<sup>a</sup> در قیاس Pe V , آید در قیاس L  
 حست B ناف 100<sup>a</sup> حوهرمای 100<sup>a</sup> P Pe U L E D V  
 یکی L دگر 102<sup>a</sup> سمه تر شد یکی سمه 101<sup>a</sup> O F B  
 , آن O 103<sup>a</sup> L 6p آب , شد ار B 103<sup>a</sup>  
 با I , و U در , آن آرمیده رمین و آسمان V B  
 بای U , رای 104<sup>a</sup> O E D V Vo 104<sup>a</sup> بدست 104<sup>a</sup> Vo  
 کین E 106<sup>a</sup> . نقل E , فصل U L , فصل P Pe V 105<sup>a</sup>  
 تو V شه 107<sup>a</sup> گشاید V B , بر هرچه راند گشاید 107<sup>a</sup> O  
 کام نو 108<sup>a</sup> P Pe O U L E D V , گردنده B 108<sup>a</sup>  
 , حرمی نام تو P Pe U V , ار خسروی (فرحی L) نام تو 108<sup>a</sup> O L  
 میوه دار 109<sup>a</sup> O E D Vo B 109<sup>a</sup> . نام تو E D



شما کاسمان را ورق خوانده اید      سخن من که چون مختلف رانده اید  
 از این بیش گفتن باشد پسند      که نقش جهان نیست بی نقشند

### گفتار نظامی

145 نظامی بر این - محسار کلید      که نقش اول سته را کس ندید  
 مررک آفریده هر چه هست      ر هرچ آفرید است بالا و بست  
 حسنین حرد را پدیدار کرد      ر نور خودش دیده بیدار کرد  
 هرآن نقش کر کلک قدرت نگاشت      ر چشم حرد هیچ بهان نداشت  
 مگر نقش اول کر آغار بست      کرآن پرده چشم حرد نار بست  
 150 چو شد سته نقش حسنین طرار      عصاه ر چشم حرد کرد نار  
 هرآن گنج پوشیده کامد بدید      دست حرد نار دادش کلید  
 حر اول حسابی که سرسته بود      وراجا حرد چشم بر سته بود  
 دگر حاکه بهان بود از حرد      حرد را چو برسی بدو ره برد  
 وراآن حاده کو برحرد بست راه      حکایت مکن رو حکایت محواه  
 155 مانحا تواند حرد راه برد      که فرسک و مرل تواند شمرد  
 ره عب اران دورتر شد سی      که اندیشه آجا رساند کسی  
 حردمندی آراست کر هرچه هست      چو نادیدنی بود ارو دیده بست  
 چو صعت صابع ترا ره نمود      نوانی برین پرده توان فرود

حر O بی ، که نقشی چینی بست E 144<sup>a</sup> ارس نقش V 144<sup>a</sup>  
 E 6p ، نقش کر، برآن W 148<sup>a</sup> کس را U 145<sup>a</sup> . بدین B 145<sup>a</sup>  
 را طرار D ، نقش سته O 150<sup>a</sup> صورت B  
 بست B کرد ، نقاب از دو چشم V 150<sup>a</sup>  
 دادش نار L 151<sup>a</sup> کامد فرار L ، همان D 151<sup>a</sup>  
 در P Pe U D Vo B 152<sup>a</sup> چور اول L ، چو O 152<sup>a</sup>  
 حرد چو برسی روره O L 153<sup>a</sup> . دگر ها E D V Vo B 153<sup>a</sup>  
 ، توران پرده کو E ، از آن پرده کو O 154<sup>a</sup>  
 ، پرده L Vo ، D 6p حاده ؛ وراان پرده کو بر حرد سته B  
 بست سار Pe  
 ، کی و B مکن ، که هم مهره در دست و هم مهره سار Pe 154<sup>a</sup>  
 ارو B 156<sup>a</sup> فرهک D 155<sup>a</sup> . بر آجا Pe 155<sup>a</sup>  
 اوراست D ، اوراست گوهرچه P Pe O U B 157<sup>a</sup> L 6p 157  
 برن B برین 158<sup>a</sup>

بجمدین تولد باشد نیاز  
که در هیچ گوهر میاچی داشت  
حلاف از میان گشت بر حاسنه  
بدین سروری کرد شخصی پای  
توان شد بدان عرت آورد شاس

کسی را که خواند حرد کارسار  
حداگاه هر کوهری را نکاشت  
چو کوهر بکوهر شد آراسته  
اران سرکشار مخالف گرای  
130 اگر گیری از بر موری قیس

### گفتار اسکندر

سجن سکه قدر بر ماه رد  
دروشن دلی درجهان طاق بود  
رو احسن ساختد آن چنان  
همه ریرکان آرد آن روزگار  
حداگاه هر حام را بوش کرد  
سی آفرس تاره کرد از حدای  
سی کردم اندیشه در احزان  
نگارنده و دشان از محسنت  
نگارندس را بدنام که حون  
همان کیو کیا من توانستمی  
توان آردس در عمل ناگرس  
محسن در او حون توانم راند

چو ختم سجن قرعه در شاه رد  
سکندر که حورشید آفاق بود  
از آن روشنی بود کان روشن  
حمو ریرک بو شاه آمو رگار  
135 چوشه گفت از ریرکان گوش کرد  
بران ویاسوفان مشکدل گشای  
س آنگاه گفت ای هیر پروان  
بر آتم که انصورت از خود درست  
نگارم دیم که هست از درون  
140 در حون آرد او اگر دانستمی  
هر آن صوری بند اندر سمیر  
چو ما را از حنایقت بدنام حیواند

سرکار I, ملک A حرد, باشد VoB خواند 126<sup>a</sup>

کوهری PeD 127<sup>a</sup>

که در هیچ مکر حدای بدنام مکر PPeOUDVoB کوهر 127<sup>a</sup>

مخالف من 129<sup>a</sup> هیچ مکر م حنی بحواس O

دس B, آن 129<sup>a</sup> ران سروری کرد شخصی نامی L 129<sup>a</sup>

از چهار 131<sup>a</sup> و 132<sup>a</sup> سکه Vo قرعه 131<sup>a</sup>

همه ریرک آن روزگار A 134<sup>a</sup> روش B ریرک 134<sup>a</sup>

برورد 134<sup>a</sup> راند آن, آرد از O, راند از I آرد آن

آن 137<sup>a</sup> ران I 136<sup>a</sup> کان O 135<sup>a</sup>

اندون O 138<sup>a</sup> انصورت خود درست Pe 138<sup>a</sup>

در چون کردس من دانستمی 139<sup>a</sup> نگارنده را خود بدنام L 139<sup>a</sup>

دانستمی Pe 140<sup>a</sup> چون O او گر

توانم A, حلوت VoB, حنوت بدنام D, لوح حلقه L 142<sup>a</sup>

در آن V, محسن I, محسن UD 142<sup>a</sup>

چو هرج آن بود بر زمین ریخته      دگر ناره گردد سرانگیخته  
 در سوده را گر بود ریر ریر      سیماب جمع آورد حاك نیز  
 چو در پراکنده را چاره سار      سیماب دیگر ره آرد فرار  
 گر احرای مارا که بودش روان      دگر ناره حمی بود میتوان

## XX

### رسیدن اسکندر پیغمبری

معنی سحرگاه بر مانك رود      یاد آور آن پهلوانی سرود  
 شاط عا در من آور بدید      فراغت دهم راجه توان شنید  
 همان فیلسوف مهندس نهاد      ر تاریخ روم این چسب کرد باد  
 که چون پیشوای بلد اختران      سکندر جهاندار صاحب قران  
 5 ر تعلیم داش نحائی رسید      که دادش خرد بر گشایش کلید  
 سی رجه را سنن آغار کرد      سی ستهارا گره ناز کرد  
 نداستن علمهای بهان      تمامی حر اورا نمود از جهان  
 چو بررد همه علمها را رقوم      چه نا اهل یونان چه نا اهل روم  
 گذشت از رصدیدی اختران      بود آنچه مقصود بودش در آن  
 10 سریرش که تاج از تاهی رهاشد      عمامه نتاج الهی رسامد  
 برد دیگر از آفریش من      جهان آفرین را طلب کرد و سن

، شود DB ، چه هرج آن شود. E Vo ، چه 176<sup>a</sup> P

O 6p آن ، چه هرچه آن بود بر رمس سخته V

در آرد B 178<sup>a</sup> . حای سار B 178<sup>a</sup> ریره ریر DV B 177<sup>a</sup>

، جمع آورد میتوان (چون توان B) E Vo B 179<sup>a</sup> که احرای ED 179<sup>a</sup>

یا توان V ، رو توان D ، ناتوان U ، ناتوان P Pe O

دهد L 2<sup>a</sup> . ار O آن ، بنیاد آراران D 1<sup>a</sup>

سرد ار Vo 7<sup>a</sup> . نا E 5<sup>a</sup> . افسران O LE Vo 4<sup>a</sup>

D 6p : را 8<sup>a</sup> P Pe DV 6p 8

سبق برده (رد E) بر (در E) داش هل (ار اهل E) روم O E 8<sup>a</sup>

، سروشی که P Pe UV 10<sup>a</sup> P 6p 10 دیدش D ، دید آنچه O E 9<sup>a</sup>

عمامش : UB 10<sup>a</sup> . تاج او ر ماهی رهاشد (براند B) Vo B

شاکرد Vo B 11<sup>a</sup> . آرمایش B : آفریش 11<sup>a</sup>

سجن بین که ما مرکب نیم لک  
 همانا که آن هاتف حصر نام  
 160 درودم رساید و بعد از درود  
 دماغ مرا بر سجن کرد گرم  
 که چندی سجهای خلوت سگال  
 تو میخاری این سرو را بیج و س  
 165 چرا بست باید سجهای نعر  
 حوآن کسان بر محوران خویش  
 ملی مردم دور نامردمند  
 به حاکی ولی چون رمین حاک دوست  
 مشعد شد این حاک بیرک سار  
 170 کد مهره در کف در بهان  
 فرو بردش هست رربیح ررد  
 بوقت حراں میخورد عود حشک  
 تن آدمی را که خواهد فشرد  
 تن ماکه در حاکش آکدگی است  
 175 پراکده کو بود حایگیر  
 چگونه برون آمد از راه تنک  
 که حارا شکافت و خضرا خرام  
 نکاح من آمد رگنبد فرود  
 سجن گفت ما من ناوار برم  
 حوالت مکن بر رانهای لال  
 بران فیلسوفان چه نندی سجن  
 برآن استخوانهای پوسیده مفر  
 مکه مه بر سر حوآن خویش  
 نه بر احص فنه بر احمد  
 به حاک آدمی بلکه حاکی نکوست  
 که هم مهره درد است و هم مهره مار  
 دگر ماره آرد برون از دهان  
 بر آوردش بیل ما لاحورد  
 فصل بهار آورد بوی مشک  
 ندانم که چون مار خواهد سپرد  
 به در بیستی در پراکدگی است  
 گر آیت فراهم بود دلپذیر

- آرد B, آمد D, برون آمد راه O 159<sup>a</sup>, Pe 6p 159  
 و, درودی O 161<sup>a</sup>, Pe 6p  
 خلعت . Pe 163<sup>a</sup> مارم برم V 162<sup>a</sup> ما O بر 162<sup>a</sup>  
 165 P 6p . توئی حار و این سج را سرو س O 164<sup>a</sup>  
 , حور خود بر آور ر اسان خویش V 166<sup>a</sup> بر محوآن Pe 166<sup>a</sup>  
 , نکهه مرو L, مکهه (مکهه Pe) مه Pe U مکهه مه  
 شکیه به W, مکس ران مکن B, شکیه مه ED Vo  
 و به V چون , حاککی دل . O 168<sup>a</sup> E 6p 168  
 , که مهره دردست و هم حقه مار V 169<sup>a</sup> حاک O 168<sup>a</sup>  
 , تمامی حراورا بود ارحهان L 170<sup>a</sup> حقه مار POULED Vo B  
 فصل حراں D 172<sup>a</sup> ار مان Pe  
 ناف Pe OULED V Vo B بوی 172<sup>a</sup>  
 سترد Vo B, فسرد O, تن ماکه درحاک خواهد بهت D 173<sup>a</sup>  
 , که بیستی P Pe OUD Vo B 174<sup>a</sup> تن ماکه درحاکش آکده گشت V 174<sup>a</sup>  
 که بیستی در پراکده گشت V  
 گر بود Vo, پراکدگی گر بود B 175<sup>a</sup> V 6p 175  
 شود B 175<sup>a</sup>

رمانش مده یا نکش یا سند  
چین گمت کای هاتف نیرهوش  
که بیرون ریم بونی رین حصار  
حمار ار سر خلق بیرون کم  
چگویم چو کس را ندانم رمان  
ور ایم تر هست سیار چیر  
ردزحیم ترسم که آید هراس  
سبه چون کشم در بیابان و کوه  
چگونه کم هر یکی را عذاب  
ر کری سحهای من بشود  
چه درمان کم خاصه ماکور و کر  
چه حجت کد خلق را رهبری  
که دارند بینندگان ماورم  
بس آنکه ر من راه رفتن حواء  
سر و معری ار خویشش گشته پر  
که آن کر کم گردد ار معرشان  
حواف سکندر چین داد مار  
رواست بر آشکار و بهان  
ماسک رها کرده ماسک نام  
که حر مسکش نام توان نوشت

شگر ار حانور نیز بایی گزند  
سکندر بدان روی سته سروش  
چو فرمان چین آمد ار کردگار  
35 ر مشرق مغرب شیحوں کم  
هر مرر اگر خود شوم مرمان  
چه دامن که ایشان چه گوید بر  
یکی آنکه در لشکرم وقت پاس  
دگر آنکه بر قصد چندین گروه  
40 گروهی فراوانر ار خاک و آب  
گرآن کور چشمان من نگروند  
درآن حای بیگانه بر خشک و تر  
وگر دعوی آرم بیمبری  
چه معحر بود در سخن ماورم  
45 در امور اول من رسم و راه  
بر آمودگانی چو دریا بدر  
حکوه توان داد با امرشان  
سروش سراینده کار سار  
که حکم تو بر چار حد حهان  
50 معمر گروهیست صحرا حرام  
مشرق گروهی فرشته سرشت

گوش D, چیان O 33<sup>a</sup>. بران. L 33<sup>a</sup> اماش D 32<sup>a</sup>

شود D, من Pe L خود, مرکر E مرر اگر 36<sup>a</sup> دمار E 35<sup>a</sup>

, چو ایشان L, چه گویم. Pe 37<sup>a</sup>. گویم ریان Pe 36<sup>a</sup>

ورین بهرم هست B 37<sup>a</sup>. چه دایید بر D

کم B 39<sup>a</sup>. آرد. O E Vo, هم ار درد ترسم P Pe U L 38<sup>a</sup>

, فراوان نه ار U, فراوان نه ار آب و خاک Pe 40<sup>a</sup>

عتاب: B, حاك Pe 40<sup>a</sup> آب و خاک. Vo B

ار W, با Pe O Vo B: تر, درین L 42<sup>a</sup> رکزی Pe U 41<sup>a</sup>

کم V 43<sup>a</sup>. بر کور P Pe V L V 42<sup>a</sup>

بیگانگان O 44<sup>a</sup> چه معحر در سخن ماورم L 44<sup>a</sup>

رفس ره O 45<sup>a</sup> رسم راه: L; مرا E: من 45<sup>a</sup>

, 57-чи, Pe 47-дэн сонرا 47. کردار L. گردد 47<sup>a</sup> کرده پر: L D B 46<sup>a</sup>

مسکش L. 51<sup>a</sup>. روده است: O W 49<sup>a</sup> P: 59-чу бейт кетмишдир

براندارد ابن هفت کحلی طرار  
 بدست آرد آرا که باید بدست  
 شی طالش گشت کیتی فرور  
 حر دادش ار خود در آن بحدوی  
 ر وسواس دیو فریسده دور  
 رسانید وحی ار خداوند پاک  
 جهان آفریت رساند درود  
 بیمعمری داشت اررایست  
 چیں است فرمان پروردگار  
 در این داوری سر بیچی ر راه  
 در آری سر وحشیان را مهر  
 دارنده دولت و دین خود  
 رعفت فرو شوئی آفاق را  
 گرایش نمائی بکیهان حدبو  
 ر روی حرد برگشائی نقاب  
 فرستاده بر بی هشیان خاک  
 که تا خاکیان ار تو یابد مهر  
 نه ار ملك آن عالم آری بدست  
 رضای خدا بین نه آرم خویش  
 ساحلور بر محشای هیچ

در آن کشف کوشید کر روی رار  
 چان بید آن دیدنی را که هست  
 در این وعده میکرد شما فرور  
 15 سروش آمد ار حشرت ابردی  
 سروشی درفشان چو تاسده نور  
 بهفته بدان گوهر تاساک  
 چیں گفت که افروتر ار کوه ورود  
 برون رانکه داد او چهارسایت  
 20 هرمارى چون نوئی شهریار  
 که برداری آرام ار آرامگاه  
 بر آبی نکرد جهان چون سپهر  
 کبی خلق را دعوت ار راه بد  
 ما بو کسی ایں کهن طاق را  
 25 رهاسی چهارا ر بیداد دیو  
 سر حشکان را بر آری ر حواب  
 نوئی گنج رحمت ر بردان پاک  
 نکابوی کس گرد پرگار دهر  
 چو بر ملك ایں عالمت دست هست  
 30 در این داوری کلوری راه پیش  
 محشایش حاور کس مسیج

- دیدیها Vo B, این دیدیها که V 13<sup>a</sup>. آن L, ار O: این 12<sup>a</sup>  
 در آن V 14<sup>a</sup>. ناند Vo, آنها که B, که دست. Pe 13<sup>a</sup>  
 14<sup>a</sup> B کرده کیتی. طلعت Pe 15<sup>a</sup>. 16 P Pe U L D V 6p  
 سروش Vo, سروش درفشان چو تاسده نور B W 16<sup>a</sup>  
 16<sup>a</sup> D 16, 17, 18 D 16, 17, 18. ر سودای دو 16<sup>a</sup> D  
 O 6p ار 17<sup>a</sup> در آن L, بران Pe 17<sup>a</sup>  
 فرستد درود E 18<sup>a</sup>. رودو کوه L, نالک E کوه 18<sup>a</sup>  
 ار B او 19<sup>a</sup> P Pe U L V 6p. رساند ار شکوه L  
 برون داری آرام O 21<sup>a</sup>. رپروردگار E 20<sup>a</sup>  
 سی B 24<sup>a</sup> P Pe U L 6p. برانداره V 23<sup>a</sup>  
 گرامی نمایی نگهبانی V 25<sup>a</sup>. فروشوی افلاک را B 24<sup>a</sup>  
 برگرد D پرگار 28<sup>a</sup>. رحمت D; کان Pe گنج 27<sup>a</sup>  
 داد پیش B, در آن E 30<sup>a</sup> O 6p 30-32  
 محشایشی B 31<sup>a</sup>. نه ر B, نه که E: این نه 30<sup>a</sup>

دگر چون غان سوی راه آوری  
 70 بهر طایفه کاوری روی خوش  
 مالهام یاری ده رهنمون  
 ریان دان شوی در همه کشوری  
 تو بر آچه گوئی برومی ریان  
 سرهان این معحر ابردی  
 75 چو شه دید کان گفت بیعاره بیست  
 بدیرفت ار آریده آن پیام  
 ور آن رور عافل بود ار سیچ  
 ر شعل دگر دست کوتاه کرد  
 برون رانکه پیغام فرح سرورش  
 80 ر هر دانی چاره حسرت نار  
 سگالش گریهای خاطر پسند  
 بحر سمر اعظم که در حردی  
 سه فرهك نامه ر فرح دیر  
 ارسطو حسنین ورق در نوشت  
 85 فلاطون دگر نامه را نقش بست  
 سوم درج را کرد سقراط مد  
 چو گشت این سه فهرست پرداخته

مکشور گشادن سپاه آوری  
 لغتهای بیگانه آرند پیش  
 لغتهای هر قومی آری برون  
 پوشد سخن بر تو ار هر دری  
 مداند بیوشده بی ترحمان  
 تو بیکی و یابد مخالف ندی  
 ر فرماری سده را چاره بیست  
 که هست او خداوند و ما نده نام  
 حر آن شغل در دل بیاورد هیچ  
 مرم سمر توشه راه کرد  
 حرهای بصرت رساندش نگوش  
 که فرح بود مردم چاره سار  
 که ار رهروان نار داند گرد  
 شای مد ار مایه ابردی  
 نمشك سیه نقش رد بر حریر  
 حردادش ار گوهر حوب و رشت  
 ر هر دانی کامد اورا بدست  
 ر هر جوهری کان بود دلپسند  
 سحهای با یکدگر ساخته

نو P Pe U : چون , دگر چون رفتن شتاب آوری O E 69<sup>a</sup>

گشائی V , سرفته در (را . E) ریر جواب آوری O E 69<sup>a</sup>

70<sup>a</sup> B 6p . بیگانه O E V 70<sup>a</sup> . راه L روی 70<sup>a</sup>

نا تو 72<sup>a</sup> قوم Pe 71<sup>a</sup>

راه . B . گفت , چوشه گفت کاین گفت بیعاره بیست . Pe 75<sup>a</sup>

شه O . آن , آواره B , انداره P U V Vo 76<sup>a</sup>

دادش D , کردش P Pe U L V فرح 79<sup>a</sup> جو آن D 77<sup>a</sup>

داشت پسند V 81<sup>a</sup> رساند . O L E B 79<sup>a</sup>

صمر 82<sup>a</sup> Pe U L E D V Vo B دارد O L E B V Vo B 81<sup>a</sup>

نامه DB , آیت O E مایه 82<sup>a</sup> که از O

سه فرهك نامه سه فرح سه پیر O , فرهك : Pe , ر فرهك . P 83<sup>a</sup>

سوم درج سقراط را کرد سد D 86<sup>a</sup> L 6p 86<sup>a</sup> آرا E 85<sup>a</sup>

فرهك پرداخته : P Pe U L D V , آن DB 87<sup>a</sup>





خدا ترس را سارگار است سحت  
 بهرحا که ناشی نومند و شاد  
 مماش ایمن از دیدن چشم ند  
 چنین رد مثل مرد گوهرشناس  
 10 ر ناد آن درختی بیاند گرد  
 دو شاحه گشایان صحیرگاه  
 سق مرد خود را نك آهسته دار  
 حسد مرد را دل بدرد آورد  
 نکیه مر هیچکس را ر حای  
 15 گرت ماکسی هست کین کین  
 معواه از کسی کین آمای او  
 ر حورشید تا سایه موئی بود  
 ر حرما بدسی بود تا صحر  
 صدف گرچه همسایه شد ما بهك  
 20 برادر حرم برادر مگیر  
 مر در کس از بهرکس بیش را

- نومند ناد P e L 7<sup>a</sup> کار سادست P P e U I D A 6<sup>a</sup>  
 که هر B 9<sup>a</sup> میل رد حس B 9<sup>a</sup> داش W 7<sup>a</sup>  
 نمارد ۲ ر نادان درختی ساد A 10<sup>a</sup> بر I , حوش U  
 کشان نا صحیرگاه A ۱۱ , کسان را صحیرگاه P e 11<sup>a</sup> حار Vo 10<sup>a</sup>  
 نجلان ر صحیر ۲ , نجلان P e O I U 11<sup>a</sup>  
 سق دار خود را نك آیمه P P e U I حسد چون بری توت B 12<sup>a</sup>  
 سق حوکه ردی نك B , سق را حو نك راسه دار A  
 . در آند I در آور O 14 بدست آورد Vo 13<sup>a</sup>  
 نكن A , مرد D مكن 15<sup>a</sup> ر حای P e  
 . که آن روس ای I , که روس, بر از سره موئی بود Vo B 17<sup>a</sup>  
 آن B 18<sup>a</sup> P P e U I i A o p 18<sup>a</sup> ناره روئی O  
 . حورشید حك U 19<sup>a</sup>  
 \* O E D a p i

مگو رار دل ناکس اوشوی  
 کران گفس آحر شمان شوی

بش O , بر E B , ما L در 21<sup>a</sup> . در D س 20<sup>a</sup>

شه آن نامه‌ها را همه مهر کرد  
 چو هنگام حاجت رسیدی فرار  
 90 رگجبه هر ورق باره  
 چو عاخر شدی رایش از داوری  
 نشست او دگر رور بر تحت عاج  
 چنین داد فرمان مهرج وریر  
 بوسد یکی نامه سودمد  
 95 مسلسل نامدرهای برک  
 برون شد وریر از بر شهریار  
 حرد را تدبیر شد رهمن  
 سر کلک را حرد ران تیر کرد  
 بیجید و سهاد در يك نورد  
 مان درحها دست کردی درار  
 طلب کردی آن شعل را چاره  
 ر فیص حدا حواسنی باوری  
 تارك بر آورده پیروره تاح  
 که پیش آورد کلک فرمان بدیر  
 تأیید فرهك و رای بلند  
 کرو سارگاری کد میش و گرك  
 ر شه گفته را گشت بدرفتگار  
 بدان تا رکان گوهر آرد برون  
 نکاعد بر ار بی‌سکر ریر کرد

## XXI

### حردنامه ارسطو

چنین بود در نامه رهمای  
 که شاهها بداش دل آباد دار  
 دری را که مدش بود مابدید  
 مهر دولتی کاوری در شمار  
 5 پیروری حرد قوی دل مناش  
 ر ترس حدا هیچ عاقل مناش  
 ار آن پس که بود آفرین حدای  
 ر بیداشان دور شو ریهار  
 ر دانا توان مار حسی کلید  
 سجودی بکن پیش پروردگار  
 ر ترس حدا هیچ عاقل مناش

89 — 92 V 91, 92, 89, 90,

فرار Pe, بدان در جهان B, بدان نامه O E 89<sup>a</sup>

کرد L E 90<sup>a</sup>. گهر پاره B 90<sup>a</sup>

یکی رور نشست بر تحت O 92<sup>a</sup> B 6p ار, گه گه O رایش 91<sup>a</sup>

او دران رور V, نشست اولین رور E Vo B W

فرمان دید V, ملك E L 93<sup>a</sup> چنان E D Vo B W 93<sup>a</sup>

بوسندگی نامه P Vo 94<sup>a</sup> V 96, 94, 95 94, 95, 96

درست D بلند, که تاند فرهك V 94<sup>a</sup>

تدسركار L 96<sup>a</sup> D 6p کد 95<sup>a</sup> نامدارهای Pe L 95<sup>a</sup>

در اربی P Pe U L V 98<sup>a</sup> ران Pe L 97<sup>a</sup> O 6p 97

آفرین و شمار L 1<sup>a</sup>. پادشاهی E, در نامه شهریار L 1<sup>a</sup>

یاد دار D Vo B W, هوشار L, ر بیداش دور شو یاد دار O 2<sup>a</sup>

سجودش O 4<sup>a</sup> B 6p 4, 5, 6. توان حسی آرا کلید O 3<sup>a</sup>

تن آسان پیروری دل P U 5<sup>a</sup>

پیروری دل (تن Pe) تن آسان (شناسان V) مناش Pe L V

ردن آسان Pe هیچ عاقل, شناسان پیروری دل مناش V 5<sup>a</sup>

براکنده‌شان کن لگام از لگام  
 تو بر آرد را از میان دو سگ  
 باندازه پایه به پایگاه  
 بدانا هم از حس دانا فرست  
 باندرو کردن باشد بیار  
 برر دادن آه بر آید ر سگ  
 برر از هر دشمن پراکندست  
 بخلوا دهد طفل جیری ر دست  
 برسد خود از سروی آزاد باش  
 بیارای تا گردی آراسته  
 بدست کسان حوثر شد چراغ  
 چو دادی بدادن شوی رستگار  
 شرارست کر خود پراکندست  
 گره بدتر از بد و بد از گره  
 که از ما که بهتر بجائی که هست  
 ترا کشت باید مرا سوختن  
 فند میوه در آستین فراح

40 چو افنی میان دو بد حواه حام  
 در افکن بهم گرك را ما بلك  
 کسی را که باشد ر دهقان و شاه  
 سوی توانا توانا فرست  
 فرستاده را چون بود چاره سار  
 45 بجائی که آه بر آید برنگ  
 حریه ر بهر رر آکندست  
 بجربی توان پای رونام بست  
 چو مطرب سور کسان شاد باش  
 چهارا حو صبح سحر حاسته  
 50 میارای خود را چو ربحان ماع  
 حریه که ناتست برتست ار  
 بر آن آتشی بست کاکندست  
 مگو کر ورو صاحب رر که به  
 حین گفت ما آتش آتش پرست  
 55 بگفت آتش از حواهی آموختن  
 فراح آستین شو کریں سر شاخ

- و بردار از میان 41<sup>a</sup> P Pe U L D Vo پراکنده‌کنی شان 40<sup>a</sup> P Pe V  
 ، بو بر آردی در میان O ، بو شادی برآر ار V  
 ، به O 42<sup>a</sup> . برآرد رن ار F ، تو بر آردی ار B  
 ، رسول توانا 43<sup>a</sup> O E 43, 44 P 6p مارگاه Vo  
 O 6p را 44<sup>a</sup> رسول توان بر توانا Vo B  
 ، برآور W ، بر آرد O ، بد ر دادن آه بر آید B 45<sup>a</sup>  
 46<sup>a</sup> ، 46<sup>a</sup> Pe U 46<sup>a</sup> ، 46<sup>a</sup> بر آورد سگ F  
 ، حریه رر از بهر آکندست V ، هریه ر بهر سرافکندست L 46<sup>a</sup>  
 47<sup>a</sup> ، 47<sup>a</sup> P Pe U L 47<sup>a</sup> ، 47<sup>a</sup> افکندست. Pe O Vo B  
 باری B ، تیری Vo جیری ، بجربی دهد O 47<sup>a</sup>  
 پدر B ، سر Vo سحر 49<sup>a</sup> سور B 48<sup>a</sup>  
 میارای ما کرده L ، بیاری تو کرد برحاسته B 49<sup>a</sup>  
 و مار Vo ، برپشت B 51<sup>a</sup> میارای V 50<sup>a</sup>  
 بهتر V 53<sup>a</sup> . ار D 53<sup>a</sup> کان کندست O 52<sup>a</sup>  
 تحلی Vo ، بهر حا O بجائی 54<sup>a</sup> E 6p 54, 55  
 مراکشت باید ترا B 55<sup>a</sup>

باید که رسم بدی آیدت  
 بیکان همه بکی آید فرود  
 که در بیکامی است بایدگی  
 که بدامی آرد سرانجام کار  
 که پرورد گرگت آرد گرد  
 مده کیمیائی بحاکسری  
 کند گوهر سرح را روی رد  
 بهر هیک باشد ترا رهمای  
 مرن رای با مردم بی درم  
 حواهر حری باشد از حو فروش  
 بحسبت آرد شادی بچگ  
 ر تهمت سی نقش بدد خیال  
 شود هر دو از عاریتها نهی  
 که مای در اندوه حو حر بکل  
 ر مردم رمی دان به از مردمی  
 درشتی به از برم حوئی بود<sup>۲۲</sup>  
 سومی طلب کن سخنی بدار  
 بچرسی بیاور نبیری سر

چو آمرزش ایردی نایدت  
 بدان را بد آید ر چرخ کود  
 مکن حر بکی گرایدگی  
 مده بر دل بیکامان عار<sup>۲۳</sup>  
 مکن کار بد گوهرا را بلند  
 میامیر در هیچ بد گوهری  
 حو بد گوهری سر بر آرد ر مرد  
 ردن ما خداوند فرهك رای  
 چو سود درم بیش خواهی به کم<sup>۲۴</sup>  
 کشش حسن از مردم سست کوس  
 همه حسی از گور و گاو و پلک  
 چو در پرده احس باشد همان  
 دو آیه را حو بهم بر نهی  
 مشو ما رین افکمان گاو دل<sup>۲۵</sup>  
 حواسمردی شیر با آدمی  
 بر آن کس که با سحت روئی بود  
 ستیرنده را چون بود سحت کار  
 سرخصم چون گردد از به پر

- 22<sup>a</sup> D راند 23<sup>a</sup> P O U E V Vo B راند بدآید بدان را ر چرخ  
 23<sup>a</sup> Vo آید بدید 24, 25 E 25, 21 26 L 6p  
 26<sup>a</sup> Pe بدامی ارا بلند 27<sup>a</sup> E , DV با  
 27<sup>a</sup> O کیمیارا 29—34 O 6p 30<sup>a</sup> B مردم  
 31<sup>a</sup> U بحیرد کس از مردم V , سحن چینی از مردم تیر. گوش  
 32<sup>a</sup> DB ر دیگر سوعات و حس پلک 32<sup>a</sup> Pe L گاو و گورو  
 33 L 6p 33 L 6p اورا Vo B شادی , حسن آرد شادی V  
 33—34 O 6p 34 E 6p 34<sup>a</sup> U در 36<sup>a</sup> U تا  
 36<sup>a</sup> P U E V Vo دمی , O دان , رمین W 6p  
 37<sup>a</sup> D حوئی E , درشتی که با برم  
 \* P Pe O U L D V Vo B apr (چو V) بی توشه حور (حود O)  
 (چون Vo B) پیش (برش V Vo) آردب (آورد Pe, آند P)  
 سرش شکنی مفر (رود O) پیش آردب (آورد Pe)  
 سومی L نبیری , سومی B 39<sup>a</sup> B 39<sup>a</sup> B ار پشه پر

که از آب روشن بیاید عار  
 امانت بدو داد دریا و کوه  
 که اقبال را دارد اقبال باس  
 که انگور از انگور گردد سیاه  
 مگرد از سرشتی که بودار هست  
 نگردد سرو سکه ملک و مال  
 که توان حوی دگر بار گشت  
 مشو پیرو حوی بیگانگان  
 نگوسار گردد چو فرس شود  
 بیم که با او نکوشی سی  
 ستیره ممر تا بیایی گردد  
 مگردان سر از پسد امورگار  
 سر از بار دولت شاید کشید  
 که در بار دوات بود کان گنج  
 کشد دولت آن رور بر از تو مار  
 که معری چو در دارد اندر میان  
 که باید گهر حر سخنی چنگ  
 که فرح تر آید رمان تا رمان

روشنترین کس ودیعت سبار  
 چو روشنترست آفتاب از گروه  
 اگر مقلبی مقابلرا شناس  
 مده مدراسرا بر حویش راه  
 80 وفا حصلت مادر آورد تست  
 چو مردم نگرداند آیین و حال  
 ر حوی قدیمی شاید گذشت  
 مه حوی اصلی چو فررانگان  
 پیاده که او راست آیین شود  
 85 اگر صاحب اقبال بی کسی  
 سهر گردشی با سهر بلند  
 مه دل هرچ آورد رورگار  
 اگر باری از دولت آید بدید  
 باری که دولت نماید مریح  
 90 چو هنگام بار نو آید فرار  
 صدف حمله تن را شدست استخوان  
 اراں سخت شد کان گوهر چو سنگ  
 سخنی در اختر مشو بد گمان

. نماید E , صافی P روشن 76<sup>a</sup>

D 6p را 78<sup>a</sup> بدو داد دریا امانت و کوه E 77<sup>a</sup>

سوی Pe O U D V Vo B W بر , مده مقابلرا سوی حویش L 79<sup>a</sup>

ناور B 80<sup>a</sup> Vo 6p از , گرانگور انگور B 79<sup>a</sup>

, و نگرار L , مگردان سرشتی که بود هست O 80<sup>a</sup>

81, 82, 84, 83 D 81—84 بود هست D , نگردد سرشتی E V

برر O برو 81<sup>a</sup> مردان B 81<sup>a</sup> P 6p 81—83

بود Pe 84<sup>a</sup> مده حوی D 83<sup>a</sup> Pe U L E V 6p 82, 83

, چنان به که با او نکوشی D 85<sup>a</sup> بود Pe 84<sup>a</sup>

ار سهر E V 86<sup>a</sup> نگوئی I

ناید O L E V Vo W 88<sup>a</sup> مه D 87<sup>a</sup> . ستیره مشو B 86<sup>a</sup>

سر بر تو L 90<sup>a</sup> . نوار V 90<sup>a</sup> P Pe U L E V 6p 89

, تن راست شد Pe , صدف ر ان همه تن شدست W 91<sup>a</sup>

دهان O D , درد آرد U 91<sup>a</sup> تن را شدست B

ر اختر E , ر سخنی D 93<sup>a</sup> . کارگوهر O 92<sup>a</sup>

در رمان Vo 93<sup>a</sup>

که از هیصه ره‌ری درافند سحام  
 یفتاد و از شادمایی سرمد  
 بیابی باشد بیکمار خورد  
 شاید در او حواگه ساختن  
 دیگر دهایی کن آن مار حسن  
 کرو ناتوانی صیب آیدت  
 سپهریبرد از خورد‌های عرب  
 مرو گرچه همراه داری سسی  
 به از راه بردنک اندیشاک  
 که افند لشگر دران گفتگوی  
 بدرویش ده ده نک هرچه هست  
 که خشودی اسرد از جیبر به  
 حصار بد آسمایی بود  
 مده بیشتر مالی از حرج راه  
 کد بد دانی گرچه باشد دلیر  
 به بگذارشان از خورش ننگدست  
 بود لشگر از حر توئی بی یار  
 سران سپه را نکدنک حیوان  
 بن آسان مشو تا باشی بروم

رسیری ممان آچان شاد کام  
 نگجینه مفلسی راه سرد  
 همان تشه گرم را آب سرد  
 60 بهر مرلی کآوری ناحتن  
 محور آب با آرموده محست  
 به آن میوه کان عرب آیدت  
 بوقت خورش هرکه باشد طیب  
 بران ره که مارقه باشد کسی  
 65 رهی کو بود دور ور اندیشه پاک  
 گراناری مال حدان محوی  
 ر هر عارت و مال کاری بدست  
 بهایی بخواهندگان جیر ده  
 دهس کر بطرها بهایی بود  
 70 سپه را باندازه پایگاه  
 شکم سده را خون شکم گشت سیر  
 به سیری حیان ده که گردید مست  
 حیان ری که هنگام سختی و از  
 بروری ده بوقت بر آرای حوان  
 75 محور ناده در هیچ سگانه سوم

سیری 1 تیری P 57

در آید Vo ره‌ری D 57, 29 OI 59, 58

همه B 59 مدری 1, مقبلی O 8

بد D, باند Pe L V V o B, باند PU بیابی 59

نکن 1 کان O کن آن 61 چاند Vo B 60

آمدست Pe, که از 1 62 آمدست Pe, کو O DB 62

دارد A, باشد Pe داری 61. سرهر B 63. Vo 6p 78-63

به I 65 از L E B W 65

ر عرب هر آن مال F 67 گهت E W, ران 1 در آن 66

ده نک از D A, هر نک از W ده نک 67 عاری مال B

باندازه ده بانک 7C A W حصارا O 69. بطرر O 69

گرم باشد 1 بردلی L 71 مال F 70. بارگاه Pe

که در وقت سحی B 73. ر سیری B, سیری L 72

از خوردی Pe I, از چون توئی O 73 آر E

ناسانی O DB, دساسان V 75

وگر ناتوانی در آید نگار  
لب از حنده حرمی در مسد  
هرجا که حربی فرار آیدت  
هریمت پذیر از دگر حربگاه  
115 گزیده چون ره بدست آورد  
جو خواهی که باشد طهر یار تو  
بهرج رکانان فیروزمند  
هرچ آری از یک و از بدیحای  
حو این نامه نامور شد تمام  
مکن عاجزی بر کسی آشکار  
عمی باش بهان و پیدا محند  
حرب آرمایان بیار آیدت  
نباید که یابد در آن حرب راه  
نکوشدگان در شکست آورد  
طهر دیده نباید سپدار تو  
عسار عریمت بر آور بلند  
بد از خوشتن بی و یک ارحدای  
شه داد و شه گشت اران شاد کام

## XXII

### حردنامه افلاطون

دگر روز کر عطسه آفتاب  
فرستاد شه تا بروش صمیر  
نگارد یکی نامه دلوار  
بهرمان شه پیر دریا شکوه  
5 رگوهرفشان کلک فرما سرس  
که نادا فروز راسمان و رمین  
بس از آفرین کردن کردگار  
که شاه جهان از جهان برترست  
دمیدند کافور بر مشک مان  
فلاطون بهد حامه را بر حریر  
که حواصد گانرا بود کارسار  
خواهر برون ریخت از کان کوه  
بوته حبیب بود بر دفترش  
رما آفرینده را آفرین  
ساق سخن کرد گوهر نگار  
جهان کان گوهر شد او گوهرست

- لب حنده Pe 112<sup>a</sup> ناکسی D 111<sup>a</sup>  
عمی را نه بهان و پیدا محند O , عمگین Pe 112<sup>a</sup>  
آرمایی Vo 113<sup>a</sup> . عمی باش U E V Vo B  
پدیر دگر D , پدیرد دگر P Pe O U L E 114<sup>a</sup>  
پدیرت در حربگاه V  
, که باشد (باند B , باید V) دران حربگاه P Pe U L V B 114<sup>a</sup>  
ره چون Pe 115<sup>a</sup> ماند Vo  
باشد L 116<sup>a</sup> . بر O , نکوشد که آن در Pe E 115<sup>a</sup>  
ارو Vo W , شه شد O 119<sup>a</sup> دان D 118<sup>a</sup> بی 118<sup>a</sup> رهر چه D 118<sup>a</sup>  
فرو ریخت O L E 4<sup>a</sup> در Pe , برد L 2<sup>a</sup> را U L 2<sup>a</sup> تا  
ناد آفرین P Pe U L 6<sup>a</sup> در B 5<sup>a</sup>  
شه آن گوهرست E , کار گوهر L 8<sup>a</sup>

ر پیروړه گون گنډانده مدار  
 95 مشو ما امید ار شود کار سح  
 در اندار سگی سالا دلیر  
 رهاکس ستم را بیکارگی  
 شه ار داد خود گر پشیمان شود  
 ترا ابرد ار هر عدل آفرید  
 100 نکورای چون رای را بد کد  
 چو گردد جهان گاه گاه ار نورد  
 دران گرم و سردی سلامت محوی  
 چنان نه که هر فصلی ار فصل سال  
 ربیع ار ربیع نماید سرشت  
 107 چو هرج او بگردد ترتیب کار  
 بحای تو گر بد کد ما کسی  
 همارا همین را فراموش کن  
 مزه در حصص جو العاس دار  
 حبیب رد مثل کاردان بزرگ  
 110 جو یابی توانایی در سرشت

که پیروړ باشد سرانجام کار  
 دل خود قوی کن نیروی بخت  
 دگرگون شود کار کاید بریر  
 که کم عمری آرد ستمکاری  
 ولایت ر بیداد ویران شود  
 ستم فاید ار شاه عادل پدید  
 چان دار که بد درحق خود کد  
 بگرمای گرم و سرمای سرد  
 که گرداند ار عادت خویش روی  
 بحاصیت خود نماید خصال  
 تمور ار تمور آورد سروشت  
 بگردد برو گردش رورگار  
 تو بر ار کسی بیکویی ما کسی  
 رمان ار بد خلق خاموش کن  
 سیداری آفاق را پاس دار  
 که پاس شناسست باشد گرگ  
 مرن حده کاجا بود حده رشت

چو سرور O Vo 94<sup>a</sup> . گوهر B گنډ 94<sup>a</sup>  
 پیروړ شود I 98<sup>a</sup> . نامید بخت E V 95<sup>a</sup> , پیروړه Pe U  
 چو گنډ Pe 101<sup>a</sup> , نکو روی Vo 100<sup>a</sup> D 6p 105-99  
 , هاوړ دران گرم و سردی محوی V 102<sup>a</sup> . سردی سرد B 101<sup>a</sup>  
 حوی O 102<sup>a</sup> . ملالت Pe L E , ملالت P U  
 ربیعی ربیعی P Pe O L F V 104<sup>a</sup> . دان E Vo B , کی O نه 103<sup>a</sup>  
 , چه P Pe L 105<sup>a</sup> . تموری نموز V 104<sup>a</sup>  
 بگردد V , چه هرچه بگردد Vo , ر هرچ O E  
 , ارکوئی کی ماکسی O 106<sup>a</sup> بدو B , بگردد بدو V 105<sup>a</sup>  
 , ارکی بیک هم ما D , ارکی بیک کی ما L  
 و بیک O W : حلق 107<sup>a</sup> ارکی میکی ماکسی V  
 P Pe U 109<sup>a</sup> العاس L آفاق 108<sup>a</sup>  
 , که ما این شان هست (شان شد P) دبانده گرک (گرک برك Pe)  
 , که ما این شان هست , سیار گرک L  
 ماسد گرک Vo , که ما این شان هست ماسد گرک V



که آرم خوائی محونی بدست  
 فرو داشتی بی حگر چون کد  
 رهر گوهری عاریت خواسته  
 که ایشان رما مار پیچید سر  
 سراجام گوهر نگوهر شود  
 کری سده عم خورد و حر میدوید  
 هم لایقست این درشت آن درشت  
 سخن را بطعمه درانداختند  
 نگردد کسی در حهاں شوی نو  
 تو در حابه از بیکوئی مانده  
 که ما مرگ شد حواں همداستان  
 دگر ره سیداری آرد شتاب  
 که ماند هم حواں و مرگ ارقیاس  
 که حسده و مرگ را هوش بیست  
 شکیم شدی دیده ناشکیب  
 پسیدید و با پسیدید را  
 رمایی بر آسودی از تاحن

25 نباقیم ازین گونه دنیا پرست  
 بهادی که برداشت از حون کند  
 ازین چار ترکیب آراسته  
 عسان به که پیچیم اراں بیشتر  
 اگر آب در خاک عبور شود  
 30 حری آنکش بود و جیکش درید  
 حهاں خار در پشت و ما خار پشت  
 دو بیوه هم گفنگو ساختند  
 یکی گفت کر رشتی روی نو  
 دگر گفت بیکو سخن رانده  
 35 چه حسیم چندین برین آستان  
 کسی کو نداند که در وقت حواں  
 ر خفن چو مردن بود در هراس  
 درین ره حرای حواں حر گوش بیست  
 چه بودی کرین حواں ربرک فریب  
 40 مگر دیدی احوال ما دیده را  
 اربن بیده داوری ساختن

درسا E, دار آن D 25<sup>a</sup>

; که آرایم (آلام B) از حون (و B) حوی بدست Vo B 25<sup>e</sup>  
 حوائی حوائی L, که آرم حوی حوی (محوی V) O V

حون B 26<sup>a</sup> L 6p 26

27<sup>a</sup> D چارنکیر. 28 B 6p 28<sup>a</sup>, 28<sup>a</sup> P 28<sup>a</sup>, 28<sup>a</sup>

30 Vo 6p 30<sup>e</sup> B گری کرد خریده حر میدوید

کش V غم, گر این سده Pe

این D 31<sup>e</sup> خار پشت و ما (با B) خار پشت V B 31<sup>a</sup>

کان رشتی L 33<sup>a</sup> سطفه V 32<sup>a</sup>

رش D دگر 34<sup>a</sup> نگردد در حهاں هیچ کس شوی تو L 33<sup>e</sup>

, گرداند O 36<sup>a</sup> چسیم چندین V 35<sup>a</sup> به V تو 34<sup>e</sup>

, رختن مردان بود از تو پاس V 37<sup>a</sup> نداند U L

چو اس O 38<sup>a</sup>. بود گاه پاس P Pe U L

حسده Vo B, حسیده V, حسیده L. 38<sup>e</sup>

ناحتی Vo, آسودن L 41<sup>a</sup> کاری D, ورین W, اراں V. 41<sup>a</sup>

خطرناکی گوهر آرد نیاده  
 نمانداری گوهر خود - کند  
 شاید در او رخت کردن به  
 چهارسانی او را سزاوار نیست  
 تدبیر گیرد چهاں یا تبع  
 تدبیر فرزانگان تیر شد  
 ر دانا نباید که باشد تہی  
 باید که هریدش خورد و خواب  
 که درویش را نیست آن دسترس  
 که شه را کند چرب و شیرین پرست  
 کرو آرو با شکبا بود  
 که آن بر کند طمع و این تن تہی  
 کر آن سستی آید و رین ماگوار  
 ساطی فریسنده شد در خورد  
 ار آن کام بی جان بر آند رکام  
 که هم شهری ما و هم شهرماست

چو گوهر بهادست و گوهر نژاد  
 10 نمودار اگر يك و گر بد کند  
 کمینگاه دردان شد این مرحله  
 درین پاسگه هر که بیدار نیست  
 چهارگیر خون سر برارد بمع  
 همان تبع مردان که خویریرشد  
 15 برور و شب برم شاهنشہ  
 شه آن به که بر داش آرد شتاب  
 دو آفت بود شاهرا هم نفس  
 يك آفت ر طباحہ چرب دست  
 دگر آفت ر رخت ربا بود  
 20 اربن هر دو شه را بماند ہی  
 به سیارکس شو به سیار حوار  
 چهارا که بی جین سرح و ورد  
 چهاں ازدهائست معشوق نام  
 گگونم که دیا به ار بهر ماست

- گوهر کساد B, گوهر نگارست O L 9<sup>a</sup>  
 آردنراد A گوهر که آرد L, گوهر کی آرد Pe 9<sup>a</sup>  
 اگر 10<sup>a</sup> Pe U V W 10, 11, Vo B 11, 10  
 خانگه Vo B, پایگه 12<sup>a</sup> P Pe U L جوهر L 10<sup>a</sup>  
 جو مع U, در آرد F 13<sup>a</sup> EB 6p را 12<sup>b</sup>  
 چهارا چو مع W, چهارا مع P Pe U I D V 13<sup>a</sup>  
 شود V 17<sup>a</sup> بیع شاهان D 14<sup>a</sup>  
 املحہ A رطباحه 18<sup>a</sup> نافت بود شاهرا هم نفس L 17<sup>b</sup>  
 P Pe U I 20<sup>a</sup> ار روح O, آن V ار 19<sup>a</sup>  
 , که آن (اس Pe L) يك ورا بر (اوراند Pe) کند وین (وان L) تہی  
 . سکی کان کند بردگر کان تہی V  
 وین را تہی F 6p. O تن, کران B  
 آرد Pe L, کرو سستی آرد ازان V, کریں سستی آند وراں O 21<sup>a</sup>  
 , کران ازدها گست عالم تمام 23<sup>a</sup> Pe L P 6p 23 شو B 22<sup>a</sup>  
 , کالی جان بر آید نکام U, دارو کام بی جان O E  
 که شهری ما B 24<sup>a</sup> . که دردنا D 24<sup>a</sup> بیجان V Vo B

نباید عودن چنان ببحر  
 60 بودن چنان نیز میخواب و حورد  
 کجا غزم راه آورد راه حوی  
 نگهان بر انگیزد آن راه را  
 شب و روز بیدار باشد نگار  
 بس و پیش بید هر هک و هوش  
 65 چو لشکر کشی باشدش ره شناس  
 گذرگر هامون کد گر بکوه  
 نموک حرامد چو نار و برف  
 رمین حیر آن بوم را يك دومرد  
 وریشان هابی کد نار هست  
 70 ماساسی آن کار گردد تمام  
 چو آید ر بکسر سلامت بدید  
 دران ره که دستی قوی تر بود  
 شاید در آن داوری پی فشرده  
 چو بر رشنه کاری افتد گره  
 75 همه کارها از فروستگی

که ما گاه سیلی در آید سر  
 که تن ناتوان گردد و روی رود  
 براند چو آشفنگان بوی بوی  
 کند بر خود ایمن گذرگاه را  
 که بر خفتگان ره رید رورگار  
 ندارد بگفتار یگانه گوش  
 ر دشواری ره ندارد هراس  
 پراکندگی ناورد در گروه  
 بهت نشید چو دریای زرف  
 بدست آرد و سیر دارد محورد  
 که بی آب تحم از رمین بر رست  
 ر سحنی باید کشیدن لگام  
 سر چند کس را باید برید  
 ردن پای پیش آفت سر بود  
 که دعوی شاید درو پیش رود  
 شکبائی از عهد بیهوده به  
 گشاید ولیکن ماهستگی

جهان Pe, نمودن چنان O, عود از جهان P U V 59<sup>a</sup>  
 که هم ناتوان P Pe U V 60<sup>a</sup> باید چنان V 60<sup>a</sup> در آرد V 59<sup>a</sup>  
 62, 63 V 6p براند V, در آید P Pe O U L E Vo B 61<sup>a</sup>  
 رهرهك P Pe U V 64<sup>a</sup> I 6p 64 ل Pe 6p که بر 63<sup>a</sup>  
 روشناس O, ناید B 65<sup>a</sup> 65<sup>a</sup>, B 65<sup>a</sup>, 65<sup>a</sup> 65<sup>a</sup>  
 ره باشد B, اورا (او V) باشد P Pe U L V ره ندارد 65<sup>a</sup>  
 نه L چو, مرکب O 67<sup>a</sup> و O L گر 66<sup>a</sup>  
 , نکشتی شید بدریای V, چو شبنم شید بدریای P Pe U L 67<sup>a</sup>  
 چو کام صدف Vo  
 ار Pe 69<sup>a</sup> . در حورد Pe, سر درارد V 68<sup>a</sup>  
 ناید D, سحنی O L E 70<sup>a</sup> این V B, ار کار O E D 70<sup>a</sup>  
 Pe 6p را 71<sup>a</sup> ملات P Pe L V Vo B 71<sup>a</sup>  
 72<sup>a</sup> V B در این 72 — 76 E 76, 74, 75, 72, 73  
 پیشی تنی سر بود V, ردن پای روئین عم سر بود P Pe U L 72<sup>a</sup>  
 کارب B, سر رشته O 74<sup>a</sup> برو: B 73<sup>a</sup> ناید D 73<sup>a</sup>

گراینده باید مهر سو عیان  
چرا چون ساسی بود بازگشت  
طلبکار آسایش منزلند  
هم آخر ماسایش آرند رای  
کشد آفرین بر شینندگان  
کریں نگدري حمله یهودگيست  
صید کسای شدن سحت کوش  
حور خوردی بیست و پوشیدی  
حساب دگر هست با کردی  
هم آنکس که در کوه کار میکند  
بنداره حویش روری خورد  
بهد آر در خان و رر در رمی  
خورد خاک و هم خاک برسرکند  
خورد توشه راه با همراهان  
دهد فرهی لاعری چند را  
ندان خشکیش چرب کردید نام  
ر بایان مرل کس آگاه بی

چرا اری بی یک شکم وار نان  
شتاب آوریدن بدریا و دشت  
شناسد گانی که صاحب دلید  
45 گذارد گیتی همه ریر پای  
همه رهروان پیش یسندگان  
سلامت در اقلیم آسودگیست  
چه باید درین آتش هفت حوش  
سراجام هر نار کوشیدی  
50 چو پوشیدی باشد و خوردی  
بدریا در آنکس که خان میکند  
کس از روری حویش در نگردد  
هوس بین که حدین هزار آدمی  
رر آنکس که او خاک برر کند  
55 همان آنکسی راست کو در جهان  
ر کبسه تجری سرد مد را  
بیک حوکه چرنده شد سگ خام  
رهی دور و مرگی در آن راه بی

- 42<sup>a</sup> P برد پی 42<sup>a</sup> P رهر 43<sup>a</sup>, 43<sup>a</sup> B 43<sup>a</sup>, 43<sup>a</sup>  
چو آخر O, گهر چون Pe U, که هر چون P 43<sup>a</sup>  
حرای پیایی بود V, چو آخر ساسی برو نار E, گهر چون ساسی بود L  
45 B 6p 45, 46 P Pe U L V 46, 45 45<sup>a</sup> O U گزارد,  
اقلام Pe 47<sup>a</sup> لای L, تایی Pe 45<sup>a</sup> که آرند E  
47<sup>a</sup> Pe باشد L 48<sup>a</sup> P 6p 18 نگردد D, ازیں Pe  
V 53-дэн sopra кетм 49, 50 آفت B آتش; درون V  
49<sup>a</sup> B 6p و بی D بست 49<sup>a</sup> پوشیدی B, کار E نار  
50 E 6p 50 U 52-дэн sopra кетм 50<sup>a</sup> B حسای  
52, 53 O 6p 52<sup>a</sup> P بر 53<sup>a</sup> Vo B بهد,  
V 54<sup>a</sup> Pe U I V رر آنکی 54<sup>a</sup> در خان قدر در رمی  
B 54<sup>a</sup> بر L, بررگان B  
56<sup>a</sup> O E لاعر 56<sup>a</sup> V, نحوی بود سد Pe L, رکبه O  
57 Pe 6p 57<sup>a</sup> O V B حوسده D, حرسده  
57<sup>a</sup> O گردد بعام B, بدان حرحشکیش  
58<sup>a</sup> V رهی دیرو دوری دران راه نه

پس از نام یزدان گیتی پناه  
 که شاها درین چاه تمثال پوش  
 10 ترا کر سی گوهر آمیختند  
 بلبگست در ره بهان گفتند  
 بهرحا که ناشی ر پیکار و سور  
 چو در برم شادی نشست آوری  
 مکن در رخ هیچ عمکین نگاه  
 15 چو زور سیاست دهی بار عام  
 باید کران لهو گسناح کس  
 چو دریا مکن خو تنها حوری  
 بهر کس بده بهره چون آب حوی  
 طعامی که درحاه داری سد  
 20 چو از حاه بیرون فرستی نکوی  
 نمشه چو در گل بود ناشکمت  
 سر رلف را چون درآرد مگوش  
 حریصی مکن کاین سرای تو بیست  
 طرار سخن ست بر نام شاه  
 مشو خز فرمان فرهنگ و هوش  
 نه از بهر باری برانگیختند  
 دلیری مکن هان و هان گفتند  
 ماش از رفیقی سراوار دور  
 نه از بار حدان بدست آوری  
 که تا بر تو شادی نگردد تاه  
 میفکن نظر بر حریهان حام  
 رود ناتو گسناجی در سخن  
 که تلحست هرج آن چو دریا حوری  
 که تایش میرت شود هر سوی  
 بهفتاد حاه رسد بوی گد  
 در و درگفت را کد مشکوی  
 عفت بود بوی او در بهفت  
 کد حاك را ماد عمر فروش  
 ورو حر یکی مان برای تو بیست\*

8<sup>a</sup> O D<sup>a</sup> 8<sup>a</sup> نام معبود V<sup>a</sup> B 6p<sup>a</sup> ار 8<sup>a</sup>  
 9<sup>a</sup> O D<sup>a</sup> 9<sup>a</sup> وشمك پوش L<sup>a</sup> وندس E<sup>a</sup> درین چاه (حای O) حاشاك پوش  
 9<sup>a</sup> O D<sup>a</sup> حر فرهنگ فرمان و هوش O<sup>a</sup> وروح R<sup>a</sup> D<sup>a</sup> 9<sup>a</sup> تمثیل V<sup>a</sup>  
 10<sup>a</sup> D<sup>a</sup> 11<sup>a</sup> O E<sup>a</sup> 11<sup>a</sup> برره Pe 6p<sup>a</sup> و 11<sup>a</sup> انگیزند  
 12<sup>a</sup> E<sup>a</sup> 12<sup>a</sup> O<sup>a</sup> 12<sup>a</sup> رفیق خردمند O<sup>a</sup> شور L V<sup>a</sup> رهر حاکه ناشد  
 13<sup>a</sup> Pe<sup>a</sup> 13<sup>a</sup> O<sup>a</sup> 13<sup>a</sup> کست آوری Pe<sup>a</sup> نور V<sup>a</sup> رفیق سراوار B<sup>a</sup>  
 16<sup>a</sup> B<sup>a</sup> 16<sup>a</sup> O E D<sup>a</sup> 15<sup>a</sup> در آن B<sup>a</sup> حام O E D<sup>a</sup> 15<sup>a</sup> بار  
 17<sup>a</sup> V<sup>a</sup> 17<sup>a</sup> Pe<sup>a</sup> 17<sup>a</sup> که تلحست آنچه سپا حوری Pe<sup>a</sup> سپا روی V<sup>a</sup>  
 P U L D V V o B<sup>a</sup> هرج آن تنها حوری  
 18<sup>a</sup> D<sup>a</sup> 18<sup>a</sup> 18--22 L 6p<sup>a</sup> 18<sup>a</sup> E 6p<sup>a</sup> 18<sup>a</sup> مده بهر  
 18<sup>a</sup> D<sup>a</sup> 18<sup>a</sup> O<sup>a</sup> 18<sup>a</sup> عبرت B<sup>a</sup> مهر O<sup>a</sup> میرت 18<sup>a</sup> بهر U<sup>a</sup> مده V B<sup>a</sup>  
 19<sup>a</sup> P Pe U V o B 6p<sup>a</sup> 19<sup>a</sup> چون سوی V B<sup>a</sup> سو Pe<sup>a</sup> شود  
 21<sup>a</sup> E<sup>a</sup> 21<sup>a</sup> O D<sup>a</sup> 21<sup>a</sup> نمشه در اول بود E<sup>a</sup> حاه اش  
 21<sup>a</sup> V V o<sup>a</sup> 21<sup>a</sup> عفت V V o<sup>a</sup> 21<sup>a</sup> نمشه در رلك برنا شکمت O<sup>a</sup>  
 22<sup>a</sup> P 6p<sup>a</sup> 22<sup>a</sup> O E D<sup>a</sup> 22<sup>a</sup> دهد D<sup>a</sup> بود عفت کد معرا در بهت E<sup>a</sup>  
 23<sup>a</sup> Pe B<sup>a</sup> 23<sup>a</sup> P L V B<sup>a</sup> 23<sup>a</sup> واران 23<sup>a</sup> سرای P L V B<sup>a</sup> کان  
 23<sup>a</sup> Pe B<sup>a</sup> 23<sup>a</sup> در آری V<sup>a</sup>  
 23<sup>a</sup> Pe B<sup>a</sup> 23<sup>a</sup> سانی که دندان غیرست تیر  
 23<sup>a</sup> Pe B<sup>a</sup> 23<sup>a</sup> چو از آروی بررگان مریر  
 \* O D apr

گشایش در آن نیز ناگه بود <sup>76</sup>	فروستی کار در ره بود
سجن دابی شاه ارین هست بیش	سجن گرچه شد گفته ریحای حویث
حرد خود کند شاه را رهبری	بهرحاکه راند بیک اختری
بود رادم و آدمی بی یار*	کسی را که بردان بود کارسار
نابیشه کس بیاید فرود	80 دلی را که آرد فرشته درود
مثالی بوشتم چو کار آگاهان	اگر من هرمان شاه جهان
که اقبال شد شاه را رهمای	بیاوردم الا پرستش بحای
حدا و حرد یاور شاه و س	شد خاطر شاه محتاج کس
حدا ناد سارنده کار او	حرد ناد در یک و ند یار او
شاه جهان داد و بردش سار	85 حردمند چو نامه را کرد سار
اران نامه نامور شاد گشت	دل شه رند عم آراد گشت

### XXIII

#### حردنامه سقراط

بر آورد ناریچه روم و رنک	سوم رور کین طاق ناریچه رنک
که مهری ر حاتم درآرد موم	سقراط فرمود دارای روم
ر هر نوع داش ر هر گونه پند	بوسد حردنامه ارحمد
نعواصی در ندربا شتافت	حردمند روی از بدیرش تافت
سواد سجن را هرهنک و رای	5 چپین راند بر کاعد سیم سای
نام حدا سر بر آرد بلند	که فهرست هر نقش را نقشند
که دارد ندو آفریش یار	جهان آفرین ابرد کار سار

درو B, درین بیر آگه بود O, گشادن V 76<sup>a</sup>

گفته شد گرچه O 77<sup>a</sup> بیر همزه بود L

یاوری L 78<sup>a</sup> ار آن E, ار آست O, گفص V دابی 77<sup>a</sup>

پس از نام بردان گیتی پناه

\* L apr

(8) (XXIII хәйт 8ax) - ندان ای حردمند بیدار شاه

فرشته دراو Pe, که هرکه آرد L 80<sup>a</sup>

82 L 6p نکار L 81<sup>a</sup> فرو Pe, بیارد Vo 80<sup>a</sup>

84 B 6p 84<sup>a</sup> B, شاه س W, حداوند خود یاور Pe 83<sup>a</sup>

میرور رنک D, طاس Vo, دگر رور کین طاق ناریج رنک E 1<sup>a</sup>

بحاتم Pe L 2<sup>a</sup> دابی E D B W 2<sup>a</sup> رور و رنک Pe 1<sup>a</sup>

چنان: E 5<sup>a</sup> دریا ندربا B 4<sup>a</sup> گونه O نوع 3<sup>a</sup>

ندو رای داش B, مراو رای بیش (بیش Pe) یار Pe U L V Vo 7<sup>a</sup>

بدست کسان کان گوهر مکن  
 ترا دست و پای آن برنشگرند  
 پرستندگان گرچه داری هراس  
 چو تو خدمت پای و بیروی دست  
 45 چو باین پرست نهاد بجای  
 چو پای پرستنده عزگوی  
 پرستار بد مهر شیرین رمان  
 مگفتار خوش مهر شاید نمود  
 سخن تا توانی مارم گوی  
 50 سخن گفتن برم فرانگیست  
 سخن را که گویند بدگو بود  
 ر گفتار بد به بود فرمشی  
 ر شعلی کرو شرمساری رسد  
 ر هرج آن بیای شکیده باش  
 55 امید حورش بهتر است از حورش

توگر O, وگر Pe 41<sup>a</sup>

این Pe U V B, وپایان پرستش گرد O 42<sup>a</sup>

گردداری B, کرداری V, گرتو داری Pe U L Vo 43<sup>a</sup>

آئین I E, نالین O پائین 44<sup>a</sup> E 6p, و L تو 44<sup>a</sup>

نماد Pe, آئین: E, نالین پرستش O 45<sup>a</sup>

چربگوی O, چو پای F 46<sup>a</sup> از آنکه B, ناگه V, پس آنکه L 45<sup>a</sup>

Vo 6p 47, آری E, ارو Pe U V B 46<sup>a</sup>

, گر بود E, بد حوسی کو: Pe 47<sup>a</sup> بر L بد 47<sup>a</sup>

, به از خوب رویان ماه مهربان: L

به از مهربان کو بود بد رمان V

باید نمود E, مگفتار خود P, پرسار بد مهر شاید نمود Vo 48<sup>a</sup> I 6p 48

50. O E 56-чи беитдэн сонра кетмишидир

50<sup>a</sup> O E, سخن برم گفتن ر فرانگیست

Pe L Vo B, 51—84 P V, برم V برم

51—83 U „24“ §-ын 27-чи беигиндэн сонра кетмишидир,

51 O E „24“ §-ын 27-чи беитиндэн сонра кетмишидир,

ардынча 53-чү беит тэкрап эдилик

53<sup>a</sup> Vo, کران D, حواری رسد

53<sup>a</sup> D, ریح و ناری رسد B, عمل شرمساری رسد

54<sup>a</sup> Vo, پایی 55<sup>a</sup> ریره E

نه بهتر آخر نو از آفتاب  
 که در گاو و حر شاید این بافت  
 ستوری درون آید از ناف گور  
 ر گاوی بحر بایندش برشت  
 به سیار ماند آنکه سیار خورد  
 در آروغ بد باشد از ناگوار  
 که بد دل بود گاو سیار شیر  
 از آست کاسی صم میکشد  
 بهکام دادن بده بیدریع  
 از افشاندن آب بر میشود  
 که انداره طبع داری نگاه  
 که بر حای حوش است اریں هریکی  
 چهارا توئی بهترین کدخدای  
 خلوت میں سارگارش بین  
 که ماشر سرکه بود ناگوار  
 سهر بین و اسباب رفتن سار  
 که بانا بیکاری افسردگیست

بک قرصه قانع شوار حاك و آب  
 25 حدائست روی از حورش ناقص  
 کسی کوشکم بده شد حور ستور  
 چو آید قیامت ترارو بدست  
 ر کم حوارگی کم شود ریح مرد  
 همیشه لب مرد بسیار حوار  
 30 چو شیران ماندك حوری حوی گیر  
 حر کاهلارا که دم میکشد  
 قطره ستار آب درنا چو مبع  
 همان مشک سقا که بر میشود  
 چان حور تر و حشك این خوردگاه  
 35 سحش و حور نارمان اندکی  
 چو دادی و خوردی و مادی بحای  
 رهر طعمه خوشگوارش بین  
 چو ناسرکه ساری مشو شیر حوار  
 مده تن ناسایی و لهو و نار  
 40 نکار اندرای این حه بزمرد گیست

- حدائش 25<sup>a</sup> F 25 L 6p نه به ر اختر نه از آفتاب 24<sup>a</sup> L  
 بایندش 27<sup>a</sup> O 27 E 6p می B وحر 25<sup>a</sup>  
 نابد 27<sup>a</sup> B ، نابدش هم شست V ، نابدش U Vo  
 حو پدیر 30<sup>a</sup> L 30<sup>a</sup> B بد 29<sup>a</sup> L 6p 29  
 میکشد V ؛ حرکار را آنکه دم میکشد B 31<sup>a</sup> E 6p 31  
 بقطرب 32<sup>a</sup> V میکشد B ، اراں دس 31<sup>a</sup> Pe U L  
 بر Pe بر 33<sup>a</sup> P U L D V Vo B 33 E 6p 33<sup>a</sup> E بدو 32<sup>a</sup>  
 ، از افشاندش آب بر (بر) Pe 33<sup>a</sup> Pe U L V  
 آتش بدر میشود D ، آتش چو در میشود O  
 34 L 6p 34<sup>a</sup> Pe U 34<sup>a</sup> V دارد 34<sup>a</sup> F 6p  
 سدی Pe مادی 36<sup>a</sup> O D 35<sup>a</sup> B ، اراں L 35<sup>a</sup>  
 36<sup>a</sup> O 37, 38, 39 Vo 39, 37, 38  
 ر طعم حوش B ر طعم حورش P Pe L U D V Vo 37<sup>a</sup>  
 کار ساروش 37<sup>a</sup> P Pe U L B ، ر هر لقمه O  
 سب س L 39<sup>a</sup> ناسایی لهو 39<sup>a</sup> P O U L D V  
 رکار اندر آی آنچه 49<sup>a</sup> O 38-دن sonra کهمیشتر 40  
 نکار 40<sup>a</sup> V



که ره سگلاحت این بیه را  
 شامده گی کن به آهنگی  
 به ار در میانه درك آوری  
 بجشای بر هر گاهی که هست  
 دلیری مده بر خود اوانش را  
 رعیت بشه بر دلاور شود  
 که الماس از اریر گیرد شکست  
 گلیم خود از پشم خود کن چو شیر  
 که انریشم از خان تند حامه را  
 وریشار سخن مایوشیده دار  
 که افسوس باشد بر افسوسگر  
 بگویم که به رین بگوید کسی  
 اریس بیس گفتن ربانی بود  
 ر تیری بود تبع را با گریز  
 قوی باد هرحا که راند سپاه  
 پذیرفت شاه آن خردنامه را

غنا کنش دوان است اندیشه را  
 بکاری که عم را دهی سنگی  
 چو با بی گنه رای حك آوری  
 75 بحر حومی و درد آلوده دست  
 ر دوان نگهدار برحاش را  
 چو شه با رعیت بداور شود  
 مشو نرم گفتار با ربر دست  
 گلیم کسارا مر سر بریر  
 80 کفن حله شد کرم نادامه را  
 ر پوشیدگان رار پوشیده دار  
 میاور نافسوس عمری سر  
 سخن رین نمط گرچه دارم سی  
 ترا کانت آسمانی بود  
 85 گرم بر شد تبع برمن مکیر  
 تبعی حبس تیر ماروی شاه  
 خو پرداخت رین درج درحامه را

72 E 6p 72<sup>a</sup> P Pe U L V Vo

دوال B, چنان (جهان Pe L) کن دوان (دوال L, روان V)

72<sup>a</sup> O B W که در ره حکماست این

دهد O 73<sup>a</sup> Pe 6p اندیشه را این شه را

73<sup>a</sup> E D کن ناهنگی 74 B 6p

چونادشمی رای Vo, چو خواهی که با (U V) رای P Pe U L V 74<sup>a</sup>

دو نان O 76<sup>a</sup> بر سنگاهی V 75<sup>a</sup> و آلوده B 75<sup>a</sup>

برابر شود E B, بر رعیت برابر شود O 77<sup>a</sup> V 6p 77

مادشکست D Vo, رر L, اریر 78<sup>a</sup> رعیت برشه دلاور P U L 77<sup>a</sup>

کن Pe O شد, کفن کرم سد کرم نادامه را V 80<sup>a</sup> E 6p 80

وین O) خان 80<sup>a</sup> نادامه را P Pe U L Vo

ر پوشیدگان: Pe L B 81<sup>a</sup> حامه را P Pe U L V Vo

را Vo دار, سخن را پوشیده L 81<sup>a</sup> را Vo دار

ارچه L 83<sup>a</sup> نافسوس گر Pe O V B 82<sup>a</sup>

84 E 6p بگویم که رین به Pe, بگویم P U L Vo B 83<sup>a</sup>

تراکانت از آسمانی L V, ترا چون کانت آسمانی O 84<sup>a</sup>

گرایی بود O 84<sup>a</sup>. کانت B, دار آسمانی P Pe Vo

و ماروی P Pe U Vo, بهیسی جس V 86<sup>a</sup> که تیری E 85<sup>a</sup>

ار حامه را Vo, این Vo: رین, چو برداشت رین E 87<sup>a</sup>

این. Pe O U L E V B پذیرای شاه B 87<sup>a</sup>. حامه. Pe

حرامست بر زیره خز ریره آب  
 ناب دهی ریره را می فریب  
 چو باران سیل آید آتش مرزد  
 که پرسد رویت اربن داوری  
 در اندیش اربن کده پای پیچ  
 ندین گوی تاکی گرو باخن  
 سا حون که در گردن تبع تست  
 نگیرد حون کسی کردت  
 بیدارت باقه در پای بیل  
 چه سرها بگردن در آویختی  
 چو پرسد چون داد خواهی حواب  
 گلی چد را سر در آری بداع  
 که هست ازدهائی رخ چون عروس  
 چه دل کر تش بیست بیر آگهی  
 شتانا فلک شد نو آهسته باش  
 ناهستگی کوش چون شیر بر

نبینی که در گرمی آفتاب  
 چو ریره ناب دهی می شکب  
 گلی کر م ابر حواش برد  
 متمکار گابرا مکن یاوری  
 60 حون ریختن کمتر آور سیج  
 چه خواهی رچدین سر انداختن  
 بسا آب دیده که در مبع تست  
 ترسی که شمشیر گردن رت  
 کجاوه چان ران که تا یکدومیل  
 65 بین تا چه حون در جهان ریختی  
 سا مملکت را که کردی حراب  
 بدان راست ماند کریں سر ناع  
 مه دل بریں سر حنک شمس  
 دلی دارد ار مهرنایی تهی  
 70 چو خاک ار سکوت کمرسته باش  
 تو شاهی چو شاهین مشو تبر بر

56 P Pe U L V Vo B 6p

حرامست بر زنده حر ریده آب E, حرامست حر ریره را ریره آب 56<sup>a</sup> O

57<sup>a</sup> E ریده را, 57<sup>a</sup> Vo چو زنده E, می ریره ناب 57<sup>a</sup> Vo  
 که رویت برسد اران 59<sup>a</sup> O سیل 58<sup>a</sup> D Vo و Vo را  
 60 E 6p روری. Pe U L V Vo B

60<sup>a</sup> P Pe U L B, ار V اربن, در اندیشه کده پای پیچ  
 61<sup>a</sup> U 61<sup>a</sup> L 6p چو خواهی U  
 بر اس Pe, ناب 61<sup>a</sup> P U Vo B. بر انداختن: B

62<sup>a</sup> E نگیرد 63<sup>a</sup> E تبع تست U 62<sup>a</sup> U. مبع تست U, کو L که 62<sup>a</sup>  
 کسی دامت: B

حون O حون 65<sup>a</sup> پشت پیل 64<sup>a</sup> D. کراهه V Vo. کجاوه 64<sup>a</sup>  
 67<sup>a</sup> L 6p سی 66<sup>a</sup> Pe L Vo رگردن Vo 65<sup>a</sup>

که در P Pe U V کریں, نه آن B, ندین E W 67<sup>a</sup>  
 مده دل ندین سر حنک چموش 68<sup>a</sup> Vo که در سیر ناع Vo  
 هیچ L, خود O سر 69<sup>a</sup> E 6p 69, 70 ندین: B

ار سکوت ران بسته داد Pe; چو حال B 70<sup>a</sup> بیر بیست D  
 آهسته دار: Pe; فلک شد شتانا Vo 70<sup>a</sup>

71<sup>a</sup> P U E V Vo چو شاهی

از آن پیش کاید شیحوں حواب  
مگر حواکاهی بدست آورم  
پژوهنده دور کرده حال  
که حوں نامه حکم اسکندری  
20 ر دیوان فرو شست عنوان گنج  
هرمود تا عره روم و روس  
ار آن پیش کرتحت خود رحت برد  
مادرر نگشاد مهر ار رمان  
که من رفتم اینک تو ار داد و دین  
25 پدروار با بدگان حدای  
پروردن داد و دین ریهار  
نفرمانری کوش کرد بی  
صورت مرا رفتی شد براه  
گرفتم رهی دور فرسک پیش

بنیاد این خاه کردم شتاب  
که حاوید در وی شست آورم  
چین گوید ار گردش ماه و سال  
مسحل شد ار وحی یعمبری  
که نامش برآمد بدیوان ریح  
بوشنند برنام اسکندروس  
بدو داد و اورا معادر سپرد  
چین گفت با مادر مهربان  
حان کی که گوید نانا چین  
چو مادر شدی مهر مادر نمای\*\*  
نگهدار فرمان پروردگار  
که فرماری به ر فرمان دهی  
سپردم بتو شعل دهبم و گاه  
ندام که آیم بر اورنک حوش

حواب E, دستحوان حواب D 16<sup>a</sup>

بدست آیدم E 17<sup>a</sup>, نامه V, حاه Pe L B 16<sup>a</sup>

شست آندم F 17<sup>a</sup>

F apr

معنی درین حلوم رارهاست  
با نا نگوم درین برده راست  
می‌ده که آن می قرار مست  
بمجاهه رفتن به کار مست

داسان W cəp'təv'hə apr, سفرکردن اسکندر رومی در جهان və sərləv'hə

مهر O وحی 19<sup>a</sup>, مایه Pe 19<sup>a</sup>, پژوهیده Pe 18<sup>a</sup>

برآید Pe U Vo B 20<sup>a</sup>, ار وی یعمبری V

درآمد F, بر آید ر دیوان I, بروشد O

D 6p و 22<sup>a</sup>, ریح برد B 22<sup>a</sup>, عهده E, عره U 21<sup>a</sup>

مادر چو نگشاد D, پدر سر نگشاد P P U L V Vo B 23<sup>a</sup>

اینک زدادو ردین O, ارس P Pe U L V Vo B, نو ار 24<sup>a</sup>

شود: O, شده P Pe U L V Vo B 25<sup>a</sup>, گونده B, چین کی O B 24<sup>a</sup>

که من رفتم اینک ارین دادودن-نگه دار فرمان بود این چین L apr \*\*

فرمان دین P Pe U L V Vo B 27<sup>a</sup> ( 24<sup>a</sup>, 26<sup>a</sup> ) 6ax

ر راه D 28<sup>a</sup> دارد E, که P Pe O U L V Vo B 27<sup>a</sup> ر

و فرسک سسک Vo; ره O 29<sup>a</sup> و دهبم Pe U L V 28<sup>a</sup>

ناورنک Pe D V B, کی آیم D 29<sup>a</sup> و فرسک B

ندام کی آیم بر اورنک تنک Vo

## سفر کردن اسکندر به پیغامبری

سحر گه که سر بر گرفتم ر حوا  
 سر بر سحر بر کشیدم بلند  
 سر ایس نامه حسروی  
 ر گسیح سحر مهر برداشتم  
 5 سر کلکم از گوهر انداختن  
 درآمد حرامان سمن سیئه  
 که آشفته حوش حدیث ماش  
 نظر حور بر آینه انداختم  
 دگر گوه دیدم در آن سرباع  
 10 ر بر کس نهی یافتیم حوا را  
 سمن بر نقشه کمین کرده بود  
 از آن سکه رفته رفتم ر حای  
 به نائی که خود را سک رو کم  
 ححل گشتم از روی یرک حوش  
 15 هراسیدم از دولت تیر کام

بر افروختم چهره حور آفتاب  
 پراکدم از دل بر آتش سبب  
 کهن سرورا نار دادم نوی  
 درو در ناسفته نگداشتم  
 فلك را شکم حواست برداختن  
 سمن داد تبعی در آینه  
 بین حویشت حویشت بین ماش  
 درو صورت حوس شناختم  
 که چون پریان بود در برراع  
 ندیدم حوا سرو ادا را  
 گل سرح را زردی آورده بود  
 فرو مادام اندر سحر سست رای  
 به دستی که نقش کهن نوکنم  
 نوائی گرفتم بر آهك حوش  
 که بگدارد این نقش را ناتمام

چشمه Pe U I V چهره 1<sup>a</sup> . جو D , Pe 6p , که 1<sup>a</sup>

V 6p جون , چشم Vo B , چهر O

سهی سرورا P 3<sup>a</sup> سحر بر سحر بر کشیدم V 2<sup>a</sup>

قلم P شکم 5<sup>a</sup> . بهره برداشتم O 4<sup>a</sup>

سمن بیئه . Pe ; در آخر V در آمد 6<sup>a</sup>

خودس ماش I , نه سن حوش D , نه بین حوش را E 7<sup>a</sup>

حویشت را ماش V

نایبه U L V Vo B , در آسه O W 8<sup>a</sup>

دکشمه L ود 9<sup>a</sup> شناختم D , شناختم O L 8<sup>a</sup>

نوشات را D , ندیدم V 10<sup>a</sup> . بر D V O B در

آورده ناشنود آشته بود B , آورده بود Pe L V 11<sup>a</sup>

که به خود را L , ربائی V 13<sup>a</sup> . سست پای D 12<sup>a</sup>

ناهك . U D L B W 14<sup>a</sup> . همان به که نقش V 13<sup>a</sup>

ناتمام E , دا O : را 15<sup>a</sup>

مدین سارمندی جهانگیر شاه  
 ر مقدوسیه روی در راه کرد  
 15 سریر جهانگیری آسجا بهاد  
 بایین کیجسرو تحت گیر  
 بفرمود میبلی در افراحتن  
 که از روی دریا بیکماهه راه  
 بدان تا بود دیده ناگاه تحت  
 50 حو رایبه بسد پوشیده رار  
 اگر دسمدی تیرکتاری که  
 حو عار د از تحتگاهی حان  
 جستین قدم سوی معرب بهاد  
 و ر اجا د و ن سد بعمری رست  
 55 حو اجتی رهن را طاف دروشت  
 ر مقدس می حد عم آئه  
 جام آسان سوی راه آمدند  
 که حو از و پائی پسر و حاک  
 مقدس رسل رات حویس را  
 60 بر آن حای پان یک اهرمست

در افراحت رایت ر ماهی ماه  
 باسکندریه گذرگاه کرد  
 درو زورکی حد سست شد  
 که در از جهان تحت خود برسریر  
 درو روشن آیینیه ساحتن  
 شان بار داد از سفید و سیاه  
 درو دنده دایان بیدار تحت  
 سدارند تحت بویید بار  
 رقیب حرم حاره ساری کد  
 شش از ر نور عالی عان  
 ممر آمد آجا دو زور ایستاد  
 برمان ایرد میان بست حست  
 ر پلوی وادی در آمد بدشت  
 ر بیدار داور سیم یافه  
 عان گیر احاف د آمدند  
 بکن حاکه اندا بیر پال  
 ائکن رایی اندیس را  
 ده ا دوستان خدا دشمنست

- 43 ۴۴  
 43<sup>a</sup> O برافروخت V<sup>o</sup> U<sup>o</sup> L<sup>o</sup> مدین سر و آت جهاندار به  
 44<sup>a</sup> PCULDAOB رمتدوسیه V<sup>o</sup> بر راه  
 45<sup>a</sup> ۴۵<sup>b</sup> 5<sup>a</sup> L<sup>o</sup> سریر جهاندار از آسجا بهاد  
 45<sup>a</sup> V<sup>o</sup> از جهان اح خود L<sup>o</sup> U<sup>o</sup> درو  
 45<sup>a</sup> V<sup>o</sup> برسریر P<sup>o</sup> رحت خود B<sup>o</sup> راج و تحت (P<sup>o</sup> سریر PeI  
 ۴۵-52 PCULVVo 6p رحت را برسریر V<sup>o</sup>  
 4۰ O دانی تحت L<sup>o</sup> دید (۱<sup>a</sup> و ر سیاه O  
 4۹<sup>a</sup> DB 52<sup>a</sup> O سنده B<sup>o</sup> 5۱<sup>a</sup> دند O بدو  
 52<sup>a</sup> O سه زور L<sup>o</sup> و درو O دورور 53<sup>a</sup> عان L<sup>o</sup> حان O  
 54<sup>a</sup> V<sup>o</sup> عربی V<sup>o</sup> معرب L<sup>o</sup> بعم OW<sup>o</sup> از اجا V<sup>o</sup>  
 54<sup>a</sup> V<sup>o</sup> سده PleOU+Vo کسر P<sup>o</sup> V<sup>o</sup> میان 5۱<sup>a</sup>  
 55<sup>a</sup> O ورق V<sup>o</sup> طرف ران B<sup>o</sup> L<sup>o</sup> را 5۵<sup>a</sup>  
 56<sup>a</sup> 57-57 Vo ۴۴ دران B<sup>o</sup> داور 5۱<sup>a</sup> تافه L<sup>o</sup>  
 56<sup>a</sup> B 5۱<sup>a</sup> B 6p حاکرا B<sup>o</sup> 56<sup>a</sup>

30 گر آیم چاں کن که ار چشم بد      به نو حیره مانی به من چشم ز  
وگر رامدن حال پیرون بود      بهش مانش تا عاقبت چوں سو  
چنان کن که فردا دران داوری      مگیرد ریاست بمعدر آورد  
سحن چوں سر برد برداشت رحمت      رها کرد بر مادر آن تاج و تخت\*  
هرمود تا لشگر روم و شام      برو عرص کردند خود را تمام  
35 ار آن لشگر آید احتار آمدش      بسدیده تر صد هزار آمدش  
کریں کرد هر مردی ار کشوری      مردانگی هر یکی لشگری  
چهارش هزار اشتر ار بهر مار      پس و پیش لشگر کشیده قطار  
هزار حسنین ار و بسراک      ملشگر کشی کوه را کرده چاک  
هزار دگر حنی مارکش      همه بارهاشان حورشای خوش  
40 هزار سیم باقه ره نورد      بریر رر و ربور سرح و ورد  
هزار چهارم بجیبان تیر      خو آهوگه تاحن گرم حیر  
ر هر پیشه کایند چهارا نکار      کریں کرد صد صد همه پیشه کار

30<sup>a</sup> V B چشم رد

31<sup>a</sup> F چوں سود L, حمش مانش Vo 31<sup>a</sup> بیرون شود

32<sup>a</sup> P D رنات نگرد, O بر, D 32<sup>a</sup> درس

س پرده O سر برد 33<sup>a</sup> رعدر: P Pe O U L E Vo B

33<sup>a</sup> L ما مادر

چو رآسه سید (سید Pe U) پوشنده رار \* P Pe U V Vo arı  
ندارنده تحت گویند مار (50 باخ)

V cərləvənə art بیرون روس سکندر نغمه سرو عرص کردن لشکرا

34<sup>a</sup> E بدو 35<sup>a</sup> Pe بر 35<sup>a</sup> لشگر

36<sup>a</sup> V 36<sup>a</sup> بر مرکب در آمد چنان لگیری

37<sup>a</sup> Pe اسیران بهرکار Vo, اشتران رر مار L, هزارش هزار

38<sup>a</sup> P Pe U L B هزارش رحس V, هزارش بحس

Vo بسواک B, بیشراک V, هزار اشتر بحتی بسراک

38<sup>a</sup> O نکس کشتی V, کشتی کشی DB, نگردن کشی E W, به کشتی کمی

O L E D V Vo W 39<sup>a</sup> U بر کرد حاک B, حاک

39<sup>a</sup> Pe هزارش دگر بعضی L Vo

39<sup>a</sup> O 40<sup>a</sup> P Pe U L V Vo بر همه مار ایشان E, همه مار شاهان

40<sup>a</sup> D خوش نورد F, بقره O باقه, هزار دگر

40<sup>a</sup> D 41<sup>a</sup> L برین ررو نقره

41<sup>a</sup> O جو آه که B 41<sup>a</sup> هزار دگر بد B, چهارم هزارش

42<sup>a</sup> O کریں کرده صد پیشه کار 42<sup>a</sup> E سهارا شمار, سهارا نکار

Pe U زهر Vo, همه کرده

80 باورچه آورد ار آحا سباه  
 چو آمد گه دعوی و داوری  
 کس ار دانش و دین او سر شافت  
 چو آموخت بر هر کسی دین و داد  
 بر فن دگر ناره لشگر کشید  
 85 تعجیل میراند بر کوه و رود  
 چو ار ماندگی گشت برداخته  
 نمود ار بیابان دریا شتاب  
 سه مه بر سر آب دریا شست  
 اران سو که حورشید میشد بهان  
 90 حریره بسی دید بی آدمی  
 سی پیش ناز آمدش خاور  
 درو هیچ اریشان پیامیختند  
 سرادجام چون رفت راهی دراز  
 بیابانی ار ریک رخسده رود  
 95 بران ریک بوم ار کسی تاختی

سوی ملک معرب عمان تار گشت  
 و ر افریحه بر اندلس کرد راه  
 ندانش نمائی و دین پروری  
 رهی دید روشن بران ره شافت  
 بهر بقعه طاعتگهی سو نهاد  
 معالم گشائی عالم بر کشید  
 کجا سره دید آمد فرود  
 دگر ناره شد عرم را ساخته  
 در امکند کشتی بدریای آب  
 یاورد صیدی ر دریا بدست  
 تکپوی میکرد با همراهان  
 برون رفت و میشد رمی در رمی  
 هم ار آدمی هم ر حسن دگر  
 ورو کوه ر کوه بگرختند  
 شب رمین دید کامد فرار  
 که حر طین اصغر بیگیت گرد  
 رمین ربرس آتش براداحتی

- 79<sup>a</sup> L چان سار , سوی حاک معرب D 79<sup>a</sup> .  
 باورچه B 80<sup>a</sup> سارگشت V , مار گشت Pe ULL  
 اندکس V درار افریحه کرد بر اندلس راه O , وراورچه B 86<sup>a</sup> .  
 81<sup>a</sup> PPeULV 2 دس آوری OE V  
 , نامه وخت U 83<sup>a</sup> نان D , دان EL 82<sup>a</sup> .  
 بر B و , طاعت گه Pe U 83<sup>a</sup> در PPeOUFDVB  
 ره VB را 86<sup>a</sup> دشب PPeUL کوه 85<sup>a</sup> .  
 دریا شتاب O , برافکند PPeULLV 87<sup>a</sup> .  
 , یاورد W 88<sup>a</sup> سه شب بر سر آب دریا گدست V 88<sup>a</sup> .  
 , و ر Vo که , سر B سو 89<sup>a</sup> ر دریا و دشب V  
 90 I 8p نا همسران Vo 89<sup>a</sup> 8p V بهان  
 باری F , رمین بر رمین PPeV 90<sup>a</sup> .  
 دار حسن D 91<sup>a</sup> . دس و پیش PPeULLV Vo B 91<sup>a</sup> .  
 وزوهمج LV 92<sup>a</sup> حسی PULLAVoB  
 , شب رمین راهی آمد O 93<sup>a</sup> راه Pe , کرد I رفت 93<sup>a</sup> .  
 , که ار طین L , طین Pe 91<sup>a</sup> رمی U  
 که چون طین اصغر همبرجت کرد B  
 در انداحتی E , ربرس آس انداحتی Vo 95<sup>a</sup>

مطیعان آن حانه ارحمد  
 طریق پرستن رها میکند  
 چون ریختن سر در افراختست  
 همه در هراسیم اراں دیو راد  
 65 سکندر چو دید آن جان راری  
 ستمدیده را گشت فریاد رس  
 چو از قدسیان این حکایت شنید  
 حصار چهارا که سر بار کرد  
 سکندر مقدس آمد از مرز روم  
 70 چو بیدادگر دشمن آگاه گشت  
 کمر بست و آمد بیکار او  
 ناول شیخون که آورد شاه  
 خو بیدادگر دید خون ریختن  
 منادی را انگشت با در رمان  
 75 که هر کو برین حانه بیداد کرد  
 چو رو بسد آن حانه پاکرا  
 بر آسود اراں حای آسودگان  
 حمای سمگاره رو بار داشت  
 بسند ارو خز کداز و گز  
 پرستندگارا حفا میکند  
 سسی را ساحق سر انداختست  
 توئی دیوود از تو خواهیم دا  
 و ر اسان بر ایشان ستمگاری  
 فریاد نامد ر فریاد کس  
 عان سوی بیت المقدس کشید  
 ر بیت المقدس سر آغار کرد  
 بدان تا مرد فتنه ران مرز و بوم  
 که آوار داد آمد از کوه و دشت  
 بود آگاه از بخت بیدار او  
 بران راه رددو بر بست راه  
 ر درواره مقدس آویختن  
 ر بیداد او بر گشاید رباں  
 برین گونه بخت بدش یاد کرد  
 بعیر بر آمیخت آن خاکرا  
 فرو شست از و گرد آلودگان  
 طاعن گران حای طاعت گذاشت

- در بیت 61<sup>a</sup> B و 61<sup>a</sup> O از آن ، مجسمان V ، مجسمان I 61<sup>a</sup>  
 میکند 62<sup>a</sup> U L B 62<sup>a</sup> U L B 62<sup>a</sup> میکند  
 سر نه سی را راحت P 63<sup>a</sup> سر نه سی را راحت P 63<sup>a</sup>  
 فرین 64<sup>a</sup> U L B و 65<sup>a</sup> P 64<sup>a</sup> U L B 64<sup>a</sup> فرین  
 ران کردی 66<sup>a</sup> B 66<sup>a</sup> B 66<sup>a</sup> B 66<sup>a</sup> B 66<sup>a</sup> B  
 67<sup>a</sup> P 67<sup>a</sup> P 67<sup>a</sup> P 67<sup>a</sup> P 67<sup>a</sup> P  
 68<sup>a</sup> B 68<sup>a</sup> B 68<sup>a</sup> B 68<sup>a</sup> B 68<sup>a</sup> B  
 69<sup>a</sup> B 69<sup>a</sup> B 69<sup>a</sup> B 69<sup>a</sup> B 69<sup>a</sup> B  
 70<sup>a</sup> B 70<sup>a</sup> B 70<sup>a</sup> B 70<sup>a</sup> B 70<sup>a</sup> B  
 71<sup>a</sup> B 71<sup>a</sup> B 71<sup>a</sup> B 71<sup>a</sup> B 71<sup>a</sup> B  
 72<sup>a</sup> B 72<sup>a</sup> B 72<sup>a</sup> B 72<sup>a</sup> B 72<sup>a</sup> B  
 73<sup>a</sup> B 73<sup>a</sup> B 73<sup>a</sup> B 73<sup>a</sup> B 73<sup>a</sup> B  
 74<sup>a</sup> B 74<sup>a</sup> B 74<sup>a</sup> B 74<sup>a</sup> B 74<sup>a</sup> B  
 75<sup>a</sup> B 75<sup>a</sup> B 75<sup>a</sup> B 75<sup>a</sup> B 75<sup>a</sup> B  
 76<sup>a</sup> B 76<sup>a</sup> B 76<sup>a</sup> B 76<sup>a</sup> B 76<sup>a</sup> B  
 77<sup>a</sup> B 77<sup>a</sup> B 77<sup>a</sup> B 77<sup>a</sup> B 77<sup>a</sup> B  
 78<sup>a</sup> B 78<sup>a</sup> B 78<sup>a</sup> B 78<sup>a</sup> B 78<sup>a</sup> B



معلق بود آب دریا مدام  
 پس عطف آن آب گردد بهان  
 ر پرگار آن بحر پوشد پرید  
 توان دیدش در پس موج او  
 که آید نورد زمین در حساب  
 دگر رهبری هست بر ره شای  
 شد چشم او گرم در حواگاه  
 همیدون بگهان این چشمه کیست  
 سا دیده‌ها را که برد آب شرم  
 بیامد بکف هیچ سر رشته ناز  
 حوایی ندادست کس دایدر  
 یکی گردد مرکز کی ریر حاک  
 کجا میکند حلوه حورشید و ماه  
 سوی آب درنا شد آرام سست  
 گذر سته بر قطره دردان ابر  
 وگر رفت بی ره‌شاسان رفت

دراں بحر کورا محیطست نام  
 چو حورشید پوشد جمال از جهان  
 110 موقت رحیل آفتاب بلند  
 علم چون ریر آرد از اوج او  
 چو احتی رود در سر آرد حجاب  
 ندانش حسین مسماید قیام  
 چو آن چشمه گرم را دید شاه  
 115 ر دانا برسید کین چشمه چیست  
 حسین گفت دانا که این آب گرم  
 درین پرده سیار حسد رار  
 من این قصه پرسیدم از چند پر  
 دهد هرکسی شرح آن نور باد  
 120 که داند که درون اریں حلوه گاه  
 سکندر بران ساحل آرام حسب  
 چو سیماب دید آب دریا سطر  
 در آبی جهان کشتی آسان رفت

108 E بر V 109-دان سورا کتین‌چندر

108<sup>a</sup> Pe معلق بود چون بود در عظام . ناند O پوشد 109<sup>a</sup>

حورشید ا آن آب 109<sup>a</sup> ارحلان O , نورد B

آن اوج 111<sup>a</sup> P Pe UL اران بحر برکار پوشد 110<sup>a</sup> E

حساب Vo , بر E B در 112<sup>a</sup>

که اندر نورد P Pe UL V Vo که آید نورد 112<sup>a</sup>

گدارد نورد B , درحجاب Vo , که اندر نورد و D

برده E Vo بر ره , رهبری نیست 113<sup>a</sup> P . چنان E D 113<sup>a</sup>

کان 115<sup>a</sup> O V B 115<sup>a</sup> D بر او , شد UL 114<sup>a</sup>

کرس E , که آن O U V 116<sup>a</sup> Pe B بر 116<sup>a</sup> O V آن 115<sup>a</sup>

حسند سیار رار B 117<sup>a</sup> و شرم E , نود Vo برد 116<sup>a</sup>

ندانش کسی B , دیدست O E 118<sup>a</sup> آن O . 118<sup>a</sup>

اریں حواکه B 120<sup>a</sup> گرد P O Vo . ریر 119<sup>a</sup> . این V 119<sup>a</sup>

شد آن آب دریا در اندام سست Vo 121<sup>a</sup> ندان P O U L Vo B 121<sup>a</sup>

شده B دند 122<sup>a</sup> شد اندام شست O U L E D

گذر کرد برقطره دندان ابر V 122<sup>a</sup>

دندان P Pe U L Vo دردان , بر دیده از قطره ابر B

D بر رفت , ره شاسان Pe , رو O ره 123<sup>a</sup>

همانا که در حای ترکیب حاك  
چو لك مه در آن نادیه تاحند  
حو پایان آن وادی آمد پدید  
در آن ژرف دریا شگفتی نماد  
101 محیط جهان موج هیت نمود  
سرو رفتن آب از جهان  
حیاط معانی بد آن آب را  
ان هر شایوری از اوج دور  
سما در سرو رفتن آفتاب  
102 "همان چشمه کور است حتی  
چه آبی بیکجا میها شود  
معنی بود بنا بود در معاد

در ترکیب گوگرد بود آن مغا  
ارو بر هم رحمت برداخته  
سکندر دسریای اعظم رسیده  
که یونایش اوقیانوس حواب  
اران پیشتر حای رفتن سو  
دران ژرف دریا بودی بهار  
بوشیدنی از دندها تاب ر  
دریا در افکندی از چشمه نور  
اسارت چشمه است و دریای آب  
دریا حوالی کند رهمای  
سود حوضه او دریا شود  
معلق بود حو بود کرد حاك

- معنی کرد آن حاک ترکیب حاك ، آن حای ، در حای 96<sup>a</sup>  
 96 ه ا بود در آن ، P P U A V ، در گوگرد آمد بود ( )  
 97 در P روه ( ) ، در آن ، A لك  
 97<sup>a</sup> در آن ، اوقیانوس ، که بود ، فارس حواب V  
 97<sup>a</sup> در آن ، P P U A V ، بود ، اوقیانوس P  
 101 در آن ، D V ، دریای بودی ، 101  
 102 در آن ، U I D V ، در آن ، 102  
 102<sup>a</sup> در آن ، D ، موسسه ، A A B  
 103<sup>a</sup> سم بود W ، موج دید ، P P U I A A  
 103<sup>a</sup> چشمه و B ، آن ا از دریا ، معنی B  
 104<sup>a</sup> ، از رو رس ( ) ، دریا رو رس A  
 104<sup>a</sup> در آن ، P P U A V ، در آن ، در آن ، B  
 105<sup>a</sup> در آن ، A ، همه چشمه کور کور است چای O  
 106<sup>a</sup> ، هم حوضه و ، هم از حوضه او ( ) 106<sup>a</sup> ، دریا P ، سکجا  
 و در W ، با B ، پس D V او  
 107 V 108-109 ( ) ، 107  
 107<sup>a</sup> P P U I A V B ، معنی O ،  
 ، معنی شرد حو شرد ( ) 107<sup>a</sup> ، دریا کنودی برارد سحاب E  
 ، معنی شود D ، معنی سود چون شود کرد آب E  
 آب F حاك ، و حاك F O L ، معنی بود آب دریا مداب Pe

ولی هرچه باشد ر منقال کم  
 چو شد گفته این داستان شهریار  
 چنان بود کان پیر گوینده گفت  
 140 هرمود تاسر هیوان مست  
 همه دیدها بار بدید چست  
 وراں سځ جداځکه آید بدست  
 همه ریر کراسها کرده سد  
 کمد آن هیوان اراں سځ نار  
 145 هرمان بدیری رقیان راه  
 شه و لشگر ار یم جداں هلاک  
 هرمود شه تا اراں حاځ ورد  
 چو آمد بحائی که ند آنگیر  
 هرمان او سځها ریختند  
 150 همه همچان کرده کراس پیچ

ر حاصیت افند و گر صد بهم\*  
 فرستاد و کرد آرمایش نکار  
 نی چدرار آن سځ برحاځ حفت  
 نان سځ رنگین رساند دست  
 کمد آنکه آن سځ را نار حست  
 مردش بروں بر هیوان مست  
 لفافه برو نار پیچیده چند  
 نماد خودرا دران سځسار  
 بحای آوریدند فرمان شاه  
 گذشتند چون ناد اراں ورد حاځ  
 شتران صد اشتر گران نار کرد  
 برو و نوم آتھا عمارت بدیر  
 وراں سځ بیادی انگیختند  
 کریشان یکی نار نگشاد هیچ

همی B, یکی V, دگر D, اگر Pe L Vo 137<sup>a</sup>

ر بهان حان (ر هر رواں B) بردش رهمای B W اپر \*

همی خواندش پهنه حان گرای

صد هزار V شهریار, چو شه گفت این B 138<sup>a</sup> L 6p 138

ارای حاځ برسځ حفت P Pe U E V 139<sup>a</sup> مرد Vo پسر 139<sup>a</sup>

هیوان سحت P Pe U L E D Vo 140<sup>a</sup> ارآحملة برسځ حفت L

, بران V, ندان E, بران سځگهارا رساند رحت L 140<sup>a</sup>

, لساید دست V, ندان سځ پاره رساند B

P Pe U L E D Vo رساند رحت V 6p 141

آلځ آن سځها نار حست L, کد Pe 141<sup>a</sup>

درین L, ورین P Pe Vo 142<sup>a</sup>

بپشت W, بران P Pe U L E V B بروں بر 142<sup>a</sup>

رقیان شاه D 145<sup>a</sup> سځ سار L, نماد B 144<sup>a</sup>

گذشتند اراں سځ چون نادو حاځ Vo 146<sup>a</sup> چندین B 246<sup>a</sup>

پرار E گران 147<sup>a</sup> رود L ورد

ندش طفل سره گیا آب شیر V 148<sup>a</sup> E 6p 149

بیادی انگیختند P Pe U L V Vo اراں V 149<sup>a</sup>

زیشان P 150<sup>a</sup>. کرده: B 150<sup>a</sup> V 6p 150

شه ار وه شناسان بپرسيد رار  
 125 که کشتي برين آب چور افکم  
 بديدند کار آرمایان صواب  
 نمودند شه را که صد رهمون  
 دگر کاندرين آب سيماب فام  
 سپاه و ستمگاره و سہماک  
 130 سياست جان دارد آن حابور  
 دهد حان و ديگر بحد ر حای  
 نر رين همه آن کزین حاه دور  
 سی سک رنگين دران موحگاه  
 فرورنده چون مرقشيشای رر  
 135 چو سد درو ديدۀ آدمی  
 وراں حرمی حان دهد دررمان  
 سنجين کار و ترتيب سد  
 چگوه سه رو بروں افک  
 که شاه افکند کشتي آتجا رآ  
 اريں آب کشتي يارد رر  
 بھک ازدهائيت قصاصه  
 چو دودی که آيد بروں ار م  
 که بسده چون بیدش يك د  
 که باشد براهی چين رهم  
 يکی فرصه ببي چو تاسده نور  
 همه ارق و ورد و سرح و س  
 منی و دومں کمتر و بیش  
 بحد ر س شادی و حره  
 همان ديدن و دادن حان هم

- بپرسيد رار E , وه شناسان Pe , شد Pe U شه 124<sup>a</sup>  
 بديں BW , درس P E V Vo 125<sup>a</sup> و سار P U L E B 124<sup>a</sup>  
 افکيم P O U L E D V Vo B  
 بدند B 126<sup>a</sup> افکيم P O U L E D V Vo B 125<sup>a</sup>  
 باب L Vo 0 , در آب Pe E D V B 126<sup>a</sup>  
 128-дэн „27“ §-ын 150-чи беитинэ гэдэр О бр  
 سيماب هام L , دگرگوه رين آب Pe 128<sup>a</sup>  
 فصاحه L , فصاحه U , قصاصه Pe V Vo 128<sup>a</sup>  
 جورودی B 129<sup>a</sup> فياصه B , ققاصه D , ققاصه E  
 چان Pe 131<sup>a</sup> که بسيد E 130<sup>a</sup> . ار Pe آن 130<sup>a</sup>  
 همه آلك اتجا ر دور E , سروتن همه آن گر احام دور : V-132<sup>a</sup>  
 همه کاندرين حاه Vo , همه آنکه اسحاه D  
 قرصه E V Vo 132<sup>a</sup> همه گر احاه دور B  
 نمودند مرل شناسان راه \* B apr  
 که چون شه کند کوح اريں کوچگاه  
 سرح و ورد E W ررد و سرح 133<sup>a</sup> رنگن درآن کوچگاه B 133<sup>a</sup>  
 , فرورنده و سرح چون کان رر Pe 134<sup>a</sup> ررد رلک B  
 , حوهرکان رر L , مرقششهای رر U مرقشيشای رر  
 موسقی ناررر B , کوی سيمين و رر Vo , شوشه سرح رر E  
 در حهان Pe 136<sup>a</sup> بحد ر س B 135<sup>a</sup> و آدمی Pe 135<sup>a</sup>

165 چو شاه آن سا کرد ارو رو نتافت  
 جو ششماه دیگر بیمود راه  
 اران ره که در پای پیل آمدش  
 سر حشمه پیل رعیت نمود  
 شب و روز بر طرف آن رودبار  
 170 بدان رسته کان رود را بود میل  
 سی کوه و دشت ارجهان در نوشت  
 پدید آمد از دامن ریک خشک  
 کمر در کمر کوهی ارجاره سگ  
 بر و راه در رسته پوینده را  
 171 کشیده عمود آن شناسده بود  
 یکی پشته بر راه او بود بد  
 کسی که بران پشته خار پشت

ر دریا سوی بیابان شناخت  
 ستوه آمد از رنج رفتن سپاه  
 گذر سوی دریای پیل آمدش  
 که آن پایه را دیده نادیده بود  
 دو اسه همی راند بر کوه و عار  
 همی شد چو آید سوی رود سیل  
 بیابان رسید آخر آن کوه و دشت  
 بلد دیگری سر نا بوی مشک  
 بر آورده چون سر میا برنگ  
 گذر گم شده راه خوینده را  
 اران کوه میاوش آمد فرود  
 که از رمش پایها بود کند  
 بر انداختی جان بیگال و مشت

- روی یافت E V W , اس L V , ار آن P 165<sup>a</sup>  
 بردن سپاه Pe 166<sup>a</sup> I 6p دیگر 166<sup>a</sup> روی I Vo سوی 165<sup>a</sup>  
 میل Vo , میل E , میل Pe , دس B ره 167<sup>a</sup>  
 , کران پایه را B 168<sup>a</sup> گذرگاه سوی رود میل E 167<sup>a</sup>  
 آن خوینده V 169<sup>a</sup> Pe 6p دند نادیده V  
 , بران Pe D Vo , همان رسته U 170<sup>a</sup> رودبار L  
 کوه B , میل V رود , دسه Vo , رسته P E B  
 چو آمد: V Vo , همیشه B همی شد 170<sup>a</sup>  
 , ار دندن ریک (رود B) حشک P P e U L D B 172<sup>a</sup>  
 رود Vo ریک , ار دوریک ریک حشک V  
 , بر آورد I , برآمده Pe 173<sup>a</sup> نکردن کمر V 173<sup>a</sup>  
 , بران راه E V 174<sup>a</sup> دریک I , ریک , سیک Vo سر  
 بر سسه بود سسده را B , درست V , بود راه Vo  
 را B راه 174<sup>a</sup> سسده را Pe  
 شناسده رود L , ار I آن , عمودی فاده بد اندر دو راه V 175<sup>a</sup>  
 که بر سسه بد بر حلاق دو راه V 175<sup>a</sup>  
 , یکی سسته Pe L , یکی راه دیگر بران کوه بد V 176<sup>a</sup>  
 , بر راه آن رود بد LD Vo , یکی پشته آجیان بود B  
 بدان W 177<sup>a</sup> گشت کد E 176<sup>a</sup> آن W او  
 سسته گاو شت E , بران ره سالا شدی V  
 چو انداختی E , اران سوی دیگر نه پیدا شدی V 177<sup>a</sup>  
 و L 6p

برآورد بیدر حضاری بلند  
 همه يك ديگر برآورده بر  
 درون سارا برانمود پاک  
 که راری دران برده پوشیده داشت  
 که چون مدنی شد بران رورگار  
 پدید آمد آن گوهر هفت رنگ  
 کراندودش گل حرم داشت پیش  
 بران حرقه سیار حان ماحتمد  
 بیدیدار آن حصش آمد سار  
 کمندی بر انداخت و بالا دوید  
 چو آهن را رود ارو حان رنود  
 چو کوهی بهم بر بهی چون بود  
 شید این سخن را و ناور نکرد  
 برو قصه شد ر آرمایش درست

ترکیب آن سگها مد شد  
 برآورد کاحی حو مادام معر  
 گلی کرد گریده ران ررد حاک  
 درویرا بسودود و حالی گذاشت  
 155 شیده چین است ار آمورگار  
 فرو رحت کرباس ار آن روی سگ  
 درون سا ماند بر حای خویش  
 درون ماسدگان حرقه انداحسد  
 هرآن راهرو کامد آنجا فرار  
 160 طلب کرد بر باره چون ره بدید  
 چو بر باره شد سگ را دید رود  
 ر سگی که در يك مش حون بود  
 شیدم ر شاهان يك آراد مرد  
 فرستاد و اس قصه را بار حست

- برآورد، U 51' ، سدها B ، شکها Pe ، سگها ، ترکیب D 151'  
 برآورد، P 152' ، حضار L ، بی در B ، بی در L بیدر  
 ، هر يك ديگر برآورد معر 152' ؛ سرحا حکی F  
 ، سگی کرد Pe 153' ، برآموده معر F  
 ، گوسد W گریده ، گلی ررد کردند اران ررده حاک B  
 کرد V ررد ، چون Vo ران  
 حاک I B ، ران کوبهارا بر اندوده حاک V 153'  
 درس V Vo 154' ، سدود Pe I B ، برویرا سدود Vo 154'  
 دران B ، ارس V ، درس P Pe U L 155' ، حسمده W 155'  
 درون سا L 157' ، ار روی سگ D W 156'  
 ، اندرون Pe 6p I ، گل حرم ، اندودن B ، اندودش W 157'  
 بهان F حرم  
 برآن حرفه سیار حاست بیس B 157' ، L ap 157'  
 ، کردو F 160' ، قصرس B 159' ، ره روی F 159'  
 ، ررافکند W 160' ، ناره Vo ، کرد ناره چوره راندد B  
 ناره I ، Vo 6p ، I 161' ، V Vo 6p و  
 ، رود ار اجار بود V ، حان ارود در بود D B ، رود ارو حان رنود 161'  
 ، چو سگی Pe B 162' ، E 6p 162' ، حان ارو چون رنود Pe  
 برری V 162' ، ر سگس که در نکهش حون بود Vo  
 فرصه را B ، آن Vo ، فرستاد اس D 164' ، آراده V B 163'  
 شد آرمایش EB ، فرصه B ، قصه ، درس E B 164'

بود بچه شیر رنجبر شیر  
 هررید خود بار گوید سخن  
 بویسد مثالی ماهسنگی  
 سرد دل از مهر و پیوند خویش  
 که مجموعه بود اراں حمله حرف  
 چو بچه که ناشیر باشد دواں  
 ر بایان آن پشته آمد بربر  
 بر شاه شد رفته از روی رنگ  
 نوشته چیں بود کز گرد راه  
 بدورح ره خویش کردم قیاس  
 برو هرکه آمد زخود دست شست  
 فرود آمدن هیچ روئی نداشت  
 ر س نگی ره سنگ آمدم  
 حرد راں خطرناکی آواره شد  
 طرف تا طرف ناع در ناع بود  
 بالا شود مرد و فرزند زیر  
 گر او نار باید خود اراصل و بن  
 195 وگر رانکه دارد ران سنگی  
 فرود افکند سوی فرزند خویش  
 بدست آوریدند مردی شگرف  
 سوی کوه شد پیر و نا احوال  
 دگر بیم رور آن حواں دلیر  
 200 رکاعد گرفته بوردی بچگ  
 شه داد رکاعد فرو خواند شاه  
 حواں آتچان آمدم کر هراس  
 رهی گفنی از تار یکموی رست  
 درین ره که حرشکل موئی نداشت  
 205 چو برپشته حاره سگ آمدم  
 از آسوکه دیدم دلم باره شد  
 ورینسو ره پشته بی داع بود

مرد P Pe U L V B شیر ، بود بچہ 193<sup>a</sup> D B

، کرو باز یاند خود V ، دگر D گر او 194<sup>a</sup>

س باید از E Vo W یاند خود ، کرو باز یاند اراصل B

فرو 196<sup>a</sup> D V تنک P Pe U L رانکه 195<sup>a</sup>

در E اراں 197<sup>a</sup> مهربیود W ، سرد D Vo 196<sup>a</sup>

، بر بالا (و بالا Pe Vo) حواں Pe L Vo ، بود V پیرو 198<sup>a</sup>

، رواں E Vo 198<sup>a</sup> E بر و ، پیر نا آن حواں B

رواں B - нашинәдә - حواں

ر بالای B ، ر بایں P Pe U L D V Vo 199<sup>a</sup>

ر رکاعد بوردی گرفته B ، رکاعد نوشته بوردی Vo 200<sup>a</sup>

، آمدم آتچان P 202<sup>a</sup> ریح راه E ، چباں Vo 201<sup>a</sup>

L بر 203 کردم اساس Vo 202<sup>a</sup> کر قیاس Vo

موی ماریک Vo B ، تارک موی E V تارک موی ، رهی گوئی W 203<sup>a</sup>

در آن E 204<sup>a</sup> برو هرکه اندر حوردکشت سست B 203<sup>a</sup>

شاد Vo ، باره L V پاره ، اریں سو E 206<sup>a</sup> فرو Vo 204<sup>a</sup>

، آراده شد Pe L Vo ، خطرناکی L ، خطرناک B 206<sup>a</sup>

، اراں ره سوی پشه Vo ، وراں سو V 207<sup>a</sup> آراده شد Vo

راع بود E W ، وریں سوکه ره پشه داع بود L

برناع B ، در V ، بر E تا 207<sup>a</sup>

زدی قهقهه چون برو تاختی  
 برو گر یکی رفتی و گر هزار  
 180 فرستاده بر پشته شد چند کس  
 چه هر کس که بردی بران پشته رحمت  
 چنان چشم اران حیل بر تافتی  
 سکندر جهان دید گار را حواید  
 که توان برین کوه تنها شدن  
 185 سکوت نمودن دران تاختن  
 چو بر پشته رفتن گرفتن قرار  
 تدریج دیدن دران سوی کوه  
 نکردند اربین نوع و سودی نداشت  
 چنین شد درین داوری رهمای  
 190 نویسنده باشد جهان دیده مرد  
 بود خوب فریدی آن مرد را  
 جو میل آورد سوی آن پشته گاه

ار آسوی خود را در انداختی  
 چو مرغان پریدی بران مرغزار  
 کریشان بیامد یکی مار پس  
 تو گفتی بران یافتی تاح و تخت  
 که چشم از حیلش انر یافتی  
 درین چاره خوئی سسی قصه راند \*

دو همراه باید بیکجا شدن  
 بهر ده قدم مرلی ساختن  
 بر انداختن آنچه باید بکار  
 بیکره دیدن که آرد شکوه  
 دگر راه دانا نظر بر گماشت  
 که مردی هرمد پاکیره رای  
 همان حامه و کاعش در نورد  
 کرو دور دارد عم و درد را  
 بود پور هم پشت ما او راه

- 178<sup>a</sup> V بران تاحی 178<sup>a</sup> E V وراسوی  
 179<sup>a</sup> L چو مرعی 179<sup>a</sup> Vo رفتی و صد هزار  
 180<sup>a</sup> D اران 180<sup>a</sup> E B W بردی اران کوهسار V  
 181<sup>a</sup> V B W دران B. چو هرکس  
 181<sup>a</sup> E D برو 182 Vo 6p برو Vo رفتی  
 183<sup>a</sup> L دمی E سسی وزین Vo دران  
 183<sup>a</sup> E D Vo apt چنان رای دیدند فراسگان  
 دران وحشت آباد سگانگان  
 184<sup>a</sup> V Vo بدس V Vo دیدن گوه E برین کوه  
 184<sup>a</sup> Vo بدان 185<sup>a</sup> V سکونی نمودن V. شاید P شدن  
 186<sup>a</sup> Vo گرفتگی Pe U L چو رفتن نه پشته گرفتگی  
 186<sup>a</sup> U آید E B باید U L Vo بر انداختی  
 187<sup>a</sup> Pe بران آنچه ما اوست نار V  
 188<sup>a</sup> E W اربین نوع و دگر دید V نکردند  
 189 B 6p و 189 V 6p اران B اریسو  
 189<sup>a</sup> E D وای رهمای Vo در آن E D W چنان  
 189<sup>a</sup> E باید B. باشد 190<sup>a</sup> W و پاکیره W حردمند D مرد:  
 192<sup>a</sup> B پناه B راه 192<sup>a</sup> L پشه راه L چوپیل B



چو رنگ یانان روان کرده گنج  
 تف و آهس اردیک بریک بیش  
 هر گوشه اشگری صف رده  
 ر ظلمت سندی ره بریشان سیاه  
 مگر رحمت شه سندی رهسور  
 شدی حای او کسده پای او  
 بداسد یکیک رناب همه  
 حواب سراوارشان نار داد  
 رمان زر کرد و رمن ریرگرد  
 به خون نا بردی ر دالها عار  
 بیابان دین درآموختنی  
 ورم در دگر دو لاجی بهاد  
 رانی سحر فقه در گوش او  
 کس از رستیا گیاهی ندید

ر راه یانان برون شد برنج  
 رهش ریگ و اندوهش اریگ بیش  
 همه راه دشمن ر دام و دده  
 وایکن چو کردندی آهنگ شاه  
 225 کس از تیرگی ره سردی برون  
 کسی کو کشیدی سرار رای او  
 برون از میانجی و از ترحمه  
 سخن را بر آهنگشان سار داد  
 نیکونه میگرد ره را مورد  
 226 دران ره نمودش حر آن هیچ کار  
 دل آشمارا بر امر و حتی  
 جو رازش نگذشت چو دبو باد  
 بیابانی از آشین خوش او  
 حر آن ره که اندر حدای آید

- کرد ، راه رنگ 221<sup>a</sup> را بیان Vo 221<sup>a</sup>  
 222<sup>a</sup> هم ، 223<sup>a</sup> رهش 224<sup>a</sup> در B ، کرد و V کرده  
 اردنک وارین سر 225<sup>a</sup> تف راهش L D 226<sup>a</sup> ، تف آهش V 227<sup>a</sup>  
 از آن (از نال 228<sup>a</sup>) نک من Vo  
 راه و دده Vo ر دده و د آ ر رال دده L 229<sup>a</sup> ر دام و دده 230<sup>a</sup>  
 کردند L 231<sup>a</sup> اشگری صف رده 232<sup>a</sup>  
 سیاه Vo سیاه بریشان L 233<sup>a</sup> راه اشان 234<sup>a</sup>  
 مگر حضرتش را دده L V 235<sup>a</sup> مگر حضرتش 236<sup>a</sup> کرد ، B 237<sup>a</sup>  
 کند ، بی او L ، چان او D 238<sup>a</sup> ، 239<sup>a</sup>  
 ناهیل او سار کرد L 240<sup>a</sup> D A B W سجده در L 241<sup>a</sup>  
 نیکونه L 242<sup>a</sup> 243<sup>a</sup> از کرد 244<sup>a</sup>  
 رمن زر کردون رمان درمرد V 245<sup>a</sup>  
 رمن زر کرد و رمن در کرد B  
 رمن زر کردون رمن W ، رمان در کرد و D V 246<sup>a</sup>  
 نار ، باد 247<sup>a</sup> حر این V W ، درس U 248<sup>a</sup> L 249<sup>a</sup>  
 بهسندگان Vo 250<sup>a</sup> ، 251<sup>a</sup> ، 252<sup>a</sup> ، 253<sup>a</sup> ، 254<sup>a</sup>  
 چون بد باد V ، نگذشت مبد باد B ، L 255<sup>a</sup> نگذشت 256<sup>a</sup>  
 آتش B ، آشی E 257<sup>a</sup> . دوراد L Vo  
 حر از زر V Vo 258<sup>a</sup> . گفت B ، رمانه E 259<sup>a</sup>

برآورده آوار مرغان دهل  
چنان کارروش از حدا خواسته  
رمین از بداوت درو چشمه حیر  
حین رودی از هر دو انگیزه  
وراسو همه آر و افکندگی  
بدورح بیاید کسی از بهشت  
مین کیر کجا تا کجا آمدیم  
بهد پای خودرا دران پای اعر  
شما شاد باشید و من بر شاد  
سپه راند اران کوه پایه بدشت  
که ا هر دلی دارد آنجا هوس  
گذرگه طاب کرد بر دست راست  
نمیکرد حر راه رفین سیح

برار میوه و سره و اب و گل  
هوانی نر و میری آراسته  
210 هوا از لطافت درو مشک بر  
تکشی با تالون در آویخته  
ارین سو همه ریت و ریدگی  
بهشت این و آن هست دورح سرشت  
دگر کان بیان که ما آمدیم  
215 کرا دل دهد کیر چین حای نعر  
من ایگ شدم ناه بدروود ناد  
شه از رار بهان جو آگاه گشت  
نگمت آنچه بر حواید با هیچکس  
جو داست کاجا شستن حطاست  
220 دران ره ر رفین بیاسود هیچ

- آب گل P, نه از B, بران P برار 208  
209 W up 209, 210 DB 210, 209  
کارروی L, کاررو Pe, دصد آروو از DB 209  
مسک رر Γ B W, برو D, را Vo از 210  
211 I B up لطافت Vo B, طراوت L D V 210  
نکس بالوس U, مکس بالوس Pe, نکس بالوس P 211  
رهر دار همه بر آویجه Vo, دوطاق از هوا اندر آویجه V  
مان رود باست انگجه V 211, ماراوس در آمیجه F  
212<sup>a</sup>, 212<sup>b</sup> B 212<sup>a</sup>, 212<sup>c</sup> هر در انگجه Vo  
ورس سو Vo 212<sup>a</sup> ارین سر B, اراسو Vo 212<sup>a</sup>  
آن E V B 214<sup>a</sup> اراسو W, اران سر B  
چنان V, گر اول دهد B 215<sup>a</sup> نگر Vo سس 214<sup>a</sup>  
شاد F شاه 216<sup>a</sup> درار B دران 215<sup>a</sup> کار نعر L  
ما DB 216<sup>a</sup> من 216<sup>a</sup> و بدروود Vo  
را P Pe U V Vo, که لشگر اران L 217<sup>a</sup>  
گذشت P Pe U L V Vo بدشت, ماند Pe U L پایه  
اوگمت V برحواید 218<sup>a</sup> کوه و آمد بدشت E  
دران راه رفین E V, در آروور رفین Vo 220<sup>a</sup>  
رفتی هوس L 220<sup>a</sup> بیاسودکس L

\* V сэрлөвнə арт

رسیدن سکندر بای آن بشه که رود بیل  
ار آنجا بروی می آمد و از آنجا بدخمه شداد

گمان برد کامد بقصر بهشت  
 دریده شد از گنج در دامش  
 ر بیاد تاسر بگوهر عریق  
 درفشیده چون گسند آفتاب  
 بحر سوش غنر و گرد مشک  
 چو در گسند آسمانها سروش  
 کرو بوی کافور تر میدمید  
 یکی لوح یاقوت میبا بوشت  
 که رابی سوی این ستودان ستور  
 کرو رنک و رونق گرفت این سواد  
 مکن قصد رقع بر انداختن  
 برسوائی کس نکوشیده ام  
 که خواهی تو بر اندرین خاک حفت  
 برارید گسند رسنک سیاه  
 ر دیوار گسند در آرد بدشت  
 سرس خاک سم ستوران کسد

چو شه شد در آن قصر فرخ سرشت  
 250 چو سیار بر گشت پیرامش  
 رواقی حداگاه دید از عقیق  
 درو گسندی روش از رر تاب  
 بفتاده گردی بران رر خشک  
 درو رفت سالار فرهک و هوش  
 255 ستودانی از حرع تاسنده دید  
 بهاده بران فرش میبا سرشت  
 بوشته بران کای خداوند رور  
 درین دحمه حفست شداد عاد  
 ناررم کس سوی ما تاختن  
 260 مکن ستر پوشی که پوشیده ام  
 بگهگذار ناموس ما در بهمت  
 اگر حفته را درین حواگاه  
 سر احامش این گسند تیر گشت  
 مس را سنک سود موران کسد

- 249<sup>a</sup> E W قصر رر به حست B 250<sup>a</sup> در , کنج و در Vo , آن L V ار 250<sup>a</sup>  
 کرده V 253<sup>a</sup> , گوه ر آفتاب L , در حسده Vo B 252<sup>a</sup>  
 هر سوش غنر بدان گرد مسك V 253<sup>a</sup> , اران B , دران Pc V  
 , سوش Pe : بحر حاك و عمرو كردو مسك Vo  
 دود D , گرد , سودئ B , سورش D , سورش E , کرده L , سوسه U  
 فرهك هوش P , دران V B , درون D Vo دره 251<sup>a</sup>  
 ستودانی , ستودانی B , ستودانی V 252<sup>a</sup> , آسمانها فروش V 254<sup>a</sup>  
 بوس Vo فرس . مینارست V , مینو P E , بدان B 255<sup>a</sup>  
 بدان Vo رو V W 257<sup>a</sup> ! . مینارست B , مینارست V 256<sup>a</sup>  
 ستودان , V , ستوران B 257<sup>a</sup> I کان B کای  
 , مس V , مکی P Pe L B مکن 260<sup>a</sup> در انداختن B 259<sup>a</sup>  
 نکوشیده ام E W 260<sup>a</sup> , پوشیده ام E W  
 حاك گاه B , اران حواگاه V 262<sup>a</sup> هم بر در E بر اندرین 261<sup>a</sup>  
 , سر احامشان گسند E 263<sup>a</sup> مسك B , مسك D مسك 262<sup>a</sup>  
 , برارد V Vo B Pe U L F 264<sup>a</sup> , سر احام D , آن V  
 , سنك سون Vo , ستودان کسد V 264<sup>a</sup> در آرد بگشت D  
 , سرش سم حاك V 261<sup>a</sup> کسد B , موران بود Pe  
 کسد B , بود Pe کسد

235 جهاحوی اران کان در ناسفته  
 چو لختی دران دشت پیمود راه  
 بدید آمد آن ناع ررین درخت  
 درون رفت سالار گیتی نورد  
 یکایک درختانش از میوه پر  
 240 ر هر سو در آویخته سب و نار  
 ر ناریج سیمین و ررین تریح  
 بهارش حواهر رمین کیمیا  
 ساطی کشیده دران صحن ناع  
 دو تندیسی از رر در انگبخته  
 245 چو در چشم پیکر شاس آمدی  
 ر نابور تر حوصه ساحتیه  
 دراو ماهیان کرده از حرع ناب  
 دو حشتی بر آورده قصری عظیم

بخندید چون طفل در ناسفته  
 ناع ارم یافت آرامگاه \*  
 که شداد ارو یافت آن تاح و تحت  
 رمین از درختان در دید ورد  
 همه میوه بیحاده و لعل و در  
 همه نار یاقوت و یاقوت نار  
 فرب آمده با نطرها سبوح  
 ر بیحاده گل ور رمرد گیا  
 ر گوهر ر افروخته چون چراغ  
 رهر صورتی قالی ربخته  
 اگر در بودی هراس آمدی  
 حو ییح پاره سیم بگداخته  
 نمایده تر رانکه ماهی در آب  
 یکی حشت از رر دگر حشت سیم

نامه PeULLEB, نامه P, کار B, نوم V کان 235<sup>a</sup>

235<sup>a</sup> PU طفل

\* vo concho, on رسیدن سکندر بدخمة شداد

237<sup>a</sup> LDV اران P, ناع و ناع

238<sup>a</sup> PU درو B 23<sup>a</sup> بیحاده از لعل

240<sup>a</sup> Vo شاهی آویخته

24<sup>a</sup> PPUULLEDDVoB

همه نار (نار Pe) یاقوت و یاقوت نار (نار B)

241<sup>a</sup> B آه 241<sup>a</sup> ر ناریج ررین و سیمین تریح LDV

242<sup>a</sup> V کل و رمرد L, کل در رمرد V 242<sup>a</sup> سارسی V

سر W, نهن F صحن 24<sup>a</sup> کل ور رمرد B

244, 245<sup>a</sup> Vo 244<sup>a</sup> PULVVoP

درختان (دوید L, سمونها: Vo, دکانی V) سی از رر انگبخته

گوهر L سکر 245<sup>a</sup> دوسدن W, دوسدنسی U

245<sup>a</sup> FeULVo, وگر ذنده بودی هراس

اگر شمر دندی هراس V, دگر گوه از وی هراس DB

سمه P, سم PUDV سم 246<sup>a</sup> دک V بر 246<sup>a</sup>

رایج Pe 247<sup>a</sup> دران VoB 247<sup>a</sup> چون پاره L

\*\* L 245 تكرار از نطر

یکی DVW L دگر, ارور EB, یکی حسنی VVo 248<sup>a</sup>

و دیگر رسیم L

بعمیر درارست برداخته  
 به خود برگرفت و نه کس را گذاشت  
 زر ده دهی سیم ده پنج بود  
 بروم خود را همی کرد باد  
 گروهی دد آدمی سار دید  
 بیبیموله عارها حای گیر  
 چه دارید از افسانها سرگذشت  
 که دارد درین دشت ماوای خود  
 که دورست ازین بادیه ارو آب  
 حورشهای ما صید صحرای ماست  
 برسم ددان رسیدگانی کیم  
 کیم آلت خامه از موی و چرم  
 بود آب از ابر آتش از آفتاب  
 بود آتش ما درین شهر مد  
 دم ما کند ران سیم آخور  
 ورین برتر احام و آغار بیست  
 که دارند ماوا درین دشت و کوه  
 که بریده در وی یارید پرید  
 که هرگز نگیرند خو ما کسی

280 چو دانست کان فرش زر ساخته  
 اران گنجدان کان همه گنج داشت  
 همه راه او خود بر ار گنج بود  
 دگر ناره سر در بیابان بهاد  
 چو يك بیمه راه بیابان برید  
 285 بیابانی سیه تر ر قیر  
 برسیدشان کاندین ساده دشت  
 گذشت از شما کیست از دام و دد  
 چنین مار دادند شه را حوا  
 درین زرف صحرا که ماوای ماست  
 290 درین دشت بحجیرانی کیم  
 حوریم آنچه ران صید یایم برم  
 به آتش نکار آید ایجا به آب  
 سرور سپید آفتاب بلند  
 ر ششم چو گردد هوا بر تر  
 295 درین گنج ما را حر این سار بیست  
 همان بنز برسی ر دیگر گروه  
 درین آتشین دشت بن بایدید  
 بیابانیانند وحشی نسی

بعمری D V Vo W 280<sup>a</sup> گنج B فرش 280<sup>a</sup>

رر دده و سیم L 282<sup>a</sup>

دده آدمی سان ندید B 284<sup>a</sup> که نك P 284<sup>a</sup> کردار E 283<sup>a</sup>

کیست در دور دست B 287<sup>a</sup> ارافسوها Vo 286<sup>a</sup> ساردد L V

ماوی V , دشت پانان سست B 287<sup>a</sup>

ماوی ماست V , وادی Vo , دریا Pe L E D B . صحرا 289<sup>a</sup>

راچه D 291<sup>a</sup> صحراشینی Pe بحجیرانی 290<sup>a</sup>

موی چرم P , و حامه E 291<sup>a</sup> ار B , اران Vo

ریر E ارانر 292<sup>a</sup> آجا P Pe U , نکارست B نکار آند 292<sup>a</sup>

تیربر Vo , اوتر V 294<sup>a</sup> Vo 6p ار , اری V

سر: L 295<sup>a</sup> دمامد کد Vo 294<sup>a</sup> برم و بر B

وئ Pe , درین آتشی Pe U L E 297<sup>a</sup> بیر ترسی V 296<sup>a</sup>

ووحشی Pe U L 298<sup>a</sup> شاید P Pe U L V 297<sup>a</sup>

هرکس U هرگز 298<sup>a</sup>

265 ملی هرکس از مهر ایوان خویش  
ولیکن چو بسی سراجام کار  
که داند که شداد را پای و دست  
عمار پراکنده را در معاک  
اران تن که نادر پراکنده کرد  
270 نو بر ای شامده قتل راز  
مناس این از رانکه آراده  
همه گنج این گجدها آن است  
گشادست پیش تو درهای  
بر گنج کل بر تو ناری من  
275 مسکندر بان لویج دای  
اران خط که چون قاره آب حوا  
حوار چشم گزارد اشکار  
برون رفت و ران که من است  
ر نای که در مع تبع آمدن

ستوبی کند بر ستودان خوش  
برد نادر از هر سوئی حور عمار  
بعل ستور که خواهد شکست  
رهاکن که هم خاک به پای خاک  
شانی به بی حر این کوه رود  
ترس از حین رور و نا ما سار  
که آخر تو بر آدمی راده  
سرو اح ماهم هرمان تست  
سار را بر شد این پای ریح  
ترا نادر با مات کاری مساد  
حو لوحی شد از شایح آویخته  
بنا تار آب آکر دیده راند  
بران حواد، برد اجتی نثار  
بان نسیج و گوه بیاود دست  
یکی میوه جیدن دربیع آمدن

ملکی P<sub>1</sub> از 265<sup>a</sup>  
سمورال B، سریان A، سمون دان، کد B، کد 265<sup>a</sup>  
نادر یا دست V، سدحون وراا سدال 267<sup>a</sup>  
سمورال دعوام مسکندر A، سواران کد سم سوار 267<sup>a</sup>  
جانی خط 267<sup>a</sup> B، ران 268<sup>a</sup> DB  
حاکس L<sub>1</sub> O، ادس، رانکه V<sub>1</sub>، اران تن 269<sup>a</sup>  
دران A، حریان، حجر A، حریان ساه V<sub>1</sub>، عدری P، سانی 269<sup>a</sup>  
قتل راز V<sub>1</sub>، قتل وراا 270<sup>a</sup> V<sub>1</sub>، نادر رود V<sub>1</sub>  
ارنکه A<sub>1</sub>، ازان P<sub>1</sub> D<sub>1</sub>، ارانکه 271<sup>a</sup>، رانکه 270<sup>a</sup> DB  
ران است: 272<sup>a</sup> F V<sub>1</sub>، از مرد V<sub>1</sub>، از ریل F  
ش سد L 273<sup>a</sup>، مران V<sub>1</sub>، ران: L 272<sup>a</sup>  
ر گنج I، سرو گنج سهراروت سد V<sub>1</sub> 274<sup>a</sup>  
، تو P<sub>1</sub> P<sub>1</sub> U<sub>1</sub> L، ر گنج نابوادی L و بر گجدها بر بو V<sub>1</sub>  
دان A<sub>1</sub>، ران V W، اران F 275<sup>a</sup>، ناری مناد B  
وران خط: W 275<sup>a</sup>، ساحی F D V B W، کوهی V<sub>1</sub>، لوحی 275<sup>a</sup>  
دران L 277<sup>a</sup>، کوسده اشکار: P<sub>1</sub> 277<sup>a</sup>، آبی V<sub>1</sub> 276<sup>a</sup>  
گنج کوه P P D<sub>1</sub>، ران V<sub>1</sub> W 278<sup>a</sup> LA  
، منش Vo، مع F D V<sub>1</sub>، مع B<sub>1</sub>، مع، رنادی که L 279<sup>a</sup>  
، حون D، حندن P<sub>1</sub>، چندن 279<sup>a</sup>، آدنش B<sub>1</sub>  
چندن Lammou - چندن B

ر باصد یکی را فروست سال  
 سبی کسی را ر پیری اثر  
 ماکس دادست دیگر شان  
 سی کوه و صحرای نادیده هست  
 که گرمایش گرمست و سرماش سرد  
 درو حاور چون نگردد هلاک  
 ر دیگر حکایت ورق شسته ایم  
 بحشود و بحشیدشان برك و سار  
 بر افروختشان داش اردین خویش  
 سوی ربع مسکون شان بار هست  
 شمعقت نوارش بدیران او  
 بره بردش رود شتافتند  
 نمودند راهش ناماد بوم  
 دو اسبه همی رفت براه و راه  
 دگر ناره شد عطف دریا پدید  
 تلاوشگهی دید چون چشمه سار  
 بر آسوده گشتند اران ربح سحت  
 ر ساحل دریا در انداختند

نکو روی و خوش خلق و ربا حصال  
 315 وگر میر باصد بر آید دگر  
 برون از وطن گاه آن دلبران  
 اران میر بیرون درین حاك پست  
 درو بیست رویده را آجورد  
 چورو رستی بر باید رخاك  
 320 همیشه راری که ما هسته ایم  
 سکندر نان خلق صاحب بیار  
 در آموختشان رسم و آیین خویش  
 وریشان بهمجار های درست  
 چو گشتند ارو آن اسیران او  
 325 چورو کار خود سارور یافتند  
 از آن حاك خوشان و ناد سموم  
 سکندر دران دشت بیگاه و گاه  
 سرانجام کان ره پایان رسید  
 هم از آب دریا بدریا کنار  
 فکند ماهی بران چشمه رحمت  
 دگر ناره کشتی سی ساختند

حوی W حلی 314<sup>a</sup>

314<sup>a</sup> B ر باصد فروست نك را سال

316<sup>a</sup> , مهوشان D , سرکسان E , لسگران L , بی هسان U , دلبران  
 , ورس LL , ارو 1<sup>a</sup> Pe , دلکسان W

آب و حورد 318<sup>a</sup> Vo , ارین D V , دران P Pe U Vo درین  
 بحاك 319<sup>a</sup> P Pe U , که گرمای سحتست و سرمای سرد 318<sup>a</sup> B

319<sup>a</sup> W , دران L , نگردد 320<sup>a</sup> L , ماگنه ایم

321<sup>a</sup> F D V Vo , بدان B , بران 321<sup>a</sup> W , بحشودشان  
 , داش ودین 322<sup>a</sup> Pe , بحشودشان L Vo

323<sup>a</sup> V , حبر E , شان 323<sup>a</sup> , وراجا E , وریشان 323<sup>a</sup>

324<sup>a</sup> , اران آن B , از آوان E , ارو ساد U , ارو آن 324<sup>a</sup>

نمود راهش 326<sup>a</sup> Pe , سار دریافند L 325<sup>a</sup> , ار آب سیران او V

پای رسید D 328<sup>a</sup> , سراه راه Pe , راند VW , رفت 327<sup>a</sup> , بیگاه گاه B 327<sup>a</sup>

329<sup>a</sup> F , بدان L 330<sup>a</sup> , نداوشگهی B , فرایشگهی Vo , تراوشگهی

تاختند Vo 331<sup>a</sup> , ار ربح Vo B 330<sup>a</sup> , دران D Vo B

که آن بر حیرد ز ما در دو ماه  
 برسیم ارو چون شود پای ست  
 ما بر چرا سرفشای کنید  
 ر تری هوائیست کر هر ماست  
 حورشهای ما سوسمارست و س  
 شمارا پرستش چه باید نمود  
 چه هنگام خورد و چه هنگام حفت  
 درین بادیه کاب باید بدست  
 همان پیکری دیگر از خلق دید  
 که سیار گشتیم در دشت و کوه  
 پایان وادی سردیم راه  
 ورشان حریر برسیده ایم  
 شای دگر میدهد رهنمون  
 بداحا که حورشید را بست و  
 درو آدهی پیکرانی سفید

سرد چندان بیکرور راه  
 300 اریشان نما بیکیک آید بدست  
 که بی آب چون رنگائی کید  
 نماید کاب از نه ره ماست  
 ساریم چون مار با هیچکس  
 ر شعل شما چون یایم سود  
 305 دگر گوه برسیمشان در بهت  
 که چندانکه رفید بالا و پست  
 پایان این بادیه کس رسید  
 پاسخ چیں گفته اند آن گروه  
 دودیم چون آهوان سال و ماه  
 310 بیابانی دگر دیده ایم  
 که بیرون اریس گسد قیرگون  
 شان داده اند از بر خویش دور  
 یکی شهر چون بیشه مشک بید

- 299<sup>a</sup> EDB سرد , چندانکه بکروره V ,  
 بد P در 299<sup>a</sup> شک روره LEB , چندانکه بکروره Vo  
 آد Vo , کران Vo , رما با سردنک آن دوراء V  
 300<sup>a</sup> بدست گرنک Vo شک  
 301<sup>a</sup> I BW کسد , 301<sup>a</sup> U چون , اروحون نای کسر Pe  
 کسد P , کسد LBW 301<sup>a</sup> کسد Pe  
 کان DVo , کو E کر , هوا بست U 302<sup>a</sup> , ازود U اریه 302<sup>a</sup>  
 , پرستش شمارا E 301<sup>a</sup> او Vo , La , ما 303<sup>a</sup> حرمار L 303<sup>a</sup>  
 , هرچه B , پاره Vo سر FDW گره 305<sup>a</sup> شاند B چه ناند  
 خوردن B خوردو 305<sup>a</sup> برسندشان Vo  
 رمند Vo BW , راهست V , رمست L رمند 306<sup>a</sup>  
 مکر 307<sup>a</sup> Pe U LE Vo B آت V Vo B 306<sup>a</sup>  
 , ووادی LD 309<sup>a</sup> اری V , چان U 308<sup>a</sup>  
 سامان L L Vo B , سامان سان Pe 310<sup>a</sup> اودی و دندم راه L  
 310<sup>a</sup> چیں V حس  
 311<sup>a</sup> E W بکر . گسد 312, 313 В ланцого кетмишир  
 312<sup>a</sup> Pe Vo , برانجا Pe Vo  
 313<sup>a</sup> LE B , که شهرست چون Pe U  
 313<sup>a</sup> VB درو , پیکران



دران منزل آن شب شه آرام کرد  
 رر اندود شد لاهوردی هلال  
 رفتراک او سر بر آوردحت  
 نگور افکی همجو بهرام گور  
 جهان در جهان روشنی چون چراغ  
 بهشتی صفت حله بر دوحه  
 دهی دید و ده میرابرا بدید  
 به درکس دهائی به در ده کسی  
 ر کسجد درو روعی ربحه  
 فکسده ر نامردمی مردمی  
 کشیدندی ار مرد سرگشته سر  
 فرو مانده بر تن همه فریبهی  
 ورو نار حسندی احوال خویش  
 شدندی بران کله فریاد حوان  
 همان رور فردا چه حوادث رسید  
 صدائی که ماسد باشد نگفت  
 چنین نقش دارد جهان در مورد

چو شب خون خورشید درحام کرد  
 چو طاوس خورشید بگشاد مال  
 چهارجوی بر مارگی سست رحت  
 15 حرامده میرفت بر پشت نور  
 بدید آمد آن سره و حوی و ناع  
 دهی چون بهشتی بر افروخته  
 چو شه در ده تپرستان رسید  
 حدائی به و ده حدایان سسی  
 20 حمی هرکس ار گل براکیخته  
 حداگانه در روعن هر حمی  
 پس سی چهل رور یا بیشتر  
 سری بودی ار معر و ار پی تهی  
 بهادندی آن کله حشک پیش  
 25 قصیی ردندی برآن استخوان  
 که امشب چه بیک و بد آید بدید  
 صدائی برون آمدی ار بهمت  
 که فردا چیس باشد ار گرم و سرد

نگشود  $13^a$  Pe B

بر تارپی  $14^a$  E اندوده  $13^a$  L E D

بر آورده  $14^a$  Pe 6p, W

همجون  $15^a$  V. حرامده میشد D, حرامده  $15^a$  Pe L

سر E D B W, ت  $18^a$ . جوی ناع P Vo, سری  $16^a$  V

, مررانا B, مهری را E W. میرابرا  $18^a$  D 6p, و  $18^a$

حدائی سی  $19^a$  Pe E D V Vo ده میری بپدید D V

رو B  $20^a$  رهائی Vo, دعائی V, ده B  $19^a$  کس

روعی  $21^a$  U B  $21^a$  Vo 6p

, سی و چهل  $22^a$  Pe نامردمی B, را مردمان  $21^a$  L

, پس ار سی چهل E V, شش سی چهل L, سی سی چهل U B

, سری دید  $23^a$  L B, سری بود  $23^a$  L B, سی یاچهل Vo

درتی B  $23^a$ . ورایی B, و ار مو V, ورمی U ورپی

پرسیدی D V B حسندی  $24^a$  بهادند  $24^a$  D

بدان B  $25^a$  بدان B, صیی ردندی  $25^a$  V

, مانده  $27^a$  Pe U E D B. از بحث L, ران D. ار  $27^a$

نگفت Vo, بودی بهت: L, بودی Vo باشد

آید D باشد  $28^a$  P Pe U V Vo 6p  $28$

چو دریا رسیدند یکماه بیش      بخشگی رساندند سگاه خوش  
چو از تان احجم شب تن رده      پیچید چون مار عقرب رده  
ر باد حوی بر آمد سیم      دل رهروان رست از اندوه و بیم  
335 گرفتند یکم هفته آنجا قرار      که هم سایه‌بان بود و هم چشمه‌سار  
مرهم رسیدند ازان حسنگی      ر تن ریحشان شد ناهستگی

## XXV

### رسیدن اسکندر تقریبه سرپرسیان

معنی دلم دور گشت از شکیب      سماعی ده امشب مرا دلفریب  
سماعی که چون دل نگوش آورد      ر بیم و شیم از هوش آورد  
سحس مسح این درج گوهر نگار      ر درج این چین کرد گوهر نگار  
که شه چون ر مشرق بروی برد رحت      نعرص حوی بر انداخت تحت  
5 هوای جهان دیده ساریده تر      ر ماهه رمیس را سواریده تر  
چو قاروره صبح نارنج بوی      ترنجی شد از آب این سر حوی  
ازان کوچگه رحت پرداختند      سوی کوچگه‌ای دگر تاختند  
نمودند مسرل شاسان راه      که چون شه کند کوچ اربن کوچگاه  
دهی بید آراسته چون بهشت      سوادش پر از سره و آب و کشت  
10 درو مردمایی همه بت‌پرست      رها کرده فرمان یردان ر دست  
مگر شاهشان در پناه آورد      و ران گمرهی بار راه آورد

درآمد B W ، داد B 334<sup>a</sup> رسانید L 332<sup>a</sup>

یکماه L W 335<sup>a</sup> رسته راندوه E ، رفت Pe 334<sup>a</sup>

رساند B 336<sup>a</sup>

بحوس Vo ، بهوش 2<sup>a</sup> Pe ، B بر 2

داسان W ساردهنیه اپ \*

شمار B ، نگار D 3<sup>a</sup> اس گوهر در نگار L 3<sup>a</sup>

ر دریا Pe ، که چون شه U L E D V B W 4<sup>a</sup>

ر آنجا Vo ، ر معرب V B E D 1

رحت D V B Vo ، بر افراحت E W ، برافروخت L 4<sup>a</sup>

دند P E D V ، هوایی چنان دند B 5<sup>a</sup>

کوچگاه L ، دگر B سوی 7<sup>a</sup> . رحت برداشند L 7<sup>a</sup>

ازان L E ، که چون کرد شه کوچ اربن دامگاه Vo 8<sup>a</sup>

همه سرپرست L D B W 10<sup>a</sup> . موه Vo سره 9<sup>a</sup> . دهی دید Vo 9<sup>a</sup>

ارن B ، ازان D 11<sup>a</sup> . ارد E ، حالی V یردان 10<sup>a</sup>

ره آورد L ، گمرهیشان راه آورد Vo

همان رهگذرها بروسد بآك  
 بهرمان شه راه ميروفتند  
 ار آمان كه بودند وراش راه  
 يكي مشت سبك آوريدند پيش  
 50 بعمل ستوران درش يافتيم  
 سي كوفتمش ببولاد سحت  
 بران سگ رد شاه شمشير تير  
 بهر جوهری ساختنش حراش  
 چو شه ديد كو سگ را آس كرد  
 55 همی گفت ناهر كس ار هر دری  
 ندان تا پژوهش سگالی كنند  
 نموش بهر حگ حوئي سپرد  
 چو افتاد در لشكر اين گفتگوی  
 سي نار حسند بالا و پست  
 60 كمر بر كمر ست برگرد كوه  
 فراوان دران وادی الماس بود  
 چو دریا كه گوهر درارد بهار

ر سگی كه بونده روشد هلاک  
 گریوه ببولاد می كوفند  
 تسی چند رفتند نرديك شاه  
 كه سم ستوران اریست ریش  
 سحتیش اران فعل بر تافتم  
 شد باره بولاد شد لحت لحت  
 سربد و شمشیر شد ریر ریر  
 ناریر برحاست ار وی تراش  
 ر بردگی نامش الماس كیرد  
 كه هست این گرامایه تر جوهری  
 ره خویش ار الماس حالی كسد  
 كه تا راه داند مان سگ برد  
 میان ست هر كس بدین جستجوی  
 گرامایه جوهر كم آمد بدست  
 يکی وادی بود دریا شكوه  
 كه روش تر ار آب درطاس بود  
 به دریای ماهی كه دریای مار

- تافتم V 50<sup>a</sup> شد رو 46<sup>a</sup> Pe L Vo B W همه E W همان 46<sup>a</sup>  
 كوفتمش 51<sup>a</sup> B . تافتم V , بحسش E سحتش 50<sup>a</sup>  
 جوهر 53<sup>a</sup> D ریره ریر P U V B , سربد 52<sup>a</sup> Pe  
 ناریر حاست L , بر ساحت 53<sup>a</sup> Pe  
 , كانرا بلا آس كرد P كو سبك را آس كرد 54<sup>a</sup>  
 , كانر را آس كرد D , كانره حو بلاس كرد U  
 , كان كرد: Pe , چو شه دیده را بك حساس كرد V  
 كان E B , كان سبك الماس حورد Vo  
 كند E Vo 56<sup>a</sup> كند E Vo , بران 56<sup>a</sup> Pe L  
 حیل تیری B , سبك حوئي E W 57<sup>a</sup>  
 , چو در لشكر افتاد 58<sup>a</sup> B ندان V Vo P W , بران 57<sup>a</sup> L  
 , براین Pe , بك Pe L V B W كس 58<sup>a</sup> بر Pe در  
 گوهر 59<sup>a</sup> D W درس E , ناس L D  
 گشت B , گرد E W ست , كمر در كمر Vo 60<sup>a</sup>  
 , چو دریای حوشان همه كوه و غار 62<sup>a</sup> E دید B بود 60<sup>a</sup>  
 , درآرد ر آب B , برارد V , جوهر درارد (برارد D) P Pe U D Vo  
 آب B , قار P Pe U مار 62<sup>a</sup> برارد ر غار W

گرفتندی آن نقش را در خیال  
 30 چو داست فرمانده چاره سار  
 بهرمود تا کله‌ها بشکند  
 سی حجت انگیحت رایش درست  
 در آموحشان رسم دین بروری  
 بران قوم صاحبدلی بر گماشت  
 35 چو شد کار آن کشور آراسته  
 بهرح رکابی و حرم دلی  
 ره انحام را زیر رین رام کرد  
 دهی پیچ بر پیچ تاریک و تنک  
 پدیدار شد تنع کوهی بلند  
 40 پس و پیش آن کوه را دید شاه  
 بر آورد لشکر بان تبع کوه  
 ر تبری و سخنی که آن کوه بود  
 چو شه دید کر سیک پولادسای  
 بهرمود تا ارتس گاو و گور  
 45 نمدها و کرناسه‌های سطر

چنین بودشان گردش ماه و سال  
 که تعلیم دیوست اران گونه راز  
 حم روعن ار حانها بر کند  
 که تا دورشان کرد ار آن رای سست  
 طریق حدائی و بیعمیری  
 که داند دلی چید را پاس داشت  
 روارو شد ار راه بر خاسته  
 برون راند ارو شاه يك مرلی  
 که انجم دران ره کم آرام کرد  
 همه راه پر خارو پر خار سیک  
 کرو بر شدن بود حاررا گرد  
 ضرورت برو کرد نایست راه  
 ر ریح آمده تبع داران ستوه  
 سم چاربايان در آن سیک سود  
 حراشیده میشد سم چارباي  
 بجرم اندر آرند سم ستور  
 بسند بر پای پویان هرر

- مر L بر 31<sup>a</sup>. ارس گونه سار B, ارس E 30<sup>a</sup>  
 ارس V, دور گردش D دورشان کرد 32<sup>a</sup>  
 روا U, روا Pe L Vo 35<sup>a</sup> حساب E W. طریق 33<sup>a</sup>  
 رو Vo, اران V W 36<sup>a</sup> اران راه Pe U L Vo  
 اران ده يك مرلی B, شاه ارو يك مرلی D, V 6p شاه  
 , ره انحام دارش بی آرام کرد 37<sup>a</sup> Vo L 6p 37  
 , چوانجم W 37<sup>a</sup> زیر B, در بی Pe زیر  
 که (چو U) انجم دران راه کم رام کرد Pe U Vo  
 نارک تنک Pe B, و نارک U V, دهی D, ره Pe 38<sup>a</sup>  
 , که ار E B W 39<sup>a</sup>. کوه L 39<sup>a</sup>. حارسک Pe 38<sup>a</sup>  
 40 — 44 L 42, 43, 40, 41, 11 پر L بر, کران D  
 بدان Vo, بران E D V W, برون برد L E D B W برارود 41<sup>a</sup>  
 آن سیک بود L E D V Vo B W 42<sup>a</sup> ریح B 41<sup>a</sup>  
 , بدان B, نان D, بران L E W, همه چاربايان DB 42<sup>a</sup>  
 لک بود V B, سیک بود L, بچون ریک بود Vo دران سیک سود  
 ریا هیوان هرر B 45<sup>a</sup>. کاو کور V 44<sup>a</sup> کان Pe کر 43<sup>a</sup>

برشاه سرد آنکه آراده بود  
 بدش آنکون بود و بیکوش ورد \*  
 فرود آمد ار کوه چون ند سیل  
 رهی بی قلاور همی تاختند  
 بجای حوی ار سیه حون ریخته  
 سم نادپایان شد ار بویه ریش  
 سپاه ار گله رست و شاه ار گرید  
 عمارتگی دید و حائی فراخ  
 سوارش گرفته رباران و برف  
 بدو خان و دلرا شتادگی  
 سیج سواران بیکاه سم  
 برهه سروپای بلی بدست  
 سراوار تاج کیانی سرش  
 شان سرومدی ار وی بدید  
 گهی بد می ست و گه میگشاد  
 که حوی تو ما حاك چون گشت حفت  
 ر بران بیاید مگر کار بر

هر الماس کز گوشت افتاده بود  
 80 شه الماسهارا بهم گرد کرد  
 و رایحا سوی پستی آورد میل  
 دران بویه تعجیل می ساختند  
 ستوران رعل آتش انگیزه  
 چو رفتند یکماه اران راه پیش  
 85 هم آخر سیروی حفت بلد  
 برون برد شه رحمت اران سگلح  
 دران ررعگه کشراری شگرف  
 ر سری و تری و تاندگی  
 ر تاراح آن سره پی کرده گم  
 90 حوایی دران کشته چون شیر مست  
 ر حویی و چالاکی پیکرش  
 فرورنده بیلش چو رریں کلید  
 گهی بیل برداشت و گه می بهاد  
 جهاندار حواندش ناررم و گفتم  
 95 حوایی و حویی و بیدار معر

- بردگان راده بود. V, بردند کاراده بود E 79<sup>a</sup> چو V, من E هر 79<sup>a</sup>  
 80<sup>a</sup> Pe U 6p و 80<sup>a</sup> همه B بهم D 6p را 80<sup>a</sup>  
 حر او کان الماس را کس بدید - که او بود بر قفل کاهها کلید \* E D Vo ap1  
 بدپیل 81<sup>a</sup> Vo کشتی E, لسی Pe سسی, ار آحا 81<sup>a</sup> E B  
 می تاحند D V Vo, رهی نادللاه می تاحند L 82<sup>a</sup>  
 یکماهه ران راه B, اران راه یکماه D Vo 84<sup>a</sup>  
 رحه ران Pe L 86<sup>a</sup> سم Vo گله 85<sup>a</sup>  
 , ررع گرگشت و کاری شگرف B 87<sup>a</sup> عمارتگی ناف حائی B 86<sup>a</sup>  
 پایندگی Vo 88<sup>a</sup> مرحله Vo ررعگه  
 دل از شتاندگی V, بود B, براو Pe D W 88<sup>a</sup>  
 , سیج سواران. B, سیج ستوران E D 89<sup>a</sup> رتاران V 89<sup>a</sup>  
 پیل مست D Vo, کست E 90<sup>a</sup> سیج سواران بیکاه سم W  
 چالاکی گوهرش D 91<sup>a</sup> ویلی E Vo, پاوویلی B 90<sup>a</sup>  
 , و گاهی بهاد E, D Vo 6p., و 93<sup>a</sup> فرورنده ویلی D 92<sup>a</sup>  
 ناررم گفتم U L, گفتم Vo حواندش 94<sup>a</sup> کاهی بهاد W  
 تو چون گشت ما حاك حفت E 94<sup>a</sup>  
 بجر W, ر حوایان بیاید بحر کار L; زنفری Vo 95<sup>a</sup>

که دیدست ماران گوهر فروش  
 که بی‌مار توان شدن سوی کنج  
 طریق شدن با پدیدار بود  
 گذرگاه دارد چو العاس تیر  
 کسی سوی وادی رفت از سپاه  
 بدان تا بدست آورد چاره  
 سی دید هریک شکاری جنگ  
 عقابین اندیشه در ره کشید  
 بسید کان فریست از برار  
 کسد آنگه از یکدگر پاره‌شان  
 ران کان فشانید یک یک دلیر  
 اران گوسفندان کشیدند پوست  
 اران گوشت لحتی برانداختند  
 بخش در آمد ر هر سو عقاب  
 دران عار حر مار نگذاشتند  
 پس هر عقابی دوان ده گروه

ز ماران درو صد هزاران نحوش  
 مگر ران شد آن ره ر ماران برنج  
 همان راه گنجیه دشوار بود  
 چو شه دید کان کان العاس حیر  
 هم از ترس ماران هم از رنج راه  
 نظر کرد هر سو چو بطاره  
 عقاب سیه بر کمرهای سگ  
 70 چو ران سان عقابان پریده دید  
 فرمود کارید میشی هزار  
 گلو مار برید یکباره‌شان  
 کجا کان العاس بسید ریر  
 فرماری رانکه فرمان نکوست  
 75 کجا کان العاس بد تاختند  
 چو العاس دوسیده شد بر کباب  
 کباب و نمک هر دو برداشتند  
 بردید و خوردید بالای کوه

که داست مارا جوهر فروش V 63<sup>a</sup> دران DV 63<sup>a</sup>

ده E ره 64<sup>a</sup> جوهر P Pe ULD Vo B

برنج B برس 67<sup>a</sup> کان راه العاس B , چو شد دید V 66<sup>a</sup>

67<sup>a</sup> B گهی سوی L 68 - 71 بر

کجا کان العاس شباحند 67-دәш сонра L 75 кегмишдир

اران گوشت لحتی سداحند

анин бенти өз ериндә L мәгіндә олдуғу кими тәкрар әдир

بر آن Pe 68<sup>a</sup> ره ره سو همیکرد بطاره B 68<sup>a</sup>

راسر W, در سر B, ران V, راره Pe در ره 70<sup>a</sup> کمرگاه سیک E B 69<sup>a</sup>

ر سیدگان D, به سیدگان Pe Vo 71<sup>a</sup> میش F 71<sup>a</sup>

برید یکباره میش L 72<sup>a</sup> ما B, اس ED W ار

پاره بش L پاره شان, آن هم D, انک L آنگه 72<sup>a</sup>

دران E, بدان L 73<sup>a</sup> B 73, 74 بر

بدوست W, نکوست, فرمان وی رانکه Vo, ر فرمانری V 74<sup>a</sup>

گوشت ماره درانداحند Vo 75<sup>a</sup> شباحند E B W بدتاحند 75<sup>a</sup>

سداحند DV BW, درانداحند E

در کباب P Pe U L E V B, حیده E, دوسده ULD Vo B 76<sup>a</sup>

مد V نمک 77<sup>a</sup>. بحکش در آمد Vo 76<sup>a</sup>

هر L ده, روان DV Vo 78<sup>a</sup> دران عار حون مار نگذاشتند Vo 77<sup>a</sup>

115 بدان چشم و ابروی آراسته  
 ندیگر کرمها که نا من نمود  
 سپاس برم واحد آید سپاس  
 ترا کامدستی بیعمری  
 ترا دیده‌ام پیشتر ریس حوالت  
 کون کامدی وان حیر شد عیان  
 120 بگویم جهان چون توئی آفرید  
 جهانرا توئی مایهٔ حریمی  
 سکندر نان پاک سیرت حوالت  
 تا گشت و در تارکش بوسه داد  
 بر آراستش خلعت خسروی  
 125 دران مرر و آن مرعرار فراح  
 شابروری آسوده شد نا سپاه  
 چو سالار این هفت حروار کوس  
 دگر باره شه رفتن آغار کرد  
 چو ران مرحله مرلی چند راند  
 130 فرورنده مرری چو روش بهشت  
 کز یسان بمن داد نا حواسته  
 که ار هر یکم هست صد گونه سود  
 بر آنکس که او باشد ابرد شانس  
 بدیرقم از راه دیس پروری  
 تو رنده گشتم چو ماهی ناب  
 خدمتگری چون سدم میان  
 جهان آفرین چون توئی نافرید  
 رسد تو دارد جهان محکمی  
 که بودش سر و مایهٔ خسروان  
 همان نام یزدان بر او کرد یاد  
 بدین حدا گشت بشتن قوی  
 که هم سرخ گل بود و هم سر شاح  
 سکتتر شد آن حسنگیهای راه  
 بر آورد نانگ از گلوی حروس  
 دگر ره سیج مهر سار کرد  
 ممرل دگر مرلی را رساند  
 رمیها ارو حمله بی کار و کشت

ندین E D W , بران Pe V 114<sup>a</sup>

نود L سود , نود V هست , Pe بر 115<sup>a</sup> ناما نمود B 115<sup>a</sup>

آمد B 116<sup>a</sup>

117, 118 P Pe U L V Vo B بر هست Vo B باشد, هر آنکس B 116<sup>a</sup>

120 B بر وین E D B W 119<sup>a</sup> در آب E 118<sup>a</sup>

مایهٔ D 121<sup>a</sup> ناورید E D W آفرید 120<sup>a</sup>

محکمی -hashinado -حریمی B محکمی , رسد U 121<sup>a</sup>

سائهٔ E V Vo B W 122<sup>a</sup> بدان L V B , بران Pe U E W 122<sup>a</sup>

بیاراستش Vo 124<sup>a</sup> ندو L 123<sup>a</sup> سرمایهٔ L

حاش B , دیش L پشش , کرد E W گشت 124<sup>a</sup>

, آسود شه نا سپاه W 126<sup>a</sup> در مرعرار B 125<sup>a</sup>

, ار E B W آن 126<sup>a</sup> باشد سپاه Pe شد نا سپاه

آن . V , ار . Pe U Vo 127<sup>a</sup> حسنگیهای شاه L

129 — 131 Pe 110-дан сонра кетмишдир

, ممرل (مرری E) دگر نار (نار E) ممرل رساند E W 129<sup>a</sup>

ر . Pe , مرلی میرساند B

, همه رسی حمله بی کاو و کشت B 130<sup>a</sup>

ازین . L , زمیهای او (وی W) حمله بی کارو (یگا و W , بکا و D) کشت E D W

نه کار تو شد بیل برداشتن  
 بدین فرحی گوهری تاساک  
 بیا تا ترا پادشاهی دهم  
 پاسح کشاورر آهسته رای  
 100 چنین گفت کای رایص رورگار  
 چنان ده بهر پیشه‌ور پیشه  
 بحر دانه کاری مرا کار بست  
 کشاورر را حای باید درشت  
 نم در درشتی گرفتست جرم  
 105 نس سحت کو ماریسی کند  
 خوش آمد چهارحوی را پاسحش  
 حر بار پرسیدش از کردگار  
 که شد پاسدار نو درحفت و حیز  
 کرا می‌پرسندی کرا سده  
 110 حوامرد گفت ای رگینی حدای  
 دران کس دل خویش ستم که تو  
 بر آریده آسمان کسود  
 شب و رور پیش جهان آفرین

- 96<sup>a</sup> L 6p تحم را 1 دانه 96<sup>a</sup> رکار  
 97<sup>a</sup> P Pe U V Vo , گوهر B دانه 98<sup>a</sup> U V Vo B دهیم  
 98<sup>a</sup> V , رورکار D , گواهی دهم U V Vo B  
 99<sup>a</sup> P Pe کاراش B کای رایص 100<sup>a</sup> پاسح کیاورر  
 100<sup>a</sup> چنان مان بهر 101<sup>a</sup> W دوسان D بوسان  
 101<sup>a</sup> V بحر 102<sup>a</sup> Pe سحد B , حلوش  
 103<sup>a</sup> E بدیرد E سید 103<sup>a</sup> باشد درشت  
 104<sup>a</sup> V , نس سحت اگر ماریسی 105<sup>a</sup> Vo در دشنی Vo , سی  
 کانگیسی V , کانگیسی Pe , چو سمی بود 105<sup>a</sup> Vo گر E کو  
 106<sup>a</sup> کریں در B کریسان 107<sup>a</sup> پاسح V گفش  
 108 L 6p 108<sup>a</sup> U , که باشد ترا نار در حفت و حوا  
 , حوردو حوا P , پاسان D Vo , پاسدار  
 , کجا گیرد ارنارو تاب U , کرده 108<sup>a</sup> V حفت و حوا Pe Vo  
 , کدای P U 109<sup>a</sup> نارار تاب P Pe Vo  
 110<sup>a</sup> Pe , نگینی E Vo , حوامرد  
 \* 110-дан сонра Pe 129—131 кеймишдир  
 112<sup>a</sup> Pe , کوه صحرا 113<sup>a</sup> B W حود را



## رسیدن اسکندر به تخت‌آه قندهار

معنی مدار از عسا دست نار  
کسی را که این سار یاری کند  
خوشا برهت ناع در سوبهار  
نقشه طلایه کان گردد ناع  
5 ر حون معر مرغان بحوش آمده  
شکم کرده بر ریر شمشاد و سرو  
برقص آمده آهوان بکسره  
ساق گل افکنده بر طرف حوی  
سیم گل و ساله فاخته  
10 چه خوشتر باین فصل از آوار رود  
سراینده ترك با چشم ننگ  
سی سار ایریشم از نار او  
سحبای بر سخته نارنگ و سار  
ارو بوسه ور تو غرلهای تر  
15 دلم نار طوطی بهاد آمدست

: : :

- یاری دهد Vo, نار L, ان 2<sup>a</sup> نار V بی 1<sup>a</sup>. عان L عا 1<sup>a</sup>  
سارگاری دهد Vo, طرب بردن V 2<sup>a</sup>  
گشت V 3<sup>a</sup> «یاد خوانی» W cəpɾəvɬə ɒɾt \*  
شمشاد سرو V, در P پر, عان B شکم 6<sup>a</sup>. و حون L 5<sup>a</sup>  
صراحی و حون B, حروش Pe L Vo B 6<sup>a</sup>  
آمد آوار L D B W, اندر آورده V آید آوار 7<sup>a</sup>  
مجلس Pe محرم 9<sup>a</sup>. لیل E D, رامش کان Vo 8<sup>a</sup>  
و L B, P Pe U V 6p ار, درس L, اری L D V B 10<sup>a</sup>  
وران آب کرکس آید فرود B 10<sup>a</sup>. ناوار D, ر W  
نار E سار 12<sup>a</sup>. بیکسوی U 11<sup>a</sup>. چشم B ترك 11<sup>a</sup>  
عار B, سار Vo نار, و ایریشم L  
دریده ناریشم آوارو V, ریشم دریده بر سار او Pe 12<sup>a</sup>  
و سار B, ار سار E Vo سار, دریده ناریشم D  
ناهنک و سار D, بر نانک سار F W نارنگ و سار 13<sup>a</sup> L 6p 13  
ورو Vo 14<sup>a</sup>. که Pe و 13<sup>a</sup>. نارنگ (و سار V) سار V B  
بوسه غرلهای بر مدهی  
طبررد ستانی شکر میدهی  
\*\*\* W cəpɾəvɬə ɒɾt «داستان»

عمارنگه‌ی در خور خسروان  
 رمیسی ناسی در آغشته بود  
 سر و سرور این برو بوم کیست  
 کجا در چین ده کند گاو هو  
 چین گفت بعد از رمیسی بوس شاه  
 حوالی سی دارد از بهر ورر  
 یکی رو هرات آورد بلکه بیش  
 نگردد کس از دحل او بهره‌مند  
 ده آباد بودی و در ده کسی  
 تاهسی بدیدر ر بیدادگر  
 سورد ر گرمی بپوسد ر بم  
 خو و گندمش را برد ناد و سیل  
 که گردد بیک خو تراروی او  
 ر بیداد بیدادگر شد حرات  
 همان نامش اسکندر آباد کرد  
 که هر کس دهد حق مردور خویش  
 تاراحشان کس بیارد نرات  
 هرات آفریس بر چان داوری

درخت گل و سنو آب روان  
 حر آتش حلل بی که ماکشته بود  
 برسید کایس مرر را نام چیست  
 کشاورر و گاوآهن و گاو کو  
 یکی از مقیمان آن ررگاه  
 که افضای این دلگشایده مرر  
 درو هرچه کاری بهگام خویش  
 ولیکن ر بیداد یابد گرسد  
 اگر داد بودی و داور سی  
 ناصاف و داد تو این خاک بر  
 چو از دحل او گردد اضااف کم  
 بیکجو که در مالش آرند میل  
 سک محیقست ناروی او  
 چو خسرو حریافت کان خاک و آب  
 درو مدی از عدل بیاد کرد  
 نبادیش داد مشور خویش  
 دهد هر کسی مال خود را رکات  
 درو ره بیاد نرات آوری

گل سر و آب DB, درخت و گل و سره آب L W 131<sup>a</sup>

سر و آب L, گل و سرو آب V 132 Pe Vo 6p

نا, حر آتش B, چو آن ره براهی دیگر سه بود L 132<sup>a</sup>

کار آهن E, کشاورر گاو B 134<sup>a</sup> بوم E مرر, کان U 133<sup>a</sup>

آن مررگاه DB 135<sup>a</sup> ره L Vo ده 134<sup>a</sup>

ولی گر P ولیکن 138<sup>a</sup> نادم خویش L, در آن Vo 137<sup>a</sup>

او سودمند Vo, فصل B: دحل 138<sup>a</sup> E 6p 140

حاک بر V, آرد W تو 140<sup>a</sup>

کرد B گردد, حاک Pe L Vo دحل 141<sup>a</sup> تاهسی بدیدر B V D L U Pe 140<sup>a</sup>

سورد رم V, ر گرم D, نگر می E, بپوسد Vo سورد 141<sup>a</sup>

محیقست V Vo B 143<sup>a</sup> ناد سیل Vo B 142<sup>a</sup>

آباد V ساد, سدی E B W 145<sup>a</sup> آب و حاک B 144<sup>a</sup>

مردور سس Pe, شاگرد L مردور 146<sup>a</sup>

درین ده بیاید نرات D, بود ایمن از هر نرات آوری E 148<sup>a</sup>

بر چان داوری Pe L Vo 148<sup>a</sup> بیارد Pe V B

سوی شاه شد کرده ارو فراخ  
 سی آفرین کرد مرشاه وگفت  
 که ار حاور اوراست تا ناختر \*  
 که گیتی فروورست وگردن فرار  
 فرسوده دارد یکی داستان  
 فرو گویم آن داستان کهن  
 گشاید در درج یاقوت نار  
 گشاد ارب چشمه آب رلال  
 که ررب درختست و پیروره شاح  
 یکی گسند بیم ویرانه داشت  
 گرفته دو گوهر بمقار چست  
 ر فیروری و فرحی چون همای  
 که چون شاید آن مرعکارا گرفت  
 فکندید گوهر پریدید نار  
 بران گوهر اندیشه نگماشتند †  
 حرد کردشان عاقبت باوری  
 که ار بهر تحاه خویشن

سخنگو یکی لعنت ار کنج کاخ  
 بگیسو عبار ار ره شاه رفت  
 35 که شاه جهان داور دادگر  
 نزر و بگوهر ندارد ببار  
 بگرکین بت ارگفته راستان  
 اگر شاه فرمان دهد در سخن  
 جهاندار فرمود کان دلوار  
 40 دگر ره پری پیکر مشک حال  
 دعا گفت و گفت این فروورده کاح  
 اران پیش کاین تحاه داشت  
 دو مرع آمدید ار بیان بحست  
 شستند بر گسند این سرای  
 15 همه شهر مانده در ایشان شکفت  
 برین چون برآمد رمایی درار  
 مرگان که این مملکت داشتند  
 بدید آمد اندر میان داوری  
 بران رفت میثاق آن احمن

کرد P Pe U L D V A o , بر Γ سوی 33<sup>a</sup>

و بر ساه گفت Pe , کردو نا شاه گفت D A o B 34<sup>a</sup>

آراست E , او بود Pe اوراست 35<sup>a</sup>

حکات تحاه \* L cāpovhā apī

, دگرکس E D A B W 37<sup>a</sup> سارد نار 36<sup>a</sup> A

فروورده دارد Vo 37<sup>a</sup> کعبه باستان D A o , کعبه باستان B

, فروورده Pe , ای L A o آن 41<sup>a</sup> این Pe L D V o B 38<sup>a</sup>

شاح P Pe L شاح , درختست فیروره B 41<sup>a</sup> . فرسوده Vo

, همه سهران مانده باستان Γ 45<sup>a</sup> گمندی E 42<sup>a</sup>

, این Pe U L E D V o B 45<sup>a</sup> مانده ارشان L

بدن P 47<sup>a</sup> رمان L 46<sup>a</sup> عکارا L مرعکارا

\*\* E apī

بدیدید همای او درجهان

فرو می چکند آسان ار دهان

طمع بر دل هر کسی کرد راه

که بر گوهر اورا بود دستگاه

В бр 18-чи бейгдэн "33" 33-ын 2-чи бейгдэн

دادشان Vo 48<sup>a</sup> . جهان E 48<sup>a</sup>

ار Vo آن 49<sup>a</sup>

بر آمیخت شکوف ما لاجورد  
 هیر گورن آمد ارکوه و دشت  
 بشقه بر آمیخت عسر بمشگ  
 چوکافور تر سر بروں رد رهاک  
 ر ویرانی آمد نادر نوم  
 گذر کرد چون نادر بوستان  
 یکی ماه بر دشت و برکوه تاحت  
 کمر و پشت ماهی تش یافته  
 که ترکاش حواید ویرخ بهشت  
 پرستشگی بام او قدهار  
 پرستند مت شده هرکسی  
 بران حانه گنجی بر انداخته  
 بر آورده ناطق گسید سرای  
 چو روشن دو شمع بر افروخته  
 رس شجرای شب چون چراغ  
 ر تمثال آن پیکر سالجورد  
 که مات ریان بود و ناحق سود

چو کوه از ریاحین کهل گرد کرد  
 گیا حواره را گل رگردن گذشت  
 گل تر بروں آمد ارچار خشک  
 بسرحری بر گس تاساک  
 20 مصلی چنین شاه ایران و روم  
 دگر ناره بر مرر هندوستان  
 ار آنجا مشرق علم بر فراحت  
 اران راه چون دورح نافه  
 در آمید مان شهر میو سرشت  
 25 بهاری درو دید چون نو بهار  
 عروسان ستروی در وی سی  
 در آن حانه از در تی ساخته  
 سرو تاح آن پیکر دلربای  
 دو گوهر بچشم اندرون دوحه  
 30 فروزنده در صحن آن ناره ناع  
 بهر نمود شه تا سرارید گرد  
 در و گوهرش بر گشاید رود

- 17 L L 6p . مسجرف D شکوف 6<sup>a</sup> ,  
 حوردن B گردن , گما حواره گل ر گردن گذشت 17<sup>a</sup> V  
 ار حاك حسك 18<sup>a</sup> D 18 Vo 6<sup>a</sup> ,  
 چنان W , مصل 20<sup>a</sup> I . حواسك 19<sup>a</sup> E 19 L B 6p  
 21<sup>a</sup> B 24-доч сонра кетмиш, 22 B . در بوستان  
 نافت B , برکوه و بر دشت 22<sup>a</sup> D 22 L B W وراحا  
 به نافه L , ارو 23<sup>a</sup> L Vo 23<sup>a</sup> Fe L Vo وراں 23<sup>a</sup> Vo  
 , حواید D 24<sup>a</sup> D 24<sup>a</sup> E V مرر D شهر , ندان  
 كيك V , لیکر DW , کیکر 1 B فرح  
 , بهروی L 21<sup>a</sup> 26 V 6p 25<sup>a</sup> B سائی بهاری  
 , دران L 27<sup>a</sup> V 27<sup>a</sup> V دروسی Vo  
 بر او حانه گنج برداحه E W , بران گجندان گنجی انداحه P  
 ارطاق Vo , ناطق 28<sup>a</sup> P P c U L D B 28<sup>a</sup> Vo کشور پیکر 28<sup>a</sup> Vo  
 , چود و شمع روشن بر افروحه E , دو L چو 29<sup>a</sup> Vo 29<sup>a</sup> Vo  
 اس 30<sup>a</sup> D 30<sup>a</sup> B شمعی B , چو روشن دو شمعی V  
 , 30<sup>a</sup> D 30<sup>a</sup> B شب , ر ناش همبود چون شب چراغ  
 سی شب E , چوروش L شب چون  
 در حلق E , برت E 32<sup>a</sup> E 32<sup>a</sup> V , بر شمارید Vo

دگر ره زمین بوس شه تاره کرد  
چو ر آمیرش ایس حم لاحورد  
نشستد کشور حدایان بهم  
70 پس آنگه دوشه رورگار درار  
بدیرفت حاقان ارو دیس او  
دگر رور چون مهر بر مهرست  
سکندر اشارت بحاقان نمود  
ورا گفت اگر چند حائیت گرم  
75 بدان تا چو آهک دریا کم  
شگفتی که باشد بدریای زرف  
شرطی که باشی تو همراه من  
بدیرفت حاقان که دارم سپاس  
بدان هر دورا حتم شد گفتگوی  
80 سیک احتری روری ار نامداد  
چنان رای رد تاحدار جهان  
نی ده هزار از سبه بر گرید  
نه بر چندانکه حوار آمدس

شهنش حشمنی بیش ار انداره کرد  
کنودی در آمد مدینای ورد  
سحن شد ر هر کشوری بیش و کم  
همه عهدها تاره کردید نار  
در آموخت آیات و آیین او  
فراخان هدو شد آتش پرست  
کرن مرحله کوچ ساریم رود  
بدریا نشستن هوایت برم  
درو بیک و بدریا تماشا کم  
سیمم نمودارهای شگرف  
بر افروزی ار خود گذرگاه من  
که آیم سوی راه ناره شناس  
که قاصد کد راه را جستجوی  
که شب رور را تاح بر سر نهاد  
که پوید سوی راه ناره همراهان  
کرو هریکی شاه شهری سرد  
بمقدار حاجت بکار آمدش

67<sup>a</sup> L 6p رمین را شه ناره 68<sup>a</sup>

کشورگشانان 69<sup>a</sup> Pe بحورشد Vo , بران سر Pe بدسای 68<sup>a</sup>

گونه F کشوری 69<sup>a</sup> کشورگشانان بهم Vo

سده رورگار U , شه ار رورگار Pe L Vo دوشه رورگار 70<sup>a</sup>

ر شه رورگاری V , شد (که شد F) رورگاری F D W

آداب 71<sup>a</sup> Pe L 72<sup>a</sup> E 6p عهدرا 70<sup>a</sup> L

درمهر P Pe U I , چهره در مهر 72<sup>a</sup> D Vo

بحاقان اشارت D V W بدیرفت حاقان اشارت نمود 73<sup>a</sup> E

کو Vo اگر , مرا E V W ورا 74<sup>a</sup> سارید رود 73<sup>a</sup> V

بران 75<sup>a</sup> Pe L گرم 74<sup>a</sup> L برم ا گرم

کسم 75<sup>a</sup> Pe L D Vo کیم Pe L D Vo , جهان D

\* 70, 71 L تکرار اتمشیدیر

Pe 6p خود 77<sup>a</sup> شد Vo باشد 76<sup>a</sup>

گر آیم F D W 78<sup>a</sup> ناره شناس D دارم شناس 78<sup>a</sup>

سوی راه و دارم شناس D , که آرم سوی ناره اس ره شناس L

بران Pe L V , بدان (بران F D) حتم شد هر دورا I D W 79<sup>a</sup>

کران هریکی شاه شهری گرید V 82<sup>a</sup> ان Vo ار 82<sup>a</sup> بدو Vo

سار Vo حوار 8<sup>a</sup>

بجای دو چشمش گوهر در او  
 گرش آسمان بر نگبرد رواست  
 رماکی کند دیده حورشید دور  
 درو روشان ناد کمتر دمنند  
 شب سیوگارا مکن بجرع  
 ت میرابرا شه آزاد کرد  
 که ما داع اسکندرست این شکار  
 بران قهرمانان بیاورد قهر  
 کرو خیره شد چشم گوهر کشان  
 بکه داشت رحی و رحی بداد  
 در آورد سر ما بیابانیان  
 گهی مرلش بگ و گاهی فراح  
 بایشان سخن گفت و ربشان شنید  
 ر دیس توتیای بظر دادشان  
 دیگر ره در آمد بپرگار چین  
 بر آراست برلی سراوار او  
 جهان پرشد از گنج و از خواسته

50 نئی ساختند آن همه زر در او  
 دری کان ره آورد مرع هواست  
 ر حورشید گیرد همه دیده نور  
 چرایی که کوران بدان حرمند  
 مکن بیوه چدر را گرم داع  
 55 بت حوش رمان چون سخن یاد کرد  
 بوشت از سر پیکر آن نگار  
 چو دید آن پریح که دارای دهر  
 یکی گنج پوشیده دادش نشان  
 شه آن گنج آکنده را برگشاد  
 60 دیگر ره ر میبوی روحایان  
 بسی راند بر شوره و سنگلاخ  
 بهر بقعه کادمی راده دید  
 ر بردان پرستی خبر دادشان  
 ر پرگار مشرق رمین بر رمین  
 65 چو حاقان خبر یافت از کار او  
 بدرگاه شاه آمد آراسته

50<sup>a</sup> V ساختند E D Vo W

بجای دو چشم آن (بجای دو چشمش Vo) دوگره در او

رها کرد Vo ره آورد , گر این کارها را دو مرع هواست 51<sup>a</sup> V

کند دیده حوش دور V 52<sup>a</sup> برگردد UV , بر نکرد 51<sup>a</sup> L

نار Vo ناد , بدان روشان 53<sup>a</sup> L بر آن 53<sup>a</sup> L

, سخن L رمان 55<sup>a</sup> حون حراع P L سجرع 54<sup>a</sup>

شه آوار کرد Vo 55<sup>a</sup> چون رمان نار کرد Vo

يك دیگر Vo پیکر , از بری بیکران نگار , شست 56<sup>a</sup> Pe

دادش بهان 58<sup>a</sup> D بران مهرانان Pe E D Vo 57<sup>a</sup> L 6p

گوهر نشان Pe L Vo , چشم گردن کشان 58<sup>a</sup> V

سر برگشاد Vo , L 6p , را , آراده Pe L Vo آکنده 59<sup>a</sup>

بهاد Vo , گذاشت V بداد , رحی و درحی بداد 59<sup>a</sup> L

ما L , بر آورد P 60<sup>a</sup> ره میبوی E 60<sup>a</sup>

راد Pe U L E D V Vo W 62<sup>a</sup> شوه Vo شوده 61<sup>a</sup>

بایرد پرستی V 63<sup>a</sup> بدیشان E V 62<sup>a</sup>

به پیکار E , برآور L , برآمد Pe U D Vo 64<sup>a</sup>

او Pe و از 66<sup>a</sup> مرل V برلی 65<sup>a</sup>

ستاره در گنج گوهر گشاد  
روان گشت بی لشکرو بی سه  
که گوهر ر دریا بر آورد نور  
عالم برکشیدند چون آفتاب  
رده مشگ بر تفره حام حویش  
سرودی بو آیین تر از صد درود  
حگر گرم شد حویش آمدش  
دگر ناره حدید کین گریه چیست  
که آن حده و گریه آرد هم  
دگر ناره شد ناره حای محبت  
شد از صوف روی جهان بی یار  
که کشتی در افکن درس موحگاه  
که راری حدارا درین برده هست  
شدن دور ارو کم توانسته ام  
بکاری دواند مرا رورگار  
در آورد کشی دریا ر دشت

چو شب نافه مشگ را سرگشاد  
ملك خواند ملاح را يك ته  
بران فرصه گه حیمه رد ر دور  
دران لغتان دید کر موج آب  
105 پراکنده گیسو بر اندام حویش  
سراینده هر يك دگرگون سرود  
چو آن لحن شیرین بگوش آمدس  
بران لحن و آوار یعنی گریست  
شگفتی بود لحن آن زیر و بم  
110 ملك را چو شد حال اشان درست  
چو دبای چین بر ملك رد طرار  
باستاد کشتی چین گفت شاه  
درین آب شوریده خواهم نشست  
خطرناکی کار داسه ام  
115 اگر پرسی از عقل آمورگار  
بگهان کشی بدیده گشت

بر V سر، ملك سر رگشاد ۷۰، صبح P مسك 101<sup>a</sup>

بی سه 1 102<sup>a</sup> ستاره درو گنج گوهر نهاد P 101<sup>a</sup>

بر آورد، بود L 103<sup>a</sup>

بی لغتان V 104<sup>a</sup>

، توانی بر ۷، توانی بر Pe، توانی بر 106<sup>a</sup> کس V يك 106<sup>a</sup>  
ملك رود 1، صد فرود 1، صد درود

107<sup>a</sup> ۷۰ چو لحنی چین حوش بگوش ۷۰ V 108<sup>a</sup>

لحن آوار 1 بران حرن آوار لحنی 1 108<sup>a</sup>

گریه وحیده V 109<sup>a</sup> دگر ره بحدید D 108<sup>a</sup>

، رومی L روی ۰ صوب P U V ۷۰ درای ۷۰ دبای ۷۰ 111<sup>a</sup>

کشتی چین چین گفت ۷۰، گشی L کشی 112<sup>a</sup> روی رمی ۷۰

بحر V آب 113<sup>a</sup> بدس W، ناس D، بر افکن F 112<sup>a</sup>

که رار حداد درس ۷۰، رار Pe 113<sup>a</sup>

داسه ام ۷۰، اران ۷۰ 114<sup>a</sup>

نقل ۷۰ 115<sup>a</sup>

بکاری تواند Pe 115<sup>a</sup>

ر دریا دشت ۰ P Pe U L، بر آورد V 116<sup>a</sup>

د کړ مافې را رگنځ و سپاه  
 85, همان حان حانان بخدمتگري  
 ناندازه او سر در داشت برگ  
 سپه بير نا او تي ده هرار  
 عربت سوي مشرق انگيختند  
 بعرض حمويي نمودند ميل  
 90 چهل رور اريگوه رفتند راه  
 چو برديك آب كمود آمدند  
 بران فرسه گاه انجم ساختند  
 حكایت جان رفت ارآن آب زرف  
 عروسان آبي چو خورشيد و ماه  
 9 برن ساحل آرام ساري كند  
 کسی كو بگوش آورد سارشان  
 درين بحر بيتي سرانند و بس  
 همه شب بديسان درين كمج كوه  
 چو در ناه صبح سو ميرند  
 100 جهاندار نمودند تا يكدو ميل

يله کرد و بگذشت اران کوچگاه  
 حريده بهمهراهي و رهبري  
 ساحي که بايد ر شمشير وترک  
 حردمند و مردانه و مردکار  
 همه ره در معرسي ريختند  
 شکار افکنان هر سوئي حيل حيل  
 سردند پهلو به آرامگاه  
 پايين دريا فرود آمدند  
 علمها باسجم برافراختند  
 که دريا کنار بست ايضا شگرف  
 همه شب برآيد اريس فرسه گاه  
 عاها سرانند و ناري كند  
 شود بهش ار اطف آوارشان  
 که در هيچ بهري بگفت کس  
 طرف بگفت آن گرامي گروه  
 ناسيه سر فرو ميرند  
 کند اشگر ار طرف دريا رحيل

84<sup>a</sup> V ماغي 85 P Pe U L V 6p

85<sup>a</sup> V<sub>0</sub> I , بهمهراهي او سپهدار چين

Dip و , برعت همکرد طی رمس 86<sup>a</sup> V<sub>0</sub>

86<sup>a</sup> F حردمند مردانه 87<sup>a</sup> L باشد V , سلنجي

88<sup>a</sup> E کسندند ميل 89<sup>a</sup> V , بعرض حمويي 90<sup>a</sup> V علم را E عربت

89<sup>a</sup> Pe , اري اريگوه 91<sup>a</sup> E سوي هر E هر سوئي

را , آرام گاه I , سردند L 92<sup>a</sup> و رفتند اريگوه راه I W

91<sup>a</sup> اس درکان فرود V , سرديك V<sub>0</sub> , ناس P Pe U L V ناس

92<sup>a</sup> Pe علم را I , علم L علمها 93<sup>a</sup> دران مرطه گاه

93<sup>a</sup> Pe U L آجا P D V V<sub>0</sub> , کنار بست آجا

94<sup>a</sup> V<sub>0</sub> , دين DV 95<sup>a</sup> اران D , سرانند همه سب اري P

95<sup>a</sup> P Pe U , همه حوس سرانند و ناري L , همه عم سرآوند و ناري

96<sup>a</sup> Pe کسی کان ترنم سرانند و شادي V<sub>0</sub>

97<sup>a</sup> F V<sub>0</sub> سرانند بس W , بحر بيتي سراننده بس

98<sup>a</sup> Pe و كوه , دران L , بديسان شب و رور در دشت و كوه I

98<sup>a</sup> D V<sub>0</sub> نومرند Pe نومرند , ارياه E 99<sup>a</sup> کرامس Pe L , اس

100<sup>a</sup> اطرف U ار طرف



درفشند. مانند یکپاره نور  
 ر سیل محطی همه ترسکار  
 چنین گفت شاه سیاردا  
 برهنه ها در پسین مرست  
 سوی محیطست حش نمای  
 اریس سوی مرل دگر بگذریم  
 کران میلکه پیش توان گذشت  
 اشارت کدان دست افراحت  
 اراسوی دریا کس آگاه نیست  
 ر رکن حریره بر انگیزند  
 طلسمش نماید اشارت ناب  
 ره آدمی نابدی حساست  
 دگر باره ران راه گشتند مار  
 دران تعبیه ران بردان شاحت  
 طفیل چنین شعل باید شمرد

جزیره یکی گشت پیدا ر دور  
 گرفتند لحتی درآجا قرار  
 رپیران کشتی یکی کاردان  
 که این مرحله مرلی مشکست  
 135 دلیری مکن کاب این زرف حای  
 اگر مرلی رحت اراسو بریم  
 سکندر چو رین حالت آگاه گشت  
 طلسمی به رمود برداحت  
 140 کریں بیشتر خلق را راه بیست  
 چو رپسان طلسمی مسین ریختند  
 هرآن کشتی کارد آجا شتاب  
 کر ایحای برنگردد راه کس  
 بتعلیم او کاردایان رار  
 چو خسرو طلسمی برانگونه ساحت  
 145 هرراه گفت این همه ربحرد

- گرفتندی لحتی نداجا  $V$  132<sup>a</sup>. درحشده  $Vo$  131<sup>a</sup>,  
 رمل  $D Vo W$ , رهول  $E$  132<sup>a</sup>. نداجا  $E$ , نداجا  $P U D Vo$   
 بر نامها  $Pe L Vo$  برهنه ها 134<sup>a</sup>. مرلی محکمست  $Pe$  134<sup>a</sup>,  
 سحت  $P Pe U L V$  136<sup>a</sup>. برپسین  $Pe$ , بروامها  $E$ ,  
 اگر مرلی چند راسو رویم  $Vo$   
 بگذریم  $L$ , اراسوی  $Pe U L D V Vo B$  136<sup>a</sup>,  
 کران سیل گه  $V$  137<sup>a</sup>. آگاه نیست:  $Vo$ , ران  $V$  137<sup>a</sup>,  
 کران سیل گه را کسی راه نیست  $Vo$   
 برداحتش  $Vo$ , برداشتش  $L$  138<sup>a</sup>,  
 افراحتش  $Vo$ , افراشش  $L$ , دستش افراحتش  $E D W$  138<sup>a</sup>,  
 و راسوی دریا گذرگاه نیست  $E$  139<sup>a</sup>,  
 طلسمی مسی  $U$ , طلسمی حس  $Pe$ , چنین طلسمی  $L$ , طلسمی مسین 140<sup>a</sup>,  
 رری گرحریده  $Pe$  140<sup>a</sup>. طلسمی بر انگیزند  $Vo$ ,  
 که هرکشینی  $W$  141<sup>a</sup>  $V \bar{o} p$  141<sup>a</sup>. بر آویختند  $Vo$ ,  
 کر ایحای:  $P Pe U L Vo$  142<sup>a</sup>. نداجا  $Vo$ ,  
 در بگذرد  $E$ , کر ایجا دگر بگذرد  $D$   
 و بس  $Pe U L V$ , نداحاست  $P Pe U L D$  142<sup>a</sup>,  
 ندانگونه  $U E W$  144<sup>a</sup>. کارداران  $V$ , کار دانای  $L$  143<sup>a</sup>,  
 راه بردان  $Vo$ , راه بردان  $L$  رار بردان 144<sup>a</sup>. اریس گونه  $V$ ,  
 ریح بود  $L$ , برد  $E$  گفت 145<sup>a</sup>. رار ابرد  $V$ ,  
 ر برچس شعل  $V$  145<sup>a</sup>

شه کاردان گشت کشتی گرای  
 نمودش که تا نایم اینجا فرار  
 ندانم درین راه کم بودگی  
 120 گر آیم ترا خود شوم حق گذار  
 چو گشت این سخن دیده چون رود کرد  
 در افکند کشتی دریای چین  
 اراں هم رهان بکار آمده  
 ر چندان حکیمان عیسی هس  
 125 سوی زرفی آمد ردیا کنار  
 جهان در جهان راند برآب شور  
 چو یکجند کشتی روان شد برآب  
 چو سوی محیط آب حش نمود  
 نواحی شاسان آب آرمای  
 130 ر ره نامه چون مار حسند رار

فرو ماند خاقان چین را بجای  
 باید که کردی تو رنجای باز  
 هلاکم دواند ناسودگی  
 و گریه تو دانی و ترتیب کار  
 کسی را که نگذاشت بد رود کرد  
 که دیدست دریای کشتی نشین  
 بسرد آنچه بود احتیاج آمده  
 لباس فرانه بودست و سن  
 دریای مطلق در افکند مار  
 جهان میدواندش رهی دست رور  
 بدید آمد آن سیل دریا شتاب  
 مار آمدن بارگشتش نمود  
 هراسنده گشتند اراں ژرف حای  
 سوی مار پس گشتن آمد یار

- گشتی گرای Vo گفت , D 6p , P Pe U I گشت 117<sup>a</sup>  
 چینی بجای V , مانده 1 117<sup>a</sup>  
 , که مانام 1 , بحوش: Pe 118<sup>a</sup>  
 اندر Vo , آنجا E , اندر D , اندر P Pe I اسجا  
 رنجای Pe , رانجای P L 118<sup>a</sup>  
 . هلاکم در آمد Vo 119<sup>a</sup> . بوده 1 . کریں E 119<sup>a</sup>  
 , در آسودگی Pe , گر آسودگی P U V Vo ناسودگی  
 شود Pe 120<sup>a</sup> ور آسودگی F , گر آسوده 1  
 گشتی شش D 122<sup>a</sup> V 6p 123 , 122 L 6p نه 120<sup>a</sup>  
 را برد D V Vo W , راداد E بودست 124<sup>a</sup> او 1 بود 123<sup>a</sup>  
 Pe 6p مار , در افکند E 125<sup>a</sup> , ژرف V 125<sup>a</sup>  
 , درآب E D , برآب و L , دید V راند , درجهان Pe L 126<sup>a</sup>  
 همی V رهی 126<sup>a</sup> . و سور L  
 ناب Vo , در آب E D W , برآب L 127<sup>a</sup>  
 آن میل , از سیل V , آشوب E آن سیل 127<sup>a</sup>  
 که سوی E D V W 128<sup>a</sup>  
 مار پریش نمود Vo , نارگس نمود Pe U L 128<sup>a</sup>  
 هراسنده L 129<sup>a</sup> کار آر مای D 129<sup>a</sup>  
 مار E رار , تاد Vo نامه , دره نامه چو ناد گشتند مار V 130<sup>a</sup>  
 131 , 132 L 6p . آمد فرار Vo , L D 6p پس 130<sup>a</sup>

کون در خطرگاه جان آمدیم  
 همان چاره باشد کربن تبع کوه  
 بقصور میگردد این راه بار  
 165 ر دریا بهست آن ره دور دست  
 مل رد سکندر دران کوهسار  
 ر فرراۀ کاردان بار هست  
 که آن رای پرور باری دهد  
 بدرفت فرراه کافال شاه  
 170 اگر سارد اسحا شهشه درنگ  
 کم گندی رو بر انگیرمش  
 کسی کو دران گسد آرد قرار  
 بر روی رسد کشتی از مدگاه  
 عرب آمد این شعبه شاه را  
 175 به فرراه فرمود تا آچه گفت  
 ر نایستهای او هرچه خواست  
 ناستادکاری خداوند هوش

162<sup>a</sup> D خطرهای جان

162<sup>a</sup> L جان بردش گروه . 163<sup>a</sup> L . ناندان Pe L , ر ناران

164<sup>a</sup> Pe راهی , L راه , 165<sup>a</sup> P Pe U L E V Vo این

166<sup>a</sup> P U V Vo ندان , Pe L , دران D

166<sup>a</sup> و ایدر مدار I , درست Pe درست

167<sup>a</sup> D درس کار V در اندشه , که راهی

168<sup>a</sup> رای دهد Pe Vo , امروز F پرور , راه D رای

168<sup>a</sup> کشش D , نگیتی P Pe U L V Vo نکسی

170<sup>a</sup> Pe L آحا 170<sup>a</sup> Pe L . براریم اربن روی رنك

براریم اربن W , براریم از E , براریم اربن U V Vo براریم از

171<sup>a</sup> V دران . 172<sup>a</sup> E Vo درس

173<sup>a</sup> Vo برآین . گسی Pe , در زرفی دهد V

174<sup>a</sup> D آن 174<sup>a</sup> E آن

175<sup>a</sup> P آشکارا بهت Vo , پدید آورد آشکار از بهت

176 Vo 6p , ر نایستیها همه هرچه E , ربایدیها 176<sup>a</sup> Pe L

دست L , رود Pe راست 176<sup>a</sup> هست L , بود Pe خواست

177<sup>a</sup> W دران ناری : Vo 177<sup>a</sup> خداوندی هوش

بدان تا طلسمی مهیا کند  
 همرمان کشتی کشت چاره سار  
 ر دریا چوده روره بگذاشتند  
 پدید آمد از دور کوهی بلند  
 150 دران آمد اگر کشتی ناخنی  
 برون نامدی تا بگشتی حراب  
 چو استاد کشتی بدان خط رسید  
 فرو برد لنگر بپای کوه  
 سالای آن سدگام ایستاد  
 155 جهاندار گفتش چه بد یافتی  
 حر داد شه را شاسای کار  
 که هر کشتی کو بدیجا رسید  
 حردمد خواند ورا کام شیر  
 به س بود مارا خطرهای آب  
 160 نه بیماری اندر ت آمد پدید  
 اگر راه پیشین خطرناک بود

کند P Pe U E DVo , بران Pe I 146<sup>a</sup>

, خطر L حصر , حرآئس Pe V , مرآئس I 146<sup>b</sup>

P Pe U I D Vo کند 147, 148 P Pe U L V Vo 148 147

ره سنك V , سیلکه L میلکه 147<sup>c</sup> بر V کس 147<sup>a</sup>

بگذاشتند Vo , خطر داشتند E حر داشتند 148<sup>a</sup> رور E V 148<sup>a</sup>

ناخنی I , تافمی Pe , کشتی را ناخنی V 150<sup>a</sup> . ر گردانه E 149<sup>a</sup>

برون آمدی تا بگشتی L 151<sup>a</sup> . درو دایره سالها Vo 150<sup>b</sup>

, رنده در رور Pe , دیده در سد V , رسه ران سد L رنده ران سد 151<sup>a</sup>

دران Vo , نان U , بران Pe L 152<sup>a</sup> رنده ران سد Vo

نابین کوه I , لشگر P Pe U L V 153<sup>a</sup> بدرگاه L 152<sup>a</sup>

اس P Pe U L 151<sup>c</sup> آن V سد , آن L او , V op و 153<sup>a</sup>

و Pe L Vo op , ر فرید و پیوند D 154<sup>a</sup>

اران سد L D Vo , اران ژرف دریای نارسکار E 156<sup>a</sup>

ناجا D , نانا L , نانا Pe , کان D کو 157<sup>a</sup>

خطرناکی آب U 159<sup>a</sup> Vo op 160 — 158 اران E 157<sup>a</sup>

و رش L 160<sup>a</sup> . نا L بر , قصای E V 159<sup>a</sup>

آینده ناك V 161<sup>a</sup>

که چون کشتی افتد دران کنج کوه  
 195 رند دایره کرد کشتی در آب  
 بدان تاچو کشتی بدرد ر هم  
 چو آوار آن طفل گرگبه چرم  
 هراسان شود ماهی ار مانگ نیر  
 روان گردد آب ار بر و بال او  
 200 بدین من رهد کشتی ار تنگای  
 شه ار ماری آن طلسم شگرف  
 بدان کوه دیگر سودس درنگ  
 چو هدوی شب ریس رواق کود  
 بران فرصه بی آنکه اندیشه کرد  
 205 درین عم که بر طفل کشتی گرای  
 چنان کرد لطف خدا باوری  
 کسی کو کید داروی چشم سار  
 سی تب رده قرص کافور خورد  
 دوا کردن ار بهر درد کسان

یکی ماهی آید ر دریا شکوه  
 پس او کند ببر کشتی شتاب  
 بلا دیده گانرا کشد در شکم  
 ماهی رساند یک آوار سرم  
 سوی زرف دریا نماید گریر  
 کند میل کشتی بدال او  
 بداند دگر رار را حر حدای  
 گرایده شد سوی دریای زرف  
 سوی فرصه که شد ربالای سگ  
 رس ست بر فرصه هفت رود  
 رس ماری هدوان پیشه کرد  
 که رحمی رند کو نماید بجای  
 که حاجت سودش بدان داوری  
 مداروی چشمش باشد بار  
 محورده شد آن تب چوکافور سرد  
 سارنده باشد سلامت رسان

ربابی DW ر دریا 194<sup>a</sup>. گگر Vo جون 194<sup>a</sup>

195<sup>a</sup> P Pe U L Vo \*

تیر W سر، پس آنکه کند تیر (بیره Pe U L) کشتی شتاب (تاب Vo)

، چو آن طفل روین گرگبه 197<sup>a</sup> E D W . بران: Pe L 196<sup>a</sup>

آهنگ سرم V ، گگر 197<sup>a</sup> D E Vo . کر کهه چرم U

نماد ستیر Pe 198<sup>a</sup> . آب Vo بانگ 198<sup>a</sup>

، تنگنا V ، دهد Pe 200<sup>a</sup> . مال V Vo ، پرومال L E 199<sup>a</sup>

رارها حر L ، که داند دگر V 200<sup>a</sup> . تنگ حای Vo

کوه و Vo ، بدین V ، بران Pe L E D W 202<sup>a</sup> ماری V ماری 201<sup>a</sup>

، رهمین P Pe U L V Vo رس 203<sup>a</sup> شده فرصه گه Vo 202<sup>a</sup>

بر روصه Vo ، کرد V ست

اندیشه کود D 204<sup>a</sup> P Pe U L V Vo 6p 204 — 206

لطف صبا باوری E ؛ چیس W 206<sup>a</sup> تاره E پیشه 204<sup>a</sup>

، باورو و چشمش P U 207<sup>a</sup> داوری U L 207<sup>a</sup> نان D 206<sup>a</sup>

، براروی چشمش Vo ، براروی و چشمش Pe L

کافور کرد E D W 208<sup>a</sup> . بیاید یاز V

ررد Pe ، ر Vo چو ، محورد و Pe Vo محورده 208<sup>a</sup>

ملاط رسان V Vo 209<sup>a</sup> روا باشد ار بهر: Vo 209<sup>a</sup>

یکی کنند افراحت از حاره مسک  
 طلسمی مسین در وی انگیزنه  
 180 شه گفت چون گنشد افراحت  
 در انداز کشتی بدان مد آب  
 شه آن کاردارا که کشتی رهاشد  
 چو کشتی دران مدگاه اوفتاد  
 شه آمد سوی گنبد مسک بست  
 185 برد طفل و نانکش چو طفل رحیل  
 برون حس کشتی رگزداد تنگ  
 شه از مهر آن کار سر دوحه  
 رشادی هررانه چاره سح  
 دگرگونه در دفتر آرد دبیر  
 190 که آن کام شیر از حد نالست  
 ر يك بحر چون بست بیرون دورود  
 ردانا پژوهیدم آن رار را  
 حمر داد دانای هیئت شناس

بدبرای او شد بافسون و رنگ  
 نگردن درش طلی آویخته  
 طلسمی و طلی چنینی ساختم  
 برون طفل تا چون نماید شتاب  
 بهر مود ناکشتی آجا رساد  
 ر دیوانگی گشت چون دیوانه\*  
 بطل آزمائی دوالی بدست  
 بر آمد چو نانک بر حرئیل  
 دران حای گردش بماندش درنگ  
 چو مهر بهاری شد افروحه  
 سی تحفا داد از مال و گنج  
 ر رهامه ره شناسان پیر  
 سخن چون دو قولی بود مشکلت  
 همانا که مشکل باشد سرود  
 کمران طفل پیدا کن آوار را  
 مادره آنکه بودش قیاس

- ناموس Pe . پدبرای آوار و افسون و 178<sup>a</sup> E افرحت 178<sup>a</sup> E  
 آویخته Vo , بروی D , طلسمی مسی 179<sup>a</sup> U D  
 , درین E , برون L , دران 181<sup>a</sup> Pe V طفل 179<sup>a</sup> Pe  
 بد L E V Vo , بدین Vo , مان D  
 افتاد Pe . بد حای L , مدگاه Pe 183<sup>a</sup> Pe  
 دیوانه راد L , دیوراد 183<sup>a</sup> Pe U E Vo  
 ر تری که رد جرح در روی آب  
 تو گوئی که می گشت چون آفتاب  
 , نانگی ر E W نانکش چو , برون 185<sup>a</sup> P سبک شت 184<sup>a</sup> Pe L  
 چو نانک 185<sup>a</sup> Pe برد طفل و نانکش چو نانک رحیل D  
 مهر V Vo مهر 187<sup>a</sup> بماندش گرد D , بماند درنگ 186<sup>a</sup> E  
 بهاری بر افروحه E , بهائی V بهاری 187<sup>a</sup> E  
 حر D E ار , دادش V Vo , دارد Pe داد 188<sup>a</sup> E  
 از حد نالست 190<sup>a</sup> D . دفتر اور دبیر 189<sup>a</sup> E  
 بیرون درود 191<sup>a</sup> Pe L V Vo . بدو D بود 190<sup>a</sup> E  
 کی آن رار را 192<sup>a</sup> L این 192<sup>a</sup> D V Vo  
 چنین داد دانا که هئاب شناس 193<sup>a</sup> Vo

جهان را درین آمدن را بود  
 ر هر بیک و هر بد که آید بدست  
 خیالی که در برده شد روی بوش  
 گر آنجا سپرداحتی شهریار  
 230 جهان از تو دارد گشایدگی  
 چو اسکندر آسوده شد هفته  
 جهان تاحسین بار یاد آمدش  
 دران شب که رحاست را از کوچگاه  
 قلاوور برداشت آهگ پیش  
 235 ر رنگین علمهای گوهر نگار  
 ر تبیع و سپرهای آراسته  
 در آمد برین شاه گنتی آورد  
 سوی بیابان روان کرد رحش  
 بانان خوشده نگرفت پیش  
 240 چو ده روز خود در بانان سرشت  
 یکی شهر کافورگون رح نمود  
 ر حاقان پرسید کین شهر کیست

رار D چاره 226<sup>a</sup>

پدید آمد Pe L Vo , بهریک D 227<sup>a</sup>

شد Vo 228<sup>a</sup> دید ا هست , مرا روی در روی Vo 227<sup>a</sup>

که E بو 230<sup>a</sup> اسحا E 229<sup>a</sup>

جهان ناحس L 232<sup>a</sup> جهان رفته Pe U L V Vo 231<sup>a</sup>

درای شترحاست از کوچگاه L D W 233<sup>a</sup> یاد Vo , بار L ناد 232<sup>a</sup>

ار Vo ران , ناندازه و رح آن کوچگاه V

محمل گسا راه نش L , نش P Pe U L 234<sup>a</sup> آمد ر راه Vo 233<sup>a</sup>

چون نگار V Vo , نوبار E 235<sup>a</sup> عملهای Pe 235<sup>a</sup>

دست Pe L 236<sup>a</sup> ر تر و سرهای L 236<sup>a</sup>

برس UE , بران L , براس Pe , برآمد Pe L Vo 237<sup>a</sup>

براورده D V , درآورد Vo , نگردش Vo , نگردن L نگردون 237<sup>a</sup>

خوشده D , خوشده P Pe L 239<sup>a</sup> کرده D 238<sup>a</sup>

ار هوس E , خوشده Pe L D , خوشده P U 239<sup>a</sup>

, چو ده روز (روره Vo) راه بانان شست E Vo W 240<sup>a</sup>

آمد از آب و Vo 240<sup>a</sup> . در بیانان نگشت D , حوی V خود

هرکیست D , شهرچست P Pe L Vo 242<sup>a</sup>

بر نام این هرکست Vo 242<sup>a</sup>

نکستی در آمد<sup>۱</sup> چو بویان بهنگ  
ستورا قوی کرد کام و ریان  
بدان ره که بود آمده گشت نار  
بکم مدت آمد سوی فرجه گاه  
ر شادی رهاکن که چون آمدند  
گدشته سر بر سی سرگذشت  
عم و ترس برد از دل نرساک  
ر بردان سیکی سی یاد کرد  
حرامان و حدان بر شاه شد  
سی گمخ در پای خسرو فشان  
سجهای پیشبه از سر گرفت  
طلسمی بدان گونه پرداختن  
گرفتار گشت بدان سد کوه  
رها شده طلی بر انگیزش  
بر اقبال شه تاره کرد آفرین  
دل جان حانان بدو شاد کرد

210 شتادنده ملاح گسناح جنگ  
شکجه گشاد از ره نادبان  
برافراحت اورار نکستی سسار  
روان گشت نکستی ناب سیاه  
حلاق ر نکستی برون آمدند  
215 چو اسکندر آمد ر دریا بدشت  
بر آسود برحاک ازان ترس وناک  
سی بده و سدی آراد کرد  
چو حاقان اربن حالت آگاه شد  
ر شکر و ر شکرانه نافی نماد  
220 شه از دل بوارش در برگرفت  
ازان میلگاه و ر خط ساحتن  
وران راه گم کردن آن گروه  
وران بر سر کوه بگرختن  
چو ایں قصه بشید حاقان چین  
225 که با شاه شاهان فاک داد کرد

جالاک چنگ W, چو تاسده ملاح V 210<sup>a</sup>

حویان L چو بویان, درآند D, برآمد E Vo 210<sup>a</sup>

وکام V, قوی کرده ناگوانان Vo 211<sup>a</sup> L 6p 211

افرار V, افرار E D W, آوار Pe L, اورار P 212<sup>a</sup>

درآب F, نکستی V 6p 213<sup>a</sup> بران L, نان Pe U Vo 212<sup>a</sup>

عجاب V رهاکن 214<sup>a</sup> بر آب D

برگذشت W, گدشته سی بر سی E, سر برگدشته سی 215<sup>a</sup>

سی سدی و سده E V 217<sup>a</sup> درد V W ترس 216<sup>a</sup>

ازان V W, چو حاصان Pe 218<sup>a</sup> ر ارد V 217<sup>a</sup>

سوی W بر, حرامان سوی خدمت شاه شد E 218<sup>a</sup>

ر شکر شکر هیچ نافی نماد Vo 219<sup>a</sup>

ازان میلگه (سیلگه W) وان حطر ساحتن E D V W, واران Vo 221<sup>a</sup>  
رصد P رخط

وان گروه Vo 222<sup>a</sup> برن Vo, بران D, بدن Pe U L 221<sup>a</sup>  
سک کوه Pe سدکوه, نان Vo, بران E 222<sup>a</sup> D 6p گم

ناقال D 224<sup>a</sup>. تمدکوه E Vo, سد شکوه L

و جان حاقان L E V جان حانان 225<sup>a</sup>. با شاه V 225<sup>a</sup>

بدان Vo, جان و حانان Vo



چه نانگست کافان دهد ناد را  
 شه گفت فرراه کبر اوستاد  
 260 چو بر روی آب اوفند آفتاب  
 بس آوارها حبرد ار موج بر  
 ر تندی چو تندر شود آرمان  
 دگر گوته دانا بر انداخت رای  
 چو حورشید حوشان کد آب را  
 265 دگر ناره چون ران افق بگذرد  
 چو سیماب در پستی افتد ر اوج  
 چهار مرغان کارفرمای دهر  
 فرود آمد آساش آغار کرد  
 مقیمان بقعه چو آگه شدند  
 270 متاعی که در حورد آن شهر بود  
 ر هر نقد کان بود پیرایه‌شان  
 شه ار حاصه خویش بی بها  
 حیداگاهه ار دهر سالارشان  
 چو داست سالار آن احسن  
 275 فرستاد برای ترتیب خویش  
 هم ار حسن ماهی هم ار گوسفند

، مت D I ، میت Pe U مت P چو آتش 260<sup>a</sup>

، و خوش آورد روی آب E . ر گرمی حسب رید موج آب Vo

نوگوئی فند کوه بریکد بکر: V 261<sup>a</sup> مقب شود روی آب W

، شود E W ، سدی W 262<sup>a</sup> افتاد E

برداشت V ، بر افراحت E 263<sup>a</sup> در رمان Vo

ار V W ران 265<sup>a</sup> برکشد P U E V 264<sup>a</sup>

کا L کار ، چنان Vo چنان 267<sup>a</sup> ر اوج Pe ، نامد چنان V 266<sup>a</sup>

حواله I چواگه 269<sup>a</sup> بر V برک V 268<sup>a</sup>

برمانه شان Vo 271<sup>a</sup> اگر U I E D Vo W ، گروش V 270<sup>a</sup>

نها Pe نهاد 273<sup>a</sup> E op 273<sup>a</sup> نقدی رها E 272<sup>a</sup>

ر ترتیب V 275<sup>a</sup> خبر داست Vo چو داست 274<sup>a</sup>

برک V برل ، درو Vo 275<sup>a</sup>

حرآن V 276<sup>a</sup>

سن داد داسده ار نار مهر  
 کسی را بود پادشاهی دراو  
 245 غریبان گیرند اریس جایگاه  
 بنز سیم و ورکان بود حانه حیر  
 چو حورشید سر بر رید رین طاق  
 چنان کر چنان معره هولاک  
 بریر رمین دحمه دارند بیست  
 250 ورگان در آن حال گیرند گوس  
 دل شاه شوریده شد رین شمار  
 چنان داد فرراه پاسح شاه  
 کران پیش کافان بر آرد حروس  
 تیره رمان طیل ناری کسد  
 255 بدان کوس تا رور گردد بلند  
 بدان تا ر دریا بر آید حروس  
 همراه نه گفت کین نانگ سحت

ده شهرست این از جهان تنک مهر  
 که یسد فر الهی دراو  
 که وحشت کد روشنارای سیاه  
 دگر چیز را هست نارار نیز  
 بر آید ر دریا طرافا طراق  
 بود بیم کاندن تن آید هلاک  
 که طفلان دران دحمه داند ریست  
 وگره نه دل پای دارد نه هوش  
 ر فرراه درحواست ترتیب کار  
 که فرمان دهد نامدادان نگاه  
 بر آید رلشگرکه آوار کوس  
 نانگ دهل رحم ساری کسد  
 بطل و دهل در بیارند سد  
 بوشده را معر باید بحوش  
 کرو معرها میشود لحت لحت

حاقاش E داسده 243<sup>a</sup>

حدائی W الهی 244<sup>c</sup> سک (سک) Pe بهر 243<sup>a</sup> Pe U L D V Vo

روشنارای Vo , رورشارای V , روشناراه Pe روشنارای 245<sup>a</sup>

246 E D V W 243-дэн сонра кетмишдир

246<sup>a</sup> D W 257<sup>a</sup> U Vo رواق دگر چهرهاراست

247<sup>a</sup> D Pe , ر دریا بر آید طرافان طراق

248<sup>a</sup> V دل F D V W س 248<sup>a</sup> کر جهان

249<sup>a</sup> L دارند بیست Vo , زحمه دارند

250 L 6p 250<sup>a</sup> D 6p دران V , حاك گريد

250<sup>a</sup> Vo ناریاند V پای دارد , و گره رناند دل از دنده هوش

251<sup>a</sup> Vo بدرسکار 251<sup>a</sup> E D Vo W . سورنده

252<sup>a</sup> E D نامدادگان I , نامداد P E D Vo نامدادان 252<sup>a</sup> چس

253<sup>a</sup> P L آوای V 253<sup>a</sup> E 256<sup>a</sup> 253<sup>a</sup> حروش

254 - 256 L 6p 254<sup>a</sup> L , سیره رمان V ,

D Vo کد 254<sup>a</sup> D W , رحمه

255<sup>a</sup> Pe , بدان گوه D W , بران کوش L , بران

Vo , ر طیل و دهل بریارند 255<sup>a</sup> Vo رور دیگر بلند

Pe D , بریارند L , بریارند 256<sup>a</sup> L , بران

بر Pe U L Vo کس 257<sup>a</sup> چو دریا بر آرد D ر دریا بر آید

E D میشود معرها 257<sup>a</sup> Vo کر V , کان



که باید رما برل راه تو راست  
 سحر گرمی کان بود در هوا  
 حر داشت از داشت و دین خویش  
 کران گمراهی گشت بدان شای  
 کسی کرد با حاجتی در حورش  
 در افتاد اری نام ناگاه طشت  
 ر ریح ره آسود تا صحرگاه  
 شه آهنگ فراد دریا شید  
 بوقت سحرگاه صدا داده بود  
 بعید چون کوس خود در مصاف  
 یکبار بویست و پرو کوفتند  
 حرس مار کرد از گلاوی حروس  
 دگر بانگ را باد پداشتند  
 بیره چهارا در آشوب داشت  
 بر آشتا گشتند خون رستخیز  
 خو در طیل دحل دریا و پسر  
 که میبود غالب بر آوارشان  
 دران گشت از آنجا شه بمرور  
 بحاجت خودن گرفتند راه

خود آمد خدمت سی عدر خواست  
 میانابیانرا بنامشد هوا  
 پرو کرد شه عرض آیین خویش  
 280 ر شه دین پذیرفت و نا دین ساس  
 ر درگاه خود شاه بیک اخترش  
 چو سیمور شب قرمزی در بوشت  
 پرو حفت شه نا رفیقان راه  
 چو ریحان صبح از جهان بردمند  
 285 مگر طشت دوشبه کافاد بود  
 شه از هول آن ناگاه ره ره شکاف  
 بمرمود تا اشگر آشوبند  
 حروشین صل و فراد کوس  
 ناوار ضای که بر داشتند  
 290 بدین گونه تا بر آورد حاش  
 همه شهر از آوار آن طیل تر  
 دویدند بر طیل کامند  
 شکست آمد آوار آن سار شان  
 چو نمی شد از رور گیتی فرور  
 295 همه مرد و زن در رهین یون شاه

در ما راه برل توراست V 277 جواب D خدمت 277

دو P V 279 ه خدمت I , رک I L برل

عرجه سه I به عریض و پرو عرصه کرد آن ره و دین ر خویش P

اردشمناس V , نعت P L کت , اران V 280 P L op و 280

شه P o سب و سیمور V 282 خلعت V 281

ناگاه اری (اران F) نام F W اری نام ناگاه 282

سرآهنگ F D W 284 نا رفیقان U W , حیمه E 283

بانگ D هول, شد V o شه 286 دریا رسید I و شاهنگ V V o

بانگ V , کوه Pe کوس 286

آوار L فراد 288 سکادر F W 287

براس گونه I 290 V p 289, 290

براسوب V o , در آشوب L D , سیره V o 290

چو بر دحل دانا و سر V o 292 همه شهر آوار اران طیل E 291

ناوارشان L 293 اورا اران Pe U L آوار آن 293

د L در 295 روی Pe رور 294

گران نار کردند و یاسد سیم  
 بدان نقره نامد دلش را شتاب  
 ارو اشتري چند را نار کرد  
 هوارا بدید از رمیس گردحیر  
 که از نقره بود آرمیس را نورد  
 یکی بیمه سیماب و یک بیمه سیم  
 به سیماب را نیر شایست خورد  
 سوادی نان سیم درخورد بود  
 دران آب سیمارا بود خوش  
 که آب از ریر بود و سیماب ریر  
 ر سیماب کس را بودی ملال  
 محوردندی آن آب را هیچ کس  
 سیمابندی درو ریدگانی سی

لشکر مکو گره به از عشق سیم  
 همه نار شه بود پر رر ناب  
 ولیك آرو در تش کار کرد  
 بران راه میرفت چون باد تیر  
 25 يك هفته نشست بر حامه گرد  
 توگفتی که شد آب و حاکش دویم  
 به در سیمش آرام شایست کرد  
 ر سوادی ره کان به کم درد بود  
 کجا چشمه بود ماسد دوش  
 30 محوردندی آن آبهارا دلیر  
 چو شورش بودی درآب رلال  
 چو شورش درآب آمدی پیش و پس  
 وگر خوردی از راه عقلت کسی

- نامد V و ناسد 21<sup>a</sup> وره W گره 21<sup>a</sup>  
 22<sup>a</sup> D رناب , Pe سیم ناب  
 22<sup>a</sup> Pe L E بران 23<sup>a</sup> V Vo ولی آرو  
 , ارو نقره چند نار کرد 23<sup>a</sup> P منش V W , دلش E D Vo  
 نارکرد L , اران D V Vo , ورا E  
 24<sup>a</sup> V بدان W , دران Vo , نان D , ره راه بر رفت چون V  
 24<sup>a</sup> L , به یک هفته V , ازان هفته Pe 25<sup>a</sup> . گرم حیر L  
 نشست L , نشست Pe , نشست P D V  
 25<sup>a</sup> حاك و آتش Vo W , حاك و آتش V 26<sup>a</sup> سرد E نورد  
 26<sup>a</sup> P به از سمش 27<sup>a</sup> . همیاب Vo , يك بیمه Pe  
 . به در سیم Vo , به از سیم L , به از سیم U , به از سیم Pe  
 , به آن سیم را نیر P Pe U 27<sup>a</sup> شتاب Vo . شایست  
 28 E 6p رام شاست کرد E نیر شایست خورد  
 , سواری P Pe U L 28<sup>a</sup> آن کان به ره L ره کان به کم  
 بدان W , به از D , نان , سواری بدان V  
 29<sup>a</sup> D 30 , 31 E D V W 30 , 31 . خوش . Pe 29<sup>a</sup> . یکی چشمه  
 محوردندی . U E D V Vo محوردندی P 30<sup>a</sup>  
 , ر سیمارا (ر سیمارا L) کس بودی Pe L 31<sup>a</sup> . که آتش ریر E 30<sup>a</sup>  
 هلال Vo , ونا E  
 محوردی اران آب را U L V , محوردی در آن راهیج کس Pe 32<sup>a</sup>  
 33 E 6p 33<sup>a</sup> Vo . حورد Vo , اگر . Pe 33<sup>a</sup>

محو شید در کوه و صحرا بحار  
 ر هامون سوی کوه شد عذلیب  
 بگوش اندرش از هوای تمور  
 درفشده حورشید گردون بورد  
 10 شب و رور میگشت در چین و ربك  
 چو شیران درید از سر دست رور  
 در ایام ما حور و گرمای گرم  
 سکندر ر چین رای حرحیر کرد  
 رها کرد حاقان چین را بحای  
 15 سی گنج در پیش حاقان کشید  
 فرو کوفت بر کوس دولت دوال  
 بیابان و ربك روان دند و س  
 رمین دید رحشان و از رجه دور  
 شه گفت رهبر که این ربك پاك  
 20 ناسداده سردار ازیں راه گنج

مشكر خنده رد میوه بر میوه د  
 بعربت همی گفت چیری عرب  
 بواي چيكاكوك بیامد هـ  
 رناد حراں بیش عقرب حور  
 بدود افكی طشت آتش بچد  
 گهی ساق گاو و گهی سم گ  
 که از تاب حورشید شد سك  
 در حواب را تك دهلیر كه  
 دگر ناره سوی سفر کرد را  
 و راحا سپه در بیابان كش  
 ر مشرق در آمد بحد شمال  
 به پریده در وی به حسده كه  
 درو ربك رخشیده ماسد به  
 همه نقره شد نقره ناسد  
 به چندان كه محمل كش آید بر

حنده سد V ، حنده شد P Pe U L Vo حنده رد 6<sup>a</sup> بر V 6<sup>a</sup>

در Vo ، حنده میوه بر میوه رار E

جهان F اندرس ، اندر Vo ، بگوش از هوای بهار و تمور V 8<sup>a</sup>

در افكده Vo ، درخشیده E D ، درفشید P Pe U L 9<sup>a</sup>

ررس Vo آتش 10<sup>a</sup> بحورد D Vo ، بحورد Pe ، بحورد P U 9<sup>a</sup>

گ و گهی D 11<sup>a</sup> و دست L ، درند U V ، درند P Pe 11<sup>a</sup>

ما حور Vo ، ما حور V ، ما حور I ، ما چور D 12<sup>a</sup>

، حرحیر U L L ، حرحس Pe ، حرحیر P ، راه L Vo ، رای 13<sup>a</sup>

در حواب را P ، ره E در 13<sup>a</sup> . حرحیر Vo ، حرحیر D V

بحد شمال V 16<sup>a</sup> . در Vo 16<sup>a</sup> . در آجا Pe Vo 15<sup>a</sup>

سی رفت و کسی در بنان دند \* D art

همان راه را بر بنان دند

— һамин бейт E W 17-дән сонра кетмишидир

، رخشیده در (هر L) چند دور ، Pe L ، رخشیده رر چند دور P U 18<sup>a</sup>

رحشان و ررخشیده دور V ، رحشان و رر چند دور D

نقر E 19<sup>a</sup> . وران ربك V 18<sup>a</sup>

آمد Pe ، محمل کس U L ، به محمل P D V ، محمل Pe U L 20<sup>a</sup>

ر بستی نشانی نه بر رویشان  
 کسی را نه اندیشه از گرم و سرد  
 بحول ریختن چك و دندان رده  
 بمباحی بسوسد پولاد را  
 به بستی در ایشان کس ایرد نشانی  
 طعامی ندارد حر رستی  
 میرد یکی تا نواید هوار  
 چو فلفل دهد دانه تبرشان  
 همانجا بسوسد و در نگردد  
 حورید و سیری بیاند راه  
 بحوشد بر خود مکر دار کرم  
 ندیگونه تا ماه گردد دویم  
 شره گردد از حمله بر حاسنه  
 ستمگاره ترمیمی آدحایگاه  
 اراں سیر گردید چندان گروه  
 کسد آب و دندان یکی مه رها  
 باشد بیمار تا روز مَرک  
 هم ایشان حوریدش دران دشت و کوه

دران آب داش بحای آورد  
 که ساکن بود آب حش بدیر  
 سی مردم ار تشگی شد تاه  
 حاککی کزو بودشان رادو بود  
 که حاککی بیاساند الا حاک  
 چان کر شب تیره تاسده نور  
 که ار هستیش در دل آمدشکوه  
 کشیده کمر کوهی ار حاره سئک  
 مسلمان و فارغ ربیع عمران  
 در احوال خود گشته یردان شان  
 بدیرا شد دیش به بیع عمری  
 ورو داش و داد در حواستد  
 بحر دی و داش سی حیر داد  
 بجاره گری در گشادد رار  
 بر رردستان فرمان بدیر  
 یکی دشت سی حو درنا فراج  
 چو ها آدمی راده و دیو فام  
 چو گرگان بدگوهر آشفه ربک

بمرمود شه تا چو رای آورد  
 35 چان بر کشید آرا ر آنگیر  
 بدین گونه یکماه رفند راه  
 رسیدد اران مهرش سیم سود  
 بهادند بر حاک رحسار بباک  
 بدید آمد آرامگاهی ر دور  
 40 در امراحت طاقی ار میح کوه  
 بالای آن طاق فیروهر ربک  
 گروهی بران کوه دین برورار  
 بالهام یردان ر روی قیاس  
 چو دیدد سیمای اسکندری  
 41 بتعالیم او حاضر آراستند  
 سکندر بر ایشان در دین گشاد  
 چو دیدد شاهی حمان چاره سار  
 که شفقت کن ای داور دستگیر  
 بس اس گرنوه دراین سنگلاچ  
 50 گروهی دران دشت یاحوج نام  
 چو شیران آهن دل الماس چک

رای آورد V. آب و آتش Vo. 31 بحای V جورای 2.

رفند یکماه VVo 36 بر کشید 35a

وسود Vo بمرمود اران سیم سود Pe 37 شد هلاک Pe Vo 36a

حاک کران حاکسان رادو بود Vo کران L D V 37a

رحساره Pe L 38 در عس سود L رادو بود W راده بود Pe U

آرا مکاد Vo آرامگاهی 39a 39 P Pe U L V 6p 39

میح D در امراحت طاق ار میح کوه Vo 40 تاسد Vo 39a

دندس W هستیش 40 . میح W

بر E 43 گروه Vo 42a کشید مکر کره Vo 41a

ارو 44 . آن Vo 45a سیمات 1 سیمای 44a

شاه Vo 46a دکر E Vo سی 46a . دری Vo 46a

کن این Vo برای D W کن ای 47a . در گشادد W 47a

تاسد 1 بیی 49a . در آن F سی این Vo 49a

دل آهنك Vo آهن دل دیوان W شیران 51a بی Vo و 50a



سدفع چان سحت بتیاره  
 چو شنید شه حکم یاأوح را  
 80 بدان گوه سدی ر بولاد ست  
 چو طالع نمود آن بلد اختری  
 اراں مرحله سوی شهری شتافت  
 دگر ناره درکار عالمروئ  
 براں کار چون مدتی بر گذشت  
 85 بدیدد آمد آراسته مرلی  
 چهاردار با ره سیجان حویش  
 دگر گوه دید آن رمیں را سرشت  
 همه راه بر ناع و دیوار بی  
 ر لشکر یکی دست بر رد فراح  
 90 پیچیده یکی میوه تر هور  
 سواری دگر گوسمندی گرفت  
 سکندر چو راں عبرت آگاه گشت  
 هرمود تا هرکه بود ار سپاه  
 چو لحنی گرایده شد در شتاب  
 95 بدیددار شد شهری آراسته

نوات بود گر کسی چاره  
 که بیل افکند هر یکی عوح را  
 که تا رسته حیرش باشد شکست  
 که شد ساخته سد اسکندری  
 که سیار کس حست و آنرا بیافت  
 روان شد سرا پرده خسروی  
 نماید حورشید بر کوه و دشت  
 که از دیدش ناره شد هر دلی  
 ره آورد چشم از ره آورد پیش  
 هم آب روان دید و هم کار و گشت  
 گله در گله کس نگهدار بی  
 کران میوه بر گشاید ر شاح  
 ر خشکی نش چون کماں گشت کور  
 نش کرد و راں کار بدی گرفت  
 ر خشک و ترش دست کوتاه گشت  
 ر ناع کساں دست دارد نگاه  
 گذر کرد اراں سرمه و حوی آب  
 چو فردوسی از نعمت و حواسه\*

کند چاره 78<sup>a</sup> Vo . جس سحت سعاره 78<sup>a</sup> E  
 طلم ماحوح را E , حال D V Vo حکم 79<sup>a</sup>  
 هر کسی E , که راں تحم افکنده بد عوح را V 79<sup>a</sup>  
 سدی D V , بدسکوه سدی P Pe U L Vo 80<sup>a</sup>  
 رسد V 82<sup>a</sup> شاید P Pe U L D Vo , E 6p تا 80<sup>a</sup>  
 کس را بدیدد V , کس را D , اورا P Pe U L Vo . آرا 82<sup>a</sup>  
 ناره Pe 86<sup>a</sup> بنارید یکماه برکوه W , بنائید L 84<sup>a</sup>  
 دگر ناره . Pe 87<sup>a</sup> . و چشم Pe L 86<sup>a</sup>  
 ناع دیوار L 88<sup>a</sup> . کارگشت E , کاوگشت L , دید هم W 87<sup>a</sup>  
 تر گشاید V 89<sup>a</sup> شاح V , دشت E 89<sup>a</sup> برگله E 88<sup>a</sup>  
 , تنش گشت ماند کور Vo , تنش گشت چون قوس کوژ V 90<sup>a</sup>  
 عرب U , درین E D V W 92<sup>a</sup> تنش L 91<sup>a</sup> گشه E  
 ار آن چشمه و V 94<sup>a</sup> شتابنده شد Pe 94<sup>a</sup> مال D ناع 93<sup>a</sup>  
 نعمت حواسه Vo , چو فردوس پر نعمت E 95<sup>a</sup> شهری شد U 95<sup>a</sup>  
 چو سمود اراں بویه لحنی شتاب  
 بدرواره شهری آمد شتاب  
 \* V apt

70) نه مردار ماند دران حاك شور  
 حر اين يك هر يست كار آب و حاك  
 بهر مدت آرد برما شتاب  
 ر ما گوسمندان بعارت برید  
 ر گرك آچيان كم گريد گله  
 75 چو در ما نلشگر ستير آورد  
 گيريم اريشان برين كوه سحت  
 ندارد باني چان آن گروه

نه كس مرده بير بند نكور  
 ر مردار دورست و ار مرده باك  
 كسد آشيابهائى مارا حراب  
 حورشهائى ما هرچه باشد حورید  
 كران گرگساران سك مشعله  
 نكوشد و برما گريد آورد  
 نكردار پریدگان بر درخت  
 كه مارا دراريد اران تبع كوه

حال شور L, داد Vo, ماند Pe U L V ماند 70<sup>a</sup>

نه گور W. مردورا Vo. مرده را بير ماند D, را E, سر, مرده Pe 70<sup>a</sup>

آن Pe وار 71<sup>a</sup> آب حاك Pe Vo 71<sup>a</sup>

\*P Pe U I Vo اپر كسانى كه بودند آجا مقیم

رياحوحشان بود پیوسه نم

نكايك سرديك شاه آمدید

ر بچاره گي داد (چاره Pe) حواه آمدید

كه شاهها تو فرماندرس باش رود انارس برود Vo)

كه ار ما برآورد ناحوح دود

Vo اپر

گروهى كه بودند اران حای نار

برى شاه رفید برده بنار

نكفید كای شاه نا داد دس

نه فریاد ما رس رنكار و كین

كه در دست بنار گانم اسر

همه ناامیدم برنا و سر

V اپر

سكندر همی شد سهری رسید

كه يا حوح اران سوي آن شهر دید

همه شهریان بیش نار آمدید

ندرگاه شه در نار آمدید

عربوان ر يا حرح در پیش ساه

نكفید ساهها بو مارا پناه

72<sup>a</sup> L 74, 75 ايها V برما, بهر ملت L

74<sup>a</sup> Pe گرك سان راسك مشعله Vo 74<sup>a</sup> رگرگان چيان

75<sup>a</sup> P Pe Vo چو دریا, L D \ نكس

Vo سیر آورد Vo, در ما E D 75<sup>a</sup> گريد آورد

76, 77 Vo 6p ار Pe L \ اران D در آرد 77<sup>a</sup>

چنان دان حقیقت که ما این گروه  
گروهی صعیان دیس پروریم  
115 نداریم بر پرده کج سیج  
در کج روی برجهان سته ایم  
دروعی نگوئیم در هیچ باب  
پرسیم چیری کرو سود نیست  
پذیریم هرج آن حدائی بود  
120 ساریم ما کرده کردگار  
جو عاخر بود یار یاری کیم  
ور از ما کسی را ربائی رسد  
برآریمش از کیسه خویش کام  
ندارد ر ما کس رکس مال بیس  
125 شماریم خود را همه همسران  
ر دردان نداریم هرگر هراس  
ر دیگر کسان ما ندردیم چیر  
نداریم در حایها قفل و سد  
حدا کرده خردان مارا برده  
130 اگر گرگ بر میش مادم رسد

که هستیم ساکن درین دشت و کوه  
سر موئی از راستی نگذریم  
بحر راست یاری ندایم هیچ  
ر دنیا بدین راستی رسته ایم  
شب سازگونه بسیم حواص  
که یردان ازان کار خوشود بست  
حصومت خدای آرمائی بود  
پرستنده را با حصومت چکار  
جو سختی برد رستگاری کیم  
وران رجه مارا شبائی رسد  
سرمایه خود کیمش تمام  
همه راست قسمیم درمال خویش  
حدیدیم بر گریه دیگران  
به در شهر شحه به درکوی بای  
رما دیگران هم ندرند بر  
نگهان به نا گاو و به گوسمد  
ستوران ما فارع از شیر و گرگ  
هلاکش دران حال بر هم رند

چنان شد حقیقت که ما 113<sup>a</sup> Vo

• بر بوده کس L V Vo, بروده کر (ند) Pe U P Pe 115<sup>a</sup>

, راستی خود نداریم D. نه از ا بحر 116<sup>a</sup> کس سیج L

برس Pe L V 116<sup>a</sup> نداریم

آچه Vo هرج 119<sup>a</sup> که ان L Vo, کران Pe E 118<sup>a</sup>

ما کرده رورگار L, شکوشم I W ساریم 120<sup>a</sup>

عاخر سود F D V Vo 121<sup>a</sup> فرسیده را L 120<sup>a</sup>

بود V. برد, چو سحی رسد برداری کیم E W 121<sup>a</sup>

نکی Vo کسی, گر از E W 122<sup>a</sup>

کیمش مقام L; سرمانه ناحود P U L V 123<sup>a</sup>

حال خویش D Vo 124<sup>a</sup> رما کس رما مال بش D 124<sup>a</sup>

همرها L, خود را همسران Vo, خود نا شما همسران V 125<sup>a</sup>

, ندرند Pe 127<sup>a</sup> ما نداریم چیر Pe L 127<sup>a</sup> ر دوران Vo 126<sup>a</sup>

, گاو نا گوسمد E 128<sup>a</sup> بر V 128<sup>a</sup> ندارد بر L

گاو و نا گوسمد L D V Vo W

در D, ما E بر 130<sup>a</sup> کرد E W, ندارد V خدا کرده 129<sup>a</sup>

چو آمد بدرواره شهر تنك  
 دران شهر شد نا تي جد پير  
 دكانها سى يافت آراسته  
 مقبلان آن شهر مردم نوار  
 100 فرود آوردندش از ره بكاح  
 سى حوان نعمت ياراستند  
 پرستش نمودند با صد يار  
 چو بدرفت شه برانشان مهر  
 پرسيدشان كين چين بى هراس  
 101 بدين ايمى چون ريد از گرد  
 همان باغان بيست در باغ كس  
 شباني به و صد هزاران گله  
 جگوست و اين با حفاظي رچيست  
 سررگان آن داد پروردگار  
 110 كه آنكس كه برفت افسر بهاد  
 خدا داد در كارها ياورت  
 چو پرسيدى از حال مايك و ند  
 بديدش درى راهى و چو و سنك  
 همه عايت انديش و عبرت پذير  
 درو قفل اران حمله بر حاسته  
 پيس آمدندش صد عدو و نار  
 بكاحى خو ميوى ميا فراح  
 بهادند و خود پيس بر حاسند  
 رهى ميرسانان مهمان نوار  
 نان حوچهران بر افروخت حهر  
 جرائيد و خود را ندارند پاس  
 كه بر در ندارد كسى قفل و سد  
 ربه بر چوپان ندارد ر پس  
 گله كرده بر كوه و صحرا نله  
 حفاظ شمارا ولا بكيست  
 دعا تاره كردند بر شهر يار  
 نقاي تو بر قدر افسر دهاد  
 هر سكه نام نام آورت  
 بگوئيم شه را همه حال خود

- دران آهن Vo 96<sup>a</sup> در آمد U 96<sup>a</sup>  
 ديد L V Vo 98<sup>a</sup> نافت D , غاب L 97<sup>a</sup>  
 از حماه W , اران گوه Fe U L Vo , دران قفل اران گوه V 98<sup>a</sup>  
 عدو نار E D W , عر و نار V Vo , آمدند D 99  
 و ميا Pe , ميو و ميا Vo , ميدان E ميوى . چه كاحى V 100<sup>a</sup>  
 مهمان شناس Pe 102<sup>a</sup> بر آراستند I W , و نعمت Vo 101<sup>a</sup>  
 برلپاشان مهر F , بدرفته شد V بدرفت شه 103<sup>a</sup>  
 حوچ مهران افروخت مهر V , ندان W , دران L I D V Vo 103<sup>a</sup>  
 بى شناس P Pe U L V Vo , پرسيدشان Vo 104<sup>a</sup>  
 , حق V خود خراسند F , خراسندى خودرا L , خراسند Pe 104<sup>a</sup>  
 رهند F D V Vo رسد 105<sup>a</sup> ندارند F  
 ندارند از قفل سد V , ندارند كس قفل E 105<sup>a</sup>  
 كوه صحرا Pe , همه كرده E D V 107<sup>a</sup> ندارند Vo 106<sup>a</sup>  
 ركست Pe L D V 108<sup>a</sup> كجوست L 108<sup>a</sup>  
 بهاد L , فرق Pe قدر 110<sup>a</sup> فرق Pe 110<sup>a</sup> پروردگار L 109<sup>a</sup>  
 111<sup>a</sup> Pe بر 111<sup>a</sup> L 113<sup>a</sup> 112, 113 L 6p  
 برسد Pe U V Vo 112<sup>a</sup>

نجسس سازیم کاین کس چه خورد  
 بهرسان که مارا رسد خوب ورشت  
 بهرچ آفریده کردست راست  
 155 کسی گیرد از خلق ما قرار  
 چو از سیرت ما دگرگون شود  
 سکندر چو دید آن حال رسم‌وراه  
 کران خوشتر قصه شنیده بود  
 بدل گفت اربین رار های شکفت  
 160 حواهم دگر در جهان تاختن  
 مرا بس شد از هر چه اندوختن  
 همانا که پیش جهان آرامی  
 بدیشان گرفتست عالم شکوه  
 اگر سیرت است ما بر چه ایم  
 165 فرستادن ما بدریا و دشت  
 مگر سیر گردم ر حوی ددان  
 گریں قوم را پیش اربین دیدمی  
 فغن بریاریم کاسرا چه کرد  
 سرحدود نایم اراں سروشت  
 بگوئیم کین چون و آن ارکحاست  
 که باشد چو ما باک و برهبرکار  
 ر برکار ما رود بیرون شود  
 فرو ماند سرگشته بر جایگاه  
 نه در نامه حسروان دیده بود  
 اگر ریرکی پند باید گرفت  
 بهر صیدگه دامی انداختن  
 حسایی کریں مردم آموختن  
 جهان هست اربین بیکمردان بحای  
 که اوتاد عالم شدند این گروه  
 وگر مردم ایسد پس ما که ایم  
 بدان بود تا باید ایضا گذشت  
 در آمورم آیین این حردان  
 مگرد جهان بر نکریدیمی

- چه کرد O E D V W , نجسس سازیم L 152<sup>a</sup>  
 کاین نک چه خورد V , کین را چه خورد L E 152<sup>b</sup>  
 کاسرا (کس را O) که خورد O D W  
 بود حوی رشت L , بود P Pe U Vo , رسد , سر O سان 153<sup>a</sup>  
 , بگوئیم کان چون و آرا چراست V 154<sup>a</sup> L Vo 6p آن 153<sup>b</sup>  
 چو آن I 156<sup>a</sup> ما بر L ما 155<sup>a</sup> چست O چون  
 , نقش O قصه , اراں . Vo 158<sup>a</sup> . رور L رود O 6p ما 156<sup>b</sup>  
 حسروی . Vo 158<sup>b</sup> کران قصه خوشتر شنیده بود D , بقعه E  
 حواهم مگرد جهان E , حواهم D 160<sup>a</sup> کین O ارب 159<sup>a</sup>  
 س که L هر چه 161<sup>a</sup> بهر صد دامی در انداختن L 160<sup>b</sup>  
 پیش از جهان . V 162<sup>a</sup> خلق P مردم 161<sup>b</sup>  
 بیای O E , سک مردی سای V ; بیک مردم . Pe U L Vo 162<sup>b</sup>  
 نشان . D , بدین سان L , برایشان Pe E 163<sup>a</sup> O 6p. 163, 164  
 حیتم L چه ام 164<sup>a</sup> و عالم . L ; استاد V اوتاد 163<sup>b</sup>  
 بر کسیم L که ام , ما س V Vo , ما خود Pe پس ما 164<sup>b</sup>  
 اسحا شکست L , براں . Pe 165<sup>b</sup> . من O 165<sup>a</sup>  
 نکر O مگرد 167<sup>b</sup> . بیامورم V 166<sup>b</sup> ر حون U 166<sup>a</sup>

گر ار کشت ما کس برد حوشه  
 نکاریم دانه گه کشت و کار  
 نکردیم بر گرد گاوری و حو  
 ما را آنچه بر حای خود میرسد  
 135 چس گر یکی کارو گر صد کیم  
 نگهدار ما هست یردان و س  
 سخن چسبی ار کس یاموختیم  
 گر ار ما کسی را رسد داوری  
 باشیم کس را بد رهمن  
 140 بمحواری یکدگر عم حوریم  
 قرب ررو سیم را در شمار  
 نداریم حیری يك ار يك دریع  
 دد و دام را بست ار ما گیر  
 بوقت یار آهو و عرم و گور  
 145 اران حمله چون در شکار آوریم  
 دگرها که باشیم اران بی یار  
 به سیار حواریم چون گاو و حر  
 حوریم آنقدر مایه ار گرم و سرد  
 ر ما در حوایی نمیرد کسی  
 150 چو میرد کسی دل نداریم تنک  
 بس کس نگوئیم چیری بهت

رسد بر دلش تیری از گوشه  
 سپاریم کشته سپروردگار  
 مگر بعد شش مه که باشد درو  
 یکی دانه را هفتصد میرسد  
 توکل بر ایند به بر خود کیم  
 یردان پاهیم و دیگر مکس  
 ر عیب کسان دیده بر دوختیم  
 کیمش سوی مصلحت یآوری  
 حوئیم ویتنه بریریم حو  
 شادی همان یار یکدیگریم  
 یاریم و باید کسی را نکار  
 حواییم حوسگی ار کس تبع  
 به مارا بر آرار ایشان ستر  
 ر درها در آید مارا مرور  
 بمقدار حاجت نکار آوریم  
 نداریمشان ار درو دشت مار  
 به لب یر بر سته ار حشک وتر  
 که چندان دیگر توایم حورد  
 مگر پیر کو عمر دارد سی  
 که درمان آن درد باید حشک  
 که در پیش رویش ندایم گفت

شش ار V, یر رهر U تیری ار 131<sup>a</sup> نوشه E 131<sup>a</sup>

در گرد گاوری Vo, و گاوری D 133<sup>a</sup> کشته V دانه 132<sup>a</sup>

شما E 134<sup>a</sup> V 134—151 bp آید V باشد 133<sup>a</sup>

به ایرد L 135<sup>a</sup> چس کار اگر يك و گر Vo 135<sup>a</sup>

نداریم Pe U L D Vo یاریم 141<sup>a</sup> بریریم Pe 139<sup>a</sup> رشد L 138<sup>a</sup>

نداریم ار یکدگر حان دریع E 142<sup>a</sup> کسی را در نکار D

حوردی W, چیر Vo, حورد D چیری

حرسکی P Pe U L, نداریم حرسدی کس به یع Vo 142<sup>a</sup>

شیر E عرم 144<sup>a</sup> مارار Pe E Vo 143<sup>a</sup> Pe L bp ار

گرم سرد Pe 148<sup>a</sup> کاو حر E 147<sup>a</sup> عرم کور Pe L

یش و س آن L. پیش رویش 151<sup>a</sup> یر Vo پیر 149<sup>a</sup>

توایم Vo, یاریم D ندایم

رح سرح سب ادر آید بمع  
 عروسان در را زمی گشته مست  
 ر س نار کورد ستان ر شاخ  
 10 دزدی هم ار شاخ احیر دار  
 ر بی روعی حاك مادام دوست  
 لب اعل عاب شکر شکن  
 درختان مگر سور می ساختند  
 ر سرمستی انگور مشکین کلاه  
 15 کدو بر کشیده طرب رود را  
 سیدهای انگور ساریده می  
 شده حوشه بالوده سر تا بدم  
 لب حم بر آورده حوش و شیر  
 درین فصل کافاق را سور بود  
 20 بیان و وادی و دریا و کوه  
 سی حاق را ار ره صلح و حک  
 چو پیمانه عمرش آمد سر

نگردن کنی سر برآرد تریح  
 همه سب و تریح بسی بدست  
 بر ار نارستان شده کوی و کاخ  
 در آویخته مرع احیر حوار  
 ر سر کرده ادم را مغر و پوست  
 رده و سه بر فدق بی دهی  
 که عاب و فدق بر انداختند  
 بر انگشت پیچیده رلف سیاه  
 گلوگیر گشته به امروز را  
 ردوی سدکش بر آورده حوی  
 ر چرخشت شیر شده سوی حم  
 هم ار نوی شیر هم ار نوی شیر  
 سکدر ر سوری چان دور بود  
 شب و روز میگشت با آن گروه  
 برون آورید ار گذرهای تنک  
 برو بیر هم تنک شد رهگذر

آمد V , رح سب رینا در آید بمع O , رح V 7<sup>a</sup>

, رس باورد بیان Vo 9<sup>a</sup> O up 8 درآرد O 7<sup>a</sup>

ساح E , کاورده OU , نار DV , نار کورد سمار شاخ L

مرعی D روعی 11<sup>a</sup> احیرار L 10<sup>a</sup> . کوه E کوی 9<sup>a</sup>

حده O بوسه 12<sup>a</sup> رسر کرده O 11<sup>a</sup>

سورنش ساحمد P Pe UL درخان همه سور بر ساختند Vo 13<sup>a</sup>

کند P Pe کدو 15<sup>a</sup> . پیچید V 14<sup>a</sup> درانداحند V 13<sup>a</sup>

U i V کدر Vo , کدر 15<sup>a</sup> مر V به 16 O 6p

, برارومی D , برناوی Pe L , برناوی P U سارده می 16<sup>a</sup>

P V 17 بر وی Pe 16<sup>a</sup> برتاك بی Vo , برنامی و بی V

قدم Pe UL V 17<sup>a</sup> قدم

, رحرمت سیره (مره V) شده روی حم U V 17<sup>a</sup>

Pe 6p رچرخشت , رهر حشت E , رحرمت شده سیره روئی بحم L

18 V 6p روی حم PeD , شیرش W , حیره O شیر

18<sup>a</sup> O 6p P Pe UL D Vo و , بر آورد O

, شور L , کافاق پر نور (سور E) بود O E , دران Pe 19<sup>a</sup>

سورچس E , سوی جهان O سوری چان 19<sup>a</sup> نور D

22 O 6p گذرگاه E 21<sup>a</sup> سر O E V ره 21<sup>a</sup>

بکنجی در از کوه بنشستی      بایزد پرستی میان سستی  
 اربن رسم بگذشتی آیس من      حر این دین بودی دگر دین من  
 170 چو دید آجها دین و دین پروری      نکرد از سه یاد پیغمبری  
 چو در حق خود دیدشان حق شاس      درود و درم دادشان بی قیاس  
 اراں مملکت شادمان مار گشت      روان کرد لشگر چو دریا بدشت  
 ر رنگین علمهای دیبای روم      وشنی پوش گشته همه مرر و نوم  
 بهر کوه و بیشه ر شاح و ر شح      پراکنده لشگر چو مور و ملخ  
 175 بهرحاکه او تاحی مارگی      رھاندی سسی را ر بیچارگی

## XXVIII

### ناز گنس اسکندر روم

معنی یار آن دم حاهرای      کلیدی که شد گنج گوهر گشای  
 رین در مگر چون کلید آوری      ارو گنج گوهر پدید آوری  
 چو میوه رسیده شود شاح را      ۴ کدیور فرامش کند کاح را  
 ر س میوه ناع آراسته      رمین محتشم گردد از حواسته  
 ۵ ز شادی لب بسته حدان شود      رطب بر اش تیر ددان شود  
 شود چهره بار افروخته      چو تاحی درو اعلا دوحه

- آس کس Pe 169<sup>a</sup> کمر سیمی O 168<sup>a</sup> آن O 168<sup>a</sup>  
 , آن ره Vo , انسحس D آحسان 170<sup>a</sup> دین کس Pe 169<sup>c</sup>  
 چودرکار حق دندشان روشناس O 171<sup>a</sup> و س پروری L  
 شاد دل مار O . وراں E 172<sup>a</sup> دد سان L دادشان 171<sup>a</sup>  
 لسكر دریا و دشت O , چو دریا روان کرد لشگر بدشت V 172<sup>a</sup>  
 ربی نقش بر نقش دیبای روم O 173<sup>a</sup>  
 چو شاح و حو شح V , ره ر کوه D 174<sup>a</sup>  
 در تاحی E 175<sup>a</sup> بپاکنده D 174<sup>a</sup>  
 ار E آن , اردم حان گرای O , معنی سار اردم W 1<sup>a</sup>  
 آورم V , س V , ندین P F D Vo رین 2<sup>a</sup> گوهرمای V 1<sup>a</sup>  
 و گوهر پدید آورم V 2<sup>a</sup>  
 وصف ناسنان W сарлөвнə арт \*  
 میوه و ناع V , پس D 4<sup>a</sup> . کریوه V 3<sup>a</sup>  
 , برانش مر L برانش تیر 5<sup>a</sup> سه V , لب سه حدان L 5<sup>a</sup>  
 مار V 6<sup>a</sup> سر Pe D , سر FVo



40 بهیبت توهم تنش را گداخت  
 دو اسه فرستاد قاصد ز پیش  
 که شتاب و تعجیل کن سوی من  
 همان زیرکانه کار آگهند  
 چو قاصد دستور دانا رسید  
 41 دیدید آنچه از رستگاری بود  
 همه ریزگان را ر یوان و روم  
 هم از ره درآمد بر شهریار  
 تن شاه را بر زمین دید پست  
 پس آنگه که ردبوسه بردست شاه  
 50 چو اندارهٔ مص دید از محست  
 نمرود از آنجا که در حورد بود  
 دواگر بود حمله آب حیات  
 چهارجوی را کار ازان درگذشت  
 ازان مایه کر حائیهٔ اصل برد  
 51 چنان چون ررش داد در دیک خاص  
 و خودش چو ساکی شد از تاخت

، نش (نش Pe) رامنگداخت Pe L ، و توهم O ، بهیبت D 40<sup>a</sup>

کو Pe گز 40<sup>a</sup> نش مگداخت Vo

دمی L یکی 42<sup>a</sup> برحس O شتاب 42<sup>a</sup> پیش W سوی 41<sup>a</sup>

اگر پیچهد 43<sup>a</sup> D همه 43<sup>a</sup> E V 43<sup>a</sup> L بر 43<sup>a</sup>

ست O ؛ کجا سبه را L 44<sup>a</sup> خسرو O دانا 44<sup>a</sup>

43, 44 D tаkrар олуnуr

45<sup>a</sup> L دیدد ار E V W رو ، D ارو 46 Vo br

، در Pe ره 47<sup>a</sup> مروروم V ، ازان Pe U L 46<sup>a</sup>

که آن (او E) کرده O E نه کارور 47<sup>a</sup> سوی D ، ندان O بر

برجی کران ریح سوان برست L 48<sup>a</sup>

، ازان س که V ، پس آنگاه U Vo W ، پس آتک P ، پس آنگه که 49<sup>a</sup>

در E ، نمالید O D 49<sup>a</sup> . پس آنگه برد L

در آمد V Vo 52<sup>a</sup> درمان P داروی 51<sup>a</sup> دلیل O E 50<sup>a</sup>

اصل بود V ، مایهٔ L حائیهٔ 54<sup>a</sup> بود Vo کند 53<sup>a</sup>

54<sup>a</sup> O 55 P Pe U L V Vo br و دعت نامدگان

ار دیک D 55<sup>a</sup> ریک D ، دید O داد 55<sup>a</sup>

درآید D 56<sup>a</sup> ساحس L ، که O F چو 56<sup>a</sup>

چهارا نامد شدن هر که هست  
 اری سروش پهلوی هفت شاخ  
 25 چان آمد آوار هاتف مگوش  
 رساندی رمین را ماحر آورد  
 سکندر چو بر خط نگارد دیر  
 س است ایکه بر کوه و دریای ژرف  
 ر کار جهان پجه کوتاه کن  
 30 مگر حان بیوان بری رین دیار  
 ترسید و گوشی بر آوار داشت  
 شایستگان رار معلوم کرد  
 بحشگی و تری و دریا و دشت  
 بکرمان رسید ار کنار جهان  
 35 وراجا نابل برون برد راه  
 چو آمد ر نابل سوی شهر رور  
 سسنی در آمد تک بارگی  
 بکوشید کرد سوی روم رای  
 گمان برد کابی گرایده خورد

دولختی دری دید لحتی شکست  
 که نالاش پهنست و پهلو فراخ  
 کریں بیشتر سوی بیشی مکوش  
 سوی مرل اولین بار گرد  
 بود پنج حرف این سخن یادگیر  
 ردی پنج بوبت بدین پنج حرف  
 سوی حابه تا پنج مه راه کن  
 میوشده مست شد هوشیار  
 اران خوش رکابی عان نار داشت  
 وراجا گرایش سوی روم کرد  
 سی راه و بی راه را در نوشت  
 ر کرمان در آمد بکرمانشهار  
 ر نابل سوی روم رد مارگاہ  
 سلامت شد ار پیکر شاه دور  
 ر طاقت ورو ماند بیکارگی  
 فروسته شد شخص را دست و پای  
 درو رهرو رهرو اندرو کار کرد

23<sup>a</sup> O E دد ولحی P O E . چه Vo که شد

24 P Pe U L D V Vo 28 дэн сонра кетмишдир

24<sup>a</sup> P Pe U L E V Vo , محلت پهنست

O , چاش D W , چس O 25<sup>a</sup> سنگست W , ولست O

شیں Pe L 25<sup>a</sup> چان کرد آوار بها نگوش L

26 P Pe U L V Vo бр

س است که O , س ایکه Pe 28<sup>a</sup> برو L بود 27<sup>a</sup>

29, 30 D бр L بران , بری Pe E 28<sup>a</sup> س آخر که E

دست V , بیمه P Pe U L Vo 29<sup>a</sup> پجه

رو E , ره O حان 30<sup>a</sup> سوی حانه پنج در راه کی U 29<sup>a</sup>

داد D داشت , ترسیده O L 31<sup>a</sup> رس کنار L

معلوم گشت L 32<sup>a</sup> داد D داشت , وراں E V 31<sup>a</sup>

بری دریا L 33<sup>a</sup> روم گشت L 32<sup>a</sup>

وراجا در آمد O 34<sup>a</sup> اندر P Pe U L Vo رادر 33<sup>a</sup>

کردند راه Vo رد مارگاہ 35<sup>a</sup> نابل روان کرد راه L 35<sup>a</sup>

نابل O Vo , در D چو 36<sup>a</sup> . مانگاہ V

لشگر Vo پیکر 36<sup>a</sup> شهره O , شهردور Pe U L Vo

رهرو رهرو U 39<sup>a</sup> طاقت L 37<sup>a</sup> درآمد بیکارگی O L 37<sup>a</sup>

گرفته زبان مرغ گوینده را  
 تماشا کسان ناع نگداشته  
 سوهان رده سلت آفتاب  
 نهی مانده ناع از رح دلکشان  
 15 رده حار بر هر گلی داعها  
 بهنگام آن رک ربران سحت  
 سکندر سهی سرو شاهشهی  
 دمه سرد و شه مادم سرد بود  
 جو بیاد دولت سستی رسید  
 20 شکسته شد آن مرغ را بر و بال  
 بیژمرد لاله بیستاد سرو  
 طیان اشگر بررگان شهر  
 مداوای بیماری انگیزحتد  
 ر قاروره و نص حسند رار  
 25 طیب ارچه داند مداوا نمود

حسک بر گذر ناد پوینده را  
 معان از چمن رحمت برداشته  
 چو سوهان برار چین شده روی آب  
 به آوار بلبل به از گل شان  
 نوائی و برگگی به در ناعها  
 فرو بزمیرد آن کیایی درخت  
 شد از ریح بر ور سلامت نهی  
 جهانگرد را با جهان گرد بود  
 توانا با تندرستی رسید  
 که حوالان ردی درحان ماه و سال  
 بچگال شاهین ته شد تدری  
 نشستند بر گرد سالار دهر  
 ر هرگونه شربت بر آمیختند  
 بیامد بکف عمر گم گشته بار  
 چو مدت نماید مداوا چه سود

حسک بر گذرگاه پوینده را L حسک V 11<sup>a</sup>

تماشا روان E W تماشا دران ناع نگداشته O 12<sup>a</sup>

را O از , معان U I V 12<sup>a</sup> نگداشته D , ناد Vo ناع

سوها رده V 13<sup>a</sup> برداشته D

به از بلبل آوا به از O E D W 14<sup>a</sup> V 6p 14

اس V 6p 16<sup>a</sup> P Pe U I F D V Vo 15<sup>a</sup> ناع Pe 16<sup>a</sup>

هم از میوه حالی هم از گل نهی O L 17<sup>a</sup> سرو شاح سهی O 17<sup>a</sup>

بروی Vo D برور , ریح بن از سلامت نهی V

درآمد O L 21<sup>a</sup> به شد 21<sup>a</sup> رسد O 19<sup>a</sup> V 6p 18

و L D 6p 24<sup>a</sup> مدارای O 23<sup>a</sup> برشکان شهر O 22<sup>a</sup>

25, 26, 25, 28 D 27, 28 25<sup>a</sup> بوده V گشته , 26<sup>a</sup> D W 24<sup>a</sup>

کریبند فرراگان دست فوب , Vo 6p \*

که در طب بدیدند داروی موب

hāmin ben D nūxāsni dā 25-dān sonra art

25, 26 Vo 6p 25<sup>a</sup> داند V دانا

25<sup>a</sup> Pe نماید , W مداوا

\*\* E 6p حکیمان سی چارها ساجند

سی تر بر کاعد انداختند

شکر حده شمعی که جان میبواحت	چو شمع و شکر را و آتش گداخت
برآمد یکی باد و رد بر جراح	فرو ریخت برک از درختان باغ
به سری رها کرد برشاح سرو	به پر ماند بر بوباری تدر و
60 فرو رنده گلهای با بوی مشک	فرو بزمیدند بر خاک خشک
سکندر که برست مه رس نهاد	رمالدگی سر سالین نهاد

## XXIX

### وصف کردن اسکندر

معنی توئی مرغ ساعت شناس	نگو تا ر شب چند رفست ناس
جو دیر آید اوار مرغان بگوش	اران مرغ سعدی برآور خروش
چو باد خرابی برآمد بدشت	* دگر گونه شد باغ را سرگذشت
اران باد بر باد شد رخت باغ	فرو مرد بر دست گلهای خراج
5 در اندوده شد سره حویار	ریاحین فرو ریخت از برک و نار
درختان ر شاح آتش افروختند	ورقههای رنگین فرو سوختند
باران دهقان درآمد شکست	نگهان گلشن در باغ بست
فسرده شد آن آبهای روان	که آمد سوی برکه خسروار
به حیرم بود باغ بی برک و آب	در افکنده دیوار و گشته حراب
10 بحای می و ساقی و بوس و نار	دد و دام کرده فرو ترکار

شکر را بر آتش 57<sup>a</sup> V<sup>a</sup> مكداحت LA 57<sup>a</sup>

، نادر U ، درآمد LE ، در آمدنکی نادر Pe 58<sup>a</sup>

بر- درختان 58<sup>a</sup> Vo نادر بر رد خراج Vo

بوباران O 59<sup>a</sup> سری L 59<sup>a</sup> PPeULDVAVo 6p

حال خشک L برماند O برمیدد 60<sup>a</sup>

کف PeLVa سمت 61<sup>a</sup>

آمد PeLVaW 2<sup>a</sup> . بهس V نگو 1<sup>a</sup> نوا O توئی 1<sup>a</sup>

ناراد O ، سری V ، سقی L ، حدی L سعدی 2<sup>a</sup>

وصف خراج W 4

، مرغ PeLVa 3<sup>a</sup> رخت OVo ، درآمد EVW 3<sup>a</sup>

بردشت L 1<sup>a</sup> تحت باغ Vo ، نراد O 1<sup>a</sup> شاح L

اروبرک V ، بربر L ، اربر PeU 5<sup>a</sup> اربرک 5<sup>a</sup> اندود OE W 5<sup>a</sup>

، بلبل Pe گلشن 7<sup>a</sup> باران دسان O 7<sup>a</sup> رنگی P 6<sup>a</sup>

نگهان شیران درآمد بهست O

بدو VoW 10<sup>a</sup> دیوار گشته VW 9<sup>a</sup>

40 نه در طبع بیرو به در تن توان  
 چو شمع از حد اگشتن جان و تن  
 طلب کرد یاران دمسار را  
 که کشتی در آمد بگرداب تنک  
 حروش رحیل آمد از کوچگاه  
 45 فلک پیش ازین بر من آسوده گشت  
 بکیه کند درمن اکیون بگاه  
 چنان برمن آشفته شد روزگار  
 چه تدبیر سارم که چرخ مالد  
 کجا حارس گوهر و گنج من  
 50 کجا لشکر من تا شمشیر تیر  
 سکندر منم خسرو دیوید  
 کمر بسته و تیغ برداشته  
 طوفان شمشیر زهر آب خورد  
 سی خرد را کرده از خود برک  
 55 شکسته سی سی را بهم ستهام  
 ستم را شفقت بدل کرده بیر

و نه تن روان I V Vc 40<sup>a</sup>

رار I , شاح O راد , سد آراده سرو Vo 40<sup>a</sup>

سرو Pe شمع H<sup>a</sup> شاح سرو روان I . راده V

که کسی در آمد بگرداب تنک V 43<sup>a</sup>

مردشاه I 14<sup>a</sup> دریده I Vo , دریده L , دریده Pe دمیده 43<sup>a</sup>

برکوه U \ . ناسانم گشت رکوه L 45<sup>a</sup> O 6p 45, 46

نابان کار E , وکار U , که رو ناورم Vo 47<sup>a</sup> برمن E 46<sup>a</sup>

برسر F , کلام مرا O 48 , تحت بلند O . چو F 48<sup>a</sup>

و بیر Pe 50<sup>a</sup> گنج من E 49<sup>a</sup> لشکر W گوهر 49<sup>a</sup>

ر طوفان V 53<sup>a</sup> تحت L ناح O تحت 51

بر آورد Pe O , مکرم بر آورد I قلم بر آورده 53<sup>a</sup>

رهاندم O 54<sup>a</sup> . کردم O 54<sup>a</sup> Pe 6p 54

بر U , کرده ام I V 56<sup>a</sup>

سا مشکلا (مسکلی را W) که حل P D Vo W 56<sup>a</sup>

U L V D Vo , سا مشکلا که حل کرد بر Pe

سا مشکلا (مسکلا D V Vo) حل کرده بیر (کرده ام L V)

ششیده را رفتن آمد فرار  
 که بوییده را بد رمایی درك  
 بهانه برآرد زمانه بمررد  
 که بر مرك حویش آیدش آرو  
 بفتاد ارآن حمله رایى صواب  
 هم از روعن حویش یابد گزید  
 هم از حشش خود در افند حاك  
 چو درمانده بید چه درمان كد  
 حساب فلك را بد بر تحت و میل  
 نظرهای سعدان ارو دور یافت  
 در آرام هیلاح یاریگری  
 هراسیده شد مرد احترام  
 نظر در نومدی حویش داشت\*  
 گریبیده حای بلب تاخته

پژوهش کنان چاره حسند مار  
 بچاره گری نامد آن در بچك  
 چو وقت رحیل آید از ریح و درد  
 چان افشرد دور گارش گلو  
 30 سگالش سی شد درآن ریح و تاب  
 جراحی که مرگش كد دردمد  
 هران میوه كو بود دردناك  
 پرشگی که او چاره حان كد  
 شناسده حرف به تحت بیل  
 35 رح طالع اصل بی نور یافت  
 بدید از مدارای هیچ احتیری  
 چو دید اخترانرا دل اندر هراس  
 چو اسکندر آیه در بیش داشت  
 تی بدید حور موی بگداخته

- 26<sup>a</sup> O 26<sup>a</sup> D W 24<sup>a</sup> , پژوهش گران چاره ساختند  
 سی تیر بر كاعد انداحند O  
 27<sup>a</sup> O بچاره گری نامداران بچك  
 27<sup>a</sup> O E D Vo W درك (E D Vo W رمایی)  
 28 Pe 6p 28<sup>a</sup> P U Vo آیدار آمد و ED آر آورد L  
 28<sup>a</sup> W در آمد V , درآرد E D Vo , زمانه برآرد بهانه بمررد  
 در اس ریح باب L 30<sup>a</sup> با D بر 29<sup>a</sup> . زمانه ر درد L  
 30<sup>a</sup> بدان داد I , بیامد Pe بفتاد  
 31<sup>a</sup> گردش D , گرمش P Pe U L V Vo مرگش  
 32<sup>a</sup> Pe L E V Vo طیبی F پرشگی 33<sup>a</sup> . کان  
 33<sup>a</sup> O E شد سد  
 34 L 34<sup>a</sup> 27-дэн сонра кетмишдир , O  
 34<sup>a</sup> V بر تحت سبل Pe به تحت بیل , ستاینده تحت بر حرف بیل  
 سبل P U , تحت و میل Vo , بخته E , بر تحت میل O  
 34<sup>a</sup> E طالع از اصل L 35<sup>a</sup> . فلك را فروریخت میل  
 35<sup>a</sup> Pe V اران L 36<sup>a</sup> بدید  
 36<sup>a</sup> چاره گری O , یاریگری V , اصلاح Pe L Vo هیلاح  
 37<sup>a</sup> سراسمه Г , سر افکنده U , سرانده P Pe L V Vo هراسیده  
 \* Vo 20 кетмишдир  
 38<sup>a</sup> E نومدی L , بر O E 38<sup>a</sup> هراسیده شد آیه نش داشت  
 39<sup>a</sup> Vo گریبید

هوانی کزو سځ خارا گداحت  
 کنون در شستان خز و پرند  
 75 سر آمد نالین چو تن گشت مست  
 سیه تا سیه دیدم این کارگاه  
 گرم نار بررسی که چون بوده ام  
 بدان طفل یکروره مانم که مرد  
 جهان حمله دیدم ر بالا و زیر  
 76 به این سی و شش گر بود سی هزار  
 گشادم در رازهای سپهر  
 جهان دیدگارا شدم حق شناس  
 سرده سر عمر در عافلی  
 ر هر دانی دقری خوانده ام  
 گشادم ر هر ستمکاره  
 بحر مرید هر مشکلی را که هست  
 آجا رفته اند آن حکیمان با

کران Vo 73<sup>a</sup>

74<sup>a</sup> O V 76<sup>a</sup> O V 71<sup>a</sup> O V 72<sup>a</sup> O V 73<sup>a</sup> O V

ماندم رسیدم کرید 74<sup>c</sup> D 75<sup>c</sup> D 76<sup>c</sup> D 77<sup>c</sup> D 78<sup>c</sup> D

ماند 79<sup>a</sup> O V 80<sup>a</sup> O V 81<sup>a</sup> O V 82<sup>a</sup> O V 83<sup>a</sup> O V

آں O و سیه سیه O I 76<sup>a</sup> O I و ندرست Pe U I

ماند که یکدم ناسوده ام 77<sup>c</sup> V 78<sup>c</sup> V 79<sup>c</sup> V 80<sup>c</sup> V 81<sup>c</sup> V

79<sup>a</sup> Pe O p 78<sup>a</sup> Pe L 77<sup>a</sup> Pe L 76<sup>a</sup> Pe L 75<sup>a</sup> Pe L

همان حمله دنده I و همان 74<sup>a</sup> P U D 75<sup>a</sup> P U D

و شد دل ر پنکار سمر 80<sup>a</sup> O V 81<sup>a</sup> O V 82<sup>a</sup> O V 83<sup>a</sup> O V 84<sup>a</sup> O V

دند سمر W

85<sup>a</sup> O V 86<sup>a</sup> O V 87<sup>a</sup> O V

درن سی و شش (پنج O) سال کم و (O V) و (O V) من

سی و شش (پنج O) سال کم و (O V) و (O V) من

شش هزار 80<sup>a</sup> O V 81<sup>a</sup> O V 82<sup>a</sup> O V 83<sup>a</sup> O V 84<sup>a</sup> O V

دارم: 81<sup>a</sup> Pe U L Vo 82<sup>a</sup> Pe U L Vo 83<sup>a</sup> Pe U L Vo 84<sup>a</sup> Pe U L Vo

آجا 84<sup>a</sup> U I Vo W 85<sup>a</sup> U I Vo W 86<sup>a</sup> U I Vo W 87<sup>a</sup> U I Vo W

دری 85<sup>a</sup> Vo 86<sup>a</sup> Vo 87<sup>a</sup> Vo 88<sup>a</sup> Vo 89<sup>a</sup> Vo

آند 86<sup>a</sup> Vo 87<sup>a</sup> Vo 88<sup>a</sup> Vo 89<sup>a</sup> Vo 90<sup>a</sup> Vo

چها L کجا 87<sup>a</sup>

جو مینې روان بود نیم روان  
 ه ربحیر دام گلوگیر شد  
 کر آسان کسی در نداند بوشت  
 ر دارا بدولت سر انداختم  
 گرفتم چنین حای چپال را  
 ر ناسک بمسک ره آراستم  
 بر آوردم آتش ر دریای روس  
 ر گنج فریدون گشادم حصار  
 گشادم در قصر شداد را  
 قدم بر قدمگاه آدم ردم  
 هم از حام کیحسرو و تحت او  
 همان شد یاحوج کردم بلند  
 ردم بیز در حلقه کعبه دست  
 بظلم جهان تحته بر دوحه  
 بعفت بیداختم هیچ گاه  
 سر از داد و داش پیچیده ام

ر قسوح نا قلم و قیروان  
 چو مرك آمد آن تبع ربحیر شد  
 بوشتن سی کوه و دریا و دشت  
 60 نداری دولت سر افراحم  
 ردم گردن فور قتال را  
 ر قابل و هایل کین خواستم  
 فرو شستم از ملك رسم محوس  
 شدم بر سر تحت حمشوار  
 65 بر انداختم دحمه عاد را  
 سر اندید را کار بر هم ردم  
 حر دادم از رستم و تحت او  
 ر مشرق بمعرب رساندم بود  
 تقدس آوریدم جو آدم شست  
 70 ر طامات مشعل بر افروختم  
 باری سدو ختم هیچ نام  
 بهر جا که رفی بس پیچیده ام

6p () و 57<sup>a</sup>

دامی () 58<sup>a</sup> یعنی روان بوده D مع () 57<sup>a</sup>

کران هجکس در نداند گذشت 60<sup>a</sup> I 60<sup>a</sup> 60<sup>a</sup> کرسان F 59<sup>a</sup>

کیمی I کسی

ر رفسال 61<sup>a</sup> Vo . در انداحتم 60<sup>a</sup> I سر انداحتم () 60<sup>a</sup>

ر هاول و ناویل () 62<sup>a</sup> چپال D چپال 61<sup>a</sup> Pe I

بمسک Pe . رمسک بمسک I راسک آن راه آراستم I 62<sup>a</sup>

63 V 65-дан sopra ketman ip

65<sup>a</sup> () دحمه I دحمه 60<sup>a</sup> را 60<sup>a</sup>

دارم از رستم و تحت I . دارم U I V 67<sup>a</sup>

V up و , تحت O I 67<sup>a</sup> تحت W , تحت O F

سرد L , بود I , برید P U V , بود 68<sup>a</sup> Pe

بر V سر 69<sup>a</sup> بخورد F , بلند L بلند 68<sup>a</sup>

بظلمت جهان بجه برداحتم Pe 70<sup>a</sup> . بر افراحم Pe 70<sup>a</sup>

ر ظلم U Vo , بظلم جهان دیده V

کام Pe 71<sup>a</sup> بجه E D , بجه L , دیده U , جه O

دام O E , نام Pe , برداحتم W , ببید O سداحتم 71<sup>a</sup>

سجیده L D , سجیده P , رفتن Pe I E 72<sup>a</sup>



بکی مرع برکوه شست وحاست  
 105 من آن مرعم و مملکت کوه من  
 سی را چون راد و هم رود کشت  
 ر من گرچه دیدند شفقت سی  
 حلالم کبید از ستم کرده ام  
 چو مشکب سر برم در آید بحاک  
 110 بجای عاری که بر سر کبید  
 نگفت این و چون کس ندادش حواب  
 چه افروید برکوه یا رو چه کاست  
 چو رفتم چهارا چه اندوه من  
 که هرین برین دایه گوز پشت  
 ستم بر هم دیده باشد کسی  
 ستمگر کشی بر هم کرده ام  
 نمشکوی باکان پرد حان باک  
 نامررش من ریان تر کبید  
 فرو حمت و ببحوشتن شد حواب

### XXX

#### نامه نوشتن اسکندر سوی مادر خویش

معی دگر باره سوار رود  
 پس سور من سارکن سار تو  
 چو بر گل شبحون کید رمهر بر  
 شاید شدن مرک را چاره سار  
 5 ت مرک چون قصد مردم کید  
 چو شب را گراش درآمد برست  
 بیاد آر ازان حفاکان در سرود  
 مگر خوش حاتم بر آوار تو  
 عطلی شود شاخ گلرک پر  
 در چاره برکس نکردند بار  
 علاج از شناسده پی گم کید  
 حدید حورشید و شمس گریست

- 104<sup>a</sup> درکوه و نارش چه کاست D, با L, در P O U E V بر  
 105<sup>a</sup> E اندوه درکوه و اروی چه کاست Vo  
 ندین Vo, گمید V دایه 106<sup>a</sup> سی چون مرا راد و هم W 106<sup>a</sup>  
 دیدست 107<sup>a</sup> Pe U V 107<sup>a</sup> L 6p  
 دراری O, درآمد P Pe L V 109<sup>a</sup> ستم دیده ام E; کید L 108<sup>a</sup>  
 رود E Vo پرد, نمشکوی حانان Vo 109<sup>a</sup>  
 کید L V, ما E 110<sup>a</sup> کید L V, کید Pe 110<sup>a</sup>  
 شد چو حواب O 111<sup>a</sup>  
 حفاکان سرود L 1<sup>a</sup> رود L 1<sup>a</sup>  
 ناوار Pe L D Vo, بحسیم O 2<sup>a</sup> پیسه کن Vo سارکن, مین V 2<sup>a</sup>  
 \* E Vo apt

نرن سار از پرده حان سک  
 که تا شیشه ماند (باید E) رمایی بحک (سک E)

W сэрлөвнə apt «داستان» 3, 4 Vo 4, 3

- 3<sup>a</sup> Vo 3<sup>a</sup> E شود 3<sup>a</sup> . جوگل بر Vo 3<sup>a</sup>  
 درآید O, ار P Pe U L D V Vo . بی گم: L 5<sup>a</sup>  
 ناران P Pe U L V . حورشید 6<sup>a</sup>

بیايد گو ھاڪ را رر ڪيد  
 ارسطو ڪھا تا ارين تنڪڻاي  
 90 نيلياس ڪو نا مافسويڪري  
 ڪھا شد فلاطون پرهيرڪار  
 مودار واليس دانا ڪھاست  
 حوايد سقراط ويراھه را  
 دو اسم بهرمس فرستيد ڪس  
 95 بريد اين حڪايت هرفوريوس  
 دگر ناره ڪفت اين سحن هست ناد  
 ر ربحم ناسايش آرد مگر  
 نگیرد ڪسم دست و نارد بباد  
 جوگشت آسمان چين گوس پيچ  
 100 ر حاڪي ڪه سر بر گرڦتم حسنت  
 اران پيش ڪافتم درين آنڪند  
 ر مادر برهه رسيدم فرار  
 سڪمار رادم گران جون شوم

88" ڊا 89 90 O ڊپ

89" V W راي ، هرھڪ و راي

نيلياس راگو مافسويڪري 90" Pe ڪھند ارس تنڪڻاي V W

داند 92" D ڊا 1 ڊپ

ارڪه حواست Vo ار چراست V ار چه حاست O D W 92"

رس Vo 95" دل دهد ساه را 1 94"

حوايد 1 حويد O حرد ، مگر و احرد مرمر ارس V 95"

ره F D مر O در 96" ناد 1 1 سحن سست ناد O 96"

، ڪھه ربحم D 97" درس درد را ارد توان V W

آند O درس 97" Pe U L V آند 1 در آسايش O 1 Vo

O E D Vo apt

سي ڪرده ام ڪار ناڪردني

رواي (روان Vo روالي O) حسن ناهد آردني

چو ڪرد D Vo 99" برس Pe 1 98"

ھاڪ Vo 100" برآوردن اورا بهج 1 ، ناند 1 99"

، ڪھم O ڪافم ارس Vo 101" چان 1 100"

سري Vo ، سر E سر 101" بران 1 ، دران U V W درين

102" O ، رسايد 1 V W ، سماريد P Pe U L V ڊپ 103

بدیگر کده رحت باید کشید  
 که هست آب حیوان اریں چاه دور  
 سخن در بهشتست و آن خارحوی  
 مگر رحمئی بحشد آمررگار  
 سرشاه شاهان در آمد بحواب  
 فروست ظلمت پس و پیش راه  
 تاریکی اندر که دیدست مهر  
 فرو دوحته اب بمسارها  
 بهم هر دو افتاده در حم قیر  
 بموئی ر دورح در آویخته ؟  
 که در بست و هضم شب حوش ماه  
 پریشانی اندر بهاد آمدش  
 که باشد خردمند و بیدار و پیر  
 بوسد سوی مادرش نامه را  
 فرسیده چون لانه مادران

چو آمد کون ناتوانی بدید  
 مده بیش اریم شراب عرور  
 ر دورح مشو تشه را چاره حوی  
 دعا را نامررش آور نگار  
 30 چو رحت از برکوه برد آفتاب  
 شب آمد چه شب کازدهائی سیاه  
 شبی سحت بی مهر و تاریک چهر  
 ستاره گره بسته بر کارها  
 فلک درد و ماه فلک دردگیر  
 35 جهان حور سیه دودی انگیخته  
 دران شب بدان گونه بگداحت شاه  
 چو از مهر مادر بیاد آمدس  
 هرمود کر رومیان یک دیر  
 بدود سیه درکشد حامه را  
 40 دران نامه سوگندهای گران

- چاره دور 27<sup>a</sup> P Pe U L Vo کتو 26<sup>a</sup> Vo  
 سینه را 1 ، پشه را U ، بش اریں P سینه را 28<sup>a</sup>  
 چاره حوی P Pe O U L V Vo ، و در O E و آن 28<sup>a</sup>  
 آورگار 29<sup>a</sup> D آورد کار E ، آید L 29<sup>a</sup>  
 از سر کوه Vo ، چو رفت از بس بست کوه آفتاب O E 30<sup>a</sup>  
 سر حمله شاهان V ، در آمد سر شاه شاهان بحواب D 30<sup>a</sup>  
 ، شست V ، سینه L Vo بست 31<sup>a</sup> ، نه D چه 31<sup>a</sup>  
 O 6p 32 پیس شاه Vo ، پیشگاه E پیش راه  
 چهر D ، ددرست مهر E 32<sup>a</sup> بد مهر E Vo 32<sup>a</sup>  
 فروحه لب V 33<sup>a</sup> . در V 33<sup>a</sup>  
 و فلک V ، فلک درد و ماه فلک درد گیر O 34<sup>a</sup>  
 ، جهان حوی شب V 35<sup>a</sup> حم تیر L 34<sup>a</sup>  
 رود انگیخته Vo : شب V ، شه P Pe U L سینه  
 نامه نوشتن اسکندر مادر حوش O sərlevhə art  
 ، هشتم O E ، Vo 6p و 36<sup>a</sup> . بران Pe L 36<sup>a</sup>  
 بیدار پیر Pe 38<sup>a</sup> هشتم شب از قوس ماه V  
 حامه E ، حامه را L ، برکند O درکشد 39<sup>a</sup>  
 مادرش نامه E ، بر O سوی 39<sup>a</sup>  
 لانه چون P Pe U L V چو لانه 40<sup>a</sup>

جهاندار مانده تر شد ر دوش  
 ارسطو جهانیده چاره سار  
 کامید مهی در شهشه ندید  
 10 شه گفت کای شمع روش روان  
 جو پرورد گارا نظر شد ر کار  
 اراں پیشتر کاید این سبل تیر  
 وراں پیش کین می برورد رحام  
 خواهم که موئیت لراں شود  
 15 و لیک از چین شرتی ناگیر  
 به دل میدهد گفتن این می موس  
 به گفتن توان کاین صراحی بریر  
 دریا جراحی بدین روشی  
 مدار از تپی روعی دل بداع  
 20 جهاندار گفتا اریں درگذر  
 برماں من بیست گردان سپهر  
 کهی حاکم و قطیّه آب مست  
 ر پرورد گیهای پروردگار  
 که حدان که شاید شدن پیش و پس  
 25 دران وقت کردم حهاں خسروی

7<sup>o</sup> O E پرو سبه شد در گلوها حروش

8<sup>o</sup> E ران پی , P<sup>a</sup> O D V<sup>a</sup> امند

9<sup>o</sup> O E D V<sup>o</sup> ندید 11 V 6p دوارا بدرگاه او ره ندید

12<sup>a</sup> U E W<sup>a</sup> O<sup>a</sup> کامد , 13 V<sup>o</sup> 6p آں

12<sup>o</sup> O<sup>a</sup> . کاند این سنک ریر D

13<sup>a</sup> O<sup>a</sup> , اران D<sup>a</sup> کان

13<sup>o</sup> V<sup>a</sup> بریاند , W<sup>a</sup> , حان ما Pe O ! D برماند

14, 15 O 6p<sup>a</sup> 14<sup>o</sup> P U F D موبی 16<sup>a</sup> I<sup>a</sup> را

17<sup>a</sup> L<sup>a</sup> رین 18<sup>a</sup> V<sup>o</sup> کای کان

18<sup>o</sup> O D V<sup>o</sup> , خواهد P<sup>a</sup> , خواهد

19<sup>o</sup> V<sup>a</sup> بررورد Pe<sup>a</sup> رپی W<sup>a</sup> شی E D V<sup>o</sup> سی, که اراکسی بررورد

20<sup>a</sup> L<sup>a</sup> کریں E V V<sup>o</sup> , گفتی که من در گذر

21-27 O 6p<sup>a</sup> 22, 23 V<sup>o</sup> 6p<sup>a</sup> 22<sup>a</sup> E<sup>a</sup> کف , I<sup>a</sup> شست

23<sup>a</sup> E<sup>a</sup> , یایحا V<sup>a</sup> , رساندم U<sup>a</sup> 24<sup>a</sup> V<sup>o</sup> پیش س

24<sup>o</sup> V<sup>o</sup> : دست س W<sup>a</sup> حان دل , س قوی بود و هم دل 25<sup>a</sup> E V<sup>o</sup>

55	مسور ار پی دست پرورد خوش	به دست بر سورش درد خوش
	ازین سورت ایام دوری دهداد	حدایت دریس عم صوری دهداد
	شیری که خوردم ر پستان تو	بحواب خوشم در شستان تو
	سور دل مادر پیش میر	که باشد حواں مرده و او مانده پیر
	هرمان بدیران دیبا و دیس	هرمان ده آسمان و رمیس
60	بخت نویسان دیوان خاک	بحاوبید مامان میسوی پاک
	بر دایان رمیس ریر حشت	سر هت نشیان خاک بهشت
	بحانی کرو حاور شد حیات	بحان داوری کارد ار عم بخت
	سموچی که حیرد ر دریای خود	نامری کرو سارور شد وجود
	مان نام کر نامها بر ترست	مان نقش کارایش پیکرست
65	به برگار هفت آسمان بلند	بهرست همت اختر ارحمد
	ما گاهی مرد یردان شناس	ترسائی عقل صاحب قیاس
	بهر شمع کر دانش افروختند	بهر کیسه کر فیض بر دوحتمد
	هرقی که دولت برو نافتست	پائی که راه رصا یافتست
	بهرهیر کاران پاکبیره رای	سارنگ بیان مشکل گشای
70	بحوشبوئی خاک افتادگان	بحوشجوئی طمع آرادگان
	مارم سلطان درویش دوست	بدرویش قاع که سلطان خود اوست
	سر سری صبح آراسته	بمقوایی برل باحواسته

بر درد V . مشورادینی L , مسوران تو بر O مسور ار پی 55<sup>a</sup>

دست خوش D , مه درد بر سورش O 55<sup>a</sup>

56<sup>a</sup> I 58 L V 6p . حدات ارس

و O E D Vo و او 58<sup>a</sup> . رش میر U 58<sup>a</sup>

بدیرای V , بردان O , بدیری P Pe U L پدیران 59<sup>a</sup>

مامان میویاک L 60<sup>a</sup> هرمان پدیری دیبا س L 59<sup>a</sup>

61<sup>a</sup> O E V 62 Pe L 52-дэн сонра кегмичидир ناع بهشت

ساب W ; را O E شد , بحان چنان حاور L 62<sup>a</sup>

بحان Pe بحاب , پروری V , داروئی P O D Vo داوری 62<sup>a</sup>

سارگر Vo , نامری کرو سایه ور O E 63<sup>a</sup> . سموح Vo 63<sup>a</sup>

64<sup>a</sup> O E V 65 P Pe U L V 6p بدان O E V 64<sup>a</sup> بدان O E V 64<sup>a</sup>

, سر سائی P Pe U 66<sup>a</sup> ارد شناس O E V Vo 66<sup>a</sup>

کراش D 67<sup>a</sup> , هر سامی V , برسامی O E D Vo

ساکی E 68<sup>a</sup> ندو نافتست L , ندو Pe , هرق Vo 68<sup>a</sup>

سر طمع Vo سری صبح 72<sup>a</sup> 70 P Pe U L V 6p

بمقوولی ترک نوحواسته O , بمقوول Vo 72<sup>a</sup>

نکوشی بهریاد ناسودمند  
 جهان کرد بر نامه‌خوانان سیاه  
 فلک را هرهنگ سوراج کرد \*  
 شد اندام کاعد چو مشکین حریر  
 بویسته را چشم تاریک شد  
 که بیانی او داد بیده را  
 یکایک همه خلق را کارسار  
 اراں پرورشها که آید نگار  
 سوی چار مادر به یک مادرم  
 شکسته سو برل رود ناد  
 ر روتق میفتاد نارنج رود  
 درخت گل سرح سرسر ناد  
 که مهر ار دل آید فروں ار رمان  
 که چون شد ناد آن گل خسروی

که ار بهر من دل نداری نزد  
 دبیر رمان آور ار گفت شاه  
 دوشاحه سرکلک یک شاح کرد  
 چو بر شقه کاعد آمد غیر  
 45 ر بهرگار معنی که تاریک شد  
 پس ار آفرین آفریننده را  
 یکی و ندو هر یکی را بار  
 چنین سته بود آن فروران نگار  
 که این نامه ار من که اسکندرم  
 50 که گر قطره شد چشمه بدرود ناد  
 اگر سرح سیبی در آمد نکرد  
 بدین رود گل گیر ستم کرد ناد  
 به این گویم ای مادر مهران  
 سوری یکی گر حر نشوی

پريد D , پريد L 41<sup>a</sup>

ريان L 42<sup>a</sup> نرمان P Pe U L 41<sup>a</sup>

\* V сарлөвнə арт

سوگندنامه اسکندر نامدش که مصیبت او ندارد

آمد دبیر D , آمد L , برسفته V 6p D چو 44<sup>a</sup>

بویسته O بویسته 45<sup>b</sup> موتی L معنی 45<sup>a</sup> مشک V 44<sup>a</sup>

ساد P Pe بیانی 46<sup>a</sup> آفریننده داد L , 6p D ار 46<sup>a</sup>

سیکی و ند O یکی و ندو 47<sup>a</sup> که سیاد او بیده داد L

چاره سار L E D V 47<sup>b</sup> یکی کو ندارد بعیری سار Vo

آن ورق را نگار O , چنان Pe L D Vo 48<sup>a</sup>

که ران V , ران D , بدان O E , که ار Pe L اراں 48<sup>b</sup>

چشمه رود سار V , درود O 50<sup>a</sup> . آمد V , که ناشد نگار E D

شکست سو بر رود ناد Vo , شکست P Pe O U L E D 50<sup>b</sup>

نارنج L 51<sup>a</sup> O 6p 51, 52 رودمار V

شد D کل , برن سرح گل V , برن O E Vo W 52<sup>a</sup> L 6p 52

بر این گویم Pe 53<sup>a</sup> گل رود V 52<sup>b</sup>

فسون L , P O U D V 6p ار , که مهر دل اول فسون ار رمان O 53<sup>a</sup>

لیلی گر همین نشوی L , لیلی Pe O U E D یکی 54<sup>a</sup>

این D , ر ناع O ناد 54<sup>b</sup>

محرومی گوش ار آوار تو  
 ناب عاحری کابچین کس ماد  
 همان حان ده و حان برارنده اوست  
 نگیرد گره طاق اندروی تو  
 بهجار مرل شوی ره شاس  
 کسی در سراجام گینی نگاه  
 همان در عم و سوگواری سی  
 تو بر آشا باش با همراهان  
 کنی سوگواری و ماتم گری  
 سرارای مهمایی شاهوار  
 مادی بر انگیر بر حوان خویش  
 که غایب باشد و را ریر حاك  
 تو بر انده من محور در رمان  
 تو بر انده غایبان در نورد  
 نكار عم خویش کن مار گشت  
 به هم پای عمرم درآید سسك

ما دیدن روی دمسار تو  
 مان آرو کر منت س ماد  
 90 نداد آفرینی که دارنده اوست  
 که چون این وثیقت رسد سوی تو  
 مصیبت نداری پوشی بلاس  
 بیچی مالی نگردی ر راه  
 اگر مادی شد حهان بر کسی  
 95 و ر ایدونکه برکس نماد حهان  
 گرت رعیت آید که انده حوری  
 اراں پیش که انده حوری ربهار  
 حوان خلق را حمله مهمان خویش  
 که آنکس خورد این حورشهای پاك  
 100 اگر ران حورشها خورد میهمان  
 و گر کس یارد نظر سوی خورد  
 عم من محور کان من در گشت  
 جان دان که یام دو چدین درك

88-90 Pe 6p

ندان E V , بران L 89<sup>a</sup> , و Pe 88<sup>a</sup> ار

سازنده اوست Pe 1 , و Vo 90<sup>a</sup> ندین: O E V W 89<sup>a</sup>

91, 92 L 87-дэн сонра кетмишидир

براس Vo 92<sup>a</sup> وبنقه O 91<sup>a</sup>

بهجار مجلس شوی رو شاس L Vo 92<sup>a</sup>

اگر مادی این حهان O 94<sup>a</sup> , به نابی E Vo مالی 93<sup>a</sup>

گر O Vo 95<sup>a</sup> و ر , همان L 94<sup>a</sup>

که فرح حوری Pe , گراندۀ D , رعیت L , و رب E 96<sup>a</sup>

ندارای P 97<sup>a</sup> بری L حوری 97<sup>a</sup>

حورشها و پاك L , خورد رس E D Vo 99<sup>a</sup>

من محور درمان L , خود E من 100<sup>a</sup> ندارد کسی O E باشد و را 99<sup>a</sup>

ناید L ; می D کس 101<sup>a</sup> در میان Pe , محور D

محور L 102<sup>a</sup> , بوهم اندۀ غایبان ار نورد Vo 101<sup>a</sup>

کس D , مان L دان 103<sup>a</sup> نكار و عم V 102<sup>a</sup>

چیدان E Vo . که مانم دو چیدان V , مانم P Pe U L یام

بر آری L , در آرد O , برآید Pe V 103<sup>a</sup>

شب رنده داران بگناه حیر	بحاک عربان حوابه ریز
شب ناله تاج رندانیان	تقدیل محراب روحانیان
75 محتاجی طمیل تشنه شیر	سومیدی دردمندان پیر
بدل عربان بیمار هوش	باشک یتیمان بیجده گوش
بمرات شینان صحرای درد	باحن کبودان شهای سرد
ساختگیهای عمحوارگان	بدرماندگیهای بیچاره گار
برنجی که حسد بر آسودگی	بعشقی که پاکست از آلودگی
80 نه پیروری عقل کوتاه دست	حرسندی رهد خلوت پرست
بحرفی که در دفتر مردمیست	بقشقی که محمل کش آدمیست
بدردی که رحنش پدیدار نیست	برحمی که با مرهمش کار نیست
بصری که در ناشکیا بود	بشرمی که در روی ریا بود
هریاد وریاد آن یک هس	که بومید باشد ر فریادرس
85 صدقی که روند ر دین پروران	بوحی که آید به پیعمران
مدان رد کزو نیست کس راگیر	مدان راهبر کو بود دستگیر
مان در کین درگذشتی بدوست	مرا و ترا نار گشتی بدوست

بر کار حس L, سکا حیر U, سکاخر O 73<sup>a</sup>

حواب L, بحاک سرلفان O, بحاک عربان Pe L 73<sup>b</sup>

ناله در کج رندانیان 1 ناله دل رندانیان 74<sup>a</sup> Vo 74<sup>b</sup> Pe 6p  
سین Pe L شتر 75<sup>a</sup> و محراب O 74<sup>a</sup> کج رندانیان U

بمدار هوش W, بدار هوش O E 76<sup>a</sup>

دربای درد O 77<sup>a</sup> بحد Vo 6xhmap, یتیمان 76<sup>b</sup>

, نه پیروری Vo 80<sup>a</sup> . ناسودگی L D 79<sup>a</sup> Vo 6p 79

خلوت سست P Pe U L E 80<sup>a</sup> عدل P Pe U L E D V عقل

ما ۱ یا 83<sup>a</sup> نفسی L D 81<sup>a</sup> در D W 81<sup>a</sup>

فرمان فریاد Vo 84<sup>a</sup> برسا V 83<sup>a</sup>

که آید ر دین L, بصدق Vo 85<sup>a</sup> فریادکس Vo 84<sup>a</sup>

بوحی (برحمی L) که آید ر پیعمران Pe L 85<sup>a</sup>

آمد F, بوحی که آمد Vo

کس V ره, کزان Vo, بران L, مان O U D Vo 86<sup>a</sup>

87<sup>a</sup> L 6p راه رو V, مان D Vo, بران Pe U L 86<sup>b</sup>

ماوست P Pe U D V Vo, ناو L, بدان O E V 87<sup>a</sup>

ماوست P Pe U L D Vo 87<sup>b</sup>



بلاسی ر گیسوی شب ساختند  
 ر کام دست رهبری انگیزند  
 دگر گوه شد شاه از آئین حوش  
 120 بیفشرد حون رگش ریر بی  
 سیاهی ر دیده دردید حال  
 حاش آمده حاش از کار شد  
 شناسده مرغ آسچان بر برید  
 ندیدم کسی را ر کار آگاهان  
 125 درین کار اگر چاره کس شاحت  
 سکندر حو برست اربن حانه رحت  
 چه بیکمی که اندر جهان او نکرد  
 سراحام چون از پس پرده رفت  
 رمین را نکردن در اسداحتند  
 مه چرخ را در گلو ریختند  
 کاحل دید بالای مالین حوش  
 ر کوشیدن حان بر آورد حوی  
 سپیده دمش را در آمد روال  
 دم حان سپردن پدیدار شد  
 که تا آشیان هیچ مرعش ندید  
 که آگه شد از کارهای بهان  
 چرا چاره کار خود را شاحت  
 ردینش بالای این حیمه تحت  
 حهاش بیاررد و بیکو نکرد  
 ر بیداد گیتی دل آورده رفت

- ساحس Pe , مه L شب 117<sup>a</sup>  
 در اسداحت Pe بر افرا حید E , نگر دون Vo 117<sup>a</sup>  
 ریر Vo , کردی V رهبری 118<sup>a</sup>  
 مه و چرخ را D مه و مهر را E , همه چرخ را P Pe O U L V 118<sup>a</sup>  
 . بیفشرد حون رگش در ریر بی L , بیفشردن V 120<sup>a</sup>  
 حون بر رگش U , حون و رگش P O  
 ر کوشیدن حون بر آورد W 120<sup>a</sup>  
 حال U Vo , سیاهی ر در دیده در دید حال L 121<sup>a</sup>  
 آمد و حاش W 122<sup>a</sup> بر آمد V 121<sup>a</sup>  
 E D Vo W api  
 حیدد و (D Vo õp و) چون سمع (و D Vo)  
 در حیده مرد (در گره مرد Vo)  
 (حیدد و در حیده چون سمع مرد W)  
 بدانکس (بانکس D Vo) که حان داد حانرا سرد  
 ر شمع نموده (دمید L) چنان رفت نور  
 کرو بود (ماند W) نموده را چشم دور  
 L تا 123<sup>a</sup> Vo õp مرغ 123<sup>a</sup>  
 کارها L , کارگه P Pe U کار اگر 125<sup>a</sup>  
 آن حانه تحت D Vo , آن دحمه دست L , آن دحمه تحت Pe O U 126<sup>a</sup>  
 , که آن در حان P E D , که او در حان آن نکرد Pe O U I 127<sup>a</sup>  
 ساررد L D Vo , ساررد Pe 127<sup>a</sup> آن نکرد Vo  
 کشتی Vo گیتی 128<sup>a</sup> چون از در برده E , در V W 128<sup>a</sup>

چو سباری عمر ما اندکیست  
 105 چرا ترسم از رفتن هشت ناع  
 چرا سر یارم سوی آن سریر  
 چرا خوش برانم بدان صیدگاه  
 چو بر من نماد این سرای فریب  
 بگو شدیر من حسست ازین تندرود  
 110 رهاید مارا فلک رین حصار  
 چو نامه بسر برد و عوان نوشت  
 صد محبت آورد شب را برور  
 دیگر شب که شب تحت بر پیل رد  
 چو خورشید گردیده برگرد روی  
 115 ستاره فرو ریخت ناحی ر چنک  
 ر دیده فرو ستن روی شاه

عمر من در گذشت L, و عمر من اندکیست O 104<sup>a</sup>

صد گذشت L, صد O, ده W سی 104<sup>b</sup>

ناما, L, درما Pe دریا 105<sup>a</sup> هفت ناع O L L 105<sup>b</sup>

که دریا کلدست و دریا چراغ Vo, که نادر کلدست و ناره چراغ O

که ناسم برو حاودان های گیر P 106<sup>a</sup> . او سریر Vo 106<sup>b</sup>

برانم بران صیدگاه Pe 107<sup>a</sup> درو E D V Vo, بدان L برو

دری V, نان D Vo, بران O U L E

که بی درد ابرست و بی گرد ماه I 107<sup>b</sup>

ماه P U, که بی دود گر دست و بی گرد ماه Pe

, جو بر نماد سرای فریب L 108<sup>a</sup> 108, 109 O 109, 108

109 Pe óp ناد L 108<sup>b</sup> P Pe U V óp این

دستداران D 109<sup>a</sup> بد رود Vo, دست Vo, رفت L حسست 109<sup>b</sup>

, که نادا همه کس (جو مارا L همه کس) جو مارا سکار Pe L 110<sup>a</sup>

Pe U L óp و 111<sup>a</sup> چنین V, چو من O چو ما

بالده D, نالید L 112<sup>a</sup> . فرساو D 111<sup>b</sup>

, دگرش که بر بجه میل رد Vo, که شب بجه بر میل رد O E D 113<sup>a</sup>

, فلک حامها نار کرد L 113<sup>b</sup> برساو کرد L, بر میل رد Pe

بر کند Vo برگرد, O óp بر 114<sup>a</sup> E óp رد

روی D, ناحی Vo, که ناحی L 114<sup>b</sup>

, هوا شد بران ناحی سمریک L, همان شد هوا ناحی سم ربك V 115<sup>a</sup>

فرو ستن از روی E 116<sup>a</sup> . بران P U پر از

ماه Vo óp 116<sup>b</sup>

ماسکندریهش وطن ساختد  
 ر داع جهان هیچکس حان نبرد  
 برادر در ایوان آن جنگگاه  
 ندارد جهان دوستی ناکسی  
 150 حاکش سپردند و گشتند نار  
 چهارا بدین گونه شد رسم و راه  
 پایان رساندند چندین هزار  
 به رین رشته سر میتوان تافت  
 تحسین گری شرط این کوی بیست  
 15 بیس در جهان گر جهان دیده  
 جهانی که با این حسن حواریست  
 چه بینی درین طایم سرمه گون  
 حو خورشید و مه آتشین میل او  
 درین میل مگر که ررین و شست  
 160 سر سارگاری ندارد سپهر

ر تختش تخته در انداخته  
 کس این رفته با او پایان نبرد  
 بهادند ریر زمین تحت شاه  
 بیای درو مهربانی سی  
 در دحه کردند بر وی قرار  
 برادر نگاه و ندارد نگاه  
 بیامد پایان هور این شمار  
 به سر رشته را میتوان یافت  
 درین پرده حر حامشی روی بیست  
 کبرو چند کس را ریان دیده  
 به در خورد چندین ستمکاریست  
 که می آید از میل او سیل حور  
 در انداز سسنگی بقیدیل او  
 که آن رر به از سرحی آشت  
 کمر بسته سرکین ما ماه و مهر

ر بعشش L, در بخش 146<sup>c</sup> Pe  
 147<sup>c</sup> E 150-دان sopra ketmish m  
 147<sup>c</sup> Vo با آن O بر 147<sup>c</sup> L 117-دان sopra ketmish m  
 149<sup>c</sup> Vo در آن 150<sup>a</sup> Pe L رسید نار 150<sup>a</sup> Vo ری  
 151<sup>a</sup> L رین 152<sup>a</sup> Pe L D رسید F رساند  
 152<sup>a</sup> Vo باند  
 Vo ap1

ورس برده دك رشته نكار بیست  
 سر رشته در ما بدندار بیست

151<sup>a</sup> Vo در پرده 155<sup>a</sup> Vo منس  
 157<sup>c</sup> Pe L کبر این V Vo  
 156<sup>a</sup> Vo چس , با او F , چان که با او چس چاریست  
 157<sup>a</sup> Pe L D سرگون V , در آن Pe . چو  
 157<sup>a</sup> E Vo , میل L , سیل , سیل P Pe O U L V میل  
 158 O 6p 158<sup>a</sup> Vo خورشیدمه W و مه ,  
 158<sup>a</sup> V که D مگر 159<sup>a</sup> در آرد  
 159<sup>a</sup> V , که حور رر به از سرحی از آشت  
 آن Vo از , در بدان سرحی از آشت E  
 160<sup>c</sup> Pe U L Vo ماه مهر Vo , ست

رهی رفت کان راه مارفته بود  
 ار آن ره بگیتی حر مار داد  
 خرهای آن راه ناکس بگفت  
 فرامش کد راه گفتار خویش  
 بهفته سمادی درین پرده رار  
 صاك اوقاد ار کنای درخت  
 یکی مهد ررین سراوار او  
 مدینای سرون بر آمده در  
 بحودی شده موج طوفان خود  
 ثابوت ررین درش حای کرد  
 کهن عطر و ثابوت ررین چه سود  
 که یکدست اورا کسد آشکار  
 مدادی رهرو بر انگیزخته  
 همین یکس آمد رشاهان همین  
 بحر حاك حری دارد بدست  
 ارین خاکدان سره حاکی برد  
 که بود ان دیار ار بد اندیش دور

اگرچه ر ره ناقص نفته بود  
 ره انجام را هرکجا سار داد  
 چرا چون بکوچ عدم راه رفت  
 مگر هرکه درگیرد این راه پیش  
 اگر گهشی بودی این قصه مار  
 بهار سکندر چو ار ناد سحت  
 135 رسید ار کمرهای زرکار او  
 پرندی درویش ر کافور پر  
 ار اندودن مشک و ماورد و عود  
 رقیبی که عطرش کهن سای کرد  
 چو آن مرد و اندام چو سیم معد  
 140 ر ثابوت فرموده بد شهرمار  
 در آن دست حاکی تهی ریخته  
 که فرماده هست کشور رهین  
 ر هر گنج دنیا که در مار هست  
 شما ر چون ار حمان بگردید  
 145 سوی مصر بردنش ار شهر رور

- که آنرا Vo کان راه، رهی سد EDVVo رمس 1 رهی 129<sup>a</sup>  
 عود 133<sup>a</sup> PeVo و گفتار 132<sup>a</sup> Pe آن FDVo 132<sup>a</sup>  
 آن 1 ار 131<sup>a</sup> آن 1D  
 135<sup>a</sup> ار 136<sup>a</sup> E کمرهساء O، Pe<sup>1</sup>، 137<sup>a</sup> W  
 137<sup>a</sup> V op 137<sup>a</sup> ار اندودن 1 ر ساری Vo  
 138<sup>a</sup> E کمر سار کرد Pe، کمرسای POULV، رهمقی  
 139<sup>a</sup> Vo چه بن مرد اندام سمنس چه سود  
 139<sup>a</sup> E کهن عطر و ثابوت Pe، کف Pl کهن  
 رثابوت ررین چنین گفت سام V 140<sup>a</sup> . سمنس W ررس Vo op و  
 140<sup>a</sup> Pe حاك بهی 141<sup>a</sup> F اورا کسد سوی راه V کسد  
 141<sup>a</sup> هر Vo، ر Pe که 142<sup>a</sup> ر Vo هر  
 142<sup>a</sup> V 143، 144، 145<sup>a</sup> R شاهان حس  
 143<sup>a</sup> PeLVو 143<sup>a</sup> V بحر ناد ر مار  
 144<sup>a</sup> V سر حاکی D، اران خاکدان میر حاکی  
 145<sup>a</sup> که بود ار بدان بداندش دور V 145<sup>a</sup> دور U، رود Pe رور  
 سا U دنار

## رسیدن نامه اسکندر به مادرش

منفی يك امشب ناوار چك  
مگر چون شود راه بر من فراح  
رمستان چو پیدا كند دستبرد  
گلو درد آفاق را از عار  
5 درو دشت را ششم چرخ كور  
شبه گیاهای حلال گیر  
خوانمردی باغ پیرایه مسح  
دهد آب ریحان و روشان دی  
حم حان دهقان چو آید بحوش  
10 عرالان كه در ناله مشك آورید  
شیدد شاهان برامشگری  
چه گفتم دگر ره چه راد ارسحن  
چو ر اسکندر آمد روم آگهی  
ملوك طوایف بهر كشوری  
15 بزرگان اگر دستنوس آورید  
همه ربور روم شد راع ربك

خلاصم ده از ریح این راه تك  
برم رحت بیرون اریں سگلاح  
فرو بارد از ابر ناران حرد  
لعلانی رحاحی دهد رورگار  
كند ایمن از تف و تاب نمور  
یح حرد کرده دهد رمهربر  
شود مهلس از كیمیا های گنج  
سفایه حم را ر ریحان می  
قصب نهكند پیر بشمیه پوش  
كنات تر و بقل خشك آورید  
حورید آب حیوان اسکندری  
چه ناری براراست چرخ كه  
كه شد عالم از شاه عالم نهی  
شستند و گیتی ندارد سری  
بدرگاه اسکندروس آورید  
روم اندر آمد شیخون ربك

1<sup>a</sup> E D Vo W . بر آوار 1<sup>a</sup> L صلاحم

\* W cəpɾəvɬə apɾ وصف رمستان

3<sup>a</sup> Vo کم . 5<sup>a</sup> L و تار تموز 6 — 9 O ɓp

6<sup>a</sup> L دست گناهای احلاط گیر V ; شسته E , شسته

6<sup>a</sup> Vo مایه‌ریر . 7<sup>a</sup> V . باغ

8<sup>a</sup> W دهی , Vo دهی , D ری P Pe U L V دی , دهد

8<sup>a</sup> L را 9<sup>a</sup> V حان . 10<sup>a</sup> Pe تر بقل

11<sup>a</sup> V حورید . 12<sup>a</sup> D چه گفتم Pe ; دگر رو چه راد این سحن E

12<sup>a</sup> E Vo براراست . 12<sup>a</sup> D شیدد U , شیدد U 14<sup>a</sup> . كه عالم شد از D W 13<sup>a</sup>

\*\* W cəpɾəvɬə apɾ داستان

13<sup>a</sup> D W و , شیدد D , شیدد U 14<sup>a</sup> . كه عالم شد از

15<sup>a</sup> E Vo آمدید . 15<sup>a</sup> E Vo بزرگان سوی دستنوس آمدید

16 Vo ɓp

مشو حمت این حادوی ردق سار  
 بروں لاف مرهم برستی رید  
 ر شعل حهاں درکش ایدوست دست  
 چو طوفان اضا فحواهی بود  
 165 حهاں چوں دکاں بریشم کشیست  
 دهد حلقه را اریسو ہی  
 بکیتی بزوهی چه باشیم دیر  
 بدان ماند احوال این دود و گرد  
 اگر آسمان نارمین ساختی  
 170 نظامی گره بر رن این بدرا  
 مهمایی سرم سلطان شدن  
 چو سلطان صلا در دهد گوش کن  
 سکندر کران حام چوں گل شکفت  
 کسی را کران می خورد بوش ناد

ررف سار, Pe 1<sup>a</sup>

برسی کند Pe L<sup>a</sup>

دو دسمی کند Pe 1, دو دسمی Vo

کسان 1 حهاں 163<sup>a</sup>

بدن حوسی Pe, برن حوسی L 163<sup>a</sup>

بریشم کنست L 165<sup>a</sup> سرسد L 164<sup>a</sup>

166 O 6p کرو D 165<sup>a</sup>

ار آسو 1, وریسو U 160<sup>a</sup> آراسو U 166<sup>a</sup>

کردست رس Pe D V W 167<sup>a</sup> پائیم W باشم 167<sup>a</sup>

بران Pe 1 168<sup>a</sup>

آسمان و رمین Pe 168<sup>a</sup>

نارمین حاسی 1 169<sup>a</sup>

سرس و Pe 170<sup>a</sup> بده را Vo 170<sup>a</sup>

: بده در برشان F \ O, ساند بده در برشان شدن Vo 171<sup>a</sup>

پرساں U, ساں P پشمان, بده در DV

آن Vo, ناد آن بوس را Pe 172<sup>a</sup> گوش را Pe 172<sup>a</sup>

آن Vo 173<sup>a</sup> نام V حام, که ار Vo کران 173<sup>a</sup>

کرس V, که آن E Vo 174<sup>a</sup>

کند آشنی مادرش را کنان  
 که با آن ولیعهد میداد عهد  
 بحای سکندر برمدش بمار  
 که در وی حر ایرد پناهی بود  
 که بر حر می شعل داربد راست  
 بحای پندر محاسن آراستین  
 که ان رشته را سر پدیدار یست  
 برور حوای کید عزم راه  
 پدیرا شود دحمه سک را  
 باید برستی میان بسته ام  
 جگونه وان کرد پای اسوار  
 پدر چون فرو رفت من کیستم  
 به رو بسر نارای و تدبیر تر  
 که من میر بیم همان داجوشی  
 بدان تحور شد جهان تحت پوش

چو آهو بره کو در آید رحوای  
 بررگان لشکر نمودند عهد  
 در گنج بر روی گشایند بار  
 10 ملک راده را عزم شاهی نمود  
 ر شاهان و لشکر کشان عذر خواست  
 که بر من حرامست می خواست  
 مرا با حساب جهان کار یست  
 گمان بد کان چهارگیر شاه  
 1 فرو ماند ایوان و اورنگ را  
 من از خدمت خاکیان رسته ام  
 بر ان سرسری پول پادشاه  
 همانا که بش از پدر یستم  
 بحواهم شدن رو چهارگیرتر  
 26 ر دنیا چه دید او بدان دلکشی  
 چو دیدم کران ماتاً همت خوش

# 7. W a d h a t b e c o u m p

7<sup>a</sup> L E جواب . 8<sup>a</sup> L مع میداد عهد .

میداد U , میداد Pe , که با او ولیعهد میداد Vo

مار 9<sup>a</sup> L . دری گنج برور گشایند از Vo

10<sup>a</sup> L ایرد شناسی , نمود

11<sup>a</sup> P C I , که بر حر می شعل داربد (داربد L) رامت

من ان شعل D می شعل , که بر من حر ان شعل داربد E V o

12<sup>a</sup> Vo حرامست . 13<sup>a</sup> با

ما هم کمان بد که گردد بسک I V V o W , p a

(کمان میکشد حاره سک V , گمان که گردد بسک Vo)

بحورشد (چو حورشد V , رحوای Vo) کاند بکام بک

تک او L , حمسه E دحمه 15<sup>a</sup> . اورنگ او Vo بp , L و 15<sup>a</sup>

بدن O E D V , بان P 17<sup>a</sup> پناهی O کمر L میان 16<sup>a</sup>

فرو مرد من U , چون پدر رفت من کیستم Vo 18<sup>a</sup>

19<sup>a</sup> Vo ران . 20-дәш 1-чп 19<sup>a</sup> Vo بp و 19<sup>a</sup> .

бешниң дэк L бp

20<sup>a</sup> Pe O U D . بان 21<sup>a</sup> E D Vo کرس

21<sup>a</sup> Vo , بان تحت در شد جهان تحت پوش W ,

تحت پوش P Pe O U , با حور شد E .

همان نامه شه که سوشت پیش  
 چو مادر فرو خواند عم نامه را  
 ر طومار آن نامه دل شکن  
 20 ولی گرجه شد رور بر وی سیاه  
 بامید خوشبودی جان او  
 پس شاه بر او فراوان بریست  
 چو شد کار او بر هم ساخته  
 مادر سپردند بر مهر خوش  
 سیه کرد هم حام و هم حامه را  
 چو طومار پیچید بر خویشن  
 سر خود پیچید از اندر شاه  
 بگه داشت سوگند و پیمان او  
 همه ساله خون خورد و خون میگریست  
 ارو بپیر شد کار پرداخته

## XXXII

### بالیدن اسکندروس در وفات پدر

معنی بدان سار عمّین سوار  
 مگر کریک آوار رامش برور  
 پس از مرگ اسکندر اسکندروس  
 اگر چه رشاهاں پیور بخت  
 5 بدس هاک ده رورده رانی بداشت  
 بماند چو ن بماند بر دمند  
 درین سورش عم مرا چاره سار  
 مرا رن شب محنت آری برور  
 اشوب شاهي بجمساند کوس  
 حر او کس باما سواروار تحت  
 که حیدان بو آیین توانی بداشت  
 ۵ بر افتد از شاخ سرو بلند

17 همان نامه شب که سوشت پیش Pe L

همان نامه آن شب که سوشت ش V

18 عم هو نامه را Vo . شم V عم

19 A . حوسن بخت 19 A . حان P Pe U L D Vo حام

20 ولی گرجه روری برود شاه 1 . دلی A . ولیک ارچه Pe

20 D سو کند پیمان Vo . 21 راندر

22 پس از شاه بر I . سنی ده مرو فراوان برست I

برست P U سنی شاه بر او دادان برست Vo

چه بد A . 23 برست V . برست O D

1 P Pe O U L Vo سورش . سور Vo . بران Pe L

سرد A محنت . شمی Vo . 2 برده L چاره

\* W cāpēbha apt دانسان

و بماند کوش Pe . بماند P . شاهن بماند کوش L . شاهن U

برد بر W . بماند . بماند Vo . بماند O E D

رور Pe . بران L . 5 . بیارد L . 4 . بیدار بخت Vo

5 که چیدن بوارش توانی V . چیدن Pe L D

توان و E . توانی U : توانی آیین



سرانجام در دیر کوهی نشست  
دل از شغل عالم بطاعت مسپرد  
40 تو بیر ای حواں از پس بیر حویش  
که در عالم این چرخ بیرنگ سار  
سا یوسفانرا که در چاه ست  
ر شعل جهان داشت یکباره دست  
برین ریست گفتن شاید که مرد  
مگردان اربن شیوه تدبیر حویش  
به آن کرد کارا توان گفت نار  
سا گردانرا که گردن شکست

### XXXIII

#### انجامش روزگار ارسطو

معنی دلم سیر گشت از هیر  
مگر ناله ریرم آید بگوش  
5 سکندر چورین کنده بگشاد بد  
همه فیلسوفیان درگاه او  
ارسطو چو وا ماند اران آفتاب  
سیاهی بپوشید و درغم نشست  
ر سرو سهی رفت ماندگی  
نشستند یونانیان گرد او  
چو دیدند کان پیک مرل شناس  
10 حر نار حسند اران هوشمند  
تراور یکی ناله از مانک ریر  
ارین ناله رار کردم حموش  
بر افکند بر حصن گردون کمد  
در آن بویه گشتند همراه او  
از ابر سیه ست بر خود نقاب  
چو وقت آمد او بیر هم رحت بست  
طبیعت درآمد سالبدگی  
از استاد او تا شاگرد او  
مرل شود بی رقیبان باس  
که پیدا کن احوال چرخ ملد

38<sup>a</sup> Vo کوه

39 E 6p نکیار Pe , نشست E V Vo داشت 38<sup>a</sup>

ای حواں حوین سریر حویش V , پی E پس 40<sup>a</sup>

هان کرد کارا هان کرد نار V 41<sup>a</sup> ار آن O E Vo 40<sup>a</sup>

در افکند Vo 3<sup>a</sup> . ورس E 2<sup>a</sup> بر مانک V W 1<sup>a</sup>

بر صحن B

4 P O U V B 6p داستان \* W sərɒləvɪnə ʔrɪ

سه U , ر ابر D V Vo 5<sup>a</sup> . داند V واماند 5<sup>a</sup> Pe 6p 4,5

هم Pe D 6p , آن پیر V او بیر , آند Vo 6<sup>a</sup> Vo 6p و 6<sup>a</sup>

هم Pe او 8<sup>a</sup> . پاسدگی Vo 7<sup>a</sup> Vo 6p 7—27

پیر V پیک 9<sup>a</sup> . هم Pe او , راساد : V B W 8<sup>a</sup>

رود بی تقیمان B , رود D 9<sup>a</sup>

10 Vo 6p

همه تحت و پیرایه را سوختم  
 نشینم ،کنجی چو افادگان  
 هوسهای این قره زر خرید  
 25 چو پیمانه پر گشت پرترکی  
 همان نه که پیش از بر انگیزن  
 ندارم سر تاج و سودای تحت  
 درین غار چون عسکوتان غار  
 یکی دیر حار را بدست آورم  
 30 باشك خود از گوهر حان پاك  
 بیچم سر از هرچه بیچیدی  
 شوم مرغ و در کوه طاعت کم  
 چو هنگام رفتن درآید فرار  
 ناسانی از رنجها نگذرم  
 35 مرا چون پدر در معاك افکند  
 چو از مرك بسیار باد آوری  
 وگر باری از تلخی مرك یاد

تحت کیان تحت بر دوختم  
 نارادی حان آرادگان  
 سا کیسه کر قره و زر خرید  
 سر در کسی هرچه در سرکی  
 شوم دور اریں حای بگریخن  
 که ترسم شیخون درآید تحت  
 ر مور و مگس چند گیرم شکار  
 دران دیر تنها نشست آورم  
 فرو شویم آلودگیهای حاك  
 سیچم بکار سیچیدی  
 سیح گیاهی قناعت کم  
 کم در ورشته در دیو نار  
 که دشوار میرم چو آسان حورم  
 کمی حاك را بر حاك افکند  
 شکینده باشی درآن داوری  
 دشواری آن در توانی گشاد

22 P Pe O U L V 15-дән сонра келмишдир

22<sup>a</sup> D دوختم O ،تحت 22<sup>a</sup> Vo .سوختم . O بجه 22<sup>a</sup>

23<sup>a</sup> U E V W بعمحواری E \ o نارادی 23<sup>a</sup> بسیم

24<sup>a</sup> Vo و Pe \* ورر ؛ کیسه که قره D ، کیسه و قره F 24<sup>a</sup> . آن

25<sup>a</sup> F و پر تر D V W ، در شد چه پر تر

25<sup>a</sup> E Vo در ، سر V \* سر

26<sup>a</sup> Vo ، اریں حان حون ریختن Pe ، اریں حای حون ریختن

D حای حون ریختن O U E \ ، اریں حون و حون ریختن

27<sup>a</sup> که ترسم درآید شیخون تحت (V) E V Vo 27<sup>a</sup> Vo 6p و

28<sup>a</sup> E دد P 29<sup>a</sup> رمور ملح Vo ، رمور و ملح

30<sup>a</sup> D E V Vo ، بیچم U ، بیچم P O D 31<sup>a</sup> حوهر

Pe سچیم بکار سجدگی 31<sup>a</sup> Pe سجدگی

32<sup>a</sup> E ، شسم در آن دیر و طاعت کم 32<sup>a</sup> E . ردیا پدیری قناعت کم

D V W سچم Vo . سچ 33<sup>a</sup> E دیر نار

34<sup>a</sup> W سجدگی (мәңчә) سجدگی 34<sup>a</sup> W

35<sup>a</sup> PeVo افکند P E D Vo \* جو 34<sup>a</sup>

35<sup>a</sup> E Vo ، کف Pe Vo افکند 36<sup>a</sup> V باشی در آن

37<sup>a</sup> Vo دشوار 37<sup>a</sup> Vo دگر از تلخی 37<sup>a</sup> Vo

مگهت این و برزد یکی ماد سرد      بر آورد گردون ارو نیز گرد  
چو بگدشت و نگداشت آسب را      بیاران بیداحت آن سب را

### XXXIV

#### انجامش روزگار هرمس

معنی بران حره حان سوار      بر آهک ما ماله نو سار  
که گشتیم چون لیل از ماله مست      نان ماله رین ماله دایم رست  
چو هرمس ناین زرف دریا رسید      رهی دید کروی رهائی بدید  
فرو رفت و گفت آفرین بر کسی      که کالای کشتی ندارد سی  
چه باید گران باریی ساختن      که مایه دریا در انداختن  
چنان حانه وحش بود از حسرت      درو ما نوا هر گیاهی که رست  
ر کوه گران تا بدرای زرف      چه و نام او شد ساران و برف  
چو شد آهوی گور آدم بدید      گیرنده شد گور و آهو رمید  
من آن وحشی آهوم کر رنج و رور      پای خودم رشت باید بگور

۱. اراں Vo 26' آه سرد Vo 26<sup>a</sup>

Vo 6p و 27<sup>a</sup> رنك D گرد

رها کرد Vo سداحت، مان V بیاران 27<sup>a</sup>

چره D، حره U، حره V، حره، بدان 1<sup>a</sup> 1 W، بدان 1 B ناشیندو،  
حردۀ نان سوار Vo، حره حاوار Pe، نعمة B

ماله دایم پرست Vo، بران ماله ران B، بدان E V W 2<sup>a</sup>

داستان W سار توبه اری 3<sup>a</sup> W

3-12 Vo „28“ §-ын 2-ч беншндэн сонра кетмишдир

بدان DB، بدس L V، مان Pe 3<sup>a</sup>

کنشی بیارد کسی V 4<sup>a</sup> Vo 6p و فروں Vo 4<sup>a</sup>

که ناند Vo، چناند Pe که ناند 3<sup>a</sup> B 5<sup>a</sup>

نانو V، نانوان E، نانوا P Pe Vo، نانوا 6<sup>a</sup> حوش B وحش 6<sup>a</sup>

چو (چه B) بر نام Vo B، چوانامار E چه و نام 7<sup>a</sup>

آهوی و گور آدم D، کور اهن Pe، آهو و گور آدم P O U 8<sup>a</sup>

. آهو و کورو آدم Vo B، آهو و کور رادم V

8<sup>a</sup> Vo 6p Pe 9<sup>a</sup>. رسند E، آژم D آهو، گور آهو Vo 8<sup>a</sup>

دوحش D، من آن گور وحشم که ار E 9<sup>a</sup>

دست رور W، رنج دور B، رنج رور V Vo رنج و رور

کزو دور شد هر کسی را گمان  
چین گفت کایزد بود رهمای  
بدین دل که من پرده ششاحتم  
درین ره به بینم حر آواره گی  
رصد سد همت آسمان داندم  
بوشتم درو هرچه می خواستم  
فرو گفته احوال گردون در آن  
رها کس رصدنامه ای کهن  
که این حوان پوشیده بر یا تهیست  
سجگوی مرد از سخن ماند نار  
هرمود کاربرد سینی ر ناع  
بوئی همی داد حاسرا فریب  
گذر کرد و آمد بدها بر نك  
که صبح مرا سر برآمد رکوه  
سپردم دیگر ره بردان پاك

نگو تا چه حوهر شد این آسمان  
شتابنده راه دیگر سرای  
سی رهبری بر فلك ساختم  
چو خواهم شد اکون به بیچاره گی  
15 جهان فیلسوف جهان خواندم  
جهان مدخل از دانش آراستم  
همه در شمسائی احترام  
کون کر یقین گفت باید سخن  
بیردان پاك از مرا آگهیست  
20 سخن چون نابجا رساید سار  
ببالود روعن ر روشن جراع  
نکف بر باد آن سوارنده سب  
هس را چو رن طارم یل رنك  
تحدید و گفت الرحیل ای گروه  
25 ر بردان پاك آمد این حان پاك

- ساحیم Pe, در l. 13<sup>a</sup> ترا B بود 12<sup>a</sup>  
ساحیم P O U V o, وندس دردلی پرده ششاحتم D, برس Pe B 13<sup>a</sup>  
چو خواهد V 14<sup>a</sup> ساحیم F V, ساحیم Pe  
جهان داندم P Pe O U V V o 15<sup>a</sup>. ره سم V o 14<sup>a</sup>  
جهان مدخل V o 16<sup>a</sup> خواندهام B, خواندم O V V o 15<sup>a</sup>  
مروکمه B, گفت V, فروون V o 17<sup>a</sup> نه سم B بوشتم 16<sup>a</sup>  
اسرار کمی D, احوال هر نك E احوال گردون  
به عمار ناك از سر آگهیست V 19<sup>a</sup>. از V کر 18<sup>a</sup>  
نك از سر آگهی P, از سر U, از سر P O V B از مرا  
برما P U V B, برما, کمی حوان پوشیده برحاهی Pe 19<sup>a</sup>  
, ندیجا F B W, نابجا P Pe U V o 20<sup>a</sup> از ما V o, از ما O  
روش V روعن, ببالوده V o 21<sup>a</sup> نار V, ندیجا V  
21<sup>a</sup> P O D, کاربرد E, کاربرد D  
, بوش همی داد حاسرا شکب E 22<sup>a</sup>. و آورده V, وازاده U وازنده 22<sup>a</sup>  
بیک V, نك U, نك O, نل 23<sup>a</sup> شکب B W, بوش D بوئی  
گذرگه در آرم D, گذرگه در آمد E V o W 23<sup>a</sup>  
چاك پاك V o; رعمار V رنزدان 25<sup>a</sup>. بر سر B 24<sup>a</sup>  
رمعار V بردان 25<sup>a</sup>

همان آرزو خواهیم در سرست      کهن من شدم آرزو تو ترست  
بدین آرزو چون رمایی گذشت      فلک فرش او بیر هم در نوشت

### XXXVI

#### انجامش روزگار والس

معنی بیاد آر بر بیاد من      سرودی بر آهک فریاد من  
نکن شادم از شادی آن سرود      مگر بگدرم راب این هفت رود  
چو والیس را سر درآمد حوای<sup>†</sup>      در افکند کشتی بدریای آب  
نشسته رفیقان یاریگری      یاریگری چون فلک بر سرش  
5 چو بر ناتوان یافت تیمار دست      نمودند را ناتوانی شکست  
ر بیروی طالع حر نار هست      ساهای اوتاد را یافت سست  
ستاره دل از داد بر داشته      ستمگر شده داد نگداشته  
مان همشپایان که بودند پیش      حر داد از اندازۀ عمر خویش  
چین گفت کایمن مانشید کس      اریں هفت هدوی کحلی حرس  
10 که این احتران گرچه فرح پید      ر نا فرحی بیر حالی بند  
چو بحس اوفند دور سیارگان      بود دور دور ستمکارگان

نو پراست Vo 12<sup>a</sup>. سرشت V 12<sup>a</sup>

بدین داستان چون E, برین داستان چون Vo, برین Pe O U V 13<sup>a</sup>

درهم Vo B هم در 13<sup>a</sup>

ناهک و فریاد Pe B, سرود Vo 1<sup>a</sup>. آورد Vo آر 1<sup>a</sup>

مکی B 2<sup>a</sup>. ناهک دریای من D; ناهک: O U Vo

آن B 2<sup>a</sup>

داسان W сэрлөвнə арт \*

طوفان آب E D B W 3<sup>a</sup>. ر حوای B, D بر در 3<sup>a</sup>

یارگیری D 4<sup>a</sup>. سست و رفیقان (رفیقان) D, Pe O U D V Vo 4<sup>a</sup>

5-дэн „42“ §-ын 17-дэк P бр 5 — 8 V бр

احتر B طالع 6<sup>a</sup>. آن ناتوانی B 5<sup>a</sup>. بیمار Vo B E 5<sup>a</sup>

بیاد Pe یافت, ساهای او ناد را دید سست E 6<sup>a</sup>

10, 11 V бр دادد B 8<sup>a</sup>. بدان E 8<sup>a</sup>

ر بافرقی بیر حالی سد: Vo 10<sup>a</sup>. پید Vo B, پند Pe پید 10<sup>a</sup>

چو بحس Pe 11<sup>a</sup>

10<sup>a</sup> درین ره پناه خود ار هیچکس نسارم حز ار پاك یزدان و س  
شما بیر چون عرم راه آورید پاکیزه بردان پناه آورید  
درین گفتش حوا حوش مار برد سخن را چه حبانم او بیر مره

### XXXV

#### انجامش روزگار افلاطون

معنی سرارای لحنی درست که این بیست مارا خطائی حسنت  
بدان لحن بردن توان مامداد همه لحنهای جهان را ر یاد  
افلاطون چو در رفتن آمد چه گفت که ما بیر در حاك حواهم حفت  
چنان شد حکایت دران مرر و نوم که نالع ترین کس مم راهل روم  
5<sup>a</sup> چو در پردۀ مرك ره یافتیم ر هر پردۀ روی بر نافتیم  
مان طفل مانم که هنگام حواش آید شتاب نگهواره حواش آید شتاب  
حسنت منشی رهیمون آیدش بداند که آن حواش چون آیدش  
درین چار طبع مخالف بهاد که آب آمد و آتش و حاك و ناد  
چگونه توان راستی یافتن ر کژی نباید عیان نافتن  
10<sup>a</sup> بود چار دیوار آن حاه سست که بیادش اول باشد درست  
گذشت از صد و سیرده سال من بده سائله ماد احوال من

آورید. 11<sup>a</sup> Vo. 12<sup>a</sup> B. سارم الا بمعبودو س V 10<sup>a</sup>

حواش حرگوش برد 12<sup>a</sup> B. ارد V, آورد Vo 11<sup>a</sup>

حسانم W, نوشام V, حسانم DB, Vo 6p, راجه حسانم 12<sup>a</sup>

راهی V, لحن Vo, لحنی E D 1<sup>a</sup>

خطائی درست P Pe O U V, کرس بیست مارا خطائی درست DB 1<sup>a</sup>

بیاد 2<sup>a</sup> B oxunmur, 2<sup>a</sup> Vo. خطای مرك Vo

داستان \* W cərləvhə art

درس P E V, چنان بد 4<sup>a</sup> B. درگوش آمد Vo 3<sup>a</sup>

یافتیم Pe 5<sup>a</sup>, یافتیم Pe 5<sup>a</sup>. درس مرر نوم Vo

نگهواره حوش آرم (آرد B) E B 6<sup>a</sup>. بدان E V W 6<sup>a</sup>

ش Vo, حسنین منشی E 7<sup>a</sup>. نگاهواره حوشم V Vo

بدانم که آن حواش چون آمدش V 7<sup>a</sup>. آمدش O V

چاره E 8<sup>a</sup>. آمدش O, این BW

باید Vo 9<sup>a</sup>. حاك ماد Vo, گر آب آیدو B 8<sup>a</sup>

بده سالگان W 11<sup>a</sup>. سار ده Pe 11<sup>a</sup>. بیاد V 10<sup>a</sup>

جو کوشم بهم بر سر سدره پای      جو خواهم کم دردل صحره خای  
 بدشت و بدریا توانم گذشت      هم الیاس دریام و هم حصر دشت  
 حر این هرچه یابی در ایوان من      نه من هم شیبست بر حوا من  
 من آمم که خواهم شدن بر فرار      درون دان ر من هرچه ماسد نار  
 15 چو گفت این ترنم ناوار برم      سوی همراهان نارگی کرد گرم  
 بر آسود از آشوبهای جهان      که حشی بود مرکب با همراهان

### XXXVIII

#### انحاش روزگار فروریوس

یار ای معنی دوائی شگفت      گرفته رهاکن که حوام گرفت  
 مگر راں ترنم شوم حقته بیر      نه بیم مگر حوا آشفته بیز  
 چو آمد گه عرم فروریوس      نه بر شتر سست و سواحت کوس  
 بهم صحنان گفت کاین ناع نعر      که ریجان چشمست و منظور معر  
 5 چو بایدگی بیستش در سرشت      چه تاریک دورج چه روش بهشت  
 ر داسائی ماست مارا هراس      که از راه ایمن شد ره شناس  
 کیمان گر همیشه حمیده بود      فنا دور را قب دریده بود

- برسر Vo دردل 11<sup>a</sup>, 11<sup>a</sup> E 11<sup>a</sup>, 11<sup>a</sup>  
 درناوهم E B W, درنام هم O 12<sup>a</sup>. توانا گذشت Vo 12<sup>a</sup>  
 درنام هم حصر Vo, که الیاس درنام و حصر دشت D  
 در انام من Pe, چوم E حرای 13<sup>a</sup>  
 , بمن هم نسین است و مهمان من E, ر من Pe D B 13<sup>a</sup>  
 , به اوهم سس است و بر حوا من Vo, ر من همشیبست درحان من V  
 برقرار Pe, درقرار V B 14<sup>a</sup> هم شیبست U  
 چه Vo 15<sup>a</sup>. ناسد W, داسد Pe E D V B 14<sup>a</sup>  
 که چسبی V B 16<sup>a</sup>. راند گرم B, نارکی Vo 15<sup>a</sup>  
 اگر Vo, بحر V, دگر D مگر 2<sup>a</sup>. حمه حیر B, وگر E B V 2<sup>a</sup>  
 قروریوس V 3<sup>a</sup>. داسان: W сарпѣлѣ apr \*  
 , که منظور چشمند (چشمست W) و ریجان معر B W 4<sup>a</sup> کای Vo کان 1<sup>a</sup>  
 چو ناسدگی B 5<sup>a</sup> گلزار E D Vo منظور  
 حرم بهشت D V B, و دورج چو روش Vo 5<sup>a</sup>  
 راست Vo ماست 6<sup>a</sup> Pe Gr 6, 7  
 7 O U D V Gr. رهون E Vo W 6<sup>a</sup> راه

شمار مستم تا نیاید سر      بگیتی بیاید کسی دادگر  
 چو نار اختر سعد یابند قران      سبکی رسد کار همت اختران  
 فلک تا رسیدن مار نار گشت      ورقهای ما ناری اندر نوشت  
 15 چو گفت این پاهده را کرد یاد      فرو بست لب دیده برهم نهاد

### XXXVII

#### انجامش روزگار دلتاس

معنی درین برده دیر سال      وائی بر انگیز و با آن سال  
 مگر بر ووائی جان ناله      فرو بارد از اشک من زاله  
 بلیاس را چون سر آمد جهان      چنین گفت در گوش کار آگاهان  
 که هگام کوچ آمد ایک فرار      دجای دگر میکم ترککار  
 3 گلیں حانه کو سرای مست      به من هیکلی دان که حای مست  
 ناین همت هیکل که دارد سپهر      سرم هم فرو باید از راه مهر  
 من آن اوح گردون پنا حسروم      که در حانه می آیم و میروم  
 گهی در حرم عجب را نکاح      گهی همجو طاووس برم شلاح  
 برروارم از چشمها ناپدید      بهرحا که خواهم توانم پرید  
 10 شد آمد بقدر زمان کی کم      زمانرا کجا پی بهم پی کم

12<sup>a</sup> Pe D B شمارا

12<sup>b</sup> B ساند، D یکی      13<sup>a</sup> F D W بیک اختران

14<sup>a</sup> E بدان، W ندان، V فلک نارسیده، B فلک نارسیده بدان

14<sup>b</sup> ماناری، V ماناری، Vo ماناوی      15<sup>a</sup> D نادر کرد

15<sup>b</sup> D فروگفت اس دیده

\* W сиртовло apt داسان

4<sup>a</sup> V کان، E V کللی حانه کان سرای، 5<sup>a</sup> D . دجائی

Vo 6p که، رمس D B، نه نس E، نه من 5<sup>b</sup> . کو و سرای Vo

6<sup>a</sup> E V ماه و مهر Pe . تاند V، نامد D 6<sup>b</sup> . ندین E V

7<sup>a</sup> B شلاح V 8<sup>a</sup> . من آن موح گردون ساحون سرم

8<sup>b</sup> Pe W گهی بر بر (بر برم W) طاوسی را شلاح

O U Vo گهی بر سرم طوطی را شلاح، E گهی بر طاوسی را شلاح

D گهی بر برم طابری را نکاح V، گهی بر طاوس را نام شلاح

9 Pe O U V 6p 9, 10 Vo 10, 9

9<sup>a</sup> Vo 10 D 6p . پروار از چشمها ندید

10<sup>a</sup> B زمان هر کجا پی بهد Vo 10<sup>b</sup> . زمان B

بی بهد Pe O U V؛ زمانی که جایی هم B



10 فرو ماند از خنثی اعصای تو      کجا به بود ساختن حای تو  
 نسیم کمان گفتشان اوسناد      که بر رفتگان دل باید بهاد  
 گرم بار بیهید گیرید بای      بهرگاه خواهید سارید حای  
 درآمد باو بر طوفان حواب      فرو برد چون دیگران سراب  
 شدید آگه آن بررکان در بهمت      که استاد دانا بایشان چه گفت

## XL

### انجامش روزگار نظامی

معنی ره رامش حای مسار      نوارش کسیم ران ره دلواز  
 چنان رسوا از یکی تا قصد      که در برم خسرو ردی یارید  
 نظامی چو این داستان شد تمام      نعم شدن بر داشت گام  
 به رسورگاری برین برگذشت      که تاریخ عمرش ورق در نوشت  
 فرو بود شش مه رشقت و سه سال      که بر عرم ره بر دهل رد دوال  
 چو حال حکیمان پیشیه گفت      حکیمان حقند و او بر حمت  
 رمیقار خود را بگناه رحیل      گه از ره حر داد و گاه از دلیل  
 محدید و گفتا که آمررگار      نامررشم کرد امید وار

اعصای ما Pe O U V , فرومانده حش ر اعصای تو E 10<sup>a</sup>

11 V 6p . حای ما Pe O U V 10<sup>a</sup>

امداد Pe اوسناد , گفت آن D Vo گفتشان 11<sup>a</sup>

و کبرید Pe , باید E D Vo B W سید , گفتا گرم بار سیدای V 12<sup>a</sup>

, دیگر D 13<sup>a</sup> . حواب Vo , درو D , بدو E V W 13<sup>a</sup>

, بدسان V , بریشان E 14<sup>a</sup> این B 14<sup>a</sup> . درآب E B

که آن دانا Vo

را V از 2<sup>a</sup> حان نوار . Pe E Vo , رس V 1<sup>a</sup> رانش B 1<sup>a</sup>

داسان W сэртовнѣ ар \*

بیر بردار کام Vo , نعم سمریر بردار کام V 3<sup>a</sup>

رورگار Vo , رس دورگاری بدین D 4<sup>a</sup>

Vo 6p و , سه V شش 5<sup>a</sup>

وقت Vo , برام E نگاه 7<sup>a</sup> D 8 , 7<sup>a</sup> , 8<sup>a</sup> , 8<sup>a</sup> Vo 8 , 7

وحیل B , رحیل Pe E , هم از ره حر داد و هم از دلیل O 7<sup>a</sup>

دارد D . کرد 8<sup>a</sup> . آمررگار B , امرورگار Pe E 8<sup>a</sup>

تراروی چرش فروشان برک بود چرب و چربی ندارد سنک  
 همه ساله محمل کش مارگنج بیاساید از محبت و درد و رنج  
 10 چو پرداخت رین نقش پرگار او کشیدند خط میر برکار او

### XXXIX

#### احامش روزگار سقراط

درار ای معنی سرم را ر حواب ناریشم چک و رود و رباب  
 مگر کاب آن رود چون آب رود بحشگی کشی تری آرد فرود  
 چو سقراط را رفتن آمد فرار دواسه به پیش اجل رفت نار  
 شنیدم که رهبری بر آمیختند بهای دلش در گلو ریختند  
 5 تن رهروحوارش جو شد دردمند سوی سمر سمره رد بلند  
 چنین گفت چون مدت آمد سر شاید شدن مرک را چاره گر  
 در آن حوان کافسده نالین بود شسته یکایک بیبائیس بود  
 چو دیدند کان مرع علوی حرام برون روت خواهد برودی ردام  
 سقراط گفتند کای هوشمند چو بیرون رود حال اریں شهرمد

- چربی E V B , برار بوی Pe براروی 8<sup>a</sup>  
 و گنج B , مارگنج V 9<sup>a</sup> . حوی Pe U چربی , Vo بر و 8<sup>a</sup>  
 , چو بر باحت E 10<sup>a</sup> . درد رنج Vo ; محبت درد رنج B 9<sup>a</sup>  
 کشد برخط Pe , برکار Vo 10<sup>a</sup> . در V , درین Pe رین  
 ناریشم رود و چک و رباب W , رود رباب O E V , ناریشم B 1<sup>a</sup>  
 این D , آب Vo 2<sup>a</sup> .  
 بحشگی کشد D , بحشگی ر کشتی برارد فرود V 2<sup>a</sup>  
 داسان W cərləvəhə art \*  
 بهان از دلش در E D , بهان از وش در Vo , بهان O U D V 4<sup>a</sup>  
 برهه B , حمه V , سرفه D Vo , سرفه E برهه 5<sup>a</sup> . درمند Vo 5<sup>a</sup>  
 , همه ریرگان گرد نالین او Vo 7<sup>a</sup> O B بر 7  
 , دران حواب کافسده W , در آن حوان که افسرده کردند ر خوش E  
 که افسرده پائین او D , که افسرده سالیں بود Pe U  
 , سست W , چو رهبر هلاهل حه داروی بوس E 7<sup>a</sup>  
 نائس بود V , نائیس او D Vo , سالیں بود Pe U  
 برودی تمام B , U بر خواهد 8<sup>a</sup>  
 , سنوالی نکردند ازو دلیدر Pe U 9<sup>a</sup> Pe O بر 9  
 بیرسد شاگردی از وی برار O  
 , که چون حان کند عرم اریں نادکیر (آکسر) Pe U . 9<sup>a</sup>  
 ردی V رود , که چون جان برمن کند ترکبار O

10 چو بزمی بر آراید ار نامداد  
 درآن انگیس خاه بینی چو محل  
 چو هر دو موبی هرهنك و هوش  
 نشسته بهر گوشه گوهر کشی  
 ملك پرورانی ملايك سرشت  
 15 وری ستدیر یش ار نظام  
 چو شه چون ملكشه بود دستگیر  
 رهز کشوری کرده شخصی گریں  
 چو گل خوردن ناده شان نوشمند  
 همه بیم هشیار و شه بیم مست  
 20 که دارد چان بزمی ار خسروان  
 درآن برم کاشورا کار نیست  
 بدان تا چهارا تماشا کند  
 نشید درآن نرم چون کیقاد  
 بحوش آمده دو فزون محل  
 سا بکسارا که مالیده گوش  
 بر انگیخته آبی ار آشی  
 کلید در ناء-های بهشت  
 ما کفی الکفانی بر آورده نام  
 بطام دوم شاید اورا وریر  
 بررك آفریش بلد آفرین  
 چو نابل مستی همه هوشمند  
 همه حرب گفتار و شه حرب دست  
 حر او هم ملك هم جهان پهلوان  
 حر این نامه نعررا نارست  
 رصد سدی کوه و دریا کند

10<sup>a</sup> Vo -رون

I B ap1

رمن ر احمس کرد (کردد E) احمس کند

درو احمس (أحمس B) آسمان صف رده

بحل Vo . می رجل (Pe O) دو V چو 11<sup>a</sup>

آمده دو حان همچو رجل B . بحوش آمد دو فزون محل V 11<sup>a</sup>

سا یکدگر را به سجد گوش U 12 13 O 13, 12

, بکسارا به سجد گوش Pe , سا نامیارا مالیده گوش V

بروران Vo 11<sup>a</sup> D 6p 14 مالید ED Vo B

وری Vo 15<sup>a</sup> . -ری Vo 11<sup>a</sup>

الکفانی E V , الکفانی D , الکفاه U , ناکف الکفاه B 15<sup>a</sup>

چون ملكشه شود دستگیر V , چون ملك بود دستگیر Vo 16<sup>a</sup>

, بر آفریش Pe 17<sup>a</sup> D 6p 17, 18 . اشد B 16<sup>a</sup>

نوشند W , نوش چند B 18<sup>a</sup> . بررك EB W اشد

بیمه مست O U E , بیمه هشمار Vo 19<sup>a</sup>

چین برم Vo , چیس ED V B 20<sup>a</sup>

, حوان O U , جهان Pc حر او 20<sup>a</sup>

حوان نحت شاه جهان پهلوان E Vo B

پای نیست E 21<sup>a</sup> . حای نیست E 21<sup>a</sup>

کنند. B 6p. Vo و 22<sup>a</sup> . کنند. B , بران Pe 22<sup>a</sup>

زما رحمت خویش دارید دور شما وین سرا ما و دارالسرور  
 10 درین گفتگو بد که خواش ربود تو گفتمی که بیدارش خود بود

## XLI

### در مدح ملک عزالدین

معینی ره رامش آور بدیدید که عم شد پاپان و شادی رسید  
 رویده رهی رن که بر رودسار چو عمر شه آن راه باشد درار  
 گر آن حردانرا ستند رورگار حرد ماند بر شاه ما یادگار  
 بقا باد شه را سیروی صحت بدو باد سر سبزی تاج و تحت  
 5 ملک عزالدین آنکه جرخ بلند بدو داد اورنگ خود را کمند  
 گشاییده رار همت احتران ولایت جداوند هشتم قران  
 ششیده برم کسری و کی فیروان صفت شاه فیروز پی  
 لش حقّه پوشداروی عهد ورو ریده این جرخ فیروره مهد  
 ر شیرینی چشمه نوش او شده گوش او حلقه در گوش او

شما و تن و ماو II ، معنوی ماو Pe O 9<sup>ام</sup> داریم Vo ، رمس B 9<sup>ام</sup>

شما رمس پاپان دارالسرور I<sup>ام</sup> رمس Vo وین

که بیدار هرگز بود I ، بوسدار گفتمی که هرگز بود Pe 1<sup>ام</sup>

در دیند ره رمس Vo ر دیند I<sup>ام</sup> رویده I<sup>ام</sup> راهش Vo 1<sup>ام</sup>

و سار B ، کسری " که ر

، که چون عمر شه اسد آن ره درار Pe U 2<sup>ام</sup>

بود هسجو عمر شه آن ره درار O

دعای بادشاه \* W copacrhya ari

Vo 6p بر ، بلند D ماند ، فروماند 3<sup>ام</sup> V

تاج رحمت Vo . بادشه Vo B 4<sup>ام</sup>

، ملک عزالدین U 5<sup>ام</sup> ، I<sup>ام</sup> ، 4<sup>ام</sup> ، 5<sup>ام</sup> ، Vo 5<sup>ام</sup> 4, 5

او Pe U V 7<sup>ام</sup> . ملک نصرت الدین که جرخ FB

کمر I W صفت 7<sup>ام</sup> هفتم قران 6<sup>ام</sup> Pe

، عور E عهد 8<sup>ام</sup> O 6p 8, 9

، فرو ریده این جرخ فیروز عهد 8<sup>ام</sup> Vo

فیروز مهد I<sup>ام</sup> ، کفش، ره ره چون ره ره باشد معور B

شیره نوش او E Vo B 9<sup>ام</sup>

گوش مه حلقه D گوش او حلقه ، مه EB ، Vo 6p او 9<sup>ام</sup>

10<sup>ام</sup> EB apt

ملک رد درودی درای و حرد (ورای حرد B)

اران حلقه گوش مه طوق خود

چو آن یاوری بیست دردست و بای  
 فرستادن حان سمینوی باک  
 دو گوهر برآمد ر دریای من  
 یکی عصمت مریم یافه  
 40 بحوی شد این همچو بدر میر  
 سوت که نه دو هندوی نام  
 فرستادهام هردورا برد شاه  
 عروسی که تا مهر مادر بود  
 شاید چو آید بر شهریار  
 45 چو من برل خاص تو حان دادهام  
 چنان مار گرداش از پیش خویش  
 مرا تا بدیحا سر آمد سخن  
 که در مهد میو کم تکیه حای  
 به از زحمت آوردن تیره حاک  
 فرورنده از رویشان رای من  
 یکی نور عیسی برو نافه  
 چو شمس آن روش دلی بی مطیر  
 یکی مقل و دیگر اقبال نام  
 که یاقوت را درخ دارد نگام  
 به از پرده دارش برادر بود  
 چنان پرده گی را چسب پرده دار  
 حگر سیر تا حان فرستادهام  
 کر امید من باشد آن رفیق بش  
 تو دای دگر هرچه خواهی بکر<sup>۳</sup>

چو آن داوری بسب دردست پی Vo حر این ناوری V 36<sup>a</sup>

37 B 6p

رحت I رحمت I رحمت 37<sup>a</sup>

38<sup>a</sup> Vo رای

بران تافته 39<sup>a</sup> Vo مریم 39<sup>a</sup>

همچون V , بك چو W . همچو آن Vo 40<sup>a</sup>

او V , چو شمس فلک روش و بی مطیر Pe O U 40<sup>a</sup>

سوت گذشته دو هندوی نام (هندو نام Pe) Pe O U V 41<sup>a</sup>

عروس Vo 43<sup>a</sup> نام B , سوسگهی شد دو هندوی Vo

آمد Pe O U V Vo , به ناند B , ناند Vo 44<sup>a</sup> براد D برادر 43<sup>a</sup>

چسب کودکی را چنان پرده دار 44<sup>a</sup> F

چسب پرده گی را چنان پرده دار D Vo B W

چنان پرده دار Pe U

چو من درکی (درکی U Vo) خاص حان داده ام Pe O U Vo 45<sup>a</sup>

عرض ران که V چو من برل وچو بر برل E B

که D 46<sup>a</sup> . برم Vo , برد E B W , نفس U پیش 46<sup>a</sup>

داری B خواهی 47<sup>a</sup> سرآند E B W , نایحا D , نایحا

E D B ap1

درین یاوری (داوری D) نحت یار نو ناند

سعادت مدد (ندو B) نحت کار تو ناند

گهی تر کناز آورد  
 چهار ملك آفاق آورده پیش  
 در هفت کشور برو کرده بار  
 تصاویر عالم ویراهم شده  
 باروی تو پشت دولت قوی  
 پس آنچه خواهی ر گیتی خدای  
 دهد مژده شده شهراده  
 که دری ر دریائی آید بدید  
 چنان در سودست در هیچ تاح  
 اگر مهدی آید شگفتی مدار  
 کمر سد چون آسمان بر رمی  
 مرا بکرمان دانی اقبال راه  
 ر کارم شدی سد بر حاسته

گهی تاختن در طرار آورد  
 شسته حجابجوی بر حای خویش  
 25 پیروری نامه دلشوار  
 بدو مجلس شاه خرم شده  
 حهای وارث نزم کیحسروی  
 بطرک درین حام گیتی نمای  
 خیال چشیں حلدوتی راده  
 30 نم بر چنان در گشاد این کلید  
 که تا میل رد صبح بر تحت عاج  
 چو مهد آمد اول مستقریر کار  
 برارای برمی بدیں حرمی  
 چه بودی که در حلد آن برمگاه  
 35 مگر ران بهی برم آراسته

- 23<sup>a</sup> Pe U آورد 23<sup>a</sup> Pe O U D Vo , در حبش ,  
 برک و بار آورد U , برک و بار آورد Pe , در حبس V  
 24<sup>a</sup> E D Vo B W . آفاقش 25<sup>a</sup> E Vo B W , پیروری اس نامه ,  
 دران هفت کشور بران کرده بار 25<sup>a</sup> Vo . پیروری ای نامه D  
 بر او 26<sup>a</sup> Pe . کرد Pe , بدو U B  
 26<sup>a</sup> Vo , تطاور برکار عالم شده V , رضا کسر ویر برکار عالم شده  
 برکار عالم E D B W عالم ویراهم  
 27<sup>a</sup> U حهای , E B رهی , Vo حدای  
 28<sup>a</sup> D بدس 28<sup>a</sup> D پس رگسی حدای , پرس D پس 28<sup>a</sup> D  
 29<sup>a</sup> Vo . حلوب 29<sup>a</sup> E . شهراده  
 30<sup>a</sup> B در , D 6p , Pe O U V , در , نم در چنان  
 30<sup>a</sup> V Vo D . آمد 31<sup>a</sup> V میل  
 31<sup>a</sup> D , چس در سودست بر V , چس در پیاموده برهیچ تاح  
 در پیاموده برهیچ تاح Vo B , در نامود برهیچ تاح E  
 32<sup>a</sup> D بقدر 32<sup>a</sup> D . در پیوست برهیچ تاح W  
 33<sup>a</sup> Pe Vo , بر اس 33<sup>a</sup> Pe آمد V  
 33<sup>a</sup> Pe V , چه بودی 34<sup>a</sup> E , بر رمیں  
 او برمگاه Vo , که در برم اس برمگاه V  
 34<sup>a</sup> B مرا 35<sup>a</sup> O U بهی  
 35<sup>a</sup> Pe سد

و لیکن ر شک آرمایان کوه  
چو لعل شب افروزم آمد بچك  
که مارا ده این گوهر شجرع  
بر آشفتم از سختی کارشان  
که بیای در به سره گیت  
ر در در گیدر بیع دریاست این  
چو در بیع دریا شنید کسی  
در دریا آمد بیع دریا بدید  
هر آواره کال شد گیتی بلند  
حو بیوری باشد اندازه را  
درین نکته آفر گل درد يك را  
و آواره من در قنارح

- 14<sup>a</sup> آند 14<sup>a</sup> P<sub>1</sub> P<sub>2</sub> از میان آرمان 14<sup>a</sup>  
 15<sup>a</sup> درین 15<sup>a</sup> ده ان 15<sup>a</sup> گشتاند 15<sup>a</sup>  
 16<sup>a</sup> کرای و در رماع 16<sup>a</sup> کرای و در رماع 16<sup>a</sup> P<sub>1</sub> P<sub>2</sub> UELV  
 17<sup>a</sup> مع D و مع P مع سرفیتی 17<sup>a</sup> مع D و مع P مع سرفیتی 17<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 18<sup>a</sup> ده که بر در سرهمکست 18<sup>a</sup> ده که بر در سرهمکست 18<sup>a</sup> V  
 19<sup>a</sup> سب و آند و آهمکست 19<sup>a</sup> سب و آند و آهمکست 19<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 20<sup>a</sup> هم و O U درهم سبدها 20<sup>a</sup> هم و O U درهم سبدها 20<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 21<sup>a</sup> کو D V و کو 21<sup>a</sup> مع در است 21<sup>a</sup> مع در است 21<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 22<sup>a</sup> بها کو که مع 22<sup>a</sup> بها کو که مع 22<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 23<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV 23<sup>a</sup> مع L که یعنی سبدها 23<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 24<sup>a</sup> حرمش بندرا 24<sup>a</sup> حرمش بندرا 24<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 25<sup>a</sup> هر آوار 25<sup>a</sup> هر آوار 25<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 26<sup>a</sup> از انداردان 26<sup>a</sup> از انداردان 26<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 27<sup>a</sup> حه سورستی 27<sup>a</sup> حه سورستی 27<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 28<sup>a</sup> Vo 28<sup>a</sup> Vo 28<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 29<sup>a</sup> کر دل O 29<sup>a</sup> کر دل O 29<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 30<sup>a</sup> که نکحاست 30<sup>a</sup> که نکحاست 30<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 31<sup>a</sup> مرا B 31<sup>a</sup> مرا B 31<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 32<sup>a</sup> و گره دری 32<sup>a</sup> و گره دری 32<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 33<sup>a</sup> مکر (کمر E) 33<sup>a</sup> مکر (کمر E) 33<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 34<sup>a</sup> مکر دریمی 34<sup>a</sup> مکر دریمی 34<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV  
 35<sup>a</sup> مکر درد را 35<sup>a</sup> مکر درد را 35<sup>a</sup> L<sub>1</sub> P<sub>1</sub> UELV

## در خاتمت کتاب

چو گوهر برون آمد ارکان کوه  
 میان ست هر يك بگوهرحری  
 من آن گوهر آوردم از ناف سبك  
 به از بهر آن کاین حبس گوهری  
 5 تقارونی قیام داران گنج  
 فرو رفتن از بهر کم بیش نیست  
 بیوشیده بار حیویم بهوش  
 کمرحوائی کوه کردن خودیو  
 سباز در گنج ر داحتین  
 10 ارال به که در گوی ارك مهر  
 بیوشیده سبك اید بحسب  
 مرا مشری هست گوهر شاس

ر گوهرحراں گشت گینی سنوه  
 حریدار گوهر بود گوهری  
 بگوهر فروسی ترارو بچك  
 فروشم بگنجینه کشوری  
 طمع دارم انداز دست ربح  
 مای ماه با مشری خویش نیست  
 کرو شکند نام گوهر فروش  
 همان حو ددان بر کشیدن عریز  
 حواهر بدرب در انداحتین  
 گشادن در دستهای معر  
 گهر ن حریدار ناید درست  
 همان گوهر افشاندن بی قیاس

- 1<sup>a</sup> U A حراں ~ مان F حراں 1<sup>a</sup> و کوه U A  
 2<sup>a</sup> U I F D V W گوهر سوی L , اسمه  
 2<sup>a</sup> P e L من بی گوهر آرد - F h " بود حوهری  
 کده I 3 آورده V W من کرهر آورده D  
 آت F آن کال 1<sup>a</sup> 4<sup>a</sup> 4<sup>a</sup> 5<sup>a</sup> V o 5 1  
 و فعل V . درین I 5<sup>a</sup> گنجینه گوهری V  
 پی B دست 5<sup>a</sup> فعل داران P e  
 6<sup>a</sup> V o ماندن I D B W فرو رفتن I ورون ماندن V o  
 6<sup>a</sup> L بیوشده B بلی ماه . بکی ماه 1 مسیری عمل نیست L  
 7 P e 8, 9 L 8, 9 P e 7 . من نیست P e  
 7 O U V V o شکند 8-9 V o 9<sup>a</sup> , 9<sup>a</sup> 8 , 8<sup>a</sup>  
 8<sup>a</sup> P e U F کمر حوائی V o , مگر حوائی V , مگر حوائی P e  
 10<sup>a</sup> L ارکوس O E D V o B ار آرسدکه بر گوی ارك معر L  
 10<sup>a</sup> کسادن در او P e , کسادن دری V o کسادن در  
 11 L 8, 9 . کسادن درد اوساد آن معر L  
 11<sup>a</sup> E D V o B W سخن را بیوشده ناید  
 12<sup>a</sup> F B , چوکاں گوهر افشاندن بی قیاس  
 افشاندی V o , همان گوهر افشاندن بی حواس L



همانم که بودم بده سالگی  
 40 گذشته چنان شد که نادی بدشت  
 درازی و کوتاهی سال و ماه  
 چو دلو آبی از چه یارد فرار  
 من این گفتم و رفتم و قصه ماند  
 بیوشده به گریه خود حورد  
 45 بگوید که او چون گذشت از حان  
 یکی روز من بیر در عهد خویش  
 عم رفکان در دلم حای کرد  
 شب آمد یکی ران عرقان آب  
 عم ما مان شرط حوردن توان  
 50 چو ما کاروایی درین ناحی  
 اران شب سیج سمر ساختم  
 که ایمن بود مرد بیدار هش  
 به ار در حم می فروشی حرم

همان دیو با من بدلالگی  
 فرو مانده هم رود خواهد گذشت  
 حساب رسن دارد و دلو و چاه  
 رس حواه کوتاه و حواهی درار  
 ناری می باید این قصه خواند  
 که او بیر ارین کوچکه بگذرد  
 کند چاره خویش با همراهان  
 سخن یاد میکردم از عهد پیش  
 دوچشم مرا اشک پیمای کرد  
 چنین گفت ما من بهنگام حواب  
 که ناشی تو بیرون ارین همراهان  
 همی کار خود بابت ساختن  
 دل از کار بیهوده پرداختم  
 ر عوعای این ناد قدیل کش  
 چو می حانه را حون میرم

بود Pe دیو 39

ماند L V 40<sup>a</sup> ناد Vo , پادی گذشت L , ناری Pe 40<sup>a</sup>

دارد از دلو E B , دارد دلو L 41<sup>a</sup> سال ماه L , ماه و سال Pe 41<sup>a</sup>

O L Vo بر . و 42<sup>a</sup> چو دلو آید بی از چاه باید فرار Vo 42<sup>a</sup>

رفتم و گفتم V , چو L Pe من 43<sup>a</sup> 43 44 V 44

راکو P Pe U O L Vo به گریه , بیوشد Vo 44<sup>a</sup> . شاید V باید 43<sup>a</sup>

U پوزولوب کوچکه بگذرد 44<sup>a</sup> کو V

بگوید که چون او O U , بگوید : Pe L , بگوید P 45<sup>a</sup>

که نابی تو بیرون ارین همراهان V 45<sup>a</sup> که او بیر چون Pe

بهد خویش P Pe O L V Vo 46<sup>a</sup> مهد E , ما Pe در 46<sup>a</sup>

47<sup>a</sup> , 47<sup>a</sup> , 48<sup>a</sup> , 48<sup>a</sup> Vo 47, 48 L بر 47 حد خویش B.

بیمار O E پیمای 47<sup>a</sup> . کار O E حای 47<sup>a</sup>

رهان آب Pe , ار L V Vo ران 48<sup>a</sup> Vo بر 48

ندان شرط حورد در حان Vo , ندی V , ندان E B W , مران Pe 49<sup>a</sup>

P Pe L بر , V 45-دن sonra کتمیشدیر

; گریه Pe L V , کی P E Vo که 52<sup>a</sup> L بر 51

آن کرد قدیل L , آن P Pe B 52<sup>a</sup> هشیارهش P Pe O U L

می فروشد : W , می فروشان . D Vo , به ار L 53<sup>a</sup> Pe بر 53

چو بی حانه را من حون میرم L , می حانه . P O U 53<sup>a</sup>

حون درم Vo B , D بر . را

25 به رانست چمدین سخن راندم  
 که با من جهان سختی میکند  
 نهی بیست از تره حواص من  
 چو برگار بیت باشد درست  
 عرابی که با ندرستی بود  
 30 ملی گر چه شد سال بر من کهن  
 همورم کهن سرو دارد نوی  
 همورم به بچاه بیت از قیاس  
 همورم زمانه به نیروی سخت  
 وانی دارم اندیشه سر بلند  
 35 چو شیر افکند صید و خود نگذرم  
 چو سر سیه را گره از دیک برد  
 چهارسی چیس در غلط ناحص  
 شصت آمد اداره سال من

همه آیت فافه بر خواندم  
 ستورم سک رختی میکند  
 ر ناند رستنیست افغان من  
 قلم چون نگردد ر برگار بست  
 همه دانش اجیر رستی بود  
 شد رونق تار گیم از سخن  
 همان قره حکم کد حوشروی  
 صد اندر ترارو بهد حق شماس  
 دهد در بدامان و دبا نحت  
 که بر صد شیران گشایم کند  
 خورد سیه روانه و من خون حورم  
 چه سود از عجوره کد سیه خرد  
 سپهری چیس در کج انداخت  
 نگشت از خود اداره حال من

25 L 6p

همان آیت 25<sup>a</sup> L B A o W داندیم Vo راندم 25<sup>a</sup> Pe

حمان I جهان 26<sup>a</sup> همان آیت فافه بر خواندیم Vo

طره Vo ستری B تره 27<sup>a</sup> کشودم سلك رختی میکند L 26

27<sup>a</sup> Pe L رمانی (رستی L) درست افغان من

بیش L ، بیست Vo ، بت U F D A B 28<sup>a</sup>

29<sup>a</sup> ، 9<sup>a</sup> ، 30<sup>a</sup> ، Vo 30<sup>a</sup> 29<sup>a</sup> دارد از L نگردد ر 28<sup>a</sup>

، درس I ، ناس L ، عرابی V عدائی Pe عرابی 29<sup>a</sup>

خوردش P دانش 29<sup>a</sup> عرابی که باشد رستی بود Vo

همه کارس اجیر (اورد Pe) پرستی بود P L ، کارس O U Vo

نادکم V ، نارکی D ، نارکم Pe ، نارکم P ، نسد V 30<sup>a</sup>

31<sup>a</sup> Pe I 6p 32, 33 بعر B هره 31<sup>a</sup> که اس

بچاه کم Vo ، بچاه و هفت F B 32<sup>a</sup>

صدم در I B صداندر ، شده در ترارو کد حق شماس Vo 32<sup>a</sup>

سیرس Vo شیران 34<sup>a</sup> و نحت 33<sup>a</sup> Pe . صده در D

Pe oxnmur نگذرم Vo B 6p و 35<sup>a</sup>

36-39 L 6p ، روانه من Vo ، خون من حورم Pe 35<sup>a</sup>

چه دارا عجوره کد Vo 36<sup>a</sup> B 6p 36, 37

شصت آواره سال من Vo 38<sup>a</sup> . سپهر Vo 37<sup>a</sup> ناحص Pe 37<sup>a</sup>

خود آواره حال من : Vo 38<sup>a</sup>

نظامی ندو عالی اوارہ ناد سظمی چینی نام او تارہ ناد  
رو ناد ورحندہ چون نام او ار آغار او تا ناسحام او \*

خان او Pe B نام او ، سظم چینی خان آن تارہ ناد 67<sup>a</sup> Vo  
آن Vo ، ر آغار Pe 68<sup>a</sup> . ندو DW 68<sup>a</sup>

سرش سر ناد و دلش شادمان  
ارو دور چشم ند نگمان  
جہاش مطیع و رماش نکام  
فلک سدہ و رور گارش علام

بہ الکتاب بحمد اللہ تعالیٰ و حسن تسیرہ والصلوٰۃ والسلام علی حیر حلقہ P api  
حمد والہ فرع من تحریرہ العبد المذنب الراحی الی رحمہ ربہ احمد بن الحسن  
بابہ فی عرہ من شہر شعبان المعظم سنہ ثلاث و ستین و ستمائۃ الہجرۃ والحمد للہ .  
الصلوٰۃ والسلام علی

تمت الکتاب حصہ من کلام ملک الشعرا افضل الحکما املح الشعرا نظامی گنجہ . Pe  
لہ الرحمہ فی يوم اربعہ عرہ فی الحج الحج لسنہ سبع و سس و ستمائۃ  
حرر العبد الضعیف المجناح الی رحمہ اللہ تعالیٰ محمد عبد اللطیف محمد العقابتری  
لشیرازی

بہ الکتاب الموسوم بہ سکندر نامہ علی ہدی اصعب عبادہ تعالیٰ عبادہ تعالیٰ و O  
حوجہم علی عصوہ و عفرانہ احمد بن الحسن بن سائہ تعرفا و فقد اللہ لمراصیہ  
جعل مستقبل عمرہ حیر بن ماصیہ فی اوایل من ربیع الاول لسنہ سبع و سسین  
و ستمائۃ الہلالیہ حامد اللہ تعالیٰ علی نعمایہ و فصلیا علی تنی محمد افضل اناید  
مسلمہ

تم کتاب الموسوم ہاسکندر نامہ بعون الملک الوہاب من مقالات افضل الشعراء U  
لمقدمین اوضح المیکمین نظامی کمرۃ طب اللہ مرفدہ وقد فرع من تحریرہ  
بی حمادی لآخر لسنہ ثمان تسعین ستمائۃ بید العبد الاصغر مہور بن منصور المطلب  
حسن اللہ سائہ و عفر اللہ دہوہ و لکائہ و لصاحبہ ولعن بطرلہ امین نارب العالمین

بہ الکتاب الموسوم بحمۃ نظامی کتبہ العبد محمد والعفران فی حمادی الاولی سنہ L  
ربع عشر و ستمائۃ

قد وقع الفراغ من تحریر ہذا الکتاب السریف و سطر ذلك الرق المصنف E  
بإشارة الخان بن الخان سلطان سلاطین العهد و الرمان حارس ممالك الربع  
مسکون الہی لم یسمح بمثلہ الا فلک مادام السمک والصماک خلاصۃ ادوار العاصر والملوان  
مظہر لطائف ان اللہ نامر بعدل والاحسان عیان السلطہ والدین او شاهر

گر ار پشت گوران ندارم کتاب  
 55 گرم بیست بالوده معر بیش  
 وگر خشک شد روعم در دماغ  
 چو ار نانک طلی تهی شد تم  
 گرم شکند گردش سال و ماه  
 حدایا تو این عقد یک رشته را  
 60 نه بی یاری اندر جهان یار ماش  
 بپایان شد این داستان دری  
 چو نام شهش فال مسعود ناد  
 دری بود داسفته من سفتمش  
 ار آحا که بر مقلان نقش ست  
 65 چو بر حواند این نامه را شهریار  
 همین داستان ناد ارو سر بلد  
 ر گور شکم هم ندارم عذاب  
 کم معر بالوده را حورد حویش  
 نه بی روغنی حال کنم چون چراغ  
 چو طیل ار طبایچه خورم شکم  
 مرا مومیائی س اقال شاه  
 برومد باع هدر کشته را  
 شب و رورش ار بد نگهدار ماش  
 هیرور فالی و یک اختری  
 ورین داستان شاه محمود ناد  
 بهرحتریس طالعی گفتمش  
 عجب بیست گر مقل آید بدست  
 خرد یورش ناد و فرهک یار  
 هم او ناد ارین داستان بهرمد

شیران V گوران 54<sup>a</sup>

ر گور شکم من ندارم ساب L , رکوه P Pe O U V 54<sup>a</sup>

قوب ED Vo B W , حوون Pe حورد 55<sup>e</sup> و گر 55<sup>a</sup> L 6p 55

ایاع W , چراغ Pe L , Vo 6p شد 56<sup>a</sup> B 6p 56, 57

, ور ارمان چو طلی D . چو ارمان چو طلی تهی شدم L 57<sup>a</sup>

طیل Vo . چو ارمان طلی W , چو ارمان چو طیل V

ار L , ار طبایچه حوری ED Vo 57<sup>a</sup>

UL سکم 57 P tākrap + gmišdir

57, 58 Pe tākrap zmišdir

61<sup>a</sup> , 60<sup>a</sup> , 59<sup>a</sup> , 61<sup>a</sup> , 59<sup>a</sup> Vo 59<sup>a</sup> — 59

کسه ام B 59<sup>a</sup> رشته ام E , عهد Pe 59<sup>a</sup>

نه بی یاریم در جهان B , یاری اندر Vo 6p E یار 60<sup>a</sup>

سب رورش اندر بهله نگهدار ماش : Vo 60<sup>a</sup>

نگهدار ناد Pe D , شب و رور ار حود نگهدار ماش B

فال سک Vo فال L 61<sup>a</sup> رسد Pe شد این , بیان Vo بپایان 61<sup>a</sup>

چهارا دهم رور بود ار ایار E B art \*

بود (بود F) در گذشته ر باصد شمار

محمود ماش Vo 62<sup>a</sup> مسعود ماش Vo 62<sup>a</sup>

, سیکوترس طالعی V 63<sup>a</sup> . حوون L من 63<sup>a</sup>

آرد D , آمد E Vo W 64<sup>a</sup> طالع Vo , فال من گفتمش L

, همان داستان شدار و : D 66<sup>a</sup> PL V 6p — 68 66 D 6p 65

هم ار یاد این داستان Pe 66<sup>a</sup> ازان Vo



لمطان خلدالله تعالى ملكه و سلطانه على يدالعبدالصغير المقتدر الىالله المعبود  
حمود احسن الله احواله في عاشر ربيع الاخر سنة خمس و ثلاثين و ثمانمائة الهلالية  
بارالسلطه هرة

تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب في تاريخ شهر شوال حم بالحر والاقبال D  
سنة ست و تسعين و ثمانمائة الهجرية النبوية المصطفوية و صلى الله على خير خلقه  
مظهر حق محمد وآله و صحبه وسلم تسليماً كثيراً دائماً ابداً سرمداً

قد وقع الفراغ من سويد هذه الحمسة المبارك مطومات Vo ، تمت ٩٠١ V  
حضر شيخ العارف الفاضل الكامل العادل بطامي كبحه قدس الله روحه العربر في عره  
سهر دي قعده سنة ابن سحه برسيل ياد گاري حهت حضر رفعت و معالي پناه عرب  
عوالي دستگاه حالوي صاحبي اميررا حس صور تحرير نافت اميد آنكه  
مرگاه سطر دوسان درآيد كمترين را بدعاي خير ياد آوريد كتبه العبد ابن  
محمد مقيم اللهم اعمرلي والوالديه ولجمع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات  
رحمتك

عرض نقشست كرم ما بار ماد  
كه گيتي را معي ييم نقائي  
مگر صاحب دلي روري رحمت  
كند در حق ابن مسكين دعايي  
حدانا بياמרر حواسنده را  
كه گويد دعاي بوسنده را

تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب والصلوة والسلام على به و حبيبه و صفيه B  
والله و اولاده المعصومين على يدالعبدالصغير ابن احمد حسين البطامي الحسيني  
غفر الله له في يوم الثلاثاء شهر رمضان المبارك سنة تسع و سبعين و تسعمائة



209	.XXXI رسیدن نامه اسکندر بمادرش
210	.XXXII نالیدن اسکندروس در وفات پدر
213	.XXXIII انحامش روزگار ارسطو
215	.XXXIV انحامش روزگار هرمس
216	.XXXV انحامش روزگار افلاطون
217	.XXXVI انحامش روزگار والس
218	.XXXVII انحامش روزگار بلیاس
219	.XXXVIII انحامش روزگار فروروس
220	.XXXIX انحامش روزگار سقراط
221	.XL انحامش روزگار بطامی
222	.XLI در مدح ملك عبدالدين
226	.XLII در حاتم کتاب

## فهرست

ص 3	I. اقبال نامه
5	II. فی المباحات
6	III. فی نعت حاتم المسیب
8	IV. در سبب نظم کتاب
16	V. در سبایش سخن و نصحت ملوک
19	VI. ستایش نادرشاه
21	VII. خطاب رمین نوس
24	VIII. آعار کتاب
29	IX. صفت حال اسکندر ، علامی که سرتراش او بود
34	X. قصه اسکندر با شان
39	XI. حکایت ارشمیدش با کسک چینی
44	XII. حکایه ماریه قطبی و کیمیا ساختن او
54	XIII. حکایت ناوای بی‌نوا و نوانگر شدن او
61	XIV. حکایت انکار حکما در باره هرمس و هلاک شدن ایشان
64	XV. اعانی ساختن افلاطون
70	XVI. حکایت گفیس افلاطون از متقدمان
74	XVII. احوال اسکندر با سقراط
83	XVIII. مناظره کردن حکیم هند با اسکندر
92	XIX. حلول ساحس اسکندر با هفت حکم
103	XX. رسیدن اسکندر به سمیری
108	XXI. حردنامه ارسطو
115	XXII. حردنامه افلاطون
120	XXIII. حردنامه سقراط
126	XXIV. سفر کردن اسکندر به پیغامبری
148	XXV. رسیدن اسکندر بقره سرپرستان
157	XXVI. رسیدن اسکندر به بحانه قندهار
175	XXVII. رسیدن اسکندر شمال و ساختن سد ناحوج
186	XXVIII. بار گشتن اسکندر بروم
190	XXIX. وصت کردن اسکندر
197	XXX. نامه نوشتن اسکندر سوی مادر خویش



таким образом, количество наиболее древних рукописей несколько возрастает

Сличение всего этого материала показало, что хотя количество разночтений и весьма велико, но тем не менее, нельзя было бы утверждать, что текст Низами уже совершенно расплылся в разночтениях и уловить его невозможно. Конечно, утверждать, что текст может быть восстановлен в том виде, в каком он вышел из под пера Низами, было бы рискованно, но, во всяком случае, можно сказать, что смысл строки почти во всех собранных рукописях (если он только вообще имеется, а не искажен до полной неразберихи) остается почти неизменным, а меняются только отдельные частности и средства выражения.

Наиболее трудно выделение интерполированных строк, которые совершенно явно уже имеются и в рукописях XIV в. По существу говоря, критерия для удаления таких строк пока нет вообще, ибо исходить из эстетических оценок было бы недопустимо, а руководствоваться логическим ходом повествования опасно, так как требовало бы прежде всего наличия полной уверенности в том, как именно Низами считал нужным разворачивать действие. Поэтому, основным руководящим принципом было, — придерживаться состава рукописи XIV в., отмечая то, что издателям казалось сомнительным, квадратными скобками.

Строки, признанные бесспорно интерполированными, отнесены к разночтениям, их место в тексте отмечено звездочкой после соответствующего бейта.

Что касается самого текста, то принцип был принят такой: 1) по мере возможности сохранять чтение Р, 2) если Р дает явную бессмыслицу, придерживаться группы XIV в., 3) только в тех случаях, когда ни одна рукопись XIV в. не дает удовлетворительного чтения прибегать (в порядке старшинства) к более поздним рукописям. 4) если печатный текст Вахида (W) дает чтение, в наших рукописях не содержащееся, то даже, когда оно составителям кажется более приемлемым, оно все же помещается в разпочтения (с указанием, что предпочтительно оно).

Таким образом, аппарат выдержан на одном уровне не удалось и он то отрицательный (чаще), то положительный. Иного решения проблемы в данное время, по видимому, быть не может.

Как уже сказано, текст не претендует на то, что воспроизводит подлинного Низами во всех деталях. Если только такое воспроизведение вообще возможно, то это дело будущего. Можно, однако, думать, что благодаря применению исторического принципа, текст это позволит вести работу далее. На его базе может быть составлен полный словарь Низами, а когда это будет сделано и выяснятся характерные особенности его лексики, можно будет получить дополнительные критерии уточнить чтения с максимальным приближением.

*Е. Э. Бертельс*



копий возрастает до сотни и более. Совершенно очевидно, что строить работу на сотне рукописей невозможно, ибо при этом составитель текста просто утонет в бездне разночтений.

Среди известных рукописей Низами — наиболее древние относятся к XIV в., где написаны полтора века спустя после смерти поэта. В них уже несомненно имеются и искажения и, что еще неприятнее, многочисленные интерполяции, однако, несмотря на это, они резко отличаются от более поздних рукописей, сохраняя старые чтения и позволяя установить правильный текст.

Поэтому, наиболее целесообразно было бы попытаться построить все издание только на рукописях XIV в., собрав все, что только можно найти. Однако, такой путь затрудняется тем, что рукописи XIV в. крайне мало и строить текст только на них без учета более поздних было бы опасно. Выход остается, таким образом, только один — использовать все старые рукописи, а для проверки их привлечь лучшие из рукописей XV и XVI вв. Поскольку разночтения отмечая, к какому веку относится то или иное чтение, картина исторического движения текста читателю будет ясна и позволит разобраться в характере рукописей.

Из рукописей XIV в. удалось собрать только четыре. Это 1) рукопись Парчестон Национального Библиотеки Supplement Persan 1817, датированная 6 раджаба 763 г. (1 мая 1362 г.) и написанная рукой Ахмед ибн-Али-Хуссейн ибн-Сана (для нее принято обозначение Р)<sup>1</sup>. Эта рукопись написанная обильно снабженная пометами на сном, оказалась безусловно лучшей из всех имеющихся в нашем распоряжении, хотя и содержит ошибки по довольно значительной почти безудержный текст. Поэтому с ней отчасти ведется работа и отступления от нее допускаются только в редких случаях. 2) рукопись Бодлянской Библиотеки Bodleyan (Bodleian 27a) датированная концом шавваля 766 г. (июль 1365 г.). Эта рукопись по характеру близка к Р, хотя содержит значительные отступления (обозначается О), 3) рукопись Парчестон Национального Библиотеки Suppl. Persan 580 и датированная 1-м раби-аль-аввала 767 г. (сентябрь 1366 г.). Несмотря на ее почтенный возраст, эта рукопись написана крайне небрежно и содержит множество ошибок, но состав, однако, близка к О (обозначается Рс), 4) рукопись Библиотеки Чарльзсградского Государственного Университета (MSO 340), датированная 1375 г. 6 г. Эта рукопись хотя и содержит значительные отступления от Р и может быть признана все же не точной (обозначается U). Из рукописей XV в. были привлечены следующие: 1) рукопись Британского Музея Add

<sup>1</sup> Описание см. в Blochet Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale. Tome III, nr 1217.

<sup>2</sup> Описание см. Sachau-Ethel Catalogue des Persan, Turkish Hindūstān and Pushtu Manuscript in the Bodleian Library Oxford 1889. № 585.

<sup>3</sup> Описание см. том в 29 lf формата 23, 13,5 см, бумага белая, плотная по 27 строк в четыре колонки. Почерк — четкий красивый паша. Заготовки даны сниськой и киншварью, но сильно поблекли. В начале поэм небольшие унияны. Переплетчик (?) منصور المتطاب. В этой рукописи МА отсутствует полностью и текст начинается сразу с ХС. Поэмы расположены: ХС f 1v—49 r (заключена 30 раджаба 777=25 декабря 1375), 1.М f 49v—95 r (заключена в пятницу 25 шавваля 777=25 января 1376) НР f 93v—141 r (заключена 22 сафара 778=11 июля 1376), SN f 141v—205v (заключена Раби II 778=август—сентябрь 1376) 1.Н f 206v—239v (заключена джумада II 778=октябрь—ноябрь 1376). Перепищена всех пяти (п. считая МА) поэм за два месяца года, так что очевидно, мы имеем дело с профессиональной работой, которая, однако, по какой-то причине в феврале 1376 г. была на время отложена.

27261, переписанная для Джелаладдина Искендер ибн-Омар-шейха правившего Фарсом от имени Шахруха Это огромный том, содержащий целую библиотеку различных произведений, в том числе полную Хамсэ (обозначается L)<sup>1</sup>, 2) рукопись Государственного Эрмитажа, входившая в библиотеку Шахруха и датированная 10 раби I 835 г (16 декабря 1431 г); рукопись дает сравнительно неплохой текст, но представляет собой характерный тип рукописи XV в, со держит много описок и во всех трудных случаях помощи не дает (обозначается E)<sup>2</sup>, 3) рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки им Салтыкова-Шедрина (п'337) (обозначается D)<sup>3</sup>, 4) рукопись библиотеки Института Востоковедения Академии Наук СССР (п° С 57), выполненная между джумадой II 897 (апрель 1492) и 901 (1495—6 г) и приобретенная в 1808 г в Багдаде (обозначается V)<sup>4</sup> Рукопись эта неплохая, но содержит обычные искажения XV в, 5) другая рукопись Института Востоковедения (п°С 1735), переписанная между джумадой I 899 г и зу-л-хиджэ того же года (февраль—сентябрь 1494) Рукопись выполнена тщательно, но страдает всеми недостатками манускриптов XV в (обозначается X)<sup>5</sup>

И рукописи XVI в рукопись Института Литературы им Низами АН Азербайджанской ССР Эта рукопись ценных разночтений не дает и почти без ошибок, судя по припискам на полях, она была, однако, списана с неплохой рукописью и ряд правильных чтений так был восстановлен Можно считать характерным образцом той невосприимчивости к путанице, которая была создана позднейшими переписчиками

Номы со этих десяти рукописей были использованы все существующие печатные издания и в том числе издание Вахыда, который также использовал какое-то неизвестное рукописное XIV в так что

<sup>1</sup> Oudart, *op. cit.* Ch. Rich. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London 1881, vol. II, p. 868.

Описание ее М. М. Дьяконов, *Хамса* Ибрагима Ибрагимова, собрание для библиотеки историко-литературного Востока, *Бюллетень Востока* Государственного Эрмитажа, том III, стр. 275 с. Ленинград, 1910.

Описание ее В. Born, *Catalogue des manuscrits persans et arabes orientaux de la Bibliothèque Impériale publique de St. Pétersbourg* 1862.

<sup>4</sup> Описание ее по объективной том 37 в формате 24,5×10 см, бумага желтая, по 19 строк в четыре колонки. Печерк—профессиональный красивый настатик от профессионального перписки. Свидетельствует и быстрого с которой выполнена рукопись. Текст окружен рамкой—золото с синими пятнами, золотом и синими. Рукопись пострадала от времени и в XIX в были добавлены хорошие настатиком, но без украшения (кроме обрамления красными чернилами), листы 3—1383—4 и 388 до конца Поэмы расположены МА—13v—35r (заключена джумада I—февраль), XŠ f 35v—122r (заключена джумада II—март), LM f 122v—183r (вторин 30 раджаба—6 мая), HP—f 183v—25r (6 рамазана—11 июня), ŠN f 252v—345r (30 зиял када—1 сентября), IqN f 345v—конца (даты нет). Все поэмы кроме МА имеют неплохие унавы, рукопись украшена 27 миниатюрами, сильно пострадавшими от времени. В заключительной приписке говорится, что рукопись поднес в подарок Амира Хасану ничтожный раб Гуфан ибн-Мухаммед Мукум.

<sup>5</sup> Описание ее том в 394 в формате 26,5×16,5 см, бумага желтоватая, по 19 строк в четыре колонки. Печерк—профессиональный красивый настатик от профессионального перписки. Свидетельствует и быстрого с которой выполнена рукопись. Текст окружен рамкой—золото с синими пятнами, золотом и синими. Рукопись пострадала от времени и в XIX в были добавлены хорошие настатиком, но без украшения (кроме обрамления красными чернилами), листы 3—1383—4 и 388 до конца Поэмы расположены МА—13v—35r (заключена джумада I—февраль), XŠ f 35v—122r (заключена джумада II—март), LM f 122v—183r (вторин 30 раджаба—6 мая), HP—f 183v—25r (6 рамазана—11 июня), ŠN f 252v—345r (30 зиял када—1 сентября), IqN f 345v—конца (даты нет). Все поэмы кроме МА имеют неплохие унавы, рукопись украшена 27 миниатюрами, сильно пострадавшими от времени. В заключительной приписке говорится, что рукопись поднес в подарок Амира Хасану ничтожный раб Гуфан ибн-Мухаммед Мукум.

Бу он элязмасындан башга бүтүн мөвчуд нәшрийятлардан, чүмлэдән Вәһидин нәшр этдийи китабдан да истифадә олунмушдуҕ Вәһидин дә XIV эср элязмаларындан истифадә этдийи нәзәрә алынарса, истифадә эдилән ән гәдим элязмаларынын сайы бир гәдә артмыш олар.

Бүтүн бу материаллар тутушдурулдуҕдан сонра мә'лум олмуш дур ки, мәтн фәргләри хейли чох олса да, Низами мәтнинин мүхтәлиф мәтнләр ичәрисиндә итиб-батдыгыны, ону сечмәк мүмкүн олмадыгыны сөйләмәк олмаз. Әлбәттә, мәтнин Низами гәләминдән чыхдыгы шәкилдә бәрпа эдилә биләчәйини идлиә этмәк чәсарәт истәҕлакин һәр һалда демәк олар ки, топланан элязмаларында мисралары мә'насы (әкәр бу мә'на вардырса вә тамамилә анлашылмаячаи дәрәчәдә гәһриф эдилмәмишсә), тәҗрибән дәйишмәмиш галыр, ялны айры-айры хүсусийәтләр вә ифадә васитәләри дәйишир.

Ән чәтин иш әләвә эдилмиш мисралары тапмагдыр, белә мисралар XIV әсрин элязмаларында вардыр. Белә мисралары мәтндән чәхармаи үчүн һәләлик бир ме'яр иохдур. Ялныз бәдилийи нәзәр алыб гиймәт вермәк олмаз, әсәрин мәнтиги инкишафына әсасланма исә иорхулудур, чүнки бу, һәр шейдән әввәл һадисәни Низамини нечә тәсвир әтмәк истәдйиниә тамамилә йәгинлик олмалыдыр. Бун көрә дә, әсас тутулан принцип—XIV эср элязмаларынын мәтнин сахлаиыб, шүбһәли көрүнән ерләри квадрат мө'тәризә ичәрисинә алмагдан ибарәт олмушдур.

Әләвә олдуғуна шүбһә эдилмәйән мисралар мәтн фәргләри сырсына кечирилмиш, мәтнин ичәрисиндә онлар үлдүз илә гейд эдилмишдир.

Мәтнин өзүнә кәлинчә, белә принцип гәбул эдилмишдир. 1) Мүмкүн олдуҕча Р мәнини сахламаи, 2) Р ачыгдан-ачыға мә'насыз ис XIV эср элязмаларына әсасланмаг, 3) Тәкчә XIV эср элязмаларына әтмәдйини һалларда даһа сонраки элязмаларына (тарихчә ардычыл сурәтдә) мүрачиәт әтмәк, 4) Вәһидин (W) чап мәтниндә бизим элязмаларында олмаян мисралар варса, бунлар һәтта мәгбул һесаб эдилсә, мәтн фәргтәри сырасына кечиригиб, даһа мө'тәбәр олдуҕлары көстәрилир.

Беләликлә, әлми иши бир сәвийиәдә сахламаг мүмкүн олмамыш каһ мәнфи (чох заман), каһ да мүсбәг нәтичә вермишдир. Көрүнүки, һәләлик мәсәлә башга чүр һәлл эдилә билмәйәчәкдир.

Юхарыда дейиләнләрдән мә'лум олдуғу кими, Низами әсәрләринин әслини, бүтүн тәфсиләтилә, бу мәтнин әкс этдирдийини иддә әтмәк олмаз. Бу, үмумийиәтлә мүмкүн олан бир шейдир, лакин кәләчәйин ишидир. Бу мәтн, тарихи принципи тәтбиг әтмәклә, иши даваи этдирмәйә имкан верәчәкдир. Бунун әсасында Низами әсәрләринин тәлүғәти тәртиб эдилә биләр, даһа сонра онун дилинин хүсусийәтләр айдынлашар. Кәләчәк тәдгигат нәтичәсиндә Низами әсәрләринин әсли нә яхын мәнини дүзкүн мүәйән әтмәк мүмкүн олар.

*Е. Э. Берте,*

## ОТ РЕДАКТОРА

Подготовка к юбилею Низами выдвинула перед советской наукой в первую очередь вопрос о тексте его поэм. Без наличия критического текста никакая иная работа успешно осуществлена быть не может, ибо всякое исследование прежде всего предполагает какую-то (хотя бы и не стопроцентную) уверенность в том, что данная строка или данная формулировка действительно принадлежит Низами, а не является позднейшим дополнением, переделкой, выполненной с какой-нибудь определенной целью.

Из всех имевшихся в распоряжении науки изданий только одно — именно пражское издание „Нэфт-пейкэр“<sup>1</sup> удовлетворяет требованиям науки и может быть положено в основу серьезной научной работы. Все остальные издания<sup>2</sup>, к сожалению, оставляют неизвестным какой материал был положен в основу подготовленного текста, следовательно, скрывают историю его изменения в течение веков, а, тем самым, не дают исследователю прочной базы. Даже и самое последнее издание, выпущенное иранским поэтом и ученым, Вэхидом Дастерди, при всех значительных его достижениях, все же базой для уверенной работы служить не может.

Хотя издатель и пользовался большим числом рукописей, среди которых были и рукописи XIV в., но отсутствие различий и описания этих рукописей, к сожалению, не позволяет установить, какими принципами руководствовался издатель в своей работе над текстом. Хотя он и указывает, что ни одно из принятых им чтений не является его конъектурой, а всегда покоится на какой-нибудь рукописи, но далеко не безразлично для истории текста, восходит ли это чтение к рукописи XIV в.<sup>3</sup> или к позднейшей рукописи XVI в.

Таким образом, подготовка нового издания сделалась совершенно необходимой. За разрешение этой трудной задачи взялся Институт Литературы им. Низами АН Азербайджанской ССР. Работа велась исключительно напряженными темпами и осенью 1940 г. текст всех пяти поэм, почти полностью, был уже подготовлен.

Прежде чем приступить к работе нужно было разрешить одну довольно сложную задачу, а именно отобрать те рукописи, на которых должно покоиться издание. Задача эта трудна, ибо количество рукописей, как полной „Хамсэ“, так и отдельных ее частей весьма велико. Если взять только одни ленинградские книгохранилища, то уже можно подобрать более двадцати рукописей. Если же учесть еще книгохранилища западно-европейские и восточные, то число ру-

<sup>1</sup> H. Ritter und J. Rypka. Heft Peiker, ein romantisches Epos des Nizami Gengel, Praha, 1934.

<sup>2</sup> Существующие издания текста охарактеризованы мною в работе „Низами и его изучение“. Советское Востоковедение I (1941), стр. 95 сл.

<sup>3</sup> И, притом, одной ли или несколькими.

Низаминин бизә мә'лум әлязмалары арасында ән гәдимләри XIV әсрә аиддир, йә'ни шаирин вәфатындан әср ярым сонра язылмышдыр. Бунларда да шүбһәсиз тәһрифләр вә чохлау артырмалар вардыр, лакин буна бахмаяраг, һәмин әлязмаларында әввәлки мәтнләр сахланмыш вә бунунла да дүзкүн мәтни мүәййән этмәйә имкан вермишдир

Буна көрә дә әлми-тәнгиди мәтн һазырламаг ишини ялныз XIV әсрин әлязмаларына әсасән гурмага чалышмаг вә бүтүн әлязмаларыны топламаг мәгсәдә даһа артыг уйғун оларды Анчаг бунун да бир чәтинлийи вар ки, XIV әсрин әлязмалары чох аздыр вә буна көрә дә сонраки әлязмаларыны нәзәрә алмаиыб, мәтнн ялныз онлара әсасән тәртиб әгмәк горхулудур. Беләликлә ялныз бир чыхыш йолу галыр бүтүн гәдим әлязмаларындан истифадә этмәли вә бунлары иохламаг үчүн XV вә XVI әсрләрин ән яхшы әлязмаларына бахмалы.

XIV әсрин әлязмаларындан ялныз дөрдүнү топламаг мүмкүн олмушдур 1) Парис Милли Китабханасындаки әлязмасыдыр—*Supplement Persan*, 1817 Буну Әһмәд ибни-әл-Һүсейн ибни-Сан 763-чү ил рәчәб айынын 6-да (1362-чи ил майын 1-дә) язымышдыр (бу әлязмасы үчүн Р ишарәти гәбул әдилмишдир)<sup>1</sup> Әсасән гатышы нәсх хәттилә язылан бу әлязмасы әлиминдә олан бүгүн әлязмаларынын ән аз нөг-санлысыдыр Буна көрә дә һәмин әлязмасы апардығымыз ишдә әсас алынмышдыр, 2) Оксфордда Бодлеян китабханасындаки әлязмасыдыр (Ouseley, 275), 766-чы ил шәввалын ахырларында (1365-чи илин июл айы) язылан бу әлязмасы орижиналдан, бир чох һалларда, узаг-лашырса да, Р әлязмасына яхын кәлир (О ишарәти илә геид олунур)<sup>2</sup>, 3) Парис Милли китабханасында 1 зүлһиччә 767-чи ил (9 август 1366-чы ил) геиди илә олан әлязмасыдыр, *Suppl Persan*, 580 Чох сәтиәсиз язылмыш бу гәдим әлязмасында чохлау сәһвләр бурахытмышдыр, лакин тәркибчә О әлязмасына яхындыр (Рә ишарәти илә геид олунур), 4) Ленинград Дөвләт Дарүлфүнуну китабханасынын 1375—6-чы илләрдә язылмыш әлязмасыдыр (MsO 354)<sup>3</sup> Бунун әввәлләриндә нөгсан вә бир гәдәр артырма олса да, хүсусийиәти э'тибарилә Р әлязмасына яхынлашыр вә һеч дә пис һесаб әдилмир (О ишарәти илә геид олунур) XV әср әлязмаларындан бунлар чәлб әдилмишдир 1) Вахтилә Шаһрух тәрәфиндән фарслар үзәриндә һөкмранлыг этмиш Искәндәр ибни-Өмәр шеих үчүн үзү көчүрүлән вә Британия музейиндә сахланан әлязмасы (Add 27261) Бу, чох бөиүк бир чилдән ибарәтидир, орада

<sup>1</sup> Гәсвири E Blochet, *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale*, Tome III, nr 1247

<sup>2</sup> Гәсвири Sachau-Ethe *Catalogue of the Persian, Turkish Hindūstānī and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*, Oxford 1889 № 585

Гәсвири чилд 239 ff, формат 23×15,5 см, кагызы ат, талып, дөрд сүтүнүн һәр бириндә 27 мисра Нәсх хәттилә аидын вә гәшәнк язылмышдыр (ил вә эәнчәф) илә язылан башлыглар чох солмушдур Поэманын әввәлләриндә кичик үнванлар вардыр Әсәрин үзүнү (صور المتطلب) көчүрмүшдүр. Бу әлязмасында МА нәср вә мәтн бир баша XS илә башланыр Поэмалар белә ерләшдирилмишдир XS f1v—49 r (777-чи ил рәчәб айынын 30-да—1375-чи ил декабрын 25-дә гүртармышдыр), LM f 49 v—93r (777-чи ил шә'бан айынын 25-дә чүмә күнү—1376-чы ил январын 25-дә гүртармышдыр), HP f 93 v—141 r (778-чи ил сәфәр айынын 12-дә—1376-чы ил июлн 11-дә гүртармышдыр), ŞN 141 v—105 r (778-чи ил рәбиәл-ахирдә—1376-чы илин август-сентябр аиларында гүртармышдыр), lqN f 206 v—239 v (778-чи илин чәмадиәл-ахир аиында—1376-чы илин октябр—ноябр аиларында гүртармышдыр), МА-ы нәзәрә алмадан беш поэманын үзүнү көчүрмәк бир илдән аз вахт апармышдыр Беләликлә бу поэмаларын үзүнү көчүрән, сәнәткар адам имиш, анчаг нәдәнсә 1376-чы илин феврал айында иши мүвәт-гәги даяндырмышыр

мүхтәлиф эсәрләр, о чүмләдән бүтүнлүклә Хәмсә (I ишарәти илә гейд олунур) вардыр<sup>1</sup>; 2) Шаһрухун китабханасына дахил олан вә 835-чи ил рәбиәл-ахирин 10-да (1431-чи ил декабрың 16-да) язылан вә Дөвләт Әрмитажында сахланан әлязмасыдыр; бу әлязмасынын мәтни нисбәтән пис дейилдир, лакин бу әлязмасында чохлу сәһв вардыр вә чәтин һалларда көмәк әмир (E ишарәти илә гейд олунур)<sup>2</sup> 3) Салтыков-Шедрин адына Ленинград Үмуми Китабханасынын әлязмасы (п° 337, D ишарәти илә геид олунур)<sup>3</sup>, 4) 897-чи илин чәмадиәл-ахири (1492-чи илин апрел айы) илә 901-чи илин чәмадиәл-ахири (1495—6-чы ил) арасында язылан, 1808-чи илдә Бағдадда әлдә әдилән вә ССРИ Әлмләр Академиясы Шәргшүнаслыг Институтунун китабханасында олан әлязмасы (п° С 57) (V ишарәти илә гейд олунур)<sup>4</sup> Бу әлязмасы пис дейилдир, лакин бунда да XV эсрә хас олан ади тәһрифләр вардыр 5) Шәргшүнаслыг Институтунун башга әлязмасы (п°С 1735) 899-чу илин чәмадиәл-әввәл айы илә һәмин илин зүлһиччә айы арасында (1494-чү илин феврал—сентябр айларында) язылмышдыр Бу әлязмасы диггәтлә язылмыш, лакин XV эсрә мөхсүс бүтүн нөгсанлар бунда да вардыр (Vo илә гейд олунур)<sup>5</sup>

XVI эсрин әлязмаларындан Азәрбаиҗан ССР Әлмләр Академиясынын Низами адына Әдәбият Институтундаки әлязмасы Бу әлязмасы мүхтәлиф шәкилдә ифадә олунан гиймәтли мәтнләр вермир вә тәһрифләрлә долудур Сәһифәләрин кәнарындаки геидләрдән көрүнүр ки, о яхшы бир әлязмасы илә тугушдурулмуш вә бир сыра дүзкүн мәтнләр бәрпа әдилмишдир Бу чилд сонраки катибләрин төрәтдийи ағыла сығмаз гарышылыг үчүн бир нүмунә ола биләр

<sup>1</sup> Тәсвири Ch Rien, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, London 1881, vol II, p. 868

<sup>2</sup> Тәсвири М. М. Дяконов „Хамсә“ Низами 1431 года и ее значение для истории миниатюрной живописи на Востоке Груды Отдела Востока Государственного Эрмитажа III, стр. 275 (Л. Ленинград 1940)

<sup>3</sup> Онун тәсвири B. Dorn, Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Impériale publique de St. Petersburg 1852

<sup>4</sup> Тәсвири Бу, 397 ff дән ибарәт һәмли бир чилдир Форматы 24,5×16 см, кағзы сары вә галындир Һәр сәһифәдә дөрә сүтун ертәшдиримеиш вә һәр сүтунда 17 мисра язылмышдыр Бу китаб гәшәнк хәтлә олмаса да, чох айдын язылмышдыр Поэмалар белә ерләшдирилмишдир MA f 1v—34v, XŞ f 35 v—112 r, LM f 113 v—174v, HP f 175 v—244 r, ŞN f 245 v—346 v IqN f 347 v—397 v Поэмаларын үзү ади гайда илә көчүрүлмүшдүр, чүнки ŞN 897-чи ил чәмадиәт-ахириң 25-дә, XŞ 898-чи ил шәбаһын 20-дә, MA—899-чу ил чәмадиәл-ахириң ортатарында LM һәмин илдә (аны вә күнү көстәрилмәмишдир), HP—900-чү ил шәбаһын 20-дә, IqN—901-чи илдә (күнү вә аны көстәрилмәмишдир) һамысы бир адамың хәттилә язылмышдыр. Онун ады Мәһәммәд ибни-Һачы Мәһәммәд Ахсан Нишапуридир Языда һеч бир нахыш иохдур Чилди ахлаяң саплар чүрүмүш вә әлязмасы аны-аыры кичик дөфтерләрә бөлүнмүшдүр һуман этмәк олар ки, бу китабы әдәбият һәвәскары сатмаг үчүн дейил, өз китабханасында сахламаг үчүн измышдыр

<sup>5</sup> Тәсвири чилд 394 ff, формат 26,5×16,5 см, кағыз сарымтыл вә галын Дөрә сүтунун һәр бириндә 19 мисра язылмышдыр Хәттаг тәрәфиндән нәстә'чи хәтилә язылмыш Китабын ғыса мүддәтдә язылдығы да, сәнәткар тәрәфиндән үзү көчүрүлдүнүң сүбүг әдир Мәтн чилли ғызыл сую илә чәрчинвә алынмыш, башлыглар ғызыл сую вә лил илә язылмышдыр Узун илләр бу әлязмасына тә'сир әтмиш вә XIX эсрдә зинәтсиз яхшы нәстәлиғлә тамамланмышдыр (ғырмызы мүрәккәб илә чәрчинвә алынмышдыр) вәрәгләр 3—4, 383—4 вә 388 ахыра гәдәр Поэмалар белә ерләшдирилмишдир MA—f 3 v—35 r (чәмадиәл-әввәл—февралда гуртармышдыр), XŞ f 35 v—122 r (чәмадиәл ахирдә, мартда гуртармышдыр), LM f 122 v—183 r (рәчәб айының 30-да—маның 6-да дүшәпбә күнү) HP f 183 v—252 r (рамазаның 6-да—июнун 11-дә), ŞN f 252 v—345 r (зүлгә'дәһин 30-да—сентябрың 1-дә) IqN f 345 v—ахыры (нарихи йохдур) MA-дан башга һеч бир поэманың пис үнваны иохдур Әлязмасы 27 хырда нахышла бәзәнмиш, бу да замандан солмүшдүр Китабын ахырында язылмышдыр ки, бу әлязмасыны Амирза Нәсәнә онун рәил гулу Түфан ибн Мәһәммәд Мүгим һәдйиә әтмишдир



слова „артырылмышдыр“, что означает „добавлено“, „бр“ — от слова „бурахылмышдыр“, что означает „опущено“

В случаях, когда в тексте рукописей имеются добавления на полях, то это обозначается словом „нашийэдэ“, что означает „на полях“, при чем иногда это обозначение дается сокращенно в виде „наш“

Издаваемая работа („Икбал-намэ“) подготовлена была на основе следующих рукописей и изданий

1 Рукопись Парижской Национальной Библиотеки — обозначается „Р“ (763 г хиджри)

2 Рукопись Парижской Национальной Библиотеки — обозначается „Ре“

3 Рукопись Бодлеянской Библиотеки в Оксфорде — обозначается „О“

4 Рукопись Библиотеки Ленинградского Государственного Университета обозначается „У“

5 Рукопись Британского Музея (Лондон) — обозначается „L“

6 Рукопись Государственного Эрмитажа (Ленинград) — обозначается „Е“

7 Рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки — обозначается „D“

8 Рукопись Института Востоковедения (Ленинград) — обозначается „V“

9 Рукопись Института Востоковедения (Ленинград) — обозначается „Vo“

10 Рукопись Института Литературы им Низами АН Азербайджанской ССР (Баку) — обозначается „B“

Кроме вышеуказанных рукописей, при подготовке „Икбал-намэ“ было использовано издание Вэхиди Дэстгерди, обозначаемое „W“.

Сознавая все трудности нашей работы, сложность отдельных вопросов, мы считаем, что в нашей работе могут иметь место некоторые недочеты. Вместе с тем нам кажется, что подготовка к печати первого полного научно-критического издания поэм Низами обеспечит возможность дальнейшей всесторонней научно-исследовательской работы по важнейшим вопросам, связанным с творчеством и мировоззрением поэта

А. А. Али-заде

## РЕДАКТОРДАН

Низами юбилейинә һазырлыг онун поэмаларынын мәтн мәсәләсини ирәти сүрдү. Тәнгиди мәтн олмадан һеч бир элми иш мүнәф-фәгийәтлә көрүлә билмәз, чүнки һәр чүр гәдигат апарылырса да һәр шейдән әввәл бу вә я башга бир мисраын доғрудан да Низаминә аид олдуғу вә я мүнәнн мәтсәдләрлә сонрадан онун әсәринә эләвә әдилдии, гурашдырылдығы һаггында бир иәгинлик олмалыдыр.

Низаминин нәшр олунмүш әсәрләри ичәрисиндә анчаг Прагада нәшр олунмүш „Һәфти пенкәр“<sup>1</sup> мәтн элмин тәләбләрини өдәйир вә бу нәшр чәдди элми ишдә әсас көтүрүлә биләр. Тәәссүф ки, бүтүн талан нәшрийяглар<sup>2</sup> мәтнин һансы материалар әсасында ярандығыны аидылашдырмыр, әсас мәгнин әсрләр боюнча дәйишмәси тарихини кишләдир, беләликлә дә гәдигатчыя мөһкәм бир әсас вермир. Иран шаири вә алими Вәһид Дәсткердинин бурахдығы ән сонунчү нәшрдә бөйүк мүнәф-фәгийәтләр әлдә әдилдинә бахмаяраг, гәдигат апармаг үчүн әтибарлы бир мәнбә ола билмәз.

Нашир бир чоҳ әлязмасындан, һәмчинин XIV әсрн әлязмаларындан да истифадә этишдир. Лакин бу әлязмаларынын башга нүсхәләрдән фәртн көстәригмәдинн үчүн нашинин мәтн үзәриндә ишләниркән һансы принципләри әсас көтүрдүнүңү мүнәнн әтмәк мүмкүн олмур. Вәһид Дәсткерди көстәрир ки онун гәбүг эддинн мисраларын һеч бири онун шәхси мүнәннәси итә бәрнә әдитмәниб, һөкмән бир әлязмасына әсастаныр. О, буну көстәрсә дә, лакин һәмнин мәтнин XIV әсрдәки әлязмаларынданмы вә я XVI әсрдәки әлязмасынданмы көтүрүгмәси элм үчүн һеч дә фәртисиз деитдир.

Беләликлә ени нәшри һазырамаг тамини тә вачиб бир иш олду вә бу чәтн вәзифәни дә Азәрбајҗан ССР Әлмләр Академиясынын Низами адына Әдәбият Институту өз үзәринә көтүрдү. Иш олдуғча бөйүк сүрәтлә апарылырды. 1940-чы илнин паныз фәсһидә беш поэманын һамысы, демәк олар ки, тамамлә һазырланчы.

Ишә башламаздан әввәт ән чәтн олан бир вәзифәни еринә етирмәк, нәһин нәшрийятын әсаслапачағы әлязмаларыны сечиб анырмаг лазым иди. Бу вәзифә чәгиндир, чүнки илгәр бүтүн „Хәмсә“нин, илгәрсә онун аиры-аиры һиссәләринин әлязмалары олдуғча чоҳдур. Ялһыз бир Ленинград китабханаларында иширмидән аргыг әлязмасы сечиб анырмаг олар Гәрби Авропа вә Шәри китабханалары да нәзәрә алынарса, о заман әлязмаларынын сайы иүдән артыг олар. Тамамилә айдындыр ки, иүз әлязмасына әсасланараг ишләмәк мүмкүн деитдир, чүнки бу заман мәгн мүәллифи мүхтәлиф шәхитдә ифадә әдилән мәгнләр дәрәсында гәри ола битәр.

<sup>1</sup> H. Ritter und J. Rypka. Hefi Peiker, ein romantisches Epos Nizami Gangel, Praha 1934.

<sup>2</sup> Һәмнин нәшрийяглар һаггында „Низами и его изучение“ ады әсәримдә мәълумат вермишәм. Советское Востоковедение“ 1 (1941), сәһ 95.

<sup>3</sup> Һәм дә бир я бир нечә әлязмасындан.

было поручено руководить текстологической работой бригады и инструктировать тех членов бригады, которые впервые столкнулись в своей работе с трудностями, встречающимися при подготовке любого научно-критического текста.

В результате напряженной работы всех членов бригады и редактора, научно-критический текст поэмы Низами был подготовлен

Работа по подготовке научно-критического текста произведения Низами была распределена между членами бригады следующим образом

„Лейли и Меджнун“—первую половину готовил Алескерзаде А., вторую половину—Бабаев Ф

„Гяфт пейкер“—первую половину готовила Смирнова О. И., вторую половину—Бабаев Ф

„Хосров и Ширин“ — подготовил Хетагуров Л. А.

„Икбал-наме“—подготовил Бабаев Ф

Текст поэмы „Махзан-у-г-эсрар“ и „Шараф-наме“ подготовил Али-заде А. А.

Следует отметить, что при подготовке текста нами были разработаны единые принципы для всех участников бригады. Каждая использованная рукопись имеет условное сокращенное обозначение, при чем эти обозначения давались в виде начальных букв латинским шрифтом, либо города, где находится рукопись либо учреждения, в котором она хранится<sup>1</sup>. Что касается печатных изданий, то они обозначаются первыми буквами имени и фамилии издателя также латинским шрифтом. Порядок, в котором даются рукописи для разночтения, был обусловлен возрастом рукописей, начиная с более ранних

Помимо разделения каждого произведения на главы с заглавиями, внутри отдельных глав нами была принята последовательная нумерация всех бейтов с обозначением цифр через каждые пять строк (бейтов)

Первый мисра в бейте обозначается буквой „а“, второй буквой „в“. Если же разночтение касается целого бейта, то он обозначается соответствующей цифрой нумерации

При наличии в мисра внешне схожих слов они даются в разночтениях с указанием нумерации бейта, условного буквенного обозначения мисра, отметки шифра рукописи, и, наконец, приводятся сами разночтения других рукописей без указания того сходного слова, на которое имеется разночтение. Так, например, на стр. 7 в бейте 22 в мисра „в“ имеется слово «مان» на которое дается такое разночтение 22<sup>а</sup> U L مانی, E W: بدان, V بدنی

При наличии в мисра внешне несхожих слов, в разночтениях приводятся нумерация бейта, условное буквенное обозначение мисра, указывается слово, на которое даются разночтения, отмечаются те рукописи, в которых эти разночтения имеются и, наконец, воспроизводятся сами разночтения. Так, например, на стр. 5 в бейте 6 в мисра „в“ приводится слово «آسمان», на которое дается следующее разночтение 6<sup>в</sup> آسمان V آیه (В редких случаях после приведенного слова дается разночтение, а после него приводится шифр рукописи)

<sup>1</sup> Исключение составляет рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки, относящаяся к коллекции Дорна, что и отмечено буквой „D“

Когда в мисра имеются два или более неодинаковых, но внешне схожих слова, то тогда мы придерживаемся такого же принципа, как и в предыдущем объяснении.

При наличии в мисра двух или более одинаковых слов, если имеется внешнее сходство, то в разночтениях приводится не только самое слово, на которое падает разночтение, но и соседнее с ним, предыдущее, либо последующее

Так, например, на стр 57 в бейте 59 мисра „в“ выглядит так.   
پیش درد این حطاست  
из чего видно, что слово درد встречается два раза. Разночтения даются так: 59<sup>в</sup> O. پیش درد این حطاست.

При наличии разных разночтений на одно из слов мисра буквенные обозначения рукописей и воспроизводство самого слова отделяются запятыми „ , “.

Так, например, на стр 7 в бейте 22 в мисра „в“ даются разночтения на слова «مان» 22<sup>в</sup> U L. مان, E W. مان, V: مدين

При наличии же разночтении на несколько слов в мисра пояснения разночтений к каждому слову отделяются точкой с запятой „ , “.

Так, например, на стр 6 в бейте 20 в мисра „а“ даются разночтения на слова «ار» и «حردم» следующим образом

حوردم V, که ار L 20<sup>а</sup>

В разночтениях мы применяем условный знак „ “ взамен слова „равняется“

В случаях, когда порядок бейтов в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале нумерация бейтов установленного нами порядка, потом приводится условный знак рукописи, после чего дается тот порядок бейтов, который имеется в этой рукописи

Так, например, на стр 13 бейты 92, 93 в рукописи V приведены в обратном порядке. В разночтениях это показывается так

92, 93 V 93, 92

В случаях, когда порядок мисра в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале обозначение мисра в определенном бейте в установленном нами порядке, а потом приводятся условные знаки рукописей, после чего приводится тот порядок мисра, который встречается в приведенных рукописях. Так, например, на стр 36 в бейте 40 дается

40<sup>а</sup> , 40<sup>в</sup> L 40<sup>в</sup> 40<sup>а</sup> ,

В тексте имеются еще обозначения в виде звездочки (\*), употребляемые тогда, когда даются разночтения заглавий глав или добавленных бейтов и отдельных слов. В последнем случае звездочка ставится либо в конце того бейта, после которого идут добавления, приводимые в разночтениях, либо между строчками бейтов

В виду того, что в разночтениях пояснения даются на азербайджанском языке, нами были приняты некоторые условные сокращения для наиболее употребляемых слов, как-то „арт“—от

6. Дөвләт Эрмитажы (Ленинград) әлязмасы, „Е“ һәрфи илә көстәрилмишдир

7 Ленинград халг китабханасы әлязмасы, „D“ һәрфи илә көстәрилмишдир

8 Шәргшүнаслыг Институту (Ленинград) әлязмасы, „V“ һәрфи илә көстәрилмишдир

9 Шәргшүнаслыг Институту (Ленинград) әлязмасы, „Vo“ һәрфи илә көстәрилмишдир

10 Азәрбайчан ССР Элмәр Академиясының Низами адына Әдәбийят институту (Баки) әлязмасы, „В“ һәрфи илә көстәрилмишдир

„Игбалнамәнин“ һазырланмасында юхарыда адлары чәкилән әлязмаларындан башга „W“ һәрфи илә көстәрилән Вәһид Дәсткердинин нәшриндән дә истифадә әдилмишдир.

Ишдәки чәтинликләри, айры-айры мәсәләләрин мүрәккәблийини нәзәрә алараг һазырладығымыз әсәрин нөгсансыз олдуғуну сөйләйә билмәрик Бунунла бәрабәр бизим фикримизчә Низами поэмаларынын әлми-тәнгиди мәтнинин һазырланмасы кәләчәкдә шаирин ярадычылыг вә дүнякөрүшү илә әлагәдар олан мүһүм мәсәләләрин даһа дәриндән тәдгиг әдилмәси үчүн имкан ярадачагдыр

Ә Ә Әлизадә

## ПРИНЦИПЫ СОСТАВЛЕНИЯ НАУЧНО-КРИТИЧЕСКОГО ТЕКСТА „ХАМСЭ“ НИЗАМИ

Подготовка научно-критического текста поэм азербайджанского поэта Низами Гянджеви является одной из основных работ по увековечению памяти великого поэта

Академия наук Азербайджанской ССР взяла на себя почетную задачу обеспечить подготовку научно-критического текста всех поэм Низами и издать литературное наследство великого поэта, которое вплоть до наших дней было представлено отдельными рукописями разного возраста, хранящимися в различных музеях и библиотеках (советских и зарубежных), или неполноценными литографиями, изданными в разное время на Ближнем Востоке

При подготовке научно-критического текста поэм Низами в нашем распоряжении имелось десять рукописей, собранных из разных коллекций и относящихся к разным периодам (преимущественно XIV—XV вв.) Кроме того, мы имели возможность использовать критическое издание Рыпка „Нэфт-пенкер“, изданный Блендом текст „Махзан-ул-эсрар“ и собрание всех поэм Низами, изданных иранским ученым Вэхидом Дэсгерди

На основе тщательного изучения, сравнения и сопоставления текстов старых рукописей составители для каждого отдельного случая должны были прежде всего попытаться установить с возможно большим приближением первоначальный замысел и текст поэта. Сравнение текстов различных рукописей и анализ содержания в отдельных случаях давали возможность выделить строки явно позднейшего происхождения, наоборот, в некоторых случаях удавалось восстановить бейты, по тем или иным причинам опущенные переписчиками. Особое внимание приходилось обращать на выяснение точного чтения и понимания некоторых слов-терминов, значительно искаженных переписчиками. В отдельных случаях перед составителями текстов стояла не всегда до конца разрешимая задача установления правильной последовательности бейтов. Наконец, составители должны были снабдить все тексты, бейты и отдельные слова всеми разночтениями, которые можно было найти в рукописях и наличие которых в нашем издании обеспечивает читателям и специалистам возможность иметь перед собой полную картину состояния текста по отдельным рукописям и имевшихся в свое время модификаций и интерполяций текста

Решением АН Азербайджанской ССР была организована бригада составителей научно-критического текста в следующем составе: Алескерзаде А., Бабаев Ф., Смирнова О. И., Хетагуров Л. А. и Али-заде А. А. Редактором всей работы был утвержден чл. корр. АН СССР проф. Е. Э. Бертельс. Пишущему эти строки, кроме подготовки критического текста „Махзан-ул-эсрар“ и „Шараф-намэ“,

Низами эсэрлэринин элми-тэнгиди мэтнинин һазырланмасы һей'-  
эт үзвлэри арасында белә бөлүшдүрүлмүшдүр.

„Лейли вә Мәчнун“—биринчи һиссәси Ә Әләсғәрзәдә, икинчи  
һиссәси Ф Бабаев,

„Һәфт пейкәр“—биринчи һиссәси О И Смирнова, икинчи һис-  
сәси Ф Бабаев,

„Хосров вә Ширин“—Л А Хетагуров,

„Игбалнамә“—Ф Бабаев.

„Мәхзәнүл-әсрар“ вә „Шәрәфнамә“—Ә Ә Әлизадә

Гейд этмәк лазымдыр ки, мәтн һазырларкән ваһид бир принцип  
мүһйән эдилмиш, истифадә олуан һәр бир әлязмасына шәрти  
ихтисар әләмәтләри верилмишдир ки, бу я әлязмасынын сахланды-  
ғы шәһәрин вә я әлязмасынын сахландығы мүүссисәнин адынын би-  
ринчи һәрфи илә (латын һәрфи илә) көстәрилер Чан олунмуш  
әсәрләрә кәлдикдә, наширин ады вә я фамилиясынын баш һәрфи (енә  
дә латын һәрфи илә) көстәрилмишдир Әлязмаларында верилән ва-  
риантларда, онлардан тарихчә ән көһнәси әввәлчә язылмышдыр

Һәр бир әсәр фәсләрә айрылмыш вә һәр фәслин ичәрисиндә  
бүтүн бейтләр, һәр беш бейтдән бир, сыра илә нөмрәләнмишдир.

Һәр бир бейтин биринчи мисраы „а“ һәрфилә, икинчи мисраы  
исә „в“ һәрфилә көстәрилмишдир Вариантлар бүтүн бир бейтә аид  
олдугда мұвафиг рәгәмлә нөмрә гоюлмушдур

Мисрада заһирән охшар сөzlәр олдугда мәтн фәргләриндә бей-  
тин нөмрәсилә мисраын шәрти һәрфи әләмәти, әлязмасынын шиф-  
рәси гейд эдилер вә һәммин мәтн башга әлязмасында она охшар сөзү  
көстәрмәклә һәммин вариант көстәрилер Мәсәлән, 7-чи сәһифәдә  
22-чи бейтдәки „в“ мисраында سان сөзүнүн белә вариантлары вар-  
дыр

22° U L نايى , E W ندان , V ندين

Мисрада бири-биринә охшамаян сөzlәр мөвчуд олдугда мәтн фәрг-  
ләринә бейтин нөмрәси, мисраын шәрти һәрфи әләмәти гоюлур вә ва-  
риант үчүн верилән сөз көстәрилер, бу вариант олап әлязмалары  
гейд олунур вә нәһайәт вариант өзү тәкрат олунур Мәсәлән, 5-чи  
сәһифәдә 6-чы бейтдә „в“ мисраында آسمان сөзү вардыр ки, бунун да  
ашағыдаки мәгн фәргләри вардыр:

6° آسمان V آسمان

(Надир һалларда, көстәрилән сөздән сонра вариант верилер, он-  
дан сонра әлязмасы ишарәси верилер)

Мисрада ики вә даһа артыг мүхтәлиф, лакин заһирән бири-бири-  
нә охшар сөз олдугда юхарыда көстәрдийимиз принципә риайәт эди-  
рик

Мисрада ики вә я заһирән бири-биринә охшар эйни сөzlәр олдуг-  
да мәтн фәрги кими верилән сөзүн өзү деиил, она гошшу олан я әв-  
вәл вә я сонра кәлән сөз верилер.

Мәсәлән, 57-чи сәһифәдә 59-чу бейтдә „в“ мисраында беләдир:  
بردى شدن پيش دردان حطاست, бурада көрүнүр ки, درد сөзү ики дәфә тәк-  
рат олунур Вариант белә верилер

Мисрадаки сөзләрин бириндә мәтн фәрғи олдуғда әлязмасының һәрфи әләмәғи вә һәмин сөзүн тәкраны веркүл (,) илә айрылыр Мәсәлән, 7-чи сәһифәдә 22-чи бейтдә „в“ мисраында سان сөзү нүн мәтн фәрғи верилир 22° U L ماین, E W : بدان, V · مدين

Мисрада бир нечә мәтн фәрғи олдуғда һәр бир сөз нөгтәли веркүл (,) илә бири-бириндән айрылыр мәсәлән, 6-чы сәһифәдә 20-чи бейтдә „а“ мисраында از вә حردم сөзләринин мәтн фәрғи верилир

20° L كه ار, V حوردم

Мәтн фәргләриндә биз „бәрабәр“ сөзү әвәзинә шәрғи ишарә оларағ ики нөгтә ( ) ишләғмишик

Мүхтәлиф әлязмаларында бейтләрин сырасы бизим гаидая уйғун кәлмәдикдә, мәтн фәрғи бизим гойдуғумуз гаидада бейтин әввәлиндә верилир, сонра әлязмасынын шәрғи әләмәғи, бундан сонра да бу әлязмасында олан гаидада бейтләр сыра илә верилир

Мәсәлән, 13-чү сәһифәдә 92, 93-чү бейтләр V әлязмасында әксинә верилмишидир

92, 93 V 93, 92

Мүхтәлиф әлязмаларында мисраларын сырасы бизим гайдая мүвафиг кәлмәдикдә мәтн фәргләриндә мүәйнән бейтдә мисраын әләмәтиндән сонра әлязмасынын шәрғи әләмәғи, бундан сонра да әлязмасында олдуғу гайдада мисра верилир Мәсәлән, 36-чы сәһифәдә 40-чы бейтдә беләдир

40° , 40° F 40° , 40°

Мәтндә улдуз ишарәси дә(\*) верилмишидир, бу, фәсәлтләрин сәрләвпәсиндә вә я бейтдә әләвә әдигмиш алы - айры сөзләрин вариантлары үстүндә гоюлур Бә'зи һалларда улдуз я мәтн фәргләринә даһил әдилән әләвәдән сонра кәтән бейгин ахырында вә я бейтин сәтрләри арасында гоюлур

Мәтн фәргләриндә изаһат азербайжанча верилдииндән бә'зи сөzlәр шәрғи ихтисар шәклиндә верилмишидир Мәсәлән „артырылмышдыр“ әвәзинә „арғ“, „бурахылмышдыр“ әвәзинә „бр“

Нәшр этдиимиз „Игбалнамә“ ашағыда көстәрилән әлязмалары вә нәшрләри әсасында һазырланмышдыр

1 Парис милли китабханасы әлязмасы, „P“ һәрфи илә көстәрилмишидир (763 һичри)

2. Парис милли китабханасы әлязмасы, „Pe“ һәрфи илә көстәрилмишидир)

3. Оксфордда Бодлеян китабханасы әлязмасы, „O“ һәрфи илә көстәрилмишидир

4 Ленинград Дөвләт Дарүлфүнуну китабханасы әлязмасы; „U“ һәрфи илә көстәрилмишидир

5 Британия (Лондон) музейи әлязмасы, „L“ һәрфи илә көстәрилмишидир



Чапна имзаланимыш 191х-47 Чап листи 16  
Нәшрийят листи 18 Бир Чап листиндә олан  
нәрфләрин сайы 45 000 ФГ 00721 Сифариси  
№ 854 Тираж 2 000

---

Азәрнәшр мәтбәәси, 26-лар адына „Китаб  
Сарайы“ Баки Әли Байрамов күчәси № 1

---

Азәрбайжан ССР НС янында Полиграфия  
вә Нәшрийят ишләри идарәси

## НИЗАМИ „ХЭМСЭ“СИНИН ЭЛМИ-ТЭНГИДИ МЭТНИНИН ТЭРТИБИ ПРИНЦИПЛЭРИ

Даһи Азәрбайчан шаири Низами Кәнчәвинин әсәрләринин элм тәнгиди мәтнини һазырламаг, бөйүк шаирин хатирәсини әбәдиләп дирмәк сәһәсиндә көрүлән әсас ишләрдәндир

Азәрбайчан ССР Этмләр Академиясы Низаминин бүтүн поэмаларынын элми-тәнгиди мәтнини һазырламаг вә бу күнә гәдәр мүхтәлиф музеи вә китабханаларда (совет вә харичи музеи вә китабханаларында) сахланылан айры-айры әлязмаларыны вә я мүхтәлиф заманларда Яхын Шәргдә нәшр олунмуш даш басмаларыны топлайыб бөйү шаирин әдәби ирсини нәшр этмәк кими шәрәфли вәзифәни өһдәсин алмышдыр

Бу ишә башларкән әнимиздә мүхтәлиф дөврләрә аид (хүсусил XIV—XV әсрләр) коллексиялардан топлаымыш он әлязмасы олмуш дур Бундан әлавә Рышканын „Һәфг пейкәр“ тәнгиди әсәриндә Бленд тәрәфиндән нәшр олунмуш „Мәхзәнүл-әсрар“ мәтниндән в Иран алими Вәһид Дәсткерди тәрәфиндән нәшр олунмуш Низаминин күллийятындан истифадә этмишик

Көһнә әлязмаларыны дигәтлә өирәнмәк, бири-бирилә мүгайис этмәклә тәртибчиләр айры-айры һалларда һәр шейдән әввәл шаирин илк мәтнинә мүмкүн гәдәр яхынлашмаға чәһд этмишләр

Мүхтәлиф әлязмаларынын мәтнләрини мүгайисә этмәк вә мәзмунуну тәһлил этмәклә айры-айры һалларда даһа сон заманlara аид мисраларын айырдәдилмәси, бә'зән дә, әксинә, бу вә я башга сәбәбләрә көр, катибләр тәрәфиндән бурахылмыш бейтләрин бәрпа әдилмәси мүмкүн олмушдур Катибләр тәрәфиндән тамамилә тәһриф олунмуш бир чо сөзләрин, истилаһларын дүзкүн охунмасына вә анлашылмасына хүсуси фикир верилмишдир Айры-айры һалларда мәтн тәртиб әдәнләр гаршысында бейтләрин бири-бири ардынча дүзкүн кетмәсини тә'йин этмәк кими мәсәлә дурмушдур ки, бунун да һәлли һәр ердә мүмкүн деилдир Нәһайәт, тәртибчи айры-айры сөзләрин вариантларыны, сөз фәргләрини геид этмишдир ки, бу да охучу вә мүтәхәссисләрә мүхтәлиф әлязмаларында мәтнин нә вәзийиәтдә олдуғу һаггында мә'лумат вермәкдәдир

Азәрбайчан ССР Элмләр Академиясынын гәрары илә элми-тәнгиди мәтнин тәртиби үчүн ашағыдаки һей'әт тәшкил әдилмишдир: Ә. Әләсгәрзәдә, Ф. Бабаев, О. И. Смирнова, Л. А. Хетагуров, Ә. Ә. Әлизадә.

ССРИ Элмләр Академиясынын мүхбир үзвү проф. Е. Ә. Бертелс бүтүн бу әсәрләрә редактор тә'йин әдилмишдир. Бу сәтрләри язана „Мәхзәнүл-әсрар“ вә „Шәрәфнамә“ үчүн тәнгиди мәтн тәртиб этмәкдән башга һей'әтин ишинә рәһбәрлик этмәк, элми-тәнгиди мәтн тәртибинә биринчи дәфә башлаянlara көмәк көстәрмәк тапшырылмышдыр

АЗƏРБАЙЧАН ССР ЭЛМЛƏР АКАДЕМИЯСЫ  
НИЗАМИ адына ƏДƏБИЙЯТ ИНСТИТУГУ


НИЗАМИ КƏНЧƏВИ

# ИГБАЛНАМƏ

Элми-тəнгида мəтнин тəртиб эдən  
Ф Бабаев

Редактор Е Э Бертелс

АЗƏРБАЙЧАН ССР ЭЛМЛƏР АКАДЕМИЯСЫ НƏШРИЙЯТЫ  
БАКИ — 1947




АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР  
ИНСТИТУТ ЛИТЕРАТУРЫ им НИЗАМИ

НИЗАМИ ГЯНДЖЕВИ

# ИКБАЛ-НАМЭ

Составитель научно-критического текста  
Ф Бабаев

Редактор Е. Э. Бертельс



ИЗДАТЕЛЬСТВО АКАДЕМИИ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР  
БАКУ — 1947

